



نشریات دانشگاه تهران

۲۹۳

داریوش گم

پادشاه پارسها

از

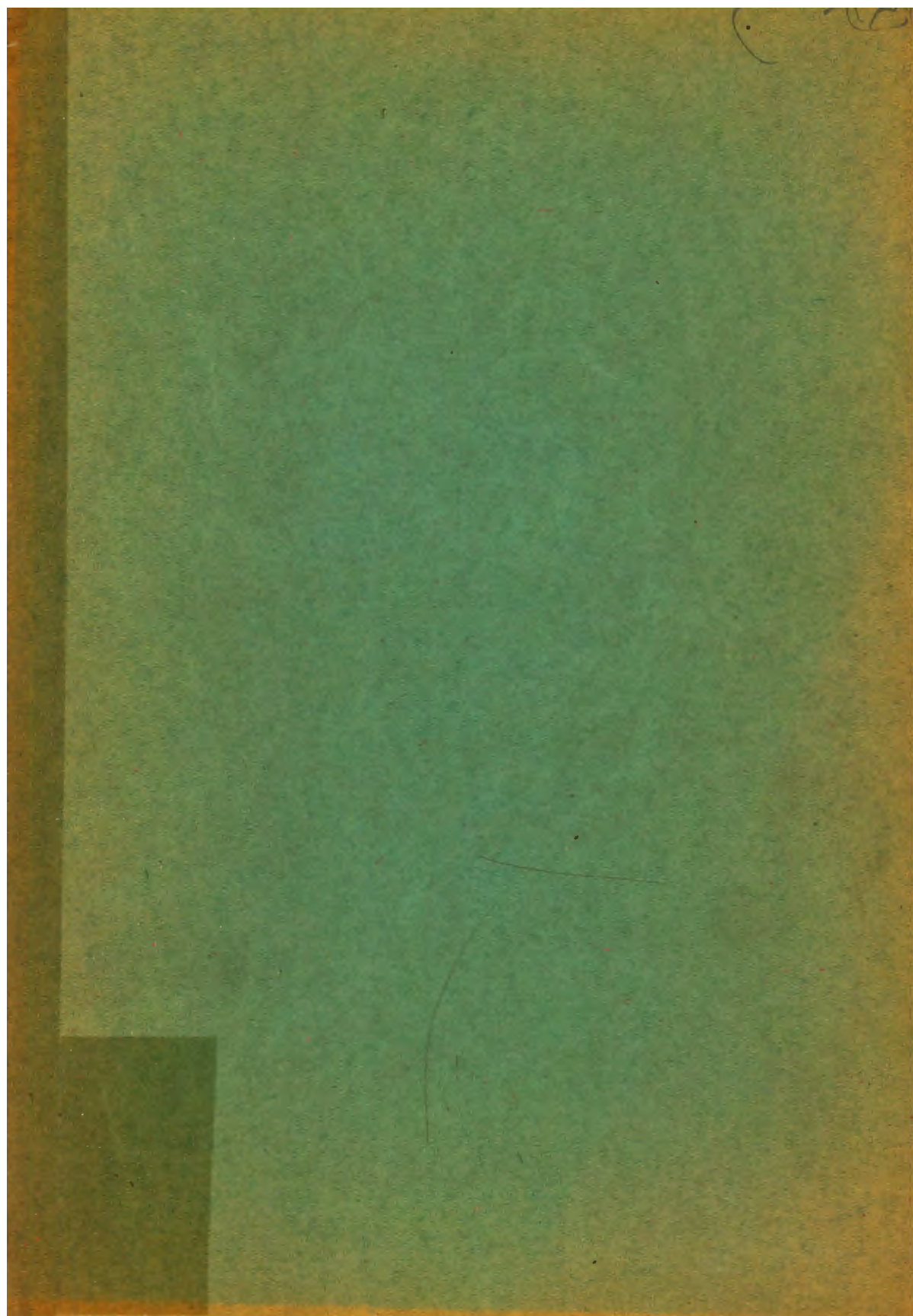
Peter Julius Junge

ترجمه و حواشی :

دکتر و فستی زاده

با انضمام ۳ نقشه و ۶ پلان

تهران ۱۳۳۵



انتشارات دانشگاه

۱۳۴۳

دارای بیش از یکم (پانزده بار چاپ)

دکتر د. منشی زاده

ایران
تهران

۴

۴

۳۵



آزاده پارسی

با طوق و گوشواره زرین

«... اگر تو چنین میاندیشی، از هیچ دشمنی نباید بترسم، پس سپاه

(قبیله) پارسی را نگهدار. اگر سپاه پارسی نگهداری شود، دیربازی

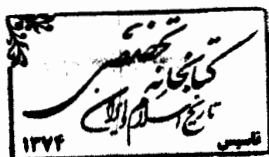
از برکت نخواهد کاست.»

داریوش، سنگنوشته پارسه (پرسه پولیس)



اشارات دانشگاه تهران

۲۹۱۳



داریوش گیم

پادشاه پارسها

از

Peter Julius Junge

ترجمه و حواشی :

دکتر دمنشی زاده

با انضمام ۳ نقشه و ۶ پلان

تهران ۱۳۳۵

داریوش یکم

صفحه vii	راهنمایی و تصحیحات
۱ «	مقدمه مترجم
۳ «	مقدمه
۷ «	فصل یکم : اصل و نسب و دوره جوانی
۵۰ «	فصل دوم : در پی قدرت
۷۹ «	فصل سوم : سالهای سازندگی
۱۴۰ «	فصل چهارم : اتمام و انتها
۱۷۷ «	علائم اختصاری ، که در یادداشتها بکار رفته‌اند
۱۷۹ «	منابع یونانی و رومی عتیق
۱۸۱ «	یادداشت‌های مقدمه
۱۸۲ «	فصل یکم «
۱۹۱ «	فصل دوم «
۱۹۸ «	فصل سوم «
۲۰۵ «	فصل چهارم «
۲۰۸ «	فصل پنجم «
۲۲۳ «	فهرست عمومی (مطالب و اعلام)

راهنمایی

(۱) در ترانسکریپسیون transcription لاتینی نکات زیر را رعایت کرده ایم

av (ā) = آ، ا، ـ

c (ç) = چ

g = گ

j = ج

sv (š) = ش

tv (th, θ) = ث

u (ou) = و (ضمه مشبعه، در فرانسه)

v مستقل هیچ صوتی ندارد. فقط در ترکیب با حرف پیشین عمل میکند

w = و consonnant

x = خ

y = ی consonnant

zv (z) = ژ

(۲) فا = فارسی، یو = یونانی، لا = لاتینی، پا = پارسی هخامنشی

(۳) در کلمات پارسی (فارسی هخامنشی) s (= r θ مادی) بصورت ss نوشته شده

(۴) علامت * قبل از کلمه نشان میدهد، که خود آن کلمه در اسناد و مدارک موجود

نیست و با استنتاج و قیاس ساخته شده، یعنی reconstruction میباشد:

Artontes = *Artawant

(۵) اسامی و کلمات مأخوذ از منابع یونانی - لاتینی و اروپائی با خط لاتینی

معمولی نوشته شده اند و کلمات دیگر با خط ایتالیك:

پا: Davrayawahuso، لا: Darius، یو: Dareios

(۶) در استعمال بعضی اسمها اصل آن بدون اضافات صرفی و نحوی گرفته شده

(آلمانی: Karier، فرانسه: Cariens، انگلیسی: Carians، یو: Kares) د Kar،

کاری ها.

(۷) تلفظ کلمات یونانی از دوره می، که ما با آن مشغولیم تغییراتی کرده. مثلاً

v = y که در یونانی امروز i تلفظ میشود، چندی قبل از قرون وسطی u و پیش از آن

u (فرانسه: ou) تلفظ میشده. دیفتنگ های ai و oi بعدها تلفظ e و i بخود گرفته اند

و ما بهمان صورت قدیمی قید کرده ایم. θ = th را همیشه با معادل خودش «ث» جانشین

کرده ایم مگر در مورد طالس Thales، که نسبت بزمان (قرن ششم قبل از میلاد) و مکان

(میلت آسیای صغیر) «ط» صحیح تر است.

(۸) نقطه پس از عدد از آن عدد «صفت ترتیبی» میسازد: ۵. ماه = پنجم ماه

تصحیحات

۱۴ درخنده - درخشنده / ۶۵ درباره - درباره / ۱۶۷ و ۱۹۶۳ / *Sagartioi - Sagartoi*
 ۳۵۱۱ *Xsvatrapaviean - Xsvatrapaviean* / ۳۶۲ کرمان اسه گرتیه - کرمان ،
 اسه گرتیه / از ۵۱ تا ۷۱ سرصفحه صفحات فرد: اصل و نسب و دوره جوانی - در پی قدرت
 / ۵۶۱۱ در غلطیدند - در غلطیدند (۹/۶۰۷ آب میخورد - آب میخورد (۱۲/۶۲۰ *Wahumissa* -
Wahumisa / ۶۲۱۲ - (۲۲) - (۱۴/۶۳۶ مروش *Ma usv* ماروش *Mavrusv* / ۶۷۶ درباره -
 دوباره در / ۶۷۸ سپری گردید - سپری گردید (۲۰ / ۷۰۱۲ یاویده - یاویده / ۷۲۳
Bagastavna - Bagastavna و *Bagastanon - Bagastanon* / ۷۹۳ گوماتا - گوماته /
 ۱۰۲۱ جنگویان - جنگجویان / ۱۱۴۰ شکم - یکم / ۱۲۲۷ جبایره - جبایره / ۱۲۳۷
 دستود - دستور / ۱۲۵۱۰ دتیقتاً - دقیقاً / ۱۲۸۴ فرمانرومای - فرمانروای / ۱۳۴۰
 دایوش - داریوش / ۱۳۶۱۱ میتوخوس - میتوخوس / ۱۴۲۱۱ درست - راست / ۱۵۹۳
Artabavzu - Artabavzu / دایوش - داریوش / ۱۹۲۱ - زرتشت - زرتشت / ۱۹۴۱۴ -
 (۱۱/۱۹۶۱) هو و دیچه - هو وادیچه

مقدمه مترجم

ملت‌ها قهرمان می‌خواهند و تجلیل قهرمان‌ها یعنی تقویت احساسات ملی. اما تجلیل و تملق دو چیز مختلف‌اند و ای‌کاش هم‌وطنان ما فرق میان آنها را هر چه زودتر دریافته‌اند!

در این کتاب شخصیت داریوش بزرگ و معنای آن برای جهان‌آروز و امروز تصریح شده و بگفته‌نیچه بصورت يك «بنای عظیم یادبود تاریخی» درآمده.

نویسنده کتاب، که در سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ در کاوش‌های جنوب ایران کار می‌کرده، نتیجه مطالعات خود را در این رساله جمع نموده است. استادان بزرگ آلمانی پرفسور ارنست کرنمن Prof. Ernst Kornemann و پرفسور ف. ه. وایسباخ Prof. F. H. Weissbach کتاب حاضر را قبل از طبع مطالعه و تصحیح کرده‌اند.

مؤلف خود در جنگ‌های استالینگراد ناپدید شده و طبع این کتاب را پرفسور کرنمن بعهدہ گرفته.

امیدوارم، که هم نویسنده و هم آن چهره تاریخی درخشان، که این کتاب در باره او نوشته شده، هر دو سرمشق آموزنده‌ئی برای هم‌وطنان من باشند.

تهران آبان‌ماه ۱۳۳۳

م. س. ل.

مقدمه

«ابز کتیوته» بهترین افتخار مورخ نیست . عدالت
او عبارت از این است، که در «درك» هر چیزی
بکوشد .

Johann Gustav Droysen

Historik p. 361

مردی، که زندگانی و کارهای او موضوع مطالعات ما را تشکیل میدهد،
یکی از بزرگترین مظاهر رهبری بشریت است . زندگی و کارهای خارق العاده او
باندازه‌ئی در نظر ما مدرن جلوه میکنند و باندازه‌ئی اهمیت تاریخی جهانی دارند، که
ما برای این زمان حاضر نیز احتیاج درونی به مطالعه آنرا در خود حس میکنیم .
اگر تا کنون چنین قدمی برداشته نشده، بعلت اشکالاتی بوده، که در این راه بآنها
بر میخورده ایم .

ترقیات باستانشناسی و نژادشناسی و تحقیقات ماقبل تاریخ - علومى، که در
سالهای اخیر اهمیت جهانی حاصل کرده اند - در مباحث تاریخی دریچه جهان بینی
تازه‌ئی را گشوده اند، که در آن ساختمان «نژادی» انسان يك عامل قاطعی است و
نژاد هند و ژرمنی (هند و اروپائی) بصورت عنصر دینامیک تکاملات تاریخی بارز
میشود .

از آنجا که طرح وقایع تاریخی بعدی در آن دوره‌ئی ریخته شده، که ما
«عصر قدیم» مینامیم، بایست اول متوجه آن دوره شده، بعد به عصر معاصر و آینده
پردازیم. آنچه در آن دوره باوسایل جدید علمی می بینیم، عبارت از نبرد عظیمی است
میان «شمال» و «جنوب». در این زمان تیره های شمالی در فضای تنگ وطن
خود با آب و هوای نامساعد سرد تربیتی سخت و آهنین یافته، آماده کارزار زندگی
شده، به مناطق جنوبی گسترش زندگانی سرازیر میشوند. پیروزی نظامی و تشکیلاتی

آنها پیشاپیش در همان اوایل این تکامل متعین بود. اما مسئله اصلی در این بود، که موضع قدرت را نه تنها بدست یاورند، بلکه در دست نگهدارند و از آنجا جریان تاریخ و سر نوشت دنیا را برای آینده هدایت کنند. و در عین حال در خون و نژاد بیگانه، با قدرت عدد و کمیت آن، قبل از انجام مأموریت تاریخی خود، غرق نشوند.

در چهار منطقه مختلف « نژاد شمالی » موفقیت کامل تحصیل کرده (ما ماهیت اصلی و جوهر عالم شمال را « نژاد شمالی » مینامیم. اگر چه میدانیم، که نژاد خالص در دوره های تاریخی فقط در عالم تئوری وجود دارد.)

تکاملات تاریخی بطرف عصر حاضر با پایه های سیاسی و فرهنگی خود بر این چهار قوه بنا شده اند :

ایران، هلاس (یونان)، رم و ژرمنی. این چهار مرکز گسترش قوای « شمالی » باهم، برضد هم و بعد از هم مانند رودی بهم میریزند و شرایط متقابلهائی تولید میکنند، که پس از افول سیاسی خودشان در تحت تأثیر آن شرایط دنیای امروز ما درست شده.

در این گپرو دار در نبرد و در برومند ساختن متقابل، قوای برادران ایرانی و هلاس مانند رم و ژرمنی شریک بودند، همانطور که در دسته آخر ژرمنی آنطور که باید، شناخته نشده بود، در صورتیکه اهمیت آن در همه جا لااقل برابراهمیت رم و در بعضی مراحل برای تطور تاریخ معاصر بیشتر از آن است، هم چنین در دسته اول ایران را چنانکه باید، شناخته اند. با اینهمه « نژاد شمالی » ایرانی، که با دیگر بستگان قومی خود در آسیای قدامی و مرکزی - اینها از نظر تاریخی و سیاسی گسترش ایران قویتر را حاصل نکرده اند، ولی پایه و قاعده قومی ایران هستند - از لحاظ خون و ملیت و جهان بینی سیاسی خود را « اریائی »، *arya-* نامیده اند، اهمیت تاریخی فوق العاده ای دارند. (۱)

در ترکیب قوای « شمال » و « جنوب » ایران برای اولین بار وظیفه ای، که « نژاد شمالی » همیشه بی در پی تحمیل میکرد، انجام داده است. این اریائی ها با

تکیه بر آنچه تا کنون «عالم قدیم جنوب» ساخته بود، ترتیب یک دولت حقیقی جهانی میدهند.

با این عمل خود برای هم نژادان خویش راه زمامداری تاریخی را تسطیح میکنند و خود یک عامل انقلابی و سازنده عصر تازه می‌شوند، که نظامات وایده‌های آن بعدها نیز در جریان تاریخ جهان مؤثر اند. هر چه هم نتیجه این حمله «شمالی» در تاریخ باشد، یک چیز مسلم است، که این اولین نبرد «نژاد شمالی» بخاطر فضا، قدرت و تسلط اهمیت بسزائی خواهد داشت.

اگر اهمیت بارز و قاطع ایران در سرنوشت دنیای امروز شناخته نشده، سه علت در کار بوده:

۱- پایه جستارهای تاریخی بر افکار «هومانیستی» و محدودیت به آثار کلاسیک یونانی و رومی گذاشته شده.

۲- آثار باستان‌شناسی و ماقبل تاریخی بمراتب بیش از ادبیات تاریخی میتوانند، زندگانی اقوام را در ادوار گذشته در نظر ما روشن سازند.

۳- مطلبی، که علم تاریخ تا کنون کمتر به آن توجه کرده، یا اصلاً مورد مطالعه قرار نداده، مسئله «نژاد شناسی» است، که کاراکتر، روح و محرکین اولیه شخص منفرد یا کل قومی را بما مینمایاند.

اگر با کمک این سه علم نگاه کنیم، تاریخ تیره‌های ایرانی، که وارد صحنه آسیای قدیمی و دریای روم شده‌اند، آن هسته اصلی و مرکزی را تشکیل میدهد، که از آنجا میتوان برای فهم و درک عصر قدیم بمیدان جستارهای تاریخی قدم گذاشت.

در اوج این گسترش تاریخی قدرت آریائی مردی قرار دارد، که ملت خود را از یک موقعیت متزلزل و نومیدی به تسلط واقعی جهانی رهبری کرده و قوای آن را در تشکیلات عجیبی چنان فشرده، که توانسته‌اند، یکی از بزرگترین عوامل سیلان تاریخ جهان باشند.

این مرد بزرگ، نخستین کسی، که با تغییر ارزش‌های دنیای قدیم جنوب و

استفاده از آن ملت خود را بر دنیای معلوم آن زمان مسلط ساخته و خود از نجبای آریائی و نژاد شمالی بوده ، داریوش یکم است . در وجود او بارزترین نمونه نژاد شمالی در مشرق زمین منعکس است . همه خواص نژادی و وجودی ، تکامل و تطور ، مأموریت تاریخی و انجام آن در وی مجتمع اند . نمونه نژادی شخص او ، طریقی ، که او در تلفیق استعدادات خود بکار برده ، جهت فکر او ، نظر او درباره شاهي و آزاده سوارى ، در دولت و تجسم سیاسى جهان ، در طرز تفکر خاص او نسبت به مذهب ، قدرت تشکیلاتی و حس سالم و دور بین اقتصادى او - همه اینها پیشاپیش برای شناسائی این بشریتى ، که با اولین موج نژاد شمالی وارد سرزمین تمدن های قدیمی شده ، کمک های نامحدودی کرده اند . (۲)

فصل یکم

اصل و نسب و دوره جوانی

در سال ۵۵۰ پیش از مبداء تاریخ، یعنی در همان اوقاتی، که عالم شرق قدیم زیر ضربه‌های جانانه کورش بزرگ خرد میشد، در خانه ویشتاسپه (*Wishtaspa*) = *Hystaspes* (گشتاسپ) پسر شاهزاده ارشامه (*Arsama*)، از بستگان خاندان سلطنتی هخامنشی، فرزندی متولد شد، که او را داریوش (لا: *Darius* یو: *Dareios*) داریه و هوش (*Davrayawahush*) نامیدند. داریوش بدین نحو در حد فاصل دو دوره تکامل انسانی با بهره زندگی نهاده. در همان موقعی، که ملت و خاندان او مدارج قدرت را میپیمودند. (۱)

این چنین زایچه‌ئی فال‌نیک‌ی بود برای مردی، که روزی در اوج تکامل ملت خود قرار داشت و با آن نقطه‌اعلای یک تکامل تاریخی را تشکیل میداد. مقدماتی، که توشه راه او بودند. راهی، که در سرنوشت عالم اینقدر مؤثر بود و در واقع در دوره بلافاصله قبل از وی ریشه دوانیده بود. بالنتیجه در هنگام تجلی داریوش باید، نظر را متوجه پشت سر ساخت و در دوره‌های قبل از او نگریست. در آن زمانی، که دوره کهنه‌ئی بسته میشد و دوره نوی پدیدار میگشت.

در آغاز تاریخ در شرق نزدیک و در ممالک مشرق مدیترانه ملت‌هایی، که در نتیجه آب و هوای مساعد و مناسب ترقیاتی کرده بودند، در همان دوره تطویر و تکامل خود دنیائی با یک کولتور مشترک بنا نهاده بودند. قبل از همه باید، در اینجا نام مصر و بین‌النهرین را ذکر کرد و در مشرق این سرزمین‌ها حوزه پرخصب و نعمت سند را. اگرچه این قسمت با دریاها و کوهستانها به دور دست افتاده، اما از منطقه اول جدا نیست. در حالیکه این سرزمین‌ها در گسترش اولیه بشریت در

سایه مساعدت طبیعت، فراوانی، آفتاب محیط زندگی راحت تری ایجاد میکردند و تمام منطقه جنوبی دریای روم - مشرق زمین - را برای يك دوره ابتدائی کولتور و سیاست متقابل آماده میساختند، مردم مناطق شمالی منفصل از دیگران در جایی بسر میبردند، که آب و هوای آن بمراتب نامساعدتر بود. در همینجا طبیعت به آهستگی يك عامل بزرگ - و چنانکه می بینیم، بزرگترین عامل تاریخ را - می پرورد. در اینجا، در هوای سخت نامساعد و در يك زمین سختتری يك تیپ کشاورز جنگی با صلابتی بوجود میآید رزم دیده و رزمجو، که در پی راهی میگشت، تاتنگی زندگانی خود را چاره نمی کند. تا آنکه طلایه آنها در تمام طول جبهه قاره اور آسیا Eurasia بسمت جنوب پیشرفت. بدین طریق در صبحدم تاریخ بشریت زور آزمائی عظیمی میان «شمال» و «جنوب» در گرفت. در آغاز برای شرایط ساده زندگی، یعنی قدرت تملك. و بعدها در سرتسلط فرم زندگی و جهان بینی هائی، که این نمونه های مختلف بشری هر يك در دنیای خود پدید آورده بودند. (۲)

اولین زدو خورد طلایه ها از مرکز تمدن های جنوبی بسیار دور بودند. نتیجه این شد، که اقوام شمالی در اروپای مرکزی و روسیه جنوبی بر طبقاتی از مردم مسلط شدند و آنها را فراپوشیدند، که با جنوب مربوط و در حقیقت واسطه بین شمال و جنوب بودند. این مردم اقوام دایره تمدن «سفال های نواری» و در قسمت اعظم از نژاد دیناری (Dinar-) بودند. در اینجا اهمیتی داشتند و با تمدن های جنوب و همچنین با مناطق شرق دور مربوط بودند. کولتور دهقانی آنها بسیار اصیل و مترقی بود و حس هنر خاص نژاد دیناری آنها تقویت میکرد و در جوار آن نیز استعدادات روحی و عقلانی فراوانی داشتند. از این راه «نژاد شمالی» نه تنها فضایی بیشتری تحصیل کرد و بر جاده های جنوب مسلط شد، بلکه برد بزرگتر این بود، که هسته شمالی با خون دیناری ترکیب شده، در حالیکه هر دو از حیث خون بهم نزدیک بودند، ایجاد يك قدرت «قومی» عجیبی میسر گردید. در این قدرت «قومی» همه آن استعداداتی مجسم بودند، که طبیعت میتواند، بصورت سلاح برای ارتقاء انسان بدست او بسپارد. در تمام دسته های «شمالی» هائی، که بطرف جنوب و مدیترانه متوجه شده اند،

و حتی در قسمت جنوبی فضای ژرمنی، این امتزاج خون « شمالی » و « دیناری » قدرت امیدبخش خود را نشان داده. ولی در هیچ کجا بهتر از قبایل هند و ژرمن های شرقی نبوده. چه در اینجا این اقوام هنگام حرکت بسمت مشرق در جاده های دشت- نشینان اروپا بحرکت درآمده و قسمت بزرگ اقوام دیناری را در خود فرو و با خود برده اند.

آنچه هند و ژرمن های شرقی مردان بزرگ و کارهای شگرف تاریخی داشته اند، نتیجه این دو عامل اصلی است و بخوبی ارزش این امتزاج فرخنده را نشان میدهد. (۳) اقوام نوین « شمالی » - هند و ژرمن ها - خود را برای حمله ای بسمت جنوب آماده و شروع به پیشرفت کردند: در کوه های آبنین و شبه جزیره بالکان در سر- بل مشرق زمین و همچنین در آسیای وسطی امواج حمله « شمالی ها » بدیوار دولت- های قوی و قادر دنیای جنوب میکوفت. اولین رخنه های بزرگ در بلوک جنوب در شرق نزدیک حادث شد.

در فواصل سالهای میان هزاره سوم و دوم پیش از مبدأ تاریخ، هنگامیکه در دنیای جنوب تمدن های مختلفی ظاهر شده بودند - نخست در مصر، که قدمت آن بیش از همه و در نتیجه موقعیت خاصی همیشه مجرد و قدرت مطلق افریقای شمالی بود، بعد در شنهار (سومر) در کنار خلیج فارس، که از جلال درهم شکسته آن در بین النهرین بابل و آشور و در کوه های جنوب غربی ایران عیلام بوجود آمده بود و بالاخره در دولتهای آسیای صغیر - اقوام شمالی از دروازه های دانوب و جنوب روسیه در دسته های مختلف حمله ور شدند. در حالیکه قبایل هلنی - یک دسته از هندو ژرمن های غربی - از راه بالکان به شبه جزیره یونان مهاجرت کرده، به کولتور کثرت هجوم میبردند، هند و ژرمن های شرقی از روسیه جنوبی و دشتهای آسیای مرکزی وارد مشرق زمین میشدند. یک قسمت نیز از ترکستان غربی به فلات ایران آمدند؛ ایران شرقی را پر ساخته و قسمت دیگری باز از آنجا، از کنار رود سند، به جلگه های خرم هندوستان سرازیر شدند. دسته دیگری از کوه های قفقاز گذشته،

مقدمه فلات آناتولی را مقصد قرار دادند. (۴)

در مغرب آناتولی دسته‌های متفرق هند و ژرمن‌های غربی سرزمین‌خشی‌های (Hethit-) قدیم را تصرف و دولت مقتدری بنا کرده بودند.

در جوار آنها در جنوب شرقی آسیای صغیر دولت میتانی (Mitanni) وجود داشت و در اینجا آزاده سواران هند و ژرمن شرقی در رژیم فتودالی به سبک «شمالی‌ها» بر مردم بیگانه بومی آنجا حکومت می‌کردند.

پس از آن خشی‌ها شعاع گسترش خود را از آسیای صغیر به سوریه رسانیدند و در چهره دنیای شرق يك خط تازه‌ئی از سرکردگان جنگجوی منفردآزاد و پر-غرور بوجود آوردند. روح جنگاور اقوام شمالی، که ارزش جنگنده منفرد را در رتبه اول قرار میداد، در نجبای آنها دیده می‌شد. فرمانروایان اینها بر عرابه‌های جنگی و اسب بمیدان نبرد میرفتند و سربازان بدنبال آنها بودند. وفاداری و پیروی مانند زنجیری ناگستنی آنها را به پادشاه خودشان، که فرمانده بزرگ جنگ بود، میپیوست و همین نسبت میان سربازان و سرکردگان و فرمانروایان برقرار بود. طبقه فرمانروا چنان صف جنگاور بهم فشرده‌ئی را تشکیل میداد، که کارهای دولت را با استواری بر پایه تیول و اقطاع از هر لحاظ بنحوی کاملی میگرداند و میان خود تقسیم میکرد.

برای دنیای جنوب نه تنها مرد جنگنده منفرد و اسبی، که در ورزش و جنگ از سوار جدا نمیشد، تازگی داشت، بلکه تشکیلات مملکتی‌ئی، که «شمالی‌ها» درست کرده بودند، نیز بکلی چیز نوینی بود.

مجموع صاحبان تیول و نجبای شمشیر در مقابل پادشاه و زمامداری مملکت حقوق بسیاری داشته و بخصوص «شورای نجبا» بنماینده پادشاه نفوذ زیادی در امور سیاسی اعمال میکرد. این طرز زندگی سیاسی با روش شرقی در دو نقطه متقارم بودند.

در اینجا دو جهان بینی بکلی متفاوت و دو طریق زندگی چه در مبارزه، چه

در سبك زیستن و همچنین از نظر اخلاقی تسلط و نظم - طبیعتاً همه آنها سخت با مذهب پیوسته بودند - در برابر هم خودنمایی میکردند.

این قشر نازك «شمالی‌های مسلط نمیتوانست ، مدت زیادی دوام بیاورد . بزودی از مشرق و مغرب بومیان آسیای صغیر در آنها نفوذ کردند . در نتیجه هم خون و هم طرز فکر فاتحین « شمالی » مفقودالاثر گردید . (۵)

کوهستانهای شمالی و شرقی آسیای قدامی از ازمئه قدیمه گذرگاه اقوام و نژادهای مختلف بودند و جلوخان سرزمین‌های غنی بین‌النهرین را در برابر دشتهای شمالی و شمال شرقی و همچنین سرزمین کولتور کهنه سفند تشکیل میدادند . بالینهمه در این ناحیه يك قومیت نسبتاً یکنواختی پدیدار شده ، و در طول زمان پیوسته ثابت مانده بود .

در این ناحیه « نژاد آسیای قدامی » بسر میبرد ، که قدرت عجیب زندگی خود را به عالم نموده بود . این قوم روابط نزدیکی با تمدن عالی بین‌النهرین داشت و در عین حال راه خاص خود را می‌پیمود و قسمت فعال دایره تمدن «سفال نقاشی شده» بود . دامنه این کولتور تا جنوب روسیه و ترکستان میکشید و در آن شهرهای غنی و دولت‌های متشکل و قادری بپاخاسته بودند . بارزترین خصیصه آن بقایای تشکیلات مادری است ، که از دوره‌های بسیار قدیم یادگار مانده و به هر چیزی ، که آنها ساخته بودند ، اثر غریب اسرار آمیزی می‌بخشید .

مراسم مذهبی « خدای مادری و باروری » آنها با خاک و غریزه بستگی کامل داشت و بر مقدس داشتن هر چیز زنانه‌ئی برپا شده بود . این مطلب نه تنها در امور عرفانی ، بلکه در زندگی اجتماعی نیز مداخلت داشت . افسانه آمازون ها - (Amazone ; a + mazos ؛ بی - پستان) بخوبی اثری ، که این مردم در فاتحین «شمالی» گذاشته‌اند ، نشان میدهد . (۶)

اما پیش از آنکه در روابط میان مردم قبل از آریائیهای ایران و کوهستان آسیای صغیر از طرفی ، و فاتحین هند و ژرمنی از طرف دیگر ، وارد شویم ، بایست

نظری به وقایع سیاسی می بیندازیم، که در خلال این احوال در دنیای قدیم مدیترانه بظهور پیوسته بود.

در اواخر هزاره دوم قبل از مبداء تاریخ دولت های آسیای صغیر و بین النهرین مضمحل شده بودند. از کشورهای کهنه و نو فقط قدرت مصر با موقعیت مصون و منفرد خود باقی مانده بود. بر ویرانه دولت های دیگر دولت تازه می بنام آشور (آشور) بنام شد. در این دولت بزرگ جنگی میراث خونی اکد Akkad قدیم و مردم کوهستانی مشرق بهم آمیخته، دولتی با تشکیلات خشن، با يك حس تسلط سیر نشدنی و غارتگری، با يك قساوت خون آلود و استبداد نامحدود ببار آورده بود. در اینجا قوای دنیای جنوب از جمله اول « شمالی ها»، و در اثر نفوذ آنها، به کاملترین صورت خود ارتقاء یافته بود. زیرا دولت آشور با همه غارت و ناهمواری خود، با پادشاهان بزرگ خود، نقطه اعلای گسترش قدرت دنیای شرق قدیم را نشان میدهد.

دولت آشور در آغاز تشکیل خود عصر تعادل دولت های بزرگ را ختم میکند. اگرچه این تعادل مدت کوتاهی پس از انقراض آشور باز برقرار میشود. قدرت بابل، که در آن کولتور اکدی قدیم بسر حد کمال خود رسیده بود، سرنگون شد؛ دولت پادشاهان ختی و آزاده سواران میتانی واژگون گردیدند، قدرت مصر تضعیف شده، تحت الشعاع قرار گرفته بود. دنیای جنوب در مقابل آشور میلرزید. و آشور در همه جا نفوذ می یافت و موقعیت واحد و نیرومندی برای خود درست میکرد، چنانکه قبل از آن هرگز دیده نشده بود. این بود اولین نتیجه رخنه « شمالی ها» در مشرق زمین: تشکیل قدرتی، که بر اوضاع مسلط بود و در آن همه امکانات سیاسی و تشکیلاتی دنیای جنوب بصورت خاص شرقی و مستقل برای اولین و آخرین دفعه ظاهر شده بود.

اما در اینجا يك بخش دیگری از تکامل تاریخی بظهور می پیوست. در قرن نهم پیش از مبداء تاریخ مردم کوهستان جنوبی قفقاز دولت قادری بنام اوررتو Urartu ساختند. در مغرب آشور، در آسیای صغیر، قبل از این هندی و ژرمن های

غربی فروگیه (فریژی Phrygia) بر سر زمین نسبتاً بزرگی مسلط شده ، مقدمه نفوذ آشور را عقب رانند . دشمن تازه اوررتو ، که درهمسایگی خاک اصلی آشور منبسط میشد ، همه قوای این دولت را متوجه خود ساخت و بدین ترتیب سرزمینهای جنوبی و جنوب غربی فرصتی یافتند ، تا قوای تازه‌ئی تجهیز کنند . پس میدان مبارزات بطرف شمال و شمال شرقی ، در کوهستانهای شرقی آسیای صغیر و ایران ، کشیده شد . در این جنگهای بیرحمانه سخت اقوام تازه‌ئی در صحنه زندگی این ناحیه وارد شدند .

قبایل هند و ژرمنی شرقی ، که کم کم از دشتهای شمالی ، از راه قفقاز ، به جنوب سرازیر میشدند ، ناگهان راه خود را باز و بلامعارض دیدند . چه تمام قوای این دولت متوجه زدو خورد با ممالک مشرق زمین بود .

قبایلی ، که از قفقاز به جنوب سرازیر شده بودند ، ایرانیهای غربی ، یعنی مادها و پارس ها ، بودند . دولت اوررتو در مبارزات خونین خود با آشور از وجود این جنگجویان استفاده میکرد . در این لحظه‌ئی ، که در تاریخ مشرق زمین آخرین قدم پنهانی برای تخریب استحكامات « جنوب » برداشته میشد ، آن قدرتی تولد یافت ، که در مدت کوتاهی توانست ، دنیای شرق قدیم را محو و عصر « تسلط شمال » را آغاز کند .

در این هنگام قبایل ماد چندی بود ، که در وطن خود ، در شمال غرب ایران جایگزین بودند ، بدون اینکه وحدتی داشته باشند . در مغرب آنها قوم برادرشان ، پارسها ، در مهاجرت خود بار اقامت افکنده بودند .

هردوی این قبایل را اوررتو استخدام کرد و در جنگ آشور از آنها کمک خواست . بین سران قبایل آنها سرزمینهای بزرگی با شهرهای ثابت ، چنانکه در همه شرق و در فلات ایران نیز تشکیل شده بود ، تقسیم گردید . و اینها از این نقاط بایستی ، با جنگجویان خود آشور را در محاصره بگیرند . آشور بزودی بحمله متقابله مبادرت ورزید . قوای خود را نه تنها به سرزمین اوررتو وارد ساخت ، بلکه با

یکدسته حملات جناحی رشیدانه‌ئی سعی کرد، به مغرب فلات ایران نیز داخل شود. از تنگ‌های قدیمی آشوری‌ها بطرف مادها و پارس‌ها لشکرکشی کردند، قلاع آنها را گرفتند، تعرض سران قبایل را با شکست پاسخ داده، از جاده‌های مهاجرتی و تجارتی خود را به دروازه‌های شرقی ایران رسانیدند. در این نبردها بعضی از سران قبایل ایران با سپاهیان آشور متحد شدند. بدینوسیله دولت آشور توانست، این سربازان رشید اجیر را با زور و یاتطامیع دوباره برضد اوررتو بکاربرد. قدرت اوررتو در هم شکست و به يك دولت درجه دوم تقلیل یافت و خطر آن برای آشور منتفی گردید. چندی بعد در حمله قبایل ایرانی و فروگی بکلی بر باد رفت.

دولت آشور پس از تسلط بر این مخاطره مرگبار باز کمر راست کرد و برای اولین بار از جبهه شمال آسوده خاطر شد. اما در همین موقع دولت عیلام قدیمی در جنوب غربی ایران برای آشور معارض خطرناکی گشت. در جنوب نیز قبایل آرامی جانی گرفته، به رستاخیز بابل کمک می‌کردند. در همان زمانی، که آشور از جنوب راحت شده، در سعی استقرار تسلط خود در آن ناحیه بود، از شمال، از قفقاز، امواج دیگری سیل آسا به جنوب می‌غلطید، که در نتیجه اغتشاش‌ها و دسته‌بندیهای دیگری در میان اقوام آنجا حاصل شده بود. از مراکز مواج و سرکش آسیای وسطی برای اولین بار در تاریخ ضربتی ایجاد شد و سیل دشت‌نشینانی، که از مراتع خود رانده و در جستجوی وطن تازه‌ئی بودند، مملکت اوررتو را فرا گرفت. پادشاه آن روساس *Rusas* در یأس بیحد خود کشتی کرد. این اقوام چپاول‌کنان به آسیای صغیر ریختند و هر چه در آنجا بود، همراه، بانضمام دولت تازه سرانجام گرفته لودییه *Lydia* در برابر فشارهای سخت قرار دادند. (۷)

در همین هنگام دیکو *Deiokes* (از سران قبایل ماد در شمال غربی ایران، که از طوفان هجوم کیمرها *Kimmer* (تورات: جومر *Gomer*) در امان مانده بود، طوایف قوم خود را متحد کرد و دولتی تشکیل داد، که بزودی يك

عامل مهم تطور تاریخ گردید: یعنی دولت ماد.

در خلال این اوقات قوم برادر مادها، پارسها، محل اقامت خویش را تغییر داده، از سرزمین اوررتو کوچ کرده، در طی مهاجرت به سوق جنوب به کوهستان عیلام رسیده، در قلب آن خاک در حوزة کارون و پلوار اقامت گزیده بود. از سرزمین انشان *Anshan*، که چشم پش *Cispien* (Teispes) پسر هخامنش *Haxamanish* (Achemenes)، در آنجا پادشاهی هخامنشی را تشکیل داده بود، پارسها به خاک اصلی عیلام، به شوش، سرازیر و بدین طریق وارثین دولت عیلام - اولین دولت پیش از آریائیهای ایران - شدند.

در این زمان مصر، که چند مدتی با آشوریها اشغال شده و کم و بیش تحت نظر آنها بود، با پیدایش سلسله جدیدی از فراعنه دوباره قدرتی مییافت و در برابر آشور قدامت میکرد. مقارن همان اوقات کیمرها، که از ابتدا از لودها شکست خورده بودند، برای دومین بار بآنها حمله برده، ساردس (Sardes؛ فا: سپرده *Sparda*) پایتخت آن را گرفتند.

پادشاه لودیه گوگو *Gugu* (Gyges) مردانه در جنگ کشته شد. آشور به کمک متحد خود، لودیه، برخاست و کیمرها شکست سختی خوردند. چندی بعد سکاها (Sakā، اسکوئث *Skythes*) بقیه قدرت کیمرها را نیز بهم ریختند. جنگجویان سکائی، که بدنبال کیمرها تحت فرماندهی مادواس (Madyas) از قفقاز گذشته بودند، در خلال این اوضاع ترقی بسیاری کرده، در دولت ماد رخنه نموده، حتی آن را به اطاعت واداشته بودند. از اینجا سکاها به آسیای صغیر تاخته، بقایای کیمرها را منکوب ساخته، به سوریه رفتند.

پس از تسلط ۲۷ ساله سکاها پادشاه ماد هووخشتره (*Huwaخشتره*) دولت نیک *Kyaxares*) موفق شد، آنها را از ماد بیرون کند و دولت پدران خود را دوباره برقرار سازد. حال تحت فرماندهی هووخشتره - که از بزرگترین پادشاهان ایران

است - دولت ماد بیدرنک با فعالیت تمام وارد در صحنه سیاست مشرق زمین شده ، میکوشد ، تا روز بروز موقعیت خود را محکمتر کند. دشمن طبیعی این دولت آشور بود ، که سالها ماد را خراجگزار خود ساخته و امروز با سکاها متحد بود . بدین طریق در جنگ با آشور هووخستره با نبوپولسر (Nabopolassar) پادشاه بابل پیمانی بسته بود . هردوی این دولتها ، تا زمانیکه آشور در وسط آنها قرار داشت ، امکان گسترش نداشتند . درست است ، که آشور در اتحاد با مصریها و سکاها توانست ، نبوپولسر را بکوبد ، ولی بزودی یعنی یکسال بعد از آن ، در ۶۱۴ ، پایتخت آشور بتصرف مادها درآمد . آشوریها ، که هنوز پایتخت دوم خود نینوا (نینوی) را از دست نداده بودند ، متحدین خویش را بکمک طلبیدند . با آنکه در اواخر کار به فتوحاتی هم نایل شدند ، معذک شکست آنها قطعی شد . چرا که سکاها یکمرتبه تغییر جهت داده ، از مادها و بابلیها حمایت کردند . نینوا در سال ۶۱۲ ساقط شد و با سقوط آن آخرین قدرت بزرگ شرق قدیم برباد رفت .

افول دولت آشور سبب شد ، که مادها پس از آنکه حریفان سکائی را نیز مغلوب ساختند ، قویترین دولت شرق را تشکیل دهند . بخصوص با در دست داشتن بزرگترین قدرت نظامی و جنگی قویترین عامل سیاسی آسیای قدامی و سواحل مدیترانه باشند .

دولت ماد خارج از سرزمین قوم خود نواحی زیر را بدست آورده بود: قسمت شمالی آشور ، ناحیه **اسه گرته** (Asagarta ، کُردستان) در کوههای کُردستان ، **کپدوکیه** (Kappadokia , Katpatuka) ، نواحی کوهستانی آسیای صغیر در مشرق **هالوس** (قزل ایرماق Halys) ، که سکاها مدتی در آنجا سکونت داشتند ، ارمنستان ، اوررتوی قدیم در قفقاز ، که تازه در تسلط هندوژرمنهای ارمنی درآمده بود . در جنوب پادشاهان پارسی از خاندان هخامنشی ، که در دوتیره سلطنتی برعیلام قدیم فرمانروائی میکردند ، دست نشانندگان پادشاه ماد بودند . دامنه قدرت مادها تا شرق فلات ایران نیز گسترش یافت . باری در اینجا يك دولت عظیم «شمالی» پدیدار

شد مانند دولت میثانی، تنها با این اختلاف، که پایه دولت ماد بمراتب مطمئن تر و محکمتر بود. اگر هجوم «شمالی‌ها» در هزاره دوم با دسته‌های منفرد و منفصلی در فضای شرقی انجام گرفته بود، بدون اینکه پایه قومیت متشابهی در کار باشد، و باین دلیل فقط مدت کوتاهی می‌توانستند، خود را نگهدارند، ایندفعه، در آغاز هزاره اول، با تهاجمات مکرر در مکرر قبایل ایرانی موقعیت بنفع «دنیای شمال» تغییر مییافت. نه تنها قبایل برادر ماد و پارس در موطن جدید و متناسب با شرایط سرزمین اصلی خود یک وحدت بهم فشرده قوی تشکیل میدادند، بلکه در ولایات تازه‌ئی، که سرزمین هسته آنها را در آغوش گرفته بودند، طبقات بالا با آنها قرابت نزدیک داشتند. حتی مردم قدیمی این نواحی - بخصوص در ارمنستان و کپدوکیه - در طی حملات زیاد قبایل ایرانی «خون شمالی» بسیاری در خود پذیرفته بودند. (۸)

خود در اقامتگاه قبلی، یعنی در دشتهای شمال دریا‌های سیاه و خزر، قبایل ایرانی ملیت و کولتوری تشکیل کرده و انباشته بودند، که با ملیت و کولتور مردم بومی فلات ایران روابطی داشت. آنچه آنها از بومیان فلات پذیرفته بودند، فقط عواملی بود، که تمدن ایشان را غنی تر میساخت، بی آنکه در خصوصیات زندگی‌شان تغییری بدهد، یا آنها را بگسلاند. پس، چون قبایل ایرانی در هنگام تصرف فلات عوامل مشترکی یافتند، تسلط آنها آسانتر انجام پذیرفت. چنانکه سرزمین ایران نیز برای آنها تسهیلاتی داشت: دره‌های طویل کوهستانهای ایران چراگاههای مناسبی برای گله‌های آنها بودند و اراضی مزروع بومیان قدیم احتیاجات کشاورزی آنها را کاملاً برطرف میکردند. با تمام سرگردانیهای طولانی‌ئی، که اقوام ایرانی در استپ‌ها داشتند، باز مانند بدران «شمالی» خود نسبت با اراضی قابل کشت علاقمند بودند. شرایط آب و هوایی تند و متنوع تراز جلگه‌های آسیای قدامی با خصیصه زندگی آنها موافق تر بود تا شرایط بسیار گرم جنوب. چه هوای گرم جنوب «انسان شمالی» را فلج میکند و قدرت زندگی را از او میستاند.

شهرهای ثابت و شبکه وسیع جاده‌های تجارتی، که شرق و غرب را با مراکز

تمدن قدیم مربوط میساختند، به رونق اقتصادی و مدنیت دولت جدید ایران کمک کردند. در مغرب ایران ممالک کهنه سو برتو *Subartu* و عیلام زیر سازی این بنا بودند. در مشرق قبایل ایرانی شرقی و برادران هندی آنها نیز باموقعیتی شبیه بهمین برخورد کرده بودند. بلخ (باختریش *Bavxtriso* ولایت: *Baktria*، شهر: *Baktra*) و دره کابل و پنجاب مراکز تمدن های کهنه ای بودند، که اشعه آنها همه ایران شرقی را فرا می گرفت. روی تپه های بیشماری، که در دره های فلات ایران در همه جا پراکنده اند، موقعیت بسزائی برای بنای قلاع و اقامتگاه آزاده سواران ایران وجود داشت. از آنجا با اتباع و پیروان خود بر ناحیه و مردم خود حکومت می کردند. بدین ترتیب ایرانیها در موطن جدید نجبائی تشکیل دادند با وحدت شدید پدرشاهی. زراعت زمین، پرورش حشم و خدمت سربازی از وظایف آنها بود. مردم بومی در این نظم اجتماعی طبقه پائین و کمکی کشاورزان را تشکیل میدادند و در شهرها پیشه ور و بازرگان بودند. قشر بالائی ملت قبل از آریائیها در فائزین تازه بنفع ایشان مستهلك گشت. (۹)

از همه قبایل ایرانی مادها زودتر طوایف مختلف را بصورت ملی گرد هم جمع آوردند و با تشکیلات منظم سیاسی متشکل ساختند. مادها، که خود را ماننده همه ایرانی ها و هندیها آریائی مینامیدند و با غرور تمام از اقوام جنوبی دوری می جستند، روح بزرگ و آزاد آریائی خود را، چنانکه بعدها خواهیم دید، کاملاً حفظ کرده بودند. (۱۰)

بالینهمه دولتی، که مادها تحت سلسله دیکوها درست کرده بودند، قالبی، که با این روح برابری کند، نداشت. بلکه در جای پای شرق قدیم پیش میرفت. فقط این نکته میتواند، سر نوشت بخصوص تسلط مادی را بر ما روشن کند، که اینها با فراهم بودن همه مقدمات مساعد نتوانستند، مأموریت تاریخی خود را انجام دهند. آنچه قدرت خاندان هخامنشی پس از آنها کرد. دیکو و پسرش خشتریه *Xsuvatriva* پادشاهان بزرگ ماد، از قدرت خود فقط برای زندگی شاهانه پرتجملی مانند آشوری ها استفاده کردند.

اینها نیز شاه شاهان و شاه سرزمین ها بودند. اما نه بمعنایی، که سلاطین آشور از این القاب می فهمیدند: زیرا تاج و تخت اینها بقدرت خاندان سلطنتی و سلاطین مستبد دیگری، که اظهار انقیاد کرده باشند، متکی نبود.

دولت و پادشاهی ماد با آزاده سواران فنودال ایرانی، با سرکردگان طوایف و شاهان ولایات، بانجای شمیر آنها احاطه شده بود. اینها در دربار ماد نفوذ و مقام دیگری داشتند، که زیرستان سلاطین شرق قدیم هرگز جرأت فکر آنرا هم نمی کردند. معذلک سرمشق سلطنت و دربار آنها سلطنت و دربار آشور بود. آنچه به بزرگان مملکت داده میشد، سهم در تسلط و حکومت نبود، بلکه فقط تجمل بود و تشریفات. و همین ها نجبا را براحت طلبی و شلی «اخلاق میکشایدند».

پادشاهان ماد برای اینکه بتوانند، از نمونه های سلاطین شرق قدیم بهتر تقلید کنند، به مردم شهرنشین نیاز داشتند. این مردم از قدیم الایام در سرزمین ایشان پرورش یافته بودند. حتی پس از سقوط آشور پیشه ووران آنجا به ماد آمدند. به قسمیکه در دربار ماد روح مترقی ولی منحط و خراب ملل شرق قدیم صاحب نفوذ شد. این روح با تمام تفکرات جادوانه و مذهبی خود در «کاست» کاهن های ماد، یعنی مغها، که مرکز آنها در رگا (Ragav - Rhages - ری) بود، زمین مساعدی برای رشد خود یافت.

در آینده خواهیم دید، چه خطر مهلکی این آخوندهائی، که روح کهنه دنیای جنوب بر آنها مسلط بود، برای «مردم شمالی» و مأموریت تاریخی آنها تشکیل میدهند. (۱۱)

با این مقدمه جای تعجب نبود، که پس از مرگ خشش ریته سکاها مملکت ماد را اشغال کنند و بدون زحمت زیاد فرمانفرمای ماد شوند. دوره ۲۷ ساله تسلط سکائی مهلتی بود، تا در آن فرجه زمان آزاده سواران مادی بتوانند، بهم پیوستگی خود را دوباره قویتر از سابق بدست آورند. ایران، ممالک قفقاز و آسیای صغیر تا فروگس ها در غرب در این زمان قبایلی بودند با خصایص بارز شمالی، با کولتور شمالی، که در تمام شئون زندگی و حدت قومی محسوسی داشتند.

همینکه بالاخره هوو خستره در سال ۶۲۵ با ابتکار خود به سلطه سکائی خاتمه بخشید و تاج سلطنت ماد را دوباره برای خاندان خویش بدست آورد - و این امر انجام پذیر بود، چرا که مرکز قدرت سکاهای در ماد نبود - دوباره نجیبای شمشیر ماد را قوی و مردانه گردا گرد خود یافت. این بزرگترین پادشاه ماد، اگر چه از قدرت آزاد سواران خود مستفید گردید، اما باز همان راهی را پیمود، که پدران وی طی کرده بودند.

با تسلط بر سکاهای و آشوری‌ها وی برای دولت خود موقعیت پر قدرتی بدست آورد، که توأم با موفقیت بزرگی، که در فتح باقیمانده مملکت حران در سوریه حاصل کرد، دنیا را از نیروی شمشیرمادی آگاه ساخت.

پس از اضمحلال دولت ماد و خاندان دیکوها نام هوو خستره مانند ستاره‌ای بر فراز روزگار عظمت این طایفه میدرخشید و شخص وی نمونه قدرت و سلطنت ماد شده بود. (۱۲)

چون دولتهای بزرگ دیگر، بابل و لودی، برای برقراری تعادل سیاسی و نظامی میکوشیدند، و قدرت شمشیر آزاده سواران جنگاور ماد را میدیدند، ناچار با ماد طرح اتحادی ریختند.

همین اتحاد نشان میدهد، که هوو خستره و ایشتو و گو (Astyages) Ishtuuegu پسرو جانشین او امکان تشکیل يك دولت بزرگ شمالی را در ایران اصلا در نظر نمیگرفتند.

پادشاهان ماد بجای آنکه از حدود قومیت‌های هم‌نژاد خود با شمشیر رساتر و برنده‌تر ایرانی شبکه دیپلوماسی همسایگان مشرق‌زمینی را درهم بشکنند، با سیستم کهنه وصلت‌های تبادل‌ی سعی میکردند، فرمانروایان مستبد شرقی را با خود متحد سازند و در ضمن طریق زندگی آنها را میآموختند. از نظر سیاست خارجی امکان گسترش قدرت را در صفحات جنوب آشور، در سوریه و در آسیای صغیر از دست دادند و در مقابل آن در میان قوم خود میکوشیدند، تا در يك حکومت مستبدانه - نظیر آنچه

خویشانان وصلتی آنها داشتند - پشت نجبای شمشیر را خم کنند. بدون توجه باینکه این نجبا در واقع کرده قدرت و زور دولت آنها هستند. درست در دوره هوو خستره دولت ماد رنگ آشوری بیشتری بخود گرفته بود و آخرین مرحله آن گذشتن از پادشاهی سپاهی - چنانکه همه ایرانیان مهاجر داشتند - به دولتی شبیه دولتهای استبدادی شرقی بود.

سلطنت ماد بدین صورت دوباره در همان تجملات و شکوهی، که پیشروان مشرق زمینی آنها داشتند، فرو رفت و فقط متوجه تظاهرات بی مغز درباری شد. بطور قطع سلاطین اولیه ماد بنقلید آشوری ها دستگاههای دولتی، ادارات درباری و تشکیلات سخت لشکری مفصلی داشتند. همچنین مراسم درباری بسیار درهم پیچیدهئی بانجبای فئودال ایرانی ترتیب میدادند. باج سالیانه ولایات کشور نیز معین بود و مخارج دولت و شکوه دربار بخصوص از آنجا تأمین میشد. (۱۳)

ایشو و گوهر هوو خستره این سیاست را در داخل و خارج دنبال می کرد. خود او، که شخصیت پدر را نداشت، و بهمین جهت نیز مستبد تر از او بود، بانجبا و سران قبایل اختلافاتی پیدا کرد.

آزاده سواران ایرانی، که حتی در ماد نیز از روش سیاسی خود منحرف نشده، خود را خالص و قوی نگه داشته بودند، برای جلوگیری از پیشرفت طرز زندگی بیگانه او گرد شاه پارس ها جمع شدند و بالاخره به يك شورش آشکارا مبادرت ورزیدند. (۱۴)

گورش دوم *Kurusu* (یو: Kyros، لا: Cyrus)، پسر کمبوجیه یکم - (کمبوژیّه، کمبوجیه *Kambyses*، *Kambyjiya*) پادشاه انشان از خاندان هخامنشی قبل از این تمام نواحی قبایل پارسی را، که سابقاً هخامنش *Haxavmanish* (Achemenes) و چشپش متصرف بودند، در دست قدرت خود متحد کرد. تیره ارشد از برادر ارشد گورش در انشان ماند و شوش نیز جزئی از این ناحیه بود. تیره دوم از برادر کوچکتر اریه رمنه *Ariyaramna* (Ariaramnes)، در داخل سرزمین پارس مسکن داشت. هر دوی

این نواحی را، که از دیربازی تحت تسلط مادها بودند، کورش باهم متحد ساخت و ادعای استقلال و خودمختاری کرد (۱۵)

قویترین پادشاه تحت الحمایهٔ ماد، کورش، با استعمار به اصالت خاندان خود، که فاتحین عیلام بودند، و با علم به خون آریائی در عروق خود بزرگترین حریف سیاست استبدادی مادها شده بود. پس از آنکه وی ملت خود و خاندان هخامنشی را یکدل و یکصدا کرد، میتوانست، با آنکه باین قدرت در مقابل پادشاه بزرگ ماد گردنکشی کند. و با آنکه میدانست، یکدسته از بزرگان ماد نیز با او خواهند بود، دست به چنین اقدامی نزد طرهای این مرد بالا ترازیك طغیان ضد سلطنت استبدادی و یا بدست آوردن حقوق نجبائی بود. کورش طرح این را میریخت، که سلسلهٔ ئی را از تخت سرنگون کند. سلسلهٔ ئی، که روح آزاده سوادى ایرانی را نمیتوانست، حفظ کند و قدرت آن را نداشت، که وظایف تاریخی خود را انجام دهد. وی میخواست بجای خاندان دیکو خاندان خود را که از حیث قدمت و شوکت با آنها برابر میگرد، بر تخت فرمانروائی اقوام ایرانی بنشاند.

برای این منظور نخست با نبونید *Nabonid* پادشاه بابل پیمان بست و خیال خود را از پشت سر آسوده ساخت. چه نبونید قصد آنرا داشت، که از طغیان آزاده-سواران ایرانی بنفع خود استفاده کند. پس در آن واحد نبونید به حران، پایگاه غیر محفوظ ماد در سوریه، حمله برد و کورش به قلب دولت ماد.

ایشتو و گو سپاهی به سوریه گسیل کرد و سپاه دیگری را تحت فرماندهی هارپاگس *Harpagos* سردار خود به پایتخت کورش فرستاد، تا یاغیان را در لانهٔ خودشان نابود کند. هارپاگس، که مردی دور بین و از نجبای دولت و خویشاوندان دیکوها بود، در بر خورد با سپاه کورش به او گروید. قسمت عظیمی از آزاده سواران ماد نیز با سرکشان همراه شدند. ایشتو و گو در صدد برآمد با سپاه جدیدی آتش انقلاب را خاموش کند. ولی شکست خورد و خود اسیر دشمن گردید.

اینک راه هموار شده؛ کورش را نجبای مادی و پارسی پادشاه ماد و پارس

خواندند. وی در شهر همدان (هگمتانه *Ekbatana, Hagmatavna*)، پایتخت قدیم دولت جانشین دیکوها گردید. کورش با ایشتو و گو به ملایمت رفتار نمود. پادشاه مخلوع دیگر امیدى نداشت، چرا که نجبای ایرانی برای خود رهبرى گزیده بودند. (۱۶) زمامدار جدید مملکت، که نبوئید بادست او میخواست، از قدرت ایرانی بکاهد، قوای خود را متوجه سیاست استبداد داخلی نکرد، بلکه نشان داد، که يك پادشاه سپاهی است و تنها کسی است، که میتواند، نجبای ایران را در راه بلندی و درخشنده گی رهبرى کند.

پیش از آنکه در کرده های شگرف این چهره درخشنده تاریخ بنگریم، بایست وضع جهانی، که کورش در آغاز قدرت خود با آن مواجه بود، در نظر بگیریم.

در رتبه اول اهمیت برای کورش دو دولت بزرگ بابل و لودیبه قرار داشتند. دولت جدید بابل در اثر سقوط آشور مقتدر در فضا و در زمان فرصتی یافته بود، تا برای آخرین بار در تاریخ خود نمائی کرده باشد و گسترش فوق العاده ئی در واقع حاصل کرده بود: بخش عظیم آشور را با مهارت دیپلماسی در تقسیم آن خاك با هو و خستره بدست آورده و با هم عهد مادی خود به حران تاخته بود. در آنجا نیز يك قسمت از قوای آشور قرار داشت.

دولت بابل میخواست، نفوذ خود را در اینجا، در فضای وسیع سوریه و جلوخان فینیقی و ساحل مدیترانه آن، تأمین کند.

دولت مصر در صدد بود، پس از سقوط آشور نیرومند دوباره مناطق نفوذ از دست رفته خود را در همین ساحل باز گرداند.

اما برخلاف میل بابلی ها هو و خستره پس از تسلط بر حران یکدسته از قوای مهاجم مادی را در آنجا گذاشته بود، تا دروازه های سوریه را برای خود باز نگهدارد. با وجود این پایگاه مادی آخرین پادشاه بزرگ بابل نبوکد نصر دوم *Nabukadnassar* (نبتکاد نضر) موفق شد، قدرت خود را تا ساحل مدیترانه بگستراند و حتی تا مصر برود. وقتی که کورش بر علیه ایشتو و گو شورید،

به پاداش این جانبداری بابل اشغال حران را به نبونید، پادشاه بابل، سپرد. با این ترتیب بابل تمام بهنای مشرق زمین را تحت نظر داشت و بر نواحی و راههای بین خلیج فارس و صحرای عربستان تا ساحل فینیقی مدیترانه مسلط بود.

این قدرت خارجی البته بایک وحدت داخلی - چنانکه آشور داشت - مجهز نبود، تا بیک چنین بلوک غول آسائی فرمانروای کلیه وقایع سیاسی آن زمان شود. نبونید مانند سلاطین بزرگ اکد دارای آن خصایلی نبود، که بتواند، زمام دنیائی را بدست گیرد. وی عقیقه جات جمع میکرد و خود مرد عالمی بود - و این امر در بابل عیب شمرده نمیشد. نبونید پیش از همه چیز مرد آزادفکری بود و به عقاید و خرافات مذهبی تن در نمیداد. بهمین جهت کهنه خدای ملی بابل، مردوک، با او دشمن بودند. از دشمنی با این خدا، (که پادشاه باید در روز اول سال دست او را بفشرد و از او قدرت و رحمت برای سلطنت خود بطلبد) و با کهنه او، که قرنها بود، در جوار شاهان حکومت می کردند، تمام بدبختی های شخصی و سیاسی نبونید سرچشمه میگرفت.

با این مقدمات نبونید تنها شهر بابل را مرکز سلطنت نمیشمرد. بلکه به نقاط خارج مانند حران و تهامه، در صحرای عربستان، میرفت، تا در آنجا برای خدایان دیگری نماز بگذارد. این شکاف داخلی بابل کم کم در سیاست عمومی دنیا مؤثر واقع شد و قدرت بابل از رتبه خود ساقط گردید.

در این فواصل در جوار بابلی، که نیروی بزرگ آسمای قدیمی شده بود، مصر نیز سر بلند کرد. فرمانده سر بازان اجیر، آماسیس Amasis نامی، در اینجا تاج شاهی بر سر نهاده بود. نیروئی، که کولتور کهنسال دره نیل با آن همیشه موقعیت و تصمیم خود را برای حفظ تسلط خویش با آنهمه پستی ها و بلندیهای سر نوشت بکار میبرد، شگفت انگیز بود. پس از آنکه قدیمی ترین ممالک دنیای جنوب با سلسله های بزرگ سلطنتی هزاران سال در فضای محصور و محدود خود تکامل یافته، در دورانی قدرت از آفریقا به ممالک آسیا دست انداخته بود، اینک از شمال و از جنوب سیل بیگانگان آن را فرا گرفته و بر آن حکومت میکردند. اما این سرزمین نیز مانند چین، که از

حیث‌طور تاریخی سرنوشتی شبیه بهم دارند، توانسته، همیشه از نو خارجیان را در خود مستهلک و کولتور خود را با آنها تحمیل و تزریق کند. بدین‌طریق تسلط ائیوپی‌ها (Aithiops) مانند غلبه آشوریها و هجوم سیل آسای سربازان اجیر و تجار یونانی همیشه برای مصرف فرصت و موقعیتی شده‌اند، تا بتواند، دوباره قدرت تازه‌ئی بدست بیاورد.

هنگامیکه کورش به تخت دیکوها می‌نشست، یونانی‌ها، که يك قسمت بهترین دوستان و همراهان دوره‌های سختی مصر، و يك قسمت مغضوبترین خارجیان آن کشور بودند، غامض‌ترین مسئله سیاسی مصر را تشکیل میدادند. علاوه بر این آماسیس نماینده «کاست» جنگجویان، که تازه سلطنت خود را شروع کرده بود، با سلسله مخلوع گذشته و طرفداران آنها هنوز در کشمکش بود، بخصوص با کهنه مصری. همه این مشکلات، که مانند آتش زیر خا کستری میسو ختمند، مانع از پیشرفت آماسیس در مشرق مدیترانه نمیشدند.

اما همینکه آماسیس برخلاف انتظارات خود در وجود خداوند جدیدایران مخاطراتی دید و دیپلمات‌های مشرق‌زمین با شامه حساس خود انقلابات آینده را پیش‌بینی کردند، با نبود و دولت لودیه برضد پارسها اتحادی تشکیل داد. در این اتحاد بسیاری از دول کوچک نیز شرکت جستند.

کرویسوس Kroisos پادشاه لودیه از همه متحدین نامجوتر و برای جنگ آماده‌تر بود. دولت لود، که در آغاز قرن هفتم با سلطنت گوغو قدرت جدیدی در آسیای صغیر - پس از فروغی‌ها - تشکیل داده بود، از هجوم کیمرها سخت در مضیقه بود. پس از مرگ گوغو اردوس Ardu و سدواتس Sadyattes، پادشاهان لودیه با کیمرها دست و پنجه نرم میکردند. الواتس Alyattes، نوه‌زاده گوغو برای اولین بار خطر کیمرها را بکلی برطرف کرد. با این وضع دولت لود راه پیشرفت خود را هموار ساخت. بر ویرانه ممالکی، که طوفان کیمرها در آسیای

صغیر درهم نوردیده بود، کار دولت جدید بالا میگرفت. آلوآتس نه تنها بر فلات آناتولی - باستان کپیدو کیه در شرق - تسلط داشت، بلکه کاری، که پدران او آغاز کرده بودند، نیز بانجام رسانید: یعنی تمام سواحل آسیای صغیر را مطیع دولت خود کرد. این سواحل نسبت به فلات بسیار پر جمعیت تر و اکثر اهالی آن یونانیانی بودند، که در شهرهای تجارتی بسر میبردند. ثروت و روابط دور این شهرها بر دولت لودیه وفق تازه ئی میگشودند. تمام شهرهای هلنی آسیای صغیر بدست لودیه افتادند، مگر میلِت Milet، که پس از جنگهای سخت مردانه قرارداد دوستی امضاء کرد. فقط شهرهای جنوبی دریای سیاه، که رابطه آنها با دولت لودیه بسیار کم بود، مستقل ماندند و دولت کیلیکیه (یونانی: Kilikia، لاتین: Cilicia)، در گوشه جنوب شرقی آسیای صغیر، که پادشاهان آن از سلسله سوئنیسیس Syennesis بودند.

با وجود جنگهایی، که آلوآتس و پسر او کریسوس برای سرکوبی شهرهای یونانی آسیای صغیر کردند، نمیتوان پادشاه لود را دشمن یونانیان شمرد. دربار ساردس از نجبای لودی و بازرگانان و دانشمندان هلنی مملو بود. حتی اتباع ساده شهرهای هلاس، بخصوص آتن و اسپارت، در اینجا آمد و شد داشتند.

ثروت پادشاه لودیه، کریسوس و اسنقبالی، که از کولتور یونانی میکرد، ضرب المثل بود، کریسوس پادشاه دولت جوان تازه ئی بود، که نه تنها برای پیشرفت اقتصادی و فرهنگی سرزمین خود میکوشید، بلکه در خود این مأموریت ملی را حس میکرد، که دولت لودیه را به حدودی برساند، که پدرش بر آن موفق نشده بود. پس از آنکه مادها قدرت سکاها را در مشرق آسیای صغیر درهم شکستند، در سال ۵۹۰ با دولت لودیه بر سر کپیدو کیه نزاع در گرفت.

آلوآتس در این آرزو مرد، که بر کپیدو کیه مسلط شود و از آنجا بر تمام آسیای صغیر فرمانروائی کند. دولت ماد بر عکس او خیال داشت، قائم مقام کامل سکاها را مقهور باشد و خصوصاً راههای شمالی غربی را برای خود باز نگهدارد. پنج سال

با شدت و حدت هر چه تمامتر این جنگ ادامه داشت، تا بالاخره در سال ۵۸۵، همینکه دولت لودیبه مجدداً در مخاطره افتاد، نبوکدنصر، پادشاه بابل، و سونسیس، پادشاه کیلیکیه خود را وارد معرکه ساختند، تا بگذارند، مادیها بیش از پیش قوی شوند. ایشتوگو، که تازه بر تخت سلطنت نشسته بود، دچار دام دیپلماتی شرقی شد. کپد و کیه بوی سپرده شد. اگر چه خود آن را فتح میکرد. و او رود هالوس را سرحد قطعی و همیشگی بین دولت ماد و لودیبه شناخت. و چنانکه قبلاً با خاندان نبوکدنصر بستگی پیدا کرده بود، با وصلت دیگری نیز با آلواتس متحد و منسوب شد. نه کریسوس و نه نبونید، هیچیک با حضور دائمی پادگان مادی در حران راضی نبودند. از اینجهت، همینکه ایشتوگو مغلوب کورش شد، کریسوس با خوشحالی تمام موقع را مغتنم شمرده، بکمک خویشاوند مادی خود شتافت. کریسوس چون قبلاً اتحادیه‌ئی از نیروهای بزرگ شرق درست کرده بود، با موفقیت عظیمی حساب میکرد. در حالیکه مصر و بابل به علت بعد مسافت در آغاز جناح جبهه‌آورانگهمیداشتند، در پشت سر قوای دیگری را با خود همراه کرد، که بآنها امیدواری زیادی داشت: عبارت از جهان‌هلنی، که با دولت لود مناسبات صمیمی داشت و حال برای نخستین بار در زور آزمائی‌های آسیای قدیمی وارد میشد.

هلاس شرقی‌ترین نیم جزیره‌های اروپائی، که در مدیترانه غوطه‌ورند، در آغاز هجوم مردم شمالی به دنیای جنوب صحنه‌تطوراتی بود، نظیر همانها، که در ایران گذشته بودند. در دوماج مختلف، در آغاز و در انجام هزاره دوم پیش از مبداء تاریخ قبایل هلنی از شمال وارد خاک امروزی یونان شدند و در آنجا مردم بومی‌ئی از نژاد مدیترانه‌دور برابر خود یافتند. این مردم شمالی کشاورزان جنگی بودند، که از سرزمین کوهستانی‌ئی با آب و هوای سخت وارد کوهستان پرچین و شکن دیگری میشدند. همینکه با یورش سریع خود شهرهای قدیمی و نابت مردم بومی را بتصرف در آوردند و در مراکز کولتور بومیان نشستند، متوجه شدند، که این سرزمین جدید در کنار

دریای بزرگ از اطراف پلهائی سرزمین‌های دیگر دارد و از مراکزی، که اختیار کرده‌اند، جاده‌های کهنه تجارتنی بهمه نقاط جهان کشیده شده. کولتوری، که در سرزمین جدید وجود داشت، دریای آبی و خورشید شادی و نشاط آن با اینهمه آثار سنگین پراز ثروت و دانائی نمونه مدارج بالاتری از تظور و تکامل بود و نشان میداد، که ساکنین قدیمی با جهان پهناوردیگری مربوط بوده‌اند. روح شمالی هلن‌ها، آنچه در اینجا یافت، در خود فروبرد، از آنها گذشت و در مدت کمی خود بدرجات بالاتری ارتقاء یافت. موقعیت مناسب این ملت را در ترقیات فرهنگی وارد ساخت، که تا آن زمان بشریت بدانجا نرسیده بود. چنانکه هنوز نیز سرمشق جهان ما هستند. یک طرز تفکر سازنده بسیطی، متحد با آزادی و شادی روح، آخرین امکانات قدرت شخصی را بکار میانداخت.

همین سرزمین، که تکامل و گسترش منحصر بفرد روح شمالی را باعث شده بود، ریشه معایب عجیبی را نیز در تکامل ملت جدید وارد کرده بود. هلن‌ها در واقع هیچوقت متحد نبودند. اتحادی، که نژاد شمالی از نظر سیاسی همیشه بر آن بنا میکرده است، در میان هلن‌ها وجود نداشت. هلن‌ها نیز مانند سرزمین تازه خود قطعه قطعه و از هم جدا بودند. مفهوم دولت و واحد زندگی آنها شهر (پولیس Polis) بود. این برزنها جمعیت تشکلی با قدرت سیاسی، تجاری و تطورات روحی بودند مستقل از هم و مجموع آنها فضای هلنی را تشکیل میداد. آیا قالب‌ریزی و ساختمان داخلی این فضا چگونه بوده است؟ احتیاج بگفتن ندارد. قبایل هلنی، ایونیها، $Io(n)-$ و دوری‌ها Dori، در همان آغاز ورود خود به یونان از حدود وطن خود خارج شده، دست به تصرفات مستعمراتی دراز کردند، دریای اثره (Aigaios) را هلنی کردند. بدین ترتیب که در تمام جزایر آن، سواحل تراکیه Thrake و آسیای صغیر شهرهای یونانی ساختند. این شهرها در یک شبکه وسیع تجارتی بزودی نمودی نموده، تمام ثروت و قوای نواحی اطراف خود را در خود متمرکز نمودند.

بهمین طریق هلن ها چندی بعد دریای آدریا (آدریاتیک) را با کوچانیان دسته‌هائی از قبایل خود به ایتالیای جنوبی و جزیره سیسیل (صقلیه) کثنی خود ساختند، مانند فینیقی‌ها. چه آنها نیز از سواحل پربرکت مدیترانه شرقی بر دریاها و راههای تجارتی مسلط شده بودند. بازرگانان و دریانوردان هلنی با جرأت، قدرت و فعالیت بیمانندی توانستند، فرمانروای مدیترانه و سواحل آن شوند. اگر این قدرت جوان یونانی می‌توانست، بر ملت خود وحدت سیاسی را بقبولاند - حتی اگر بصورت یک اتحاد فدراتیف پابرجائی میشد - امکان آن را میداشت، که در مقابل دول شرقی بصورت یک عامل قاطعی خودنمایی کند. اما از هم گسیختگی درونی از گسترش سیاست خارجی جلوگیری میکرد و راه دیگری در تکامل پیش‌بای آنها میگذشت. همه این اشکالات در فضای هلنی از دو چیز، که میزان اهمیت هلن‌ها را در روابط سیاسی بین‌المللی قاطعاً تعیین میکردند، سرچشمه میگرفتند: نخست رقابت دولتهای شهری بزرگتر و توابع آنها بود نسبت بهم، بخصوص رقابت میان آتن (آثنه Athena) ایونی و اسپارت (Sparta) دوری. هر چند هر چهار سال یکبار دسته‌های هلنی در بازیهای المپیا گرد میآمدند و مواظب بودند، که هیچ خارجی در میان آنها نباشد، باز نمیتوان گفت، که این تجمع یک اتحاد ملی بوده. بلکه حس برتری بخصوص در معنای ورزشی نسبت به برابرها - یعنی مردم غیر یونانی عالم - بود، که آنها را هر چهار سال یکبار دور هم جمع میکرد. در موارد دیگر افکار سیاسی سازنده و پردازنده این قبایل، که سخت متوجه واحدهای کوچک بشری - و حتی فردی - بودند، از حدود دولتهای شهری خودشان تجاوز نمیکرد. و هر چه بعد از آن میانیدشیدند، تحریکات بین‌المللی و حسابهای تجارتی بود.

عامل اصلی افکار آنها همیشه آزادی انسان و آزادی عمل انسان بود در فضای حیاتی شهری. با این شور استقلال - استقلال بهر قیمتی، که باشد - پیوسته بدون آنکه ابراز شود، مقدار معتابهای خودپرستی و جلب منافع شخصی همراه بوده

و این « **شوراستقلال** » دائماً مانع اتحاد هلاس میشد : هلاس تاب تحمل پنجه قدرت را نداشت .

همه منازعاتی ، که در میان شهرهای یونانی و آسیای صغیر و پادشاهان لودیه وجود داشتند ، نیز از آنجا سرچشمه میگرفتند . چه پادشاهان لود سعی میکردند ، شخص منفردی را در رأس هر شهری بگذارند و او را مسئول آنجا بشناسند . اما نام تورانس Tyrannos ، سلطان شهر ، که غالباً از آغوش ملت برخاسته و با قوانین اساسی حکومت خود محدود بودند ، حتی در نزد یونانیان آن زمان با لحن ظلم و جور تلقی میشده (چنانکه آن را جبار ترجمه کرده اند) ، در صورتیکه اکثراً سزاوار آن نبوده اند .

از طرف دیگر اما شکاف عمیقی چه از نظر سیاسی و چه از نظر قومی در میان مردم هلاس حاصل شده بود .

در ازمنه قدیم تشکیلات دولتی هلنی بر پایه آریستوکراسی قرار داشت و هنگامی که مکتسبات فرهنگی و تجارتي مردم بومی را آموختند ، خود آن مردم را نیز در جرم ملت خود تحلیل بردند و بهمین دلیل امکانات نوینی برای تکامل آنها باقی گذاشتند . با اینهمه طی قرنهای متمادی قشر لایق و سزاوار قدیمی بلامعارض حکومت میکرد . برخاست و فرونشست موعی ، که در طبقات زیر دست حاصل شده بود ، با قدرت **خاک و سرزمین یونان** برای تسلط فرم زندگی اصیل خود دوزخ را بنفع طبقات پائین سنگین تر کردند . طبقه قدیم بالا ، که اکنون رقیق و ضعیف شده بود ، برای اثبات قدرت خود در هر شهری بطریقی و در پایه بخصوصی از نردبان طبقاتی مبارزه میکرد : از پادشاهی و آریستوکراسی و بورژوازی بزرگ تا انبوه ملت . تقریباً در همه جا اصل آریستوکراسی شکست میخورد و خارج از دولت خود برای خود تکیه گاهی میجست . حتی در خارج از فضای حیاتی یونان ، در نسالیه Thessalia و تراکیه Thrake ، که طبقه ممتاز شمالی بهتر و سالم تر مانده بود .

این منازعات داخلی در شهرهای کلنی یونان نیز بمنتهای درجه وجود داشتند .

بخصوص که از داخل حصار شهرها عناصر بومی نیز سر بلند میکردند .

دولت دوری اسپارت فقط تاحدی از این جنجالها برکنار مانده بود . در اینجا طبقه نژاد شمالی اسپارتنی با استعمار بموقعیت خود و برای حفظ سیادت خویش به مردم بومی مغلوب اجازه طغیان نمیداد . و یک نظام آهنینی پیوسته آریستو کراسی شمالی را حاضر نبرد و آماده سروری نگه میداشت و به آنها وحشت و جلال رزمندگان شمالی را میبخشید . واضح است ، که این اشرافیت جنگی در نتیجه زد و خورد ها روز بروز تقلیل مییافت ، تا بالاخره هم یک روزی معدوم گردید . لیکن در آن لحظه ای ، که کریسوس لودی کمک جهان یونانی را میطلبید - این دنیای هلنی ، که اینقدر در دولت او مؤثر واقع شده بود - اسپارت آریستو کراتیک بزرگترین قدرت نظامی هلن ها بود و در هر سرزمین بیگانه ای میتوانست ، شمشیر خویش را از نیام بیرون بکشد . کریسوس از اسپارت وعده کمک نظامی گرفت و در همان حال نیز از شهرهای یونانی آسیای صغیر سر بازان زیادی اجیر کرد .

هنگامیکه کورش در سال ۵۵۰ بر تخت سلطنت دیکوها مینشست ، وضع دنیا این بود ، که گفتیم . کورش آرزوهای نبونید ، پادشاه بابل ، را با تجربه شخصی میدانست و نیز بر اشکالات فراوانی ، که این پادشاه در داخله خود با آنها مواجه میشد ، آگاه بود . مصر و قدرت سپاهیان آن بسیار دور و کمرمایه هراس او بودند . بخصوص که پایگاه آشوری حران با کمک نبونید از دست دشمن بیرون آمده بود . و اگر حران دوباره فتح میشد ، دولت ایران در برابر مصر و بابل هرگز نمیتوانست ، از آن دفاع کند . کریسوس برعکس با مقاصد معین و با قدرت خود خطر عظیم و بارزی شده بود . کورش میدانست ، که اگر اقدام جنگی لازم باشد ، باید از همینجا آغاز کرد . اگرچه کورش از آنطرف سرحدات یونانی لودیه بیخبر بود ، چنانکه یونانیها از قدرت نظامی ایران کوچکترین اطلاعی نداشتند ، معذک میدانست ، که کریسوس قوای امدادی زیادی از سرزمینهای دور انتظار دارد . به همین دلیل تمام هم خود را صرف تقویت و تصحیح واحدهای سربازی خود ساخت و بر این تصمیم

قاطع سرنوشت خود او، دولت او و آینده پایه گذاری شد.

کریسوس با اطمینان کامل به پیروزی خود ولبریز از بیصبری عزل ایشثو و گو را، که با وی نسبت خویشی داشت، بهانه خوبی پنداشته، منتظر شد، تا اتحاد بین بابل و مصر و اسپارت صورت گیرد و بعد از آن وارد جنگ شود. بمجرد اینکه این اتحاد بخود جامه عمل پوشید، کریسوس در سال ۵۴۶ به کپدوکیه حمله کرد و قلعه پتریا Pteria را محاصره و تسخیر نمود. در خلال این حمله کورش با سرعت خیره کننده‌ئی دشمن را به مساعدترین صحنه نبرد کشانید و هم توانست، پیکهای خود را به شهرهای یونانی آسیای صغیر بفرستد و آنها را از هم‌کاری با پادشاه لودییه تهدید کند.

کورش چون از جنگهای هلن‌ها با آلواتس و کریسوس مطلع بود، خیال میکرد، میتواند آتش نفاق بین آنها را دامن بزند و باز تصور میکرد، که فکر آزادی-طلبی شهرهای یونانی آسیای صغیر در این نقشه پشتیبان او خواهد بود.

اما کورش اشتباه کرده بود. آزادخواهی یونانیها اینقدرها مجدانه نبود. علاوه بر این آنها از قدرت پادشاه پارسها هیچ خبر نداشتند و از قدرت کریسوس نیز بیش از آنچه بود، بگوششان رسیده بود. برای همین گفته قاصدان کورش را نپذیرفتند.

شاید بعضی شهرها مردد بودند، یا میل داشتند، به کورش بگروند. ولی تصمیم کلی بر این شد، که سربازان اجیر خود را بکمک کریسوس بفرستند. حتی در میان این سربازان مردانی مانند طالاس Thales، عالم معروف میلث، وجود داشتند.

یقیناً نسبت بهمین تجربه‌ئی، که کورش در برخورد اولی خود با یونانیهای آسیای صغیر حاصل کرده بود، طبق يك سنت تاریخی گفته: این مردم ارزش هیچ چیز ندارند؛ در بازارهای خود می‌نشینند، پر حرفی میکنند و سر یکدیگر کلاه می‌گذارند. (۱۷)

باری قوای دوطرف در حوالی پتریا (بوغاز کوی) بهم رسیدند و اولین نبرد

در میان آنها بوقوع پیوست. اگر چه کورش در این برخورد نخستین موفق نشد، دشمن را بکلی منهزم کند، اما کریسوس هم بدون رسیدن قوای امدادی تازه برخورد دیگری را با پادشاه پارس‌ها جایز نشمرد. کریسوس دوباره بسرحدات خود برگشت و چون پائیز با برف و باران و گل ولای شروع و مانع از حرکت واحدهای سنگین سپاه میشد، کریسوس چنین میپنداشت، که کورش اجباراً در اردوی زمستانی توقف خواهد کرد. از اینجهت سپاهیان امدادی یونانی را مرخص کرد، تا در بهار آینده بکمک آنها حمله خود را تجدید کند و در آنموقع مصریها و بابلیها و اسپارتیها نیز در اردوی وی حاضر خواهند بود.

کورش، که متوجه خطر بزرگ بهار آینده بود و سپاهیان وی نیز عادت داشتند، که در بدترین شرایط زمینی و جوی پیشروی کنند، با حمله برق آسائی دنبال دشمن فراری را گرفت و غافلگیر در پشت دروازه ساردس، پایتخت لودیه، سر بلند کرد. قوای تحلیل رفته کریسوس بجای دفاع موضعی در سرزمین باز با پارسیان وارد جنگ جبهه‌ئی شدند و شکست سختی خوردند. شهر پس از چهارده روز محاصره سقوط کرد. کریسوس با تمام گنجینه‌های خود بدست کورش افتاد.

فاجعه شکست دولت قوی لودیه مانند برقی، که از آسمان صافی بدرخشد، تمام عالم در بای مدیران را متحیر و متزلزل ساخت. هیچکس گمان نمیداد، که دولتی با این عظمت و قدرت، مانند دولت لود، بزرگترین ممالک این ناحیه جهان، یکمرتبه بدون مقدمه در مدت کوتاهی چنین نیست و نابود شود و درست در این موقع عملاً ثابت شد، که قدرت نظامی ایرانیها بینظیر است و ممکن است، خطر عظیمی برای همه ممالک موجود باشد.

کورش مدتی در ساردس توقف کرد، تا تشکیلات انضمام سرزمین بزرگ لودیه را در ولایات دولت خود مرتب کند. در اینجا فرستادگان شهرهای یونانی آسیای صغیر بخدمت او آمدند، تا از او تقاضای آزادی و استقلال کنند. اما خود متوجه بودند، که دیر می‌رسند. تنها شهری، که کورش بآن خود مختاری اعطاء کرد،

میلت بود. شهرهای دیگر کوچکترین مزایائی بدست نیاوردند. کورش این شهرهائی، که از پادشاه لودیبه اطاعت میکردند، بفرمان خود خواست. اینها به اسپارت پناهنده شدند. فقط میلت در این امر با آنها شرکت نکرد. اسپارت، که حقیقت قضایا را دریافته و متوجه تغییرات و انقلاب بزرگی در فضای آسیای قدامی بود، به اعتراض کوچکی قناعت ورزید و پافشاری در چنین موضوعی را خطرناک تشخیص داد. کورش اعتراض آنها را با علم بقدرت خود شدیداً رد کرد. از طرف دیگر چون پیشگویان هلنی، که مشاورین سیاسی این نیمه جهان بودند، مقاومت را برای شهرهای آسیای صغیر خطا دانسته بودند، فریاد استقلال طلبی آنها دیگر بلند نشد.

در این اوقات کورش به پایتخت خود همدان مراجعت کرد و یکی از پارسیان خود تابالوس Tabalos نامی را مأمور نظام نوین ممالک مسخره ساخت. تابالوس در عین حال مأموریت داشت، تا گنجینه‌های کریسوس را از ساردس به همدان بیاورد. این گنجینه هادر دست مردی بود از اهالی لودیبه بنام پاکتوئس Paktyes. گنج‌ور لودی با تمام ثروت کریسوس از ساردس گریخت و به نقاط ساحلی رفت و در آنجا علم یاغیگری برافراشت، سپاهی دور خود جمع کرد و با این قوا به ساردس حمله برد. همینکه این خبر به هگمتانه (همدان) رسید، کورش مردی مادی را بنام مازارس Mazares (شاید نامی، که بامزدا Mazda مثلاً مزده داته Mazda-davla یا با ماد Mavda شروع میشود) با سپاه گرانی بجانب لودیبه گسیل کرد. مازارس آتش طغیان را فرو نشاندد. پاکتوئس و سپاهیان او را منهزم ساخت. پاکتوئس به سواحل آسیای صغیر گریخت. در اینجا نیز از او جانب‌داری نشد. مازارس با سختی و خشنونت تسلیم او را خواستار گردید. اراکل Oraculum برانخیدی Branchidai مقاومت در برابر مأمورین کورش را جایز نشمرد، پاکتوئس از شهری بشهر دیگر میگریخت و بالاخره در خیوس Chios گرفتار و تسلیم مازارس شد. در مقابل این خدمت و فرمانبرداری کورش شهر آتارنئوس Atarneus را به خیوس بخشید و در همانحال فرمان داد، تا مازارس شهرهائی، که در اتحادیه بزرگ دولتی ایران در نیامدند، مورد هجوم

سخت و مجازات شدید قرار دهد .

ابتداء مازارس و پس از مارك اوهارپاگس مادی - كه در جنگ ايشتو و گو و كورش بطرف كورش آمده بود و از آن زمان ببعد از اندرز بدان در بار كورش و از سرداران نامی او بود - شهرهای یونانی آسیای صغیر را یکی پس از دیگری مطیع ساختند . فقط پرینه Priene و مغنسیا Magnesia در ساحل ماآندرس Meandros (امروز : بیوک میاندرا یا Menderes) - جرئت مقاومت نشان دادند . لیکن اصل حکومت پارسی این بود : تشویق و محبت در باره هر کسی ، كه در اتحادیه بزرگ ایرانی بیای خود وارد میشد و سر کوبی و انهدام هر کسی ، كه سرپیچی میکرد . و این مطلب را همه دریافته بودند .

بدین طریق گر كه ها Krka (Kar-) و لوکی ها (Lyk-) ، كه همیشه مستقل بودند ، پس از پایداری جانانه پهلوانی سراطاعت خم کردند و سوئسیس در کیلیکیه و جزایر نزدیک ساحل آسیای صغیر خود تسلیم شدند .

یعنی کمی قبل از ۵۴۵ تقریباً همه آسیای صغیر ضمیمه دولت پارسی شده بود . كورش این ناحیه بزرگ را به دوساتراپی (شهربان = Xsatrapas = Satrapes) مهم تقسیم کرد : ساتراپی ساردس شامل مرکز و جنوب غربی آسیای صغیر و ساتراپی داسكولیون Daskyleion شامل مشرق و شمال آن ، كه كپدوکیه هم جزء آن بود . سر زمین سابق کیلیکیه ناحیه مستقلی بود ، كه سلاطین آن از خاندان سوئسیس تحت الحمايه ایران بودند . پادشاهان پافلاگونیة Paphlagonia خاک خود را بصورت تیولی از طرف كورش اداره میکردند ، ولی سرزمین آنها واحد مستقل اداری تشکیل نمیداد . ضمناً با کریسوس پادشاه لودیة ، مانند ایشتو و گو با نهایت تجلیل و احترام رفتار شد . وی در نزدیک همدان ، در ناحیه ئی بنام برنه Barene ، كه بعنوان تیول بوی سپرده شده بود ، میزیست . (۱۸)

در داخل ایران نیز كورش موقعیت خاندان خود را تقویت کرد . پس از آنكه در جنگ با ایشتو و گو قبایل پارسی را متحد ساخت ، به بسط سرزمین آنها پرداخت و

نواحی جنوب شرقی پارس را تاکنار صحرای مرکزی ایران ضمیمه آنجا کرد .
با این ترتیب قبایل چادرنشین کرمان اسه گر تیه - که با کردهای امروزی
ایران غربی از یک تیره اندو با مادها قرابت دارند - یوتیه *Yautiya* (Utii) و واحد-
های دیگر ایرانی را در اتحادیه بزرگ پارسی وارد ساخت . این قبایل زبان پارسی
را پذیرفتند ، اما در پارسها مستهلك نشدند .

البته قبایل پارسی اصیلی ، که نجبای کشور از میان آنها برخاسته بودند ، در
این اتحادیه بزرگ ایران دارای مزایائی بودند و نسبت بسایر مردم ساتراپی پارس
تشخص داشتند . در مرکز این ولایات جدید بزرگ ، در دامن کوه ارکدریش
Arakadrisv ، پایتختی به سبك هگمتانه (همدان) بنا شد ، که یونانیها آنرا پاسارگادی
Pasargadai ثبت کرده اند و امروز این ناحیه را دشت مرغاب میگویند . (۱۹)

قبل از اینکه کورش بتواند ، بر ضد دشمنان خود در جلگه های آسیای قدامی
دست بکار شود ، مجبور بود ، مشکل بزرگتری را در شرق مملکت حل و فصل کند .
سرحدات غربی او همه جا با سرحدات طبیعی تطبیق داشتند و در مقابل متحدین غربی
موقعیت او بسیار قوی بود . اما تا کنون برای تثبیت سرحدات شرقی فرصتی بدست
نیامده بود .

درست در اینطرف مخاطراتی دولت او را تهدید میکردند ، که در هر دقیقه ای ،
که دولت هخامنشی قوای خود را متوجه غرب میساخت ، ممکن بود ، مهلك باشند .
پس کورش قبل از تثبیت سرحدات شرقی بهیچوجه نمیتوانست ، به مغرب بپردازد .

ابتداء در شمال شرقی دولت او ناحیه متمدن و ثروتمند بلخ (« باختر ») ، که
فضاهای حیاتی سه گانه اقوام آریائی استپ نشین شمالی فلات ایران و هند را بهم
مربوط میساخت ، و بدینجهت اهمیت نظامی بزرگی داشت ، باید بصورت حلقه
مستحکمی درآید . مخاطره بزرگ در این ناحیه سکاها بودند . اینها در مناطق فاصل
بین فلات ایران و صحراها و استپ های ترکستان بسر میبردند . با سرزمین ایران روابط
مناسب و نزدیک داشتند و از همان دروازه هائی ، که قبایل شرقی ایرانی وارد ایران

شده بودند، و پیش از آنها هندی‌ها از آنجا گذشته بودند، میتوانستند، با سهولت تا قلب ایران بتازند. نه تنها بلخ بلکه گرگان و خراسان نیز باید، برای اطمینان و جلوگیری مجهز میشدند.

به‌مین جهت کورش با قوای نظامی خود متوجه مشرق گردید. بلخ را بدولت خو. افزود و مرو و سغدیان را متصرف شد، و چون میخواست، از آرامش این نواحی و دستبرد سکاها مطمئن باشد، در جهت شمال تا سیردریا (سیحون Iaxartes) راند. در آنجا قدرت در دست پادشاه سکائی‌ئی بود از سکاها شرقی (سکاها ی هومورز Sakar haumavargar). پس از جنگهای سختی، که میان آنها و کورش واقع شد، بالاخره سکاها تقوی سپاهیان پارسی را حس کردند و کشور پادشاهی سکاها شرقی مجبور شد، با کورش پیمان اتحادی منعقد کند. این بود تثبیت روابط هخامنشی و سکائی. اما پیشروی تا قلب خاک سکاها - که در سرحد ترکستان غربی و شرقی است - غیرممکن بود. و نیز غیرممکن بود، که حدود مملکت را بحدود ترکستان شرقی برد. عاقلترین راه حل همین بود، که قبایل ایرانی استپ‌نشین، که قدرت دولت تازه را حس کرده بودند، با ایران متحد شوند و قراری بسته شود. معذک کورش جانب احتیاط را رها نکرد و قلعه جنگی کورس ختا Kyres-chata را در نزدیکی سیر-دریا بنانهاد. با این ترتیب ساتراپی بلخ با عقد قراردادی موقعیت نظامی مهمی پیدا کرد. پادشاه سکاها مجبور بود، برای ساتراپی بلخ سرباز بفرستد و هم در مواقع جنگ دسته‌های کمکی در اختیار این ساتراپی بگذارد. (۲۰)

علاوه بر تقویت نظامی گوشه شمال شرقی دولت هخامنشی این معاهده مزیت دیگری نیز داشت، که قوای اضافی استپ را با پرداخت حقوق و خدمت سربازی سرگرم میداشت و دیگر سببی برای حمله به سرحد ایران باقی نمی‌ماند. نتایج این شطرنج عاقلانه نظامی و سیاسی چندی بعد دنیا را متعجب ساخت.

پس از آنکه کورش از این جنگ‌های بزرگ با چنین قدرت و توفیقی سرباز

آورد و با این طرز رشیدانه و عاقلانه بنای دولت خود را تثبیت کرد، میتوانست بنحو دیگری، بجز آنکه سلاطین ماد کرده بودند، در دنیای مشرق زمین وارد معرکه شود. و در فکر آن باشد، که ملت خود را فرما نروای این دنیا سازد. دشمن اول او در اتحادیه ضدایران نبونید پادشاه بابل بود. کورش مقاصد و نقشه‌های او را بخوبی میدانست و يك لحظه نیز از خیال او فراغت نداشت. هر چند در سال ۵۴۶ کورش برای حفظ جناح خود در سرحد بابل بیک سلسله عملیات نظامی پرداخته بود، اما پس از ختم عملیات شرق در سال ۵۳۹ توانست، نبونید را در خاک خود او، در سرزمین بابل، مورد حمله قرار دهد. در این هنگام گوبرواس Gobryas (گوبروه *Gaubruwa*) فرماندار پارسی نواحی کوهستانی شمال شرقی بابل پس از شکستی، که در اوایل اکتبر به بابلی‌ها وارد آورد، سیل آسا بطرف پایتخت آنها سرازیر شد. نبونید، که بشهر بورسپه Borsippa گریخته بود، مجبور به تسلیم گردید و در ۲۷ همان اکتبر ۵۳۹ کورش در جلال و جبروت تمام وارد شهر بابل شد.

این موفقیت سریع و کامل کورش نه تنها مدیون قدرت سلاح و سربازی او بود، بلکه قسمتی نیز در نتیجه مقدمات دیپلوماسی ماهرانه او بدست آمده بود.

کورش بخوبی میدانست، که دشمنی نبونید با کهنه مردوک *Marduk*، خدای ملی بابل، زخم‌پذیرترین نقطه قدرت اوست. کورش با کهنه مردوک مربوط شد و وقتی به بابل هجوم می‌آورد، رسماً اعلام کرد، که دست مردوک او را برگزیده، تا نبونید هر تد را از میان بردارد و مردم بابل آسایش و آرامش عطا کند.

ورود او به بابل بیشتر به رژه فاتحانه ناجی‌ئی شباهت داشت تا بدخول دشمنی در شهر مغلوبی. کورش پیکره خدایانی، که نبونید از معابد بابل دور کرده بود، دوباره بجای خودشان برگردانید و خود بآئین بابل دست مردوک را فشرده و با تمام تشریفات مذهبی و دولتی تاج شاهی بابل را بسر گذاشت.

بدین ترتیب، بی آنکه جنگهای بزرگی واقع شود، تمام مملکت بابل بتصرف او درآمد و حتی اقوام دورترین نقاط غربی بابل را - چنانکه رفتار او با اسرای یهود

نشان میدهد - بخود جلب کرد . کورش با نهایت مردانگی یهودیان اسیر را بموطن خودشان مراجعت داد و با این عمل در دور افتاده ترین گوشه غربی پایگاهی برای عبور سربازان خود در جنگهای احتمالی آینده ترتیب داد .

در تمام این رفتار جوانمردانه خود با اهالی و اقوام مغلوب کورش شرایط احتیاط نظامی را فراموش نکرد و برای تصرف و پیوستن این سرزمین ها از نظر نظامی قصوری نشان نداد . در حصار بابل رخنه بزرگی شکافت و گوبرواس را فرماندار مملکت بابل تعیین کرد . در همان حال مناطق سوریه را با انتظام سخت وارد در دستگاه اداری ممالك خود نمود و سرحدات را در این قسمت نیز مطمئن ساخت . با نبونید مانند سلاطین دیگر با نهایت احترام رفتار شد . فقط حق توقف در بابل از او سلب گردید ، تا مبدا در میان کسان خود بفکر طغیان ملی بیفتد . در شمال ولایت کرمان ، نزدیک کویر ، تیولسی باو عطا شد ، و وی سالیان دراز در آنجا بسر میبرد . (۲۱)

اینک کورش تمام شرق نزدیک را متصرف شده و کشور عظیمی تشکیل داده بود . در حوزه کولتور جنوبی دولت دیگری جز مصر وجود نداشت . در این شکی نبود ، که کورش در برابر سرحدات کشور فرعون آماسیس نیز آرام نخواهد نشست . وقایع بعدی نیز مقاصد این فاتح بزرگ و سیاستمدار بینظیر را نشان دادند . معذک کورش پس از فتح نواحی بین النهرین و سوریه و همسایگی با اتحادیه بزرگ دشمنان بهیچ وجه آمادگی حمله به مصر را ظاهر نکرد . بلکه باز سرحدات شرقی او را متوجه خود ساختند . چه فاتح بزرگ در آنجا وظایف عاجلانه تر و مهمتری را قبل از حمله بمصر میبایست ، با رشادت و وحدت انجام میداد .

ایران شهر بزرگ مانند دولت ماد در این طرف هنوز سرحد ثابت معینی نداشت ، هر چند از حدود فلات بسیار خارج شده بود . در شرق قبایل جنگجوی هندی سکنی داشتند ، که بدنبال موج اول اریائی هائی ، که بسرزمین پربرکت دره سند رفته بودند ،

در مسیر حرکت خود در کوهستانهای سرحدی ایران و هند متوقف شده بودند. اینها رابطه زنده و مجسم میان دو قوم برادر ایران و هند و در عین حال اما عنصر نامطمئنی برای اتحادیه ایران بزرگ بودند. اقوام ایرانی هری (هرات، هریوه *Harauica*، *Arcia*) و رخج (هرووتیش *Harauwatish*، *Arachosia*) دائم در مخاطره آنها قرار داشتند. این موقعیت در سرحد شرقی دولت کورش و اجتنابناپذیرترین مسئله‌ای بود، که بایست حل شود، قبل از آنکه پادشاه به مسائل دیگری بپردازد.

پس کورش مصمم گردید، به اقوام هندی حمله کند. منظور از این حمله تصرف دره سند نبود، بلکه میخواست، این قسمت از فلات را کلاً به دولت ایران ملحق کند و دامنه شرقی کوهستان آن ناحیه را سرحد طبیعی و مستحکم کشور خود سازد. از سرزمین پرتوه *Partauwa* (پارتیه *Parthia* تقریباً خراسان بعدها) و هری کورش وارد ناحیه پروپامیسس *Paropamisos* (= قفقاز هند)، ناحیه هندی نشین قندهار، یعنی اطراف دره کابل، شد.

کورش خود با سپاه خود از غرب هجوم آورد و به لشکریان کمکی سکاهاى شرقی از ناحیه بلخ فرمان حمله داد. شاید در نتیجه راههای دشوار و غیرقابل عبور این کمک دیر رسید. کورش مجبور شد، تنها با قبایل جنگجوی هندی وارد میدان شود. خطر شکست برای کورش بسیار بود. شکست جبران ناپذیر نا بود کننده‌ای او و سپاهیان او را تهدید می‌کرد. و اگر در آخرین لحظه بحرانی پادشاه سکاهاى شرقی بر حسب تعهد و وظیفه با دسته‌های برگزین خود بمیدان نبرد نمی‌رسید، سرنوشت کورش و سپاه او در دست دشمن بود. پس از آنکه مقاومت قندهاریها بدین ترتیب درهم شکست، کورش متوجه نواحی جنوبی‌تر شد و در آنجا هندیهای تگوش *Tatagush* (، - *Sattagy*) و همچنین اهالی مکران را در ساحل خلیج فارس منکوب کرد. در مکران نفوذ هندی و ایرانی و عرب متقاطع بودند و کشور گسترش یافته پارس با آن حدودی مشترک داشت. (۲۲)

کورش بدین طریق در طی بیست سال با وسایل سیاسی و نظامی بینظیری

ایران شهر بزرگ هخامنشی را بر اصول آزاده سوار ی آریائی بوجود آورد. حامل و برنده این تشکیلات جدید در حقیقت نجبای جنگی ایرانی - یا دقیقتر ، نجبای ایران غربی - بودند . بهترین و شریفترین نماینده این آزاده سواران شخص کورش بود. ساختمان داخلی دولت او مخلوطی بود از آن همه دولتها و قبایل قدیمی ، که بدولت او ملحق شده بودند . فقط شخصیت مسلط و درخشان کورش توانسته بود ، آنها را بنفع دولت خود با خود نگهدارد . تنها اشتباه کورش این بود ، که فکر نکرده بود ، که چگونه ممکن است ، یکچنین ساختمانی بدون رهبری بزرگی و عظمت خود او یگانگی و وحدت خویش را حفظ کند . البته کورش با نبوغ جبلی خویش ، با مداخله در کوچکترین امور کشور و آمادگی دائمی شخصی در مواجهه با مخاطرات احتیاج به تشکیلات ثابتی را حس نمیکرد . بخصوص که آزادگان ایرانی او را میپرستیدند و دوست میداشتند . همه قبایل ایرانی از کید و کیه تا همد در شخص او یک پادشاه سپاهی واقعی برای قومیت آریائی خود میدیدند . اقوام غیر آریائی بین النهرین و سوریه او را فرمانفرمای عادل می دانستند و پادشاهی ، که خدایان ایشان برگزیده بودند .

در میان همه رعایای او فقط شهرهای هلنی آسیای صغیر از او میترسیدند و میگریختند کورش در نظر آنها نماینده یک قدرت آسیائی دور افتاده و مجهولی بود ، که مرکز زندگی سیاسی آنها را از وطن یونانی به فضای بربریت شرقی کشانیده بود . اگرچه سر نوشت آنها ، از زمانی که از سلطه لودها بیرون آمده و به ایران شهر هخامنشی ملحق شده بودند ، بهیچوجه بدتر نشده بود ، معذک فرمانروایان جدید در نظر آنها بسیار بیگانه مینمودند . دولت لودیه تاحدی متعلق بفضای هلنی بود و عامل یونانی شاید قویترین عوامل آن را تشکیل میداد .

بدون شك فرمانروای تازه سختگیر و شدید بود . اما خیر خواه و عادل نیز بود و در نظر او در دولت او هلنها یک عنصر کوچکی در میان صدها عناصر قومی دیگر بیش نبودند . دربار او مانند دربار کریسوس نمیتوانست ، مرکزی جهت کولتور و

تجارت هلنی باشد. هگمتانه خارج از شعاع عمل یونان بود. از این گذشته پایتخت هخامنشی مملو از نجبای شمشیر ایرانی بود همه مغرور و مشعر به بزرگزادگی و قدرت. و اینها به سوداگران و علمای یونانی به چشم حقارت مینگریستند. یعنی هلن‌های آسیای صغیر، که تا چندی پیش مشاورین تواناترین و ثروتمندترین پادشاه دنیا، و خود سر رشته داران تجارت عالم عظیمی بودند، یکمرتبه بصورت یکمشت کاسب ناچیز پرچانه یاوه گوئی درآمدند - چنانکه کورش خود گفته است. و البته در نظر آزاده سوارانی، که چکاچاک شمشیرشان در نبردهای بیشمار گوش همه ملل جهان را پر ساخته بود، اینها پست و ناچیز مینمودند.

این تغییر و تطور بطور قطع موقعیت هلن‌های آسیای صغیر را طاقت فرسا میساخت و سعی فرمانروایان تازه درمهربانی و کمک بآنها در این حالت روحی ایشان بیشتر بود. یکمرتبه فقدان همان آزادی فردی را، که در هنگام پیام کورش برای دفاع از آن حاضر نشده بودند، در خود حس میکردند، همچنین تجارتنی، که این شهرهای کلنی را غنی کرده بود، از وقتیکه چهره ولایات آسیای صغیر بمشرق تافته، و دیگر کریسوس با آنهمه ثروت برای تشویق سوداگری آنها وجود نداشت، درهم رفته و کساد بود. پس مردم این شهرها بفکر آن افتادند، که از آنجانب بجای دیگری مهاجرت کنند. بعضی دسته‌های مصمم حقیقتاً سرزمین دولت تازه را ترك گفتند و در غرب دور و در سواحل دریای سیاه و جنوب روسیه برای خود پناهی یافتند.

کمی پس از مهاجرت این دسته‌ها بیاس Bias از اهالی پرینه به پانایونیون Panionion، انجمن هلنی‌های آسیای صغیر، چنین پیشنهاد کرد: مردم شهرهای یونانی آسیای صغیر باید، همه وطن کنونی خود را ترك گفته، با کشتیهای خویش بمغرب رهسپار شوند و آنجا در سواحل جنوبی ایتالیا اقامت گزینند. بیاس با نقشه خود و گسترش جدید یونان در غرب میتوانست، دنیا را تغییر دهد. اما هلن‌ها دیگر آن قدرت و جسارت یمانند و شور گسترش و مهاجرت را نداشتند، تا در سرزمین تازه تری زندگی تازه‌ئی بنانهند. اربابان شهرهای تجارتنی به دارائی و منافع کسب

خود بیش از همه چیز علاقمند بودند و نمیتوانستند، به آسایش خویش یکمرتبه پشت پا بزنند. نقشه بیاس پذیرفته نشد و اکثر هلم‌ها در شهرهای خودشان ماندند، تا با موقعیت جدید يك طوری بسازند. در **خاك اصلی هلاس** نیز برای برادران شرقی تفاهم بزرگی نشان داده نشد. زیرا در اینجا واقعیت نظامی سالهای اخیر با خشکی عدد مورد دقت قرار گرفته بود و خصوصاً مردم به فضای زندگی خود علاقه فوق‌العاده‌ای داشتند. اما آن روزی، که هلم‌ها در دست دولت پارسی قدر و منزلتی حاصل کنند و به بزرگی فرمانروای هخامنشی ارزشی قائل شوند، چندان دور نبود. آن روز آغاز فصل جدیدی در تاریخ خواهد بود.

پس از آنکه کورش سرحدات دولت را در همه جا کاملاً مستحکم ساخت، از دشمنان کهنه او فقط فرعون مصر **آماسیس** باقی‌مانده بود. صرف‌نظر از اسپارت، که بطور کلی خارج از دایره دید پارسها قرار داشت. چندی پیش از این نبوکدنصر بابل مصر را متصرف شده بود. موفقیت بابلی‌ها در سرزمین فراغنه کورش را به حمله تحریک میکرد. البته يك چنین لشکر کشی کار آسانی نبود و تهیات طولانی و مقدمات دقیقی لازم داشت.

در وسط این تهیات کورش مجبور شد، بار دیگر به سرحدات شرقی دولت خود متوجه شود: خطر تازه‌ای باز در آن سمت ظهور کرده بود. در استپ‌های وسیع ترکستان غربی و صحاری آن، در کنار دریای خزر و دریاچه آرال و دسته دیگری از سکاها-علاوه بر سکا‌های شرقی، که در کوهستانهای «پامیر-تی‌نشان» میشستند- قدرت سیاسی‌ای تشکیل داده بودند. اینها **ماساگت** ها، **Massaget** (گت‌های ماهیخوار) یا چنانکه پارسها میگفتند، سکا‌های تیزخود **Sakav tigraxandav** بودند، که به رهبری ملکه خود **ثوموریس** **Thomyris** قدرت عظیمی مجتمع ساخته، از دروازه‌های پرثوه (خراسان) را تهدید میکردند. این موقعیت عجیب میتوانست، تمام سیستم نگهبانی و سرحداری‌ای، که کورش بنا کرده بود، درهم بپاشد. بنابراین کورش باز با يك لشکر کشی دولتی به دشتهای ترکستان غربی هجوم آورد و باروش

همیشگی خود، با حمله غافلگیر، از مخاطرات آینده جلوگیری کرد.

خطرناك بودن این لشکرکشی برای کورش روشن و واضح بود. چه قبل از حرکت تمام کارهای دولتی خود را منظم و مرتب کرده، و بر حسب رسم قبایل پارسی ولیعهد خود کمبوجیه را جانشین خود ساخته بود. پیش از این نیز در سال ۵۳۸ کمبوجیه نماینده پادشاه در بابل شده بود.

بهر حال کورش در آن موقع، بدون اینکه موفق شود، سعی کرد، مناسبات بین دو پسر خود کمبوجیه و بردیه (*Bardiya*، *Smerdis*، برز، بلند)، را که خطری در جانشینی و در دولت پس از او بود، منظم کند. بلافاصله پس از تنظیم این مسئله متوجه شمال شرق شد و از خراسان وارد دشتهای ترکستان گردید.

حریفان کورش تحت فرماندهی ولیعهد ملکه سکها در ابتداء با حمله رشیدانه کورش سخت منهزم شدند و پادشاه بزرگ پارسی تا قلب سرزمین ایشان تاخت. در اینجا دچار اراضی کوهستانی ناهمواری گردید و در بیراهه‌ای در میان دشمنان محصور شد. کورش بادرسته بزرگی از مردان جنگاور خود پس از نبردهای دلیرانه بیمانندی کشته شد. همراهان وفادار کشته او را از چنگ دشمن بدر بردند و با تجلیل تمام به پایتخت خودش پاسارگادی در دامن کوه ارگدریش رسانیدند. (۲۳)

در آنجا در مقبره معظم ساده‌ئی، که خود بنا کرده بود، فرزند بزرگ به آغوش مادر وطن سپرده شد. دخمه کورش برای همه ایرانیان مکان مقدسی گردید، و تا پادشاهان هخامنشی سلطنت داشتند، یادبود پایه گذار دولت جهان پارسی در مراسم تاجگذاریها در برابر جسد پهلوان بزرگ این خاندان برقرار میشد.

در ابتدای سال ۵۲۹ کمبوجیه، که اداره امور مملکت را در دست داشت، بر تخت نشست. وارث کورش در آغاز دولت خود دو وظیفه مهم برعهده داشت: اول انتقام از ماساگت‌ها؛ دوم تصرف مصر. بدین ترتیب فوراً متوجه شمال شرق گردید و کارهای ناتمام پدر را در آنجا با تمام رسانید و بمجرد برگشتن به مغرب آماده حمله بمصر شد. (۲۴)

در این اوقات در داخل مملکت مشکلی، که تصور میرفت، حل شده باشد، از نوخاطر کمبوجیه را بریشان میساخت. تنظیم قطعی آن میبایست، بهر قیمتی هم، که شده، انجام گیرد. بر دیه برادر کمبوجیه، و پسر جوانتر کورش بزرگ مدتها بود، موقعیت مناسبی میجست، تا از آنجا بتواند، تاج سلطنت را بدست بیاورد. چون بر دیه نخستین پسر کورش پس از تاجگذاری بود، بر حسب مراسم و حقوق ایرانی حق سلطنت بدو میرسید. با آنکه کورش پسر ارشد خود کمبوجیه را، که وارث تاج و تخت انشان بود، به ولیعهدی تعیین کرده بود، باز نجبای پارسی نظر به حق مسلم بر دیه برای او مقام بزرگ بخصوصی قائل بودند. کورش در شرق مملکت فرمانروایی تقریباً مستقلی به بر دیه سپرده بود و با این ترتیب مسئله دو برادر را حل شده میپنداشت. اما خود همین قضیه تجزیه دولت هخامنشی و خطر جنگهای داخلی را تقویت میکرد. کمبوجیه، که بر عکس پدر و برادر دارای خلقی تند و سلطه جو بود، میترسید، که بر دیه از وجهه خوب عمومی خود و حقوق سلطنتی، که با تعلق میگیرد، هنگامی که وی و جنگاوران وی به لشکر کشی به دره نیل میروند و شاید مدت درازی بطول انجامد، وقت را معتنم شمرده، خود بر تخت سلطنت بنشیند. کمبوجیه، که همه کارها را بابرش و زور فیصله میداد و عواقب را کمتر میسنجید، قبل از حرکت به افریقا به فرمانده گارد خود پرکسپس (Prxaspes، دارای اسب جوان)، دستور داد، تا در نهایت خفا بر دیه را بکشد. و تصور میکرد، این برادر کشی او يك واجب ناگزیر سیاسی است و شرط اول آن آرامش داخلی است، که بدون آن حرکت به افریقا محال است. (۲۵)

پس از آن کمبوجیه، که خود را از اوضاع داخلی فارغ البال میدانست، در آغاز سال ۵۲۵ با سپاهیان خویش عازم دره نیل شد. قبل از حرکت مغی را بنام اوروپستس Oropastes (Ahurapavsta، اهورا پرست)، مأمور تنظیم کارهای سلطنتی در ایران نمود. در دربار پارسی نیز مانند دربار مادی ریاست مذهبی در دست بزرگ مغان بود. سپاه کمبوجیه به فرماندهی فانس Phanes از اهالی هالیکارناسس

Halikarnassos (از شهرهای کاریه . امروز : بودروم) ، که چندی پیش از مصر گریخته بود ، از نیم جزیره سینائی بطرف مغرب پیشروی میکرد . در اینجا با قبایل عرب قبلاً قراردادی برای تهیه آب و شتر بسته شده بود . کشتی های فینیقی در همان حال در ساحل مصر مشغول عملیات شدند . در دریانیز کمبوجیه با نهایت مهارت پلو کراتس Polykrates بزرگ ساموس Samos و پادشاه قبرس Kypros را بجانب خود جلب کرد و از آمادگی و کمک آنها بهره ور گردید .

لحظة حمله به مصر . بینهایت مناسب اخیامار شده بود : پسامتیک سوم Psammetich III جای پدر جنگجو و پرتجربه خود را گرفته و بر تخت فراغنه نشسته بود . تصادف نیروهای متخاصم در نزدیک قلعه پلوسیوم Pelusium واقع گردید . کمبوجیه در حمله اول قوای مصری و اجیران هلنی و کاری آنها را درهم کوفت و نابود کرد . عمده سپاهیان مصری با فرعون به ممفیس Memphis گریختند و در محاصره آنجا تسلیم پارس ها شدند . قلعه پلوسیوم و شهر هلیوپولیس Heliopolis پس از مقاومت جزئی بسرعت سر فرود آوردند و نتیجه شکست مصر مسجل گردید و این قدیمترین دولت مشرق زمین بدولت جهانی پارس منضم شد . در اینجا نیز خیانت کهنه مصری دل بزرگی بازی کرده بود : همان وسیله ای ، که کورش با آن تردستی در فتح بابل برانگیخته بود . کمبوجیه نیز در روزهای نخستین فتح مصر با کهنه آنجا نظر مساعد و خوبی نشان میداد . (۲۶)

کمبوجیه قریب سه سال در مصر متوقف شد و میکوشید ، تا ممالك سرحدی دیگری را ضمیمه دولت خود سازد . از جمله لیبیوها ، Liby (سنگنوش : پوتایا Putavyav ، لا : Punt) و هلن های کورنایکا Kyrenaika (سیرنائیک ، چیرنایکا) حمله برد و در امتداد نیل بسر وقت اثیوپ های نوبی Nubi (سنگنوش : کوشیایا Kusiyav) رفت . البته با عدم تهیه مقدمات و وجود سرزمینهای غیرعادی ناشناس موفقیت های بزرگی حاصل نشد . کمبوجیه خواست ، متوجه قرطاجنه (کارتاژ ، یو : Karchedon ، لا : Carthago ، تازه شهر) شود ، دریانوردان فینیقی از جنگ باملت خود سر باز زدند .

همه این پیش آمد های نامناسب کمبوجیه را از نخوت خاص فرهنگ مذهبی مصر و غرابت جهان بینی آن بیزار کرد و کم کم در گفتار و رفتار دشمنی خود را نسبت باین جهان بینی نشان داد. گاو مقدس آپیس Apis را کشت و این در نظر مصریها جنایتی مینمود و خشم آنها را بر میانگیخت. متعاقب آن پسا متیخ، که طبق سنن ایرانی باوی در نهایت احترام و بزرگداری رفتار شده بود، از نارضایتی عمومی استفاده کرده، طغیانی بنفع خود برپا ساخت. این طغیان در اسرع اوقات سرکوبی شد و کمبوجیه فرعون بدبخت را بدار آویخت.

در حالیکه وضعیت مصر روز بروز نارضایتی های تازه ای تولید میکرد، از ایران به کمبوجیه خبر رسید، که برادر مقنول او بردیه - در واقع مغی گوما ته Gaumata نام - علم طغیان برافراشته. خطر این حادثه بسیار بود، چه کمبوجیه قتل برادر را بکلی مخفی نگه داشته بود و مردم یقیناً گرد پسر ساختگی کورش جمع میشدند. متعاقب این خبر کمبوجیه با سپاهیان خود عازم وطن شد و امور اداره مصر و مناطق فتح شده جدید را به آرواندس Aryandes سپرد. کمبوجیه در میان راه در سوریه در نتیجه تصادفی کشته شد. سپاهیان آزاده سوار ایرانی، که بطرف هگمتانه حرکت میکردند، وقتی خبر جلوس بردیه را بر تخت هخامنشی شنیدند و دانستند، که در ایران و بابل همه جابر سمیت شناخته شده، از هم پراکندند. در این ساعت چنین بنظر میرسید، که با مرك کمبوجیه، که در واقع لیاقت و کاردانی کورش بزرگ را نداشت، شاهکار پایه گذار بزرگ ایران، یعنی دولت هخامنشی، نیز برباد میرود. (۲۷)

داریوش پسرویشناسیه در میان این حوادث و بستی ها و بلندپای تاریخی رشد کرده و بار آمده بود. در آن هنگامه که کورش بزرگ بر تخت دیکوها می نشست و دولت جهانی خود را آغاز میکرد، داریوش از مادر زائیده بود. هنوز خردساله بود، که مادر وادایگان خود را در پارس ترك گفت و بدربار شاه رفت. در اینجا با منسوبین و عموزادگان خود، که از خاندان مستقیم شاهی بودند، و همچنین با نجیب زادگان بزرگ ایرانی آشنا شد و با آنها و در میان آنها دوره کودکی و آغاز

جوانی را گذرانید. با آنها کمانداری و سواری و نیزه اندازی آموخت. این تمرینات برای پرورش جوانان جنگی لازم بود. در انواع این ورزشهای سربازی بزودی داریوش از همگنان خود سبقت یافت. در جوار تعلیمات سربازی و تعلیمات مذهبی و فرهنگ آزاده سواران ایرانی را با آنها میآموختند. داریوش نشان داد، که دارای قدرت فکری و روشن بینی عجیبی است. این فضیلت توأم با فضائل سپاهگیری رهبری جوانان دربار را بدست داریوش سپرد.

داریوش در رقابتها و مسابقات ورزشی، جنگی و روحی با پسران آزادگانی، که با کورش بزرگ مشغول فتح دنیا و تشکیل دولت جهانی او بودند، بار آمد و آنچه در این سالها آموخته بود، این بود: قدرت و دلیری، وفا و صمیمیت، دشمنی با گول و دروغ، رفاقت و وفاداری با رهبران آینده ملت، تحلیل روابط خونی و نژادی آریائی، که آنها را بهم پیوسته. همینکه دوره کودکی سپری شد، داریوش با همگنان خود، شاهزادگان و بزرگزادگان دیگر، هنگام بار در پیش تخت شاه مینشست و احکام و دستورهای قضائی شاه را میشنید و میدید. چگونه پاداشها و کیفرها تقسیم میشوند؛ چگونه دستگاه عظیم حکومت میگردد. داریوش هر روز کورش بزرگ را هنگام کار میدید و اصول کردار و سیاست او را میآموخت. وی بسرعت روح این فرمانفرمای نابغه را دریافت و در خود تحلیل برد. (۲۸)

وقتیکه کورش در آخرین لشکرکشی خود بر ضد ماساگت ها عازم بود، تربیت درباری داریوش تقریباً خاتمه یافته، و دیگر چیزی نمانده بود، تا وارد خدمت دولتی شود. زیرا در همان هنگام با بهیست میگذاشت و مانند سایر نجیبزادگان ایرانی میبایست، وارد در خدمت لشکری و سیاسی میشد. بدین ترتیب داریوش در میدان افول ستاره بزرگ هخامنشی - کورش - حاضر نبود و مشاغل خود را با تاجگذاری کمبوجیه شروع کرد.

اینک داریوش پا در جرگه مردان گذاشته، و از لحاظ ساختمان جسمی و روحی حقیقتاً بهترین نمونه و نماینده آزاده سواری ایرانی بود. با قامت بلندی، که در

سختی‌های ورزش و نبرد آبداده و نیرو گرفته بود، با پیشانی فراخ بلند، با چهره‌ئی در شجاعت و رشادت قالب پذیرفته، با بینی‌ئی تقریباً صاف و کشیده، با چانه‌ئی استخوانی و بزرگ داریوش ظواهر و علامات نژاد «شمالی - دیناری» را، که میراث خون نجبای آریائی بود، اصالت خونی خویشتن را بارز میساخت. علاوه بر قدرت تصمیم و غرور جنگی خاص نژاد نجیب ایرانی در او آثار روشن بینی، مقامات روحی بزرگ، نیک نفسی و سلامت ذات نیز دیده میشد و او را از دیگر نجبای ایران ممتاز میکرد. حقیقتاً هوشیاری طبیعی و سرعت انتقال روحی‌ئی، که از اختلاط مساعد نژادهای شمالی و دیناری حاصل شده بود و در ایرانیان تجلی میکرد، در این مرد در نهایت کمال خود وجود داشت. (۲۹)

سبقتی، که داریوش هنگام تربیت از همگنان خود داشت و همچنین اصل و نسب بلند او در دولت کمبوجیه به‌وی فرصت پیشرفتهای زیادی دادند. وقتی کمبوجیه به مصر میرفت، داریوش نیزه‌دار شاه یعنی «آجودان» او بود. در مصر داریوش تازگیها را بدقت تمام میدید و بخاطر میسپرد؛ چه او بیش از پادشاه خود موشکافی و روشن بینی داشت. اما شب و روز اندیشه و توجه او نسبت به سر نوشت دولت کورش بیشتر میشد. بخصوص وقتی فرمانروای جدید را با پدرش مقایسه میکرد. دولت کهنسال فراغه را داریوش با دقت و همتی بیش از شاه میدید و مطالعه میکرد و از آنجا برای کشور خود در سہائی میگرفت.

آنچه داریوش در اینجا، در مصر، میکرد و میاندیشید، در تکامل و تطور امور دولت بی اثر بود: جوانی و مقام او اجازه نمیداد، تا در شخص کمبوجیه، چنانکه میخواهد، مؤثر و متنفذ باشد. از طرف دیگر کمبوجیه به حرف بزرگان خود گوش نمیداد. داریوش سر نوشت دولت پارسی را میدید، بکجا میانجامد و نمیتوانست در آن تغییری بدهد. در مراجعت کمبوجیه وی نیز بجانب ایران رهسپار گردید و در هنگام مرگ کمبوجیه در اعماق جرم سپاه آزاد سواران او، که بدون نظم و ترتیب از هم پراکنده میشدند، فرورفت. (۳۰)

فصل دوم

در پی قدرت

در چله تابستان ۵۲۲ داریوش جوان ۲۸ ساله نیزه‌دار و آجودان سابق کمبوجیه پس از مرگ پادشاه خود در شام دو باره بوطن مراجعت کرد. تمام سرزمینهای، که وی در سفر پیموده بود، بابل، شوش و حتی سرزمین اصلی اجدادی او، در تصرف غاصب درآمده بود. آزاده سواران و مردان بزرگ اطراف شاه به ولایات خویش رفته، در آنجا کناره گیری اختیار کرده بودند. آرامش خفقان آوری درهمه جا حکمفرما بود.

در حالیکه از هخامنشی‌ها در طبقه اولاد ذکور فقط خاندان ارشامه و پسر او ویشتاسپه باقی مانده بود، بزرگان و آزادگان دیگر در چنک غاصب غافلگیر شده، از محلال قدرت خود را بچشم خویش میدیدند. گوماته تسلط خویش را بمرور با برهم ریختن ساختمان اجتماعی دولت کورش تثبیت میکرد. گوماته برادر اوروپستس - مغی، که کمبوجیه در سفر مصر نیابت سلطنت را باو سپرده بود - نماینده منافع مادها نبود، بلکه مظهر یک طبقه محدود و محصور کهنه و آخوندهائی بود، که در هر مورد دشمن سرسخت نجبای مادی و بالاخص پارسی بودند. (۱)

در اوایل دوره مادی مرد مذهب گذار بزرگی بنام زره نوشتره *Zarathustra* (زرتشت) در سرزمینهای ایران شرقی آئینی برپایه معتقدات ملی اعلام کرده بود. این آئین گرداگرد وجود برتر *Ahura-Mazda* (اهورامزدا) عالمی مرکب از خوب و بد چیده بود و مرد آریائی بر طبق جهان بینی و سنن اخلاقی خود بایست، در نبرد

دائمی بخاطر نیکی، راستی و روشنائی بکوشد. در عین حال آئین زرتشت آتش آن نبردی را مجسم میساخت، که میان دوجهان بینی متفاوت و متغایر روشن شمال و عالم تاریک جنوب زبانه میکشید. این آموزه مذهبی در گسترش خود در مغرب تا رگما (ری)، پایتخت قسمت شمال شرقی ماد، در دامن جرم عظیم دماوند، پیشرفته بود. و اینجا مرکز قبیله کهنه مغها (مجوس *Mageia*, *Magusa*) بود. (۲)

مغها آموزه جدید را پذیرفتند و آن را بر طبق ساختمان روحی خود تغییر دادند. اما مغها در نتیجه اختلاط با بومیان پیش از آریائی های این سرزمین بسیاری از آداب و رسوم و جهان بینی آنها را، مانند جادو و اسرار سیاه دیگر، آموخته بودند. بدین طریق پس از مرگ زرتشت آموزه بزرگ او در دست چنین آخوندهائی بدستورهای پوک و فرمول های واهی با اسرار و عزایم تاریکی مبدل شد. (۳)

مغها، که در دربار ماد نیز در جوار نجبای شمشیر نفوذ زیادی داشتند، با آموزه اسرار آمیزی، که فقط خودشان میشناختند و میدانستند، بر روابط و سمیع آنچه دنیوی و خدائی است، مسلط بودند: انجام قربانیها در دست آنها بود؛ پیش بینی و غیب گوئی میکردند و در جلوی ستون سربازانی، که بجنک میرفتند برای حفاظت آنها دعاها و سرود مذهبی میخواندند.

نجبای ایران غربی، بخصوص پارس ها، که کمتر زیر نفوذ مغها بودند، در اشکال مختلف مذهب ملی و عامیانه خود سر میگردند. این مذهب قدیمی قالب خشک و سختی مانند مذهب مغها نداشت. و قتی که کورش و نجبای پارس در رأس دولت قرار گرفتند، اختلاف شدید تر شد. کورش و نجبای او آن روح آزادگی و آزاده سواری را، که در مذهب ملی خفته بود، یکمرتبه بسیج و بیدار کردند و این امر با نظریات مذهبی و «دگماتیس» مغها تغایر کلی داشت. از طرف دیگر پادشاهان و نجبای ایران در نتیجه فتوحات دور دست با مذاهب و خدایان اقوام دیگر آشنائی یافته، از نظر سیاسی آنها را محترم میداشتند و بدین طریق از خدائی، که مغها میپرستیدند، دور میشدند.

پس تنها دسته ای، که نفوذ خود را گم میکرد و قدرت خود را از دست میداد،

آخوندهای مغ بودند، نه نجبای ماد. مغ‌ها در دربار هخامنشی می‌کوشیدند، تا حداقل نفوذ سیاسی خود را از دست ندهند. در پنهانی از آموزه مذهبی خود طریق سیاستی ساختند و در این طریق نظریات آنها با نظریات سلاطین و نجبائی، که حامل و برندهٔ دولت و پادشاهی بودند، درست در دو نقطهٔ متقاطع قرار داشت. تا زمانی که کورش زنده بود - کورش هرگز تحت نفوذ واقع نمیشد و در عین حال مرد سیاستمداری بود - مغ‌ها جرئت هیچ چیز نداشتند. همینکه کمبوجیه با خلق تند و کوتاه‌بینی‌های خود بر تخت نشست، مغ‌ها موفق شدند، در دربار نفوذ زیادی حاصل کنند. هر چند نیت طغیان را ظاهر نمی‌ساختند، با نفوذ خود در شخص پادشاه موقعیت‌های بزرگ احراز کردند. کمبوجیه حفاظت و سرپرستی قبر کورش را بآنها سپرد و با این عمل محل تاجگذاری هخامنشی به این طایفه واگذار شد. این تفویض اهمیت فوق‌العاده‌ئی داشت. در نتیجه همین امر اوروِستس، که در رأس طبقهٔ مغ‌ها قرار داشت، هنگامیکه کمبوجیه به مصر میرفت، به ادارهٔ امور سلطنتی و نیابت پادشاه منصوب شد. (ع)

در غیبت طولانی شاه فرصتی بدست مغ‌ها افتاد، تا در انجام مقاصد سیاسی خود قدم بردارند. همینکه کمبوجیه در مصر دچار اشکالات ادارهٔ آن سرزمین شد - تولید این اشکالات در سهم بزرگی بگردن خود مغ‌ها بود - آنها موقع را برای سرنگون کردن هخامنشی‌ها مناسب دیدند. اوروِستس یکی از کسان معدودی بود، که در نتیجهٔ مقام عالی خود از سر نوشت شاهزادهٔ بردیه خبر داشت. اوروِستس با مهارت تمام از نزاع بین پسران کورش و ملت ایران در سر حقانیت آنها استفاده کرده، برادر خود گوماثه را در این صحنه بادهای تاج و تخت هخامنشی وارد ساخت. وی توانست، از این راه آتش طغیان را بر ضد کمبوجیه دامن زده، طرفداران بسیاری برای برادر خود، که بنام پسر کورش معرفی کرده بود، پیدا کند. بردیهٔ دروغی؛ که با پسر کورش شباهتی نیز داشت، حتی المقدور خود را، به کسانی که شاهزادهٔ مقتول را از نزدیک می‌شناختند، نشان میداد.

طغیان مردم از وطن اصلی هخامنشی‌ها شروع شده بود. اوروستس در آنجا میزیست و بردیه دروغی نیز در همانجا ظهور کرده بود. گوماته از آنجا به قلعه سیکووتیش *Sikiyaucatisu* (سکوند، نزدیک هرسین) به ماد رفت. این قلعه دور از جاده بزرگ در صخره‌های دامنه جنوبی سرزمین نیسایه *Nisavya* واقع بود. اگر چه در اینجا از جمعیت و ازدحام مردم در امان بود، لیکن به پایتخت دولت خود، هگمتانه، نیز دسترسی نداشت. در میان خواجگان حرمسرا و مغان اطراف خود گوماته دل فرزند کورش را بازی میکرد و لباس پارسی میپوشید. حتی در نزدیکی قلعه در لباس پارسی به‌مراهی مغی از خود سنگنوشتی در حال نماز ترتیب داد. (ه)

چون نام شاهزاده بردیه در میان خرد و بزرگ مردم ایران مشهور و محبوب بود، مغ‌ها از این نام استفاده کرده، برنامه سیاسی خود را بدون کمترین ترسی در پناه آن انجام میدادند. مقصود آنها بر طبق آموزه مذهبی‌شان آن بود، که نجبای ایران را تضعیف و تبول و اقطاعات آنها را تقسیم کنند. بدین منظور گوماته با اقدام خطرناک بزرگی دست زد: سر بازی وظیفه را - یعنی مبنی و پایه دولت آزاده سواری و پیروی از صاحبان اقطاعات را - ممنوع کرد و باین عمل «سمبل»های مذهبی دولت آزادگان ایران نیز پایمال شد. بهمین منظور گوماته بناها و پرستشگاههای ملی هخامنشی را ویران ساخت، چه در این بناها مذهب و سیاست دولت بزرگ پارسی با هم جمع بودند. برای اینکه ضربه مهلک دیگری نیز به نجبای ایران زده، و مقاومت آنها را درهم شکسته باشد، اراضی آنها را تقسیم کرد و برای مدت سه سال مالیات دولتی را بر مردم بخشید. طبقات پائین وقت را برای انتقام از فرمانروایان خود مغتنم دانسته، با کینه کور کورانه خود بدنبال گوماته، به نجبای بی سلاح و پناه حمله ور گردیدند. (۶)

بدین ترتیب مغ‌ها، آنچه پایه قدرت و مایه صلابت دولت ایران بود، پایمال کردند. و این تطور بایست، مقدمه‌ئی برای افول نژاد شمالی اصولا در سرزمینهای جنوب باشد. در مقابل این اقدام انتظار میرفت، که میراث مردم بومی

دوباره ظاهر و مسلط شود. و این امر در جهت مذهبی و اجتماعی فقط از طریق سحر و جادو میسر میشد. اگر چه بردیۀ غاصب رسماً از کشورهای تصرف شده بیگانه صرف نظر نکرده بود، ولی عملاً اقدامات او چنین میرساند، که از این مناطق چشم پوشیده. پایۀ دولت آخوندی او فقط میتوانست، سرزمین ایران و همسایه های متجانس آن، مانند کپدوکیه، باشد. در نتیجه ساتراپهای ولایات دور از مرکز، از جمله ارویتس (Oroites) (Ahura-dava)*) در آسیای صغیر، سعی میکردند، استقلال خود را مسجل کنند. همچنین سران قبایل ایرانی موقع را برای تشکیل سلطنت های خانوادگی مناسب یافتند، تا بنای لرزان دولت آخوندی را از هم بپاشند.

اینها همه علائم آغاز يك انحطاط و اضمحلالی بود، که دنیا در دو قرن بعد از این تاریخ پس از مرگ اسکندر دچار آن گردید. در اینجا خوب مشاهده میکنیم، که بنای کورش بزرگ از داخل آن استحکامی، که برای مقابله با چنین حوادثی لازم است، نداشته. همینکه سایۀ کورش از این سرزمین فراخ برچیده شد، قوای مغرب بمیدان ریختند. اما در این لحظه ای، که مغ ها میخواستند، راه نژاد ایرانی را بطرف مأموریت تاریخی و جهانی او ببندند، و روح روشن و صاف شمالی را از آسمان جنگاوری و سختی و پهلوانی به محیط جادوانه و تاریک دنیای شرق پائین بکشند، آن مردی پیدا شد، که تقدیر برای اعتلاء ملتی برگزیده، و قدرت عمل را بیازوی توانای او تفویض کرده بود.

داریوش در ابتداء مانند آزاده سواران دیگر، پس از انحلال سپاه کمبوجیه، به پارس، محل سکونت خاندان خود، برگشته بود. اما در اینجا اوضاع آشفته و آشفته تر خاندان او و نجبای مملکت او را آرام نمیگذاشتند. و وقتی دید، که ارشامه پدر بزرگ و ویشتاسپه پدراو، که شهربان (ساتراپ) پرثوه بود، شیچیک آماده نیستند، ابتکار مقاومت در برابر دشمن را در دست بگیرند، از پارس بطرف نواحی مرکزی ایران رهسپار شد. وی امیدوار بود، در این سفر در میان جوانان و مردان مبارز همگامانی پیدا کند مصمم تر از خاندانشان - تا پیکار بر علیه غاصب آغاز شود. (۷)

در واقع نیز به گروهی از آزادان سواران ایرانی - غالباً از خویشاوندان و دوستان جوانی خود - برخورد : همه مشغول همین افکار و سرگرم همین اندیشه‌ها. بزرگتر از همه از حیث سال **هوتانه** (*Hutavna*) (Otanēs) یکی از نجبای سرشناس پارس و خویشاوندان داریوش بود . - او تقریباً ده سال بزرگتر از داریوش بود . **هوتانه** دیگران را از مرك بردیده با خبر ساخته و دسته‌ئی از نجبای پارسی را گرد خود جمع آورده بود . داریوش نیز در این گروه داخل شد . دوستان دیگر خود **گوبروه** (*Gobryas*) *Gaubruwa* ، **ویدرنه** (*Widarna*) (Hydarnēs) ، **بگه** **بوخشه** (*Bagabuxsua*) (Megabysos) ، **وینده** **فرنه** (*Windafarna*) (Intaphernes) و **اردومنش** (*Ardumanisv*) را در آنجا یافت .

در هنگام مشاوره درباره اینکه ، چه بایست کرد ، داریوش اگرچه بزرگتر از دیگران نبود ، معذک قدرت تسلط و هدایت جمع را ب دیگران نشان داد و رهبری گروه **کوچک** مقاومت بدست او سپرده شد . عملیات بزرگ آینده از روی طرحهای او انجام گرفت . داریوش به یاران خود روشن ساخت ، که **انقلاب و طغیان** نتیجه‌ئی ندارد . - بخصوص که از سران خاندان‌ها و نجبای پارسی و غیرپارسی انتظار کمک فعالی نمی‌رفت . تنها با يك عمل شدید سریع و محدود میتوان نجات کشور را بدست آورد .

سخنرانی‌ئی ، که داریوش در حضور یاران خود میکرد ، از طرفی نتیجه مطالعات دقیق جدی و تفکراتی بود ، که او پس از مرك کورش بزرگ در شئون سیاسی کرده بود ، و از طرف دیگر نتیجه تحقیقات او بود در ماهیت دولتهائی ، که قبلاً مسئله جهانی را بنحوی حل کرده بودند . نکات اصلی برنامه او تقویت خاندان‌ها و خامنشی بود ، که از دیربازی بر پارس‌ها حکومت میکردند . بر اصول همان دولتی ، که کورش تشکیل داده بود . و دیگر دوباره برمسند نشان دادن نجبای شمشیر ایران . برای این مقصد لازم بود ، نجبای مملکت حقوق از دست رفته خود را دوباره بگیرند ؛ پرستشگاههای ملی و مذهبی بنام «سمبل» تجدید عظمت قومی دوباره بر پاشوند ؛

سلطهٔ سیاسی کاهنهای مذهبی و آخوندها از میان برچیده شود .

از تاجگذاری گوماته دوم ماه و چند روزی گذشته بود، که دستهٔ انقلابی و همقسم تحت رهبری داریوش با توافق کامل وارد میدان عمل شد . هفت مرد مصمم بجانب ماد رهسپار گردیدند . پادشاه غاصب در هگمتانه نبود ، بلکه در قلعهٔ سی کیو و تیش *Sikiyauwalisv* در میان مغها ، خواجگان حرم ، آخوندها و درباریان بسر میبرد . هر هفت از پادشاه بار خواستند و نگهبانها با احترامی ، که درخور رتبهٔ بزرگ آنها بود ، رخصت ورود دادند . اما قبل از رسیدن به تالار بار خواجگان تشریفات بدگمان شده ، آنها را نگهداشتند . در همین حال بود ، که لحظهٔ عمل فرارسیده بود : تیغهای کوتاه پارسی از غلاف بیرون درخشیدند و در یک چشم بهم زدن کار خواجگان تشریفات تمام شد . هم پیمانان در تالار ریختند . سران مغ در آنجا شورائی داشتند . در جنگی ، که میان مغان و مهاجمین در گرفت ، دو نفر از مردان داریوش زخم برداشتند ، ولی بهر حال بر مغان غلبه یافتند . داریوش شخصاً به گوماته حمله کرد و او را بزخم کارد پارسی کشت . او روپستس ، برادر شاه غاصب ، نیز بعد از او از پا درآمد . همهٔ مغان حاضر یکی بعد از دیگری بخاک در غلطیدند .

پس از ختم سریع و ناگهانی غائلهٔ مغها - نمایندگان مغان بلافاصله در نقاط دیگر بدست نجبای ایرانی کشته شدند - قبضهٔ تیغ قدرت کاملاً در مشیت داریوش و همراهان او ماند . این دسته با هواخواهان و طرفداران دیگری تقویت شد و نمایندهٔ نسل جدید نجبای ایرانی و بخصوص پارسیائی بود ، که در مکتب کورش بار آمده ، از ریش بنای عظیم او جلوگیری کرده و « ایدهٔ » استاد و پرورش دهندهٔ خود را مانند مشعلی زنده نگهداشت . در نتیجهٔ از میان بردن بردیهٔ دروغی تخت شاهی دوباره بخاندان هخامنشی رسید و سلطهٔ آزاده سواران ایرانی و بخصوص نجبای پارسی نجات یافت . آزادگان از برگشت حقوق خود و در تحت تأثیر سرعت عمل هم پیمانان داریوش تحولات تازهٔ خاندان هخامنشی را بآرامش تمام نگریستند . یاران داریوش او را بر تخت کورش بزرگ نشانند . ارشامه و ویشناسپه

بنفع فوه و پسر خود، داریوش، از حقوق سلطنت چشم پوشیدند و با وفا و صفا او را فرمانروای خود شناختند. از همین جا معلوم میشود، که آنها در شخص داریوش حامل و برنده «ایده» دولت آریائی ایرانی و ناجی مملکت را شناخته بودند. رهبری، که در لحظه‌ئی بحرانی مثل برقی از میان ابرهای تیره درخشیده است. داریوش یکم بدین ترتیب در ارکدریش (پاسارگادی)، پایتخت پارس، در سرآرامگاه کورش تاج سلطنت ایران بزرگ را بر سر نهاد. در جامه شهریار ایران خود را در برابر پیکر کورش متبرک ساخت و از غذای ساده و دیرین پارسها چشید، تا به قوم خود پیوستگی ملی را بنحو بارزی نشان داده باشد.

پادشاه جدید بایست، حرم شاهی - شبستان قصر سلطنتی - را نیز تحویل بگیرد. در این حرم غیر از دختران نجبای رتبه اول ایرانی و شاهزاده خانمهای خارجی سه دختر کورش بسر میبردند. داریوش یکی از آنها را بنام اتوسه (Atossa) * Hutaossa (خوشران)، ملکه ایران اعلام کرد. اتوسه در سلطنت کمبوجیه برادر خود نیز دارای همین عنوان بود. در این زمینه نجبای ایران از سنت کهنه‌ئی پیروی میکردند، که برای آنکه خون خاندانی پاک و خالص بماند، زناشویی میان خویشاوندان نزدیک را بد نمیدانستند، بلکه ترغیب میکردند.

اتوسه در میان زنان ایرانی همان مقامی را داشت، که پسران هخامنشی میان جنگجویان ایرانی داشتند. بدون شك وی یکی از ارجمندترین مکتسبات پادشاه تازه ایران بود. اتوسه حق قانونی سلطنت را برای شوهر خود و فرزندی، که از او داشت - خشه یارشا (Xerxes) Nsvayavrsuav - بامیراث خون کورش بزرگ تثبیت میکرد. زنی بود، که بارشادت و شهامت در هر کاری پشت شوهر خود و همیشه همراه او بود. چنین چیزی در میان اقوام شرقی بیسابقه بود و فقط خون شمالی میتوانست، موجب آن باشد. اتوسه پس از مرگ شوهر خود نیز در سر نوشت کشور عظیم موروئی وی مؤثر ماند و بر سازمانهای او پاس میداشت. (۱۰)

در همان اوقاتی که داریوش پس از برگزاری مراسم تاجگذاری خود به پایتخت

دولت پارسی، هگمتانه، رهسپار میشد، در ولایت غربی پارس یعنی در هورثه *Huzva* (خوزستان) و در بابل شورش‌هایی پیاخاستند. در هورثه تیره‌های پارسی در میان قبایل بومی میزیستند و امور کشوری را در دست داشتند. در هر دوی این سرزمین‌ها بمجرد رسیدن خبر مرك گوماثه اهالی وقت را برای تحصیل استقلال و تجدید دولت قدیم مغتنم شمرده بودند.

انقلاب خوزی‌ها بنظر پادشاه چندان خطرناك نیامد. بخصوص که بانیان این انقلاب مردم بومی‌ئی بودند، که زیر سلطه نجبای پارسی زندگی میکردند. بهمین دلیل داریوش پیک‌هایی به شوش فرستاد، تا بآنها بگویند، که اگر سر کرده‌این طغیان‌اشینه *Asvina* عیلامی را، که خیال تجدید سلطنت عیلام را داشته، تسلیم نکنند، بایست، منتظر شدیدترین مجازات‌ها باشند. همراهان اشینه در اسرع اوقات در تعقیب این فرمان سر کرده خود را در زنجیر بحضور داریوش بردند. پادشاه بزرگ یاغی را بنام کسی، که بر علیه سلطنت سر بلند کرده، و خواسته است، در خاک هخامنشی بر تخت بنشیند، بدار آویخت.

در خلال این احوال داریوش شخصاً بفرماندهی سپاهی به بابل لشکر کشی کرد. در اینجا مردی بنام نیدین‌توبل *Nidintu-Bel* خویشان را شاه و نبوکدنصر پسر نبونید مینامید. در همان موقعیکه تمام جلگه بر نعمت بین‌النهرین، که برای دولت او بسیار مهم بود، در شورش و طغیان عظیمی می‌جوشید، و داریوش باتمام قوایی، که میتواندست تجهیز کند، مجبور بود، آتش این شورش را بخواباند، طغیان دیگری در پشت سراو، در شمال شرق دوردست کشور عظیم او، بالا گرفت. سرزمین مرو (مرگوش *Margiana, Margus*) در کنار دشتهای ترکستان غربی، جزئی از ساتراپی بلخ، همینکه ضعف داخلی دولت را حس کرده بود، به پشتیبانی مردی بنام فراده *Fravda* بر ضد قوای مرکزی شوریده بود. فراده در مرو ادعای پادشاهی میکرد. این شورش نواحی شمال شرقی از یک جنبش بسیار بزرگتری سرچشمه میگرفت: تمام قبایل دشت نشین ماوراءالنهر در این طغیان متحداً به فراده کمک

میکردند. ماساگت‌ها، که در نتیجه زحمات کمبوجیه به تبعیت از دولت مرکزی در آمده بودند، از اشتغال شاه در نواحی غربی کشور استفاده کرده، بعد برای تجدید استقلال میکوشیدند. پادشاه ماساگت‌ها، اسکونخه *Skunra* با مهارت زیادی اتحادیه سکا‌های ترکستان را تحت فرمان خود در آورده بود. و بدین ترتیب کمک‌های نظامی، که سکا‌های شرقی ملزم بودند، برای قوای دولتی بفرستند، از دست رفته و معاهده میان سکا‌ها و دولت هخامنشی پایمال شده بود.

از آنجائیکه اقدام بر علیه اتحادیه جنگی سکائی از قوه واحدهای دولتی شمال شرق خارج بود، داریوش به ساتراپ بلخ، پارسی‌ئی بنام *Dardrisvis* دادرشش فرمان داد، مقدمتاً شورش مرو را سرکوبی کند. مرو مانند سر نیزه‌ئی قسمت‌های شمالی بلخ و پرثوه را تهدید میکرد. دادرشش همچنین دستور گرفته بود، که پس از سرکوبی مرو سرحدات آن نواحی را در مقابل حمله سکا‌ها حفاظت نماید. دادرشش بیدرنک به مرو لشکر کشی کرد. روز ۱۰ دسامبر ۵۲۲ قوای یاغیان را درهم کوفت. فراده پادشاه غاصب و سرکرده شورشیان از چنک ساتراپ ایرانی نزد ماساگت‌ها گریخت و بعداً در لشکر کشی‌ئی، که داریوش بر علیه این قبایل کرد، بدار آویخته شد. اما بهر حال سرزمین مرو دوباره به حکومت مرکزی منضم گردید. دادرشش با نهایت آرامی منتظر حمله سکا‌ها نشست. (۱۱)

با اینهمه این موفقیت‌های سریع برای داریوش ارزش چندانی نداشتند. زیرا درهمین هنگام، که پادشاه بزرگ با دسته‌های معدود آزاده سواران پارسی و مادی خود در دامن کوه‌های غربی ایران در مقابل نیدین تو بل بابل قرار داشت، پشت سر او درهمه جا و در جناحین او از دو طرف سرکشی نجبای فتودال ایرانی آغاز شده بود. پس از آنکه فشار حکومت مغ‌ها بر طرف شده، و نجبای ایرانی دوباره حقوق و استقلال خود را بدست آورده بودند، البته با چشم حسد به پادشاه جدیدی، که در ردیف شاهان ولایتی، مثل خود آنها، بشمار میرفت و از تیره فرعی خاندان هخامنشی بود، مینگریستند. قدرت عمل، یکدندگی، هدف معین و مشخص داریوش و بخصوص

محدودیت‌هایی، که بعدها یقیناً برای آنها تولید خواهد کرد، آنها را ناراحت می‌ساخت. علاوه بر این در دوره چند ماهه تسلط **آخوندهای مغ** سران قبایل ایرانی خویشتن را با این فکر آشنا کرده بودند، که دولت مرکزی برای همیشه برباد رفته و دوران کهنه استقلال قبایل فرارسیده است. اکنون که داریوش با قدرت و وحدت تمام‌زمم امور را در دست گرفته و تنها نقصی، که در کار او هست، يك علت كوچك رسمی و قانونی سلطنتی بیش نیست و در عین حال با سرکشی‌ها و طغیان‌هایی که در خارج و داخل مملکت پیش آمده، دچار موقعیت بسیار خطرناکی شده است، دوره سلطنت‌های خصوصی فرارسیده. این «پارتی کولاریسم Particularismus»، که همیشه در جریان تاریخ جهانی باعث بدبختی اقوام شمالی بوده و بدون شك جزئی از میراث خونی آنها است، که تمایلی به پراکندگی قوای ملی داشته باشند، اکنون در برابر مردی قرار گرفته، که با تمام قوا و با ایمان به موفقیت خود در راه اتحاد اقوام هم نژاد خویش میکوشد.

بدین طریق در پارس برای بار دوم تحت اسم بردیه مرد دیگری بنام وه یزداته Wahyazdava سر بلند کرد. وه یزداته در همان حال قوای اعزامی به رخیج (هرووتیش) فرستاد. در هوژه (خوزستان) مرتبه Martiya نامی، از نجبای پارسی فرصت را مناسب شمرده، بجای تیره هخامنشی کورش، که اینك از میان رفته بود، در اینجا سلطنتی تشکیل داد. در همین حالیکه در جناح جنوبی شاه این وضعیت تهدیدآمیز بوجود آمده بود، جناح راست او با شورش ارمنستان بمخاطره افتاد. شورش ارمنستان از سرزمین ماد آب می‌خورد. (۱۹)

سختتر از همه این غائله‌ها شورش فروریشتی Fracartise از خاندان دیکوها بود، که می‌خواست، دوباره تخت سلطنت ماد را قبضه کند. قسمت بزرگ نجبای شمشیر مادی گرد او جمع آمدند. و این فرزند دودمان سلطنتی کهنه مادی بنام خشثریته Xsathrita در هگمتانه بر تخت نشست. و در سر داشت دولت ماد را از نو زنده کند، نه تنها ولایت ماد، بلکه پرثوه (خراسان) و ورکانه Warkavna (گرگان Hyrkana) - سرزمین‌هایی، که از قدیم با ماد بستگی داشتند - بدو پیوستند. بدون شك شورش

ارمنستان نیز معلول همین قضیه بود. برای اینکه این جنجال کامل شود، کوه نشینان
 شته گوش نیز سر بلند کردند. آشور را شورش بابل به آتش کشیده بود و مصر کم کم
 بجوش میافتاد. (۱۳)

این لحظه های آخر سال ۵۲۲ سختترین لحظات بود در زندگی داریوش.
 او فقط بایک سپاه کوچک ولی مصمم و چندتن یاران معدود میدان در سرزمین بیگانه ای
 در برابر دشمن بیحساب میجنگید، در حالیکه دولت کورش بدتر از زمان گوماته
 در شرف از هم پاشیدن بود. همه جا، حتی در خود پارسه *Parsa* (پارس)، تجزیه
 دولت به طوایف مستقل ظاهر میشد. تمام افکاری، که کورش بزرگ برای اتحاد
 قومیت و تسلط آزاده سواران آریائی زنده کرده بود، چنین بنظر میرسید، که بر باد
 رفته باشند. تنها مردمی، که این سنت را نگه میداشتند، نجیب زادگان جوان بودند،
 که با نهایت وفا گرداگرد داریوش را داشتند. علاوه بر این تمام ولایات دور از
 مرکز فرصت را غنیمت شمرده، از قدرت مرکزی سر میافتادند. بطوریکه مملکتی،
 که داریوش تازه به سلطنت آن رسیده بود، سرتاسر مثل یکپارچه آتش میسوخت.
 اگر دیگری بجای این مرد بر تخت نشسته بود، یا بکلی ناهمید میشد، یا با
 گذشت هائی بیک صلح پراز سر افکندگی تن میسپرد. اما داریوش نه! او فقط یک
 چیز در برابر چشم خویش میدید و آن ایده دولت بزرگ ایرانی بود، که بایست
 پایه گیر و جاوید اجرا شود. هیچ شکستی، هیچ نوع بیوفائی از طرف مردان اطراف
 او نمیتوانست، از همت آتشین او بکاهد. هیچ مخاطره ای او را هراسان نمیساخت.
 آنچه او بصورت فکر و تخیل سالها در مغز خود میبخت، اینک در این گیر و دار سخت
 زندگی برای او برنامه تغییر ناپذیری شده بود، که با عزم راسخ خویش از آن دفاع
 میکرد و بطرف فتح و پیروزی گام برمیداشت.

در سیل مخاطراتی، که به یکبار او را از همه طرف احاطه کرده بود، یک لحظه،
 یک طرفه العین، دودلی بخود راه نمیداد. با شهامت و جرأتی، که در مواقع ناگزیری
 حاصل میشود، مانند عقابی بر سر دشمن خود نیدین تو بل *Nidintu-Bel* بابلی فرود

آمد. نیدین تو بل گذارهای دجله را با کشتیها و سپاهیان خود بسته بود. داریوش يك قسمت با مشك و يك قسمت با اسبها و شترهائی، كه قبلا در محل تهیه کرده بود، سپاهیان خود را عبور داد. جنگ سختی در ساحل دیگر دجله بین پارسها و بابلیها در گرفت و در ۱۳. دسامبر ۵۲۲ با پیروزی درخشان داریوش پایان یافت نیدین تو بل به بابل گریخت و از آنجا به قلعه زازانو *Zazanu* رفته، سنگر دفاعی ئی تهیه دید، تا سپاهیان پارسی را از هجوم به پایتخت خود منصرف کند. زازانو در کنار فرات واقع بود. در ۱۸. دسامبر داریوش دو باره با حریف خود مقابل شد و شکست بزرگی بر او وارد کرد و دشمنان را در آب فرات ریخت، چنانکه بابلی هادسته دسته در امواج آن غرق شدند. نیدین تو بل با دسته معدودی سوار به بابل گریخت. داریوش دست از تعقیب او برنداشت، شهر بابل را بدون اشكال زیاد فتح کرد. یاغی را بچنگ آورد و برای تنبیه بابلی ها در همانجا بدار آویخت. بابل سرزمین پر نعمت پس از جنگهای نازه کوتاهی بداریوش تعلق گرفت. داریوش میتوانست از آنجا - اگر نه سرباز - لااقل وسایل جنگ را برای اقدامات بعدی تهیه کند. (۲۲)

تمرکز قوای پارسی در دشت بین النهرین پادشاه را در يك مخاطره بزرگی انداخته بود: یعنی ممکن بود، در صورتیکه یاغیان مادی و ارمنی موفق بگرفتن تنگها شوند، بکلی ارتباطات او با ایران بریده شود. خطر ارمنستان در نتیجه مسجل تر بنظر میرسید، زیرا بعید نبود، از آنجا برای کمک به بابل حمله ئی آغاز شود و جاده بزرگ میان سوریه و بین النهرین در دست دشمن بیفتد. بمجرد ختم نبرد زازانو داریوش دسته کوچکی از سپاهیان خود را بفرماندهی یکی از مردان نزدیک خود، پارسی ئی بنام وهومیسه *Wahumissa* به شمال روانه ساخت، تا این جاده و تمام تنگهائی، که از آن به ارمنستان غربی میروند، حفاظت کند. بمحض اینکه بابل سقوط کرد، داریوش قسمت اعظم سپاهیان خود را تحت فرماندهی دوست و همقسم خود ویدرنه با فرمان راه پیمائی سریع به ماد فرستاد، تا قبل از پیشرفت مادها در تنگهای کوهستان زاگرس مواقع نظامی آنجا را اشغال کند.

حوادث مانند ضربات سر نوشت پشت سر هم بدون انقطاع روی میدادند. در ۳۱ دسامبر ۵۲۲ وهومیسه تنگ‌های طور عمدین را اشغال کرد و در آنجا ماند، تا به بیند، داریوش کی میتواند، قوای بیشتری برای سرکوبی ارمنستان بفرستد. (۱۴) کمی بعد از این ویدرنه، که پس از گذشتن از تنگ‌ها به دشت نیسایه رسیده بود و زنجیر کوه‌های پیش ازهمدان را در برابر چشم میدید، در ۱۲ ژانویه ۵۲۱ در نزدیکی مروش *Marush* با واحدهای فره ورتیش بهم رسیدند. اینها نیز برای اشغال تنگ‌ها حرکت کرده بودند. ویدرنه دشمن را کوفت و سر بازان دشمن بطرف پایتخت ماد گریختند. ویدرنه در سرزمین‌های غربی *هگمتانه*، در دشت‌های کمپنده *Kampanda*، اقامت گزید و منتظر داریوش شد. (۱۵)

در این فواصل در شرق کشور نیز جنگ‌های خونین در گرفته بود. وهیزداته بردیه دروغی و جدید پارسه، چنانکه گفته شد، در دسامبر ۵۲۲ یک اردوی نظامی از راه کرمان و کناره صحرا به مشرق فرستاده بود و از رخیج سریرون آورده بودند. ساتراپ این سرزمین پارسی فی بنام ویوانه *Wiwanna* - مانند دادرشش در بلخ - از گروندگان داریوش بود. و در شمال شرقی منطقه خود با *ته گوش* *همیجنگید* قسمت بزرگی از رخیج بدین ترتیب بروی دشمن تازه وارد باز بود و اردویی، که وهیزداته فرستاده بود، میتواند از سمت جنوب غربی به *الاحمله* کند و کرسی نشین آنجا، دژ ارشاده *Arseavda* را، بدون مقاومت بگیرد. ارشاده در محل قندهار امروز واقع بود. دشمن از آنجا میتواند، با سهولت تمام به شمال شرق برود. ویوانه، که خبر حمله دشمنان تازه را نسبتاً دیر گرفته بود، در این اثنا، از میدان جنگ *ته گوش* برگشت و در نزدیک دژ *کاپش کانش* *Kavpis-kavnisu* (Kapisa) در ۲۹ دسامبر ۵۲۲ با حریف مقابل شد و بحمله مبادرت ورزید. پس از جنگ‌های خونین تلخ و مردانه از دو طرف بالاخره پیروزی نصیب ویوانه گردید. دشمن با باقی گذاشتن ۶۰۰ کشته از میدان گریخت. ویوانه از این فتح خود نمیتوانست، استفاده کامل کند، چه هم او و هم حریف او هر دو منتظر رسیدن قوای امدادی بودند. بدین ترتیب دوماه

در برابر هم ایستادند، تا بالاخره در ۲۱ فوریه ۵۲۱ ویوانه دوباره عزم نبرد کرد و در ناحیه گندوتوه Gandutawa با دشمن گلاویز شد. در آنجا اردوی اعزامی بردیه دروغی را بکلی درهم نوردید. بقسمیکه سردار آنها با تعداد کمی از سواران خود به ارشاده پناه برد.

تاکنون همه این نبردها در قسمت شمالی رنج واقع میشدند. پس از آنکه هواداران وهیژداته دیگر در این ناحیه نتوانستند، مقاومت کنند، کوشیدند، تا لاقلاً بایتخت ولایت، دژ ارشاده، راتارسیدن قوای امدادی پارسی نگذارند، ساقط شود. ویوانه سر به تعقیب آنها گذاشت. قلعه نامبرده را سرعت گرفت و در همان محل سران هواخواهان بردیه دروغی را بجرم قیام برضد سلطنت داریوش بدار آویخت. (۱۶)

داریوش خود در این هنگام با بقیه سربازان خویش در قشلاق بابل منتظر هوای مساعد و گرمتری بود، تا به مادمحمله کند. موقعیت وی هنوز بسیار خطرناک بود، هر چند بدترین روزها سپری شده بود. اراده پولادین و تصمیم خلل ناپذیر این مرد، سرعت برق آسای اقدامات او، جرئت و استقامت بیمانند او و سرداران او برای جنگ بزرگ آینده بهاری امیدهای زیادی میداد.

ساتراپ‌های بزرگ ایران شرقی، پارسی‌های طرف اطمینان و هواخواهان پادشاه - ویشتاسپه پدر شاه در پرتوه، دادرشش از خویشاوندان اودر بلخ، ویوانه در رنج - از منویات او پشتیبانی و برای او جانفشانی میکردند، بشرط آنکه رابطه‌ئی لاقلاً بین اینها و داریوش برقرار شود. این بود تکلیف و مشی مبارزات آینده و کار داریوش در نتیجه کار دولت او با موفقیت در این مأموریت بستگی داشت. تنها دشمن شاه در این راه فروزرتیش از خاندان دیکوها، که یک قسمت بزرگ از آزاده سواران ماد را بجانب خود کشیده و میان داریوش و شهر بانان (ساتراپ‌ها) بزرگ اودر شرق واقع بود، نبود. بلکه شورش ارمنستان در شمال و وهیژداته در جنوب شرقی نیز بایست، سرکوبی میشدند، تا اگر شاه به ماد حمله ور شود، اینها به جناح او نیفتند.

باز این خطر نیز در کار بود، که فرورتیش می‌توانست، از گرسگان و خراسان تقویت شود و پایگاه مادی او بصورت غیر قابل تسخیری درآید. (۱۷)

در همین جا اولین عمل و اقدام مؤثر شاه سرنوشت را مطیع می‌سازد: داریوش فرمان می‌دهد، تا ویشتاسپه پدر او با سربازان و سردارانی، که نسبت بوی وفادار مانده، و در برابر دشمن اقلیت کلی داشتند، بطرف غرب بیاید و راهپائی، که از ماد به ایران شرقی می‌روند (دروازه‌های کاسپی، -Kaspi-، قزوین)، را اشغال کند. در ۸ مارس ۵۲۱ ویشتاسپه در برابر یایان درویشپوزاتیش *Wisōpauszatisv*، از نواحی خراسان، قرار گرفت؛ و آنها را منهزم کرد. پس از آنکه موفق شد، راه سپاهی‌ئی، که از دامن البرز و کناره کویر به‌شرق می‌گذرد، اشغال کند، موقعیت حساس خود را تأمین کرد. دفاع از جانب غرب در این حال بسیار آسان شده بود: واحدهای کوچک سربازی می‌توانستند، از قلعه مستحکمی، که در راه باریک کوهستانی، میان دره‌های عمیق قرار داشت، بر هر آمد و رفتی مسلط باشند. ظاهراً فرورتیش یک چنین حرکت مهره‌ئی را از طرف داریوش انتظار نداشت و تصور می‌کرد، که ویشتاسپه بادشمنان قوی و بیشمار خود در خراسان هنوز سرگرم خواهد بود و بطرف او نخواهد آمد. و گرنه خود او این راه را اشغال می‌کرد. حال نه تنها رابطه بین مادی‌ها و شرق قطع شده بود، بلکه ویشتاسپه با گروه سربازان جسور خود برای خود موقعیت و امنیت کاملی درست کرده بود. این مطلب، چنانکه بعد دیده می‌شود، از عوامل بزرگ پیشرفت خود داریوش در عملیات ماد است. (۱۸)

دراواخر آوریل پادشاه از بابل حرکت کرد، تا پس از فصل باران در میدانهای ماد تکلیف قطعی خود و حریفان خود را معین کند. در همان حال نیز یکی از وفاداران نجیب‌زاده پارسی خود را بنام ارته‌وردیه *Artawardiya* مامور ساخت، تا بقیه مادهائی، که نسبت بشاه هنوز وفادار بودند، با چند واحد پارسی بجانب خوزستان (هوزه) و پارس رهسپار شود. هر چند قوای جنگی داریوش بسیار کوچک بود، راه دیگری جز این نداشت، که یک قسمت از آنها را بمیدان بردیه دروغی روانه کند، تا مبادا

جناح هگمتانه - اسپدانه *Aspadavna* (همدان - اصفهان) او مورد تهدید قرار گیرد. با این ترتیب ویوانه نیز در رنج آزادی عمل بیشتری پیدا میکرد. داریوش البته مادهای خود را مأمور این نبرد کرد، چه نمیخواست، اینها در جنگ با برادران خود شرکت کنند.

شاه با باقیمانده سپاهیان خود بارتفاعات ماد رفت و در آنجا با ویدرنه بهم ملحق شدند. ویدرنه در موضع مستحکم خود، در مقابل همدان، بانتظار او بود. فرورتیش برسیدن این خبر از هگمتانه دفاع نکرد و بکوهستان ماد پناه برد، تا در آنجا قوای خود را متمرکز کند. در اینجا هم بر راه رگما مسلط بود و هم بر راه ارمنستان، در شرق و در غرب. داریوش قبل از سرکوبی فرورتیش نمیتوانست، بهیچ يك از این دو نقطه خطرناك متوجه شود. پادشاه تصمیم سریعی اتخاذ کرد و با دسته اعزامی ویدرنه، که باو ملحق شده بودند، بطرف شمال بحرکت درآمد. در نزدیکی کندرش *Kundurusu* (کندر) در اطراف قزوین، در شمالی ترین قسمت جلگه های شرقی مادی بدشمن رسید، در ۷. مه ۵۲۱ فرورتیش وارد مصاف شد. فیصله اساسی مبارزات او با داریوش در همین نبرد بود: نبرد وحشیانه خونینی، که با شکست عجیب مادها خاتمه پذیرفت. دشمن کشته های بیشماری در میدان جنگ باقی گذاشت. بیش از ۸۰۰۰ اسیر بدست فاتح افتاد. نیروهای فرورتیش بکلی متلاشی شدند. خود او با سربازان معدودی به مشرق، بطرف راه سپاهی رگما گریخت.

حال فایده توقف و یشتاسپه در دروازه های کاسپی (قزوین) معلوم میشود: زیرا فرورتیش در این زمان نمیتوانست، بیشتر بمشرق عقب بنشیند و نه قوای امدادی از خراسان و گرگان دریافت کند. تنها راهی، که برای او میماند، راه کناره کویر بسمت جنوب بود، به ولایت اسپدانه (اصفهان). اما داریوش این فرصت را هم از او گرفت. دسته سپاهیان، که داریوش از میدان جنگ کندرش بحرکت انداخته بود، دائما در تعقیب او بودند و باقیمانده قوای او را نیز نابود کردند. این دسته قوای اعزامی

در دروازه‌های کاسپی (قزوین) به ویشتاسپه ملحق شدند و نیروی نسبتاً بزرگی برای حمله به پرثوه تشکیل گردید. فرورتیش، اسیر سپاهیان داریوش، با بند و زنجیر به هگمتانه فرستاده شد. (۱۹)

پس از شکست قاطع دشمن، که موقعیت داریوش را یکباره تغییر میداد، قوای وی دیگر آزاد و برای حمله به سایر میدانها آماده بودند. شورش ارمنستان هنوز خطر مهمی بود. بخصوص که دربارهٔ بین‌النهرین آشوب تازه‌ئی برپا میشد. اسه‌گریته‌های ایرانی در قسمت شمالی مادی شده آشور سر بلند کرده، در پایتخت خود اربیره (Arbela، اربیل، میان موصل و کرکوک)، یکی از دیکوها را بنام چیس‌تخمه (*Cissantaxma*) (Tritantaichmes) پادشاه خوانده بودند. داریوش بقیهٔ عملیات و حوادث سیاسی را از هگمتانه اداره میکرد و در عین حال در آنجا آرامش ماد را با خرمیرسانید. برای اینکه خطر سر بلند کردن خاندان دیکو و قدرت قدیم ماد را بکلی از میان بردارد - این خطر هنوز از طرف اسه‌گریته‌ها باقی بود - و بآنها نمونهٔ آگاه‌کننده‌ئی داده باشد، فرورتیش را بجرم سرکشی بر علیه پادشاه و ادعای سلطنت بر طبق سخت‌ترین مجازات‌های ایرانی تنبیه کرد. فرورتیش را با دماغ و زبان و گوش بریده در هگمتانه گردانند و بعد مصلوب کردند. بزرگترین همکاران او را در قلعهٔ هگمتانه پوست کنند. در نتیجهٔ این مجازات نمونه بالاخره ماد آرام شد و دورهٔ افکار «بارتی کولاریستی» برای همیشه سپری گردید.

در همان هنگامیکه فتح‌کنندرش نصیب داریوش میشد، پادشاه قوای اعزامی نسبتاً بزرگی بفرماندهی یکی از نجبای ارمنی و وفاداران خود دادرشش (باهمنام خود شهربان بلخ اشتباه نشود!) به ارمنستان فرستاد. وی از راه ماد شمالی (آذربایجان) بدانجا رفت. بدین طریق کانون اغتشاش ارمنی از دو طرف در گزانبری واقع شد، چه وهومیسه نیز از گذرهای سوریه بطرف ارمنستان پیش میرفت. خود در ۲۱۰هـ، یعنی فقط دو هفته پس از نبرد کندرش و حرکت دادرشش، وهومیسه در زوزو Zuzu با دشمن برخورد کرد. دشمن مغلوب شد. ارمنیها با دادن تلفات زیاد

۱۰۰۰ کشته و اسیر عقب نشستند. دادرشش آنها را تعقیب کرد. ده روز بعد از آن سردار داریوش در نزدیکی دژ تیگره *Tigra* دوباره بآنها شکست دیگری وارد ساخت. اگرچه این شکست قاطع نبود، لیکن داریوش و وهومیسه اینقدر پیشرفته بودند، که میتوانستند، بیک حمله عمومی مبادرت کنند (۲۱).

در حین این عملیات ارته وردیه، که از بابل به پارس رفته بود، موفقیت‌های بزرگی بچنگ آورد. با نمایش قدرت سپاه جسور و تهدید آمیز خود آتش طغیان مرتیه *Martiya* را خاموش کرد. خوزی‌ها بدست خود یاغی را از میان بردند. ارته وردیه بلامعارض از خوزستان به پارس رفت. وهیزداته - بردیه دروغی پارس - در حدود این ولایت سربازان خود را برای مقابله آماده کرد. در ۲۵ مه ۵۲۱ دو سپاه بهم رسیدند. در نزدیکی رخنه *Raxa* وهیزداته مغلوب شد و بیش از ۳۰۰۰ کشته داد. یاغی با بقایای سربازان خود به پایتخت ولایت گریخت و در آنجا بجمع آوری سربازان تازه نفس تری پرداخت (۲۲).

در همین موقع جنگ ارمنستان خاتمه میپذیرفت. در ۱۲ ژوئن وهومیسه، که از ناحیه طور عبدین بطرف شمال در حرکت بود، ارمنی‌ها را در محل او تیاره *Autiyavra* سرکوبی کرد. ۲۰۰۰ کشته و ۱۵۰۰ اسیر ارمنی نتیجه این برخورد شد. کمی بعد حمله دادرشش از شرق نیز نتایج بزرگی داد: وی در ۲۱ ژوئن آخرین قوای حریف را در دژ هویوا *Huyawava* (خوی؟) نابود کرد. ۴۷۲۰ کشته و بیش از ۱۰۰ اسیر از آنها گرفت. بدین ترتیب شورش ارمنستان، که اینقدر بطول انجامیده، و برای داریوش اینقدر مخاطره آمیز شده بود، در دریای خون غرق شد (۲۳).

در همین اثناء تخمسپاده *Taxmaspada*، یکی از نجبای انگشت شمار ماد، که با داریوش مانده بودند، طغیان اسه گرته‌ها را فرو نشانند. در میدان جنگ چپسن تخمه یاغی را اسیر کرد و کت بسته نزد شاه فرستاد. این یاغی، که میخواست سلطنت دیکوها را تجدید کند، بهمان طریقی مجازات شد، که فرمورتیش به قصاص یاغیگری خود رسیده بود. چون مرد سرکش از ماد برخاسته بود، در هگمتانه او را مثله

کردند و دور شهر گردانیدند و در پایتخت خودش اربیل مصلوب ساختند . (۲۴)
 سرداران شاه با نیروهای پیروزمند خود در ارمنستان ماندند ، چرا که در
 جلگه‌های جنوبی دوباره وضع بحرانی پیش آمده بود و داریوش میخواست ، از
 داخل ارمنستان در این مبارزات بهر حال اجتناب ورزد . در جنوب بابل ارمنی‌ئی بنام
 ارخه *Araxa* قیام و ادعا میکرد نبوکدنصر پسر نبونید است . ساتراپ بابل و سوریه
 و یستانه *Wistavna* (Ostanes) ، یکی از وفاداران پادشاه ، نمیتوانست ، باقوای قلیل
 خود مقاومت کند . ارخه تمام آن سرزمین را تصاحب کرد و در بابل تاج‌شاهی بسر
 گذاشت . درست در همین هنگام در میدانهای دیگر وضع خرده خرده روشن میشد .
 داریوش مجبور بود ، اول به پارس برود و این نخستین باری بود ، که پس از تاجگذاری
 قدم بسرزمین وطن خود میگذاشت .

در همین اوقات و یشتاسپه با قوای امدادی ئی ، که از رگا (ری) برای اورسیده
 بود ، در جهت مشرق در حرکت بود و یایان فراری را مرتب عقب میراند و ولایت
 را تصفیه میکرد . در ۱۲ . ژوبیه بالاخره آنها را در پتی گربنه *Patigrabana* بمیدان
 کشید . شکست قاطعی بر آنها وارد ساخت و نیروی باقیمانده شورشیان را بباد داد .
 شورشیان ۶۵۰۰ کشته و قریب ۴۲۰۰ اسیر دادند . با این ترتیب تمام ایران شرقی -
 باستانه نواحی خارج فلات در دشتهای شمالی و در حدود هندوستان - از وجود
 یایان پاک و در چنگ پادشاه متحد گردید . (۲۵)

در پارس و هیز داته دائما از جلوی ارته وردیه ، سرادر بزرگ میگریخت .
 در ۱۶ . ژوبیه در قسمت شرقی پارس ، یعنی در مغرب کرمان ، در پای کوه پرگه
Parga نبرد بزرگی واقع شد . باز ارته وردیه بر یای غلبه آورد و وی را با همه
 اطرافیان دستگیر کرد . (۲۶)

پادشاه شخصاً برای استقرار نظم به پارس آمد . هر چند شورش ماد خطرناکتر
 بود و در آنجا مقصرین بایست سختترین مجازات‌ها را بچشند ، اما شورش وطن در
 شاه اثر عمیقتری داشت . تکلیفی ، که بر خود هموار کرده بود ، این بود ، که در اینجا

نظم و انتظام برقرار سازد. در نبردهای بزرگ سخت نجبای شمشیر پارسی باوفای تزلزل ناپذیری همیشه پشتیبان او بودند و از خلال همه مخاطرات عظیم درفش فکر دولت و مأموریت آزاده سوار آریائی را افراشته داشتند. با اینهمه وطن شاه برضد شاه شوریده بود؛ عواملی، که در این طغیان مؤثر بودند، به داریوش نشان میدادند، که سرزمین مولد او باچه ناخوشی‌ئی سروکار دارد. از یک طرف در جلگه خوزستان قشر نازک نجبای پارسی در مقابل مردم بومی بیشمار قرار گرفته بود و باوجود خویشاوندی نزدیکی، که میان این نجبا و سه طایفه اصیل پارسی کوهستانهای پارس بود، این جلگه غربی ولایت بخصوصی را تشکیل میداد. در این مسئله هسته آشوبی وجود داشت و به پادشاه نشان میداد، که خوزستان نباید، چندان مورد اعتماد باشد. هسته دیگر اغتشاش در شرق پارس بود. در آن ناحیه‌ئی، که کورش بزرگ تازه ضمیمه پارس کرده بود. وه یزداته، بردیه دروغی دوم، از تاروه *Taurawa*، از سرزمین یایوته *Yautiya* (Uti -) برخاسته بود. از طارم امروزی، در شمال شرقی هرمز. هواخواهان او نیز از مردم شرقی پارس بودند.

داریوش میبایست، بنحوقاطعی ریشه اینهمه آشفتگی‌ها را بکند؛ میبایست، نجبای اصیل پارسی را از دیگران جدا کند، تا از خطر انحطاط آنها جلوگیری شود. در عین حال باید، بآنها پاداشی بدهد و چون اینها بزرگترین تکیه گاه دولت بوده‌اند، مقام درخور و سزاواری بآنها ببخشد. بنابراین پادشاه بمجرد رسیدن به پایتخت وطن خود به تقسیم سرزمین پارس مبادرت ورزید. سرزمینی، که کورش بزرگ محدود کرده بود. نواحی چادر نشینان شرقی، کرمان، اسه گرته و یوتیه را از پارس مجزا نمود و از آنها نواحی مستقلی ساخت. مردم آن امتیازات پارس‌ها را نداشتند و جزء طبقه رهبران دولت بشمار نمی‌آمدند. در مرکز ناحیه شرقی هوادایچه *Huwardaicaya* داریوش وه یزداته و سران شورشی او را بدار آویخت، تا مردم بدانند، که این یاغیگری مربوط به پارس نبوده. وه یزداته مانند فرو رتیش و چیسن تخمه مجازات شدید نشد، اگرچه نام و حق شاهزادگان هخامنشی را ادعاء

در همان حال نیز خوزستان از پارس جدا شد . بنحوی که فقط هسته اصلی پارس، یعنی مرکز توقف سه طایفه اصیل پارسی (پاسارگاد Pasargad ، پتیسخور Patischor ، مارافی Maraphi) باقی میماند . یعنی سر زمین محدود و محصور نجبای زبده پارس . خوزستان، که در آنجا يك طبقه فرمانروای خالص و آزاده سوار وجود داشت ، در جوار پارس ، هسته دولت بود و با آنکه امتیازات پارسی را نداشت ، معذلك یکی از ارکان اصلی مملکت بشمار میرفت . سرزمین کهنه پارس ، وطن هخامنشی ها و طایفه ئی ، که یاران آزاده داریوش از آنجا برخاسته و مکتب کورش بزرگ را دیده بودند و در مواقع بحران و خطر وفای بنظیر و نامتغیر خود را نشان داده بود ، از این پس بیش از هر زمانی مرکز رهبری و قدرت دولت شد . اینجا زمینه زندگانی قوم پارس ها را تشکیل میداد و داریوش میخواست ، دولت تازه را بر پایه های این قوم استوار کند . این قوم بایستی ، با خون و نژاد خالص در رأس همه اقوام دیگر قرار داشته باشد . آزاده سواران این قوم بنام خویشاوندان شاه بایست ، نزدیکترین اطرافیان شاه و جزء غیر قابل انفکاک شخص او و کارهای شگرف او باشند . اقداماتی ، که شاه در پارس انجام داده بود ، بایست پایه نظم نوینی شوند - احتیاج به این نظم کاملاً بر داریوش روشن شده بود - و صورت عمل پذیرند . اما مقدمتاً شاه وقت تنگی برای این مطالب تشکیلاتی داشت و فقط پارس را بصورت خالص خود از عناصر دیگر مجزا کرد . نقشه وسیع عمومی بایست ، معوق بماند ، تا در تمام سرزمین هخامنشی آرامش و صلح برقرار شود .

با نظر به وضع بابل و خطری ، که باز ارمنستان را تهدید میکرد ، پادشاه هر چه زودتر به هگمتانه برگشت . از اینجا سپاهی را بفرماندهی رفیق میدان جنگ خود وینده فرنه ، یکی از همقسمان دفع گوما ته ، ببابل فرستاد ، تا یاغیان را سرکوبی کند و ویستانه ساتراپ آنجا را بمقر خود بنشانند . وینده فرنه بانبروی نظامی بزرگ خود ارخه ، یاغی بابل را باشکست سختی قلع و قمع کرد و در ۲۷۲۱ . نوامبر ۵۲۱ خود

او را باسارت در آورد. ارخه و نزدیکان وی را در بابل بدار آویختند، با این عمل بالاخره آشوبهای موحش داخلی، که از روز سلطنت داریوش مملکت را متزلزل کرده بود، پایان یافتند. در آغاز چنین بنظر میرسید، که بنای دولت داریوش ازهم متلاشی خواهد شد و داریوش و افکار بزرگ دولت آزاده-سواری آریائی او را زیر آوار خود مدفون خواهد کرد. معذک بر خلاف آنچه انتظار میرفت، در ظرف یکسال داریوش با عزمی پولادین و جسارتی تزلزل ناپذیر همه نیروهای متخاصم را مغلوب کرد و مملکت را نجات داد.

بدین ترتیب در اولین سرمنز خود داریوش تجربیاتی آموخت و از کوهپایی گذشت، که او را سختتر و قویتر از همیشه میساختند: در این ساعات تلخ و دشوار سال اول حکومت. مخصوصاً داریوش توانست، در این سال قوایی، که دولت او در مواجهه با مخاطرات بر آن تکیه میکرد، در کمال وضوح بشناسد. اینک که هسته اصلی مملکت - ایران و نواحی مهم اقتصادی جلگه‌های آسیای قدامی - محکم در دست او بود، هنگام آن رسیده بود، که به‌قابریزی جدید و به‌تشکیلات داخلی میراث کورش بزرگ پردازد.

در این نقطه از راه زندگی، داریوش به‌پشت سر خود نظر دوخت و باز آنچه واقع شده بود، اجمالاً مورد دقت قرارداد. این تغییر سر نوشت ملی، که با دست او حاصل شده بود، باندازه‌ئی مهم مینمود، که او را بتصمیمی واداشت، که قبل از او هیچ فرمانروائی بآن اقدام نکرده بود، او میخواست، برای معاصرین و برای آیندگان نتیجه عملیات خود و علت مبادرت بآنها را اعلام کند، تا هم حقانیت خود را ثابت کند و هم برای جانشینان خود سرمشقی باقی بگذارد. (۲۸)

در آغاز سال ۵۲۰ داریوش فرمان داد، تا در دیواره صخره‌های مقدس بیستون (بگستانه Bagastavna، Bagastanon) در جلگه‌های مرتفع نیسایه سنگنوشتی نقر کنند. ناحیه نیسایه میان هگمتانه و دروازه‌های زاگرس مادی بهترین و زیباترین نواحی ماد بود. از دیرزمانی این جلگه وسیع با مراتع خرم و دیواره‌ها و دامنه‌های

جنگل‌دار کوهستانی خود محل اقامت فرمانروایان و شاهان بوده است. اسبهای این منطقه همه جامع‌رُوف و قلعه‌های کوهستانی و شهرهای آن همه جا بر سر زبانها بود. از ادوار بسیار قدیم بیش از هر نقطه دیگر ماد بگستانه (بگستان، جایگاه خدایان) مقدس میبود.

در اینجا در دوره‌های کهنه پیش از اریائیها انوبانی نی *Annubanini*، پادشاه لولو *Lullu*، جهت خدایان سرزمین بیاد جنگهای خود در دروازه زاگرس بنائی ساخته بود. در نزدیکی همین مکان، در صخره‌های بلندی، که راه‌سپاهی بزرگ و قدیمی شرقی - غربی - جنوبی از جلوی آن میگذرد، داریوش سنگنوشته فتوحات خود را نقر کرد. این اعلامیه نه در وطن پارسی او، نه در همدان، نه در بابل و نه در ممالک شرق باید باشد. بلکه در نقطه‌ئی، که همه راههای کشور در آنجا تقاطع میکنند و جائی، که پس از قرن‌ها و هزاره‌ها مردم دولت بزرگ داریوش از آنجا خواهند گذشت. (۲۹)

در این اعلامیه بایست اول تصویری با جهانیان سخن گوید - و این طریق تفاهم متعلق به این سرزمین بود، که نقش‌ها یا بناهای عظیم را سند تاریخی قرار میدادند. روح اریائی این روش را فراگرفت و بر حسب طرز فکر شمالی خود در آن تغییراتی داد، تا آنجا، که در دولت اریائی داریوش اهمیت بزرگی حاصل کرد. پس داریوش دستور داد، که پیکره او را کمان در دست - کمان سلاح اصلی فرمانروایان ایرانی است و با آن برابر با جنگی بمیدان می‌رفتند -، پاروی سینه گوما ته - نشانه و «سمبل» اهریمن - در برابر اوسران یاغی مملکت درزنجیر و بالای سرش تصویر اهوره مزدا - تجسم خدایانه ماهیت اریائی در حالیکه بسوی پادشاه چرخ قدرت (چرخه ورتین *Caxrawartin*) را دراز کرده، نقر کنند. در پشت سرداریوش دو نفر نگهبان جان شاه، بنمایندگی هم‌پیمان‌های وفادار او، از انجبای اصیل پارسی، نیزه‌دار و کماندار او ایستاده‌اند.

ولی نقش تنها، آنچه شاه میخواست، نمیگفت. او میخواست در قالب کلام نیز گزارش مفصلی تنظیم کرده باشد. کورش خود در فتح بابل اصل خط را، که در

بین‌النهرین تکامل یافته بود، برای گزارش کرده‌های خود بکار برده بود و غلبه خود را بر نبوئید با زبان بابلی باقوام جلگه میان فرات و دجله نموده بود. داریوش تنها با مردم جلگه‌های آسیای قدامی سروکار نداشت. سیاست دولت کورش ایجاب میکرد، که وی از جانب خدای مردوئک، کهنه بابل و تقدس مذهبی پشتیبانی شود. داریوش میخواست، بهمة اقوام کشور بزرگ خویش روی آورده باشد. خصوصاً بکسانی، که شاهنشاهی اریایی می، که کورش ایجاد کرده بود، بردوش آنها گذاشته شده.

از اینجهت داریوش در فکر آن بود، تا گزارش خود را در زبان این آزاده-سواران بنویسد. و فرمان داد، تا دیران او برای این منظور از روی خط میخی مشکل و درهم پیچیده آشوری - بابلی، سیستم تازه الفبائی پیدا کنند، چنانکه، آنچه شاه تقریر میکند، بهمان صورتی، که از دهان او بیرون میآید، بتوان نوشت. نکته مهم در اینجا است، - و شاه در گزارش خود بر آن تکیه میکند - که برای نخستین بار سنگنوشتی در «اریائی» در لهجه پارسی، که زبان مادری او است، تنظیم شده. از اینجا معلوم میشود، که داریوش پایه دولت خود را بر چه اصلی قرار داده. نه تنها نجبای پارسی یا ایرانی باید، ارکان عظیم شاهنشاهی ایران باشند، بلکه همه آزاده سواران این قوم واحد و متحد اریائی، که در رأس آنها نجبای شمشیر کار - آزموده و فرمانروای آنها قرار گرفته‌اند. (۳۰)

اولین نکته گزارش سنگنوشته داریوش نیز ادعای حقانیت او بر تخت کورش و خصوصاً بر پادشاهی پارس بود. پس از آن خود و نسب خود را معرفی میکند:

« من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه پارسه، شاه بوم‌ها، پسر ویشتاسپه، نوه ارشامه، هخامنشی. »

« داریوش شاه گوید: پدر من ویشتاسپه، پدر ویشتاسپه ارشامه، پدر ارشامه

اریه‌رمه، پدر اریه‌رمه چشپش، پدر چشپش هخامنش. »

« داریوش شاه گوید، ازیرا ما را هخامنشی مینامند. از پیش ما نیو بوده‌ایم، از

پیش تخمه ما شاهی بوده. »

« داریوش شاه گوید : هشت تن از تخمه من پیش از این شاه بودند ، من نمی
هستم . نه تن در دو تیره شاه . »

این نمایش نسب او است و حق او نسبت به تخت پارسه و از آنجا حق فرمانروایی او در مملکت . بخصوص داریوش بر این مطلب تکیه میکند ، که هر دو تیره دودمان هخامنشی شاهانه بوده اند . و افراد تیره او ، تیره جواتر ، نیز لقب شاهی داشتند . رویهمرفته نه نفر از هخامنش بعد . یعنی همه مردان بزرگ طایفه ، بجز پدر او و یشتاسپه ، که لقب شاهی نداشت . پدر و یشتاسپه ارشامه ، تا زمانیکه کوروش دو قسمت دو تیره را بهم ملحق نکرده بود ، پادشاه خوانده میشد . و چون و یشتاسپه از حق خود چشم پوشیده بود ، لقب شاهی به داریوش تعلق میگرفت .

پس از اثبات حق رسمی پادشاهی ، داریوش حق واقعی و معنوی شاهی و اعمالی ، که بر طبق آن انجام داده ، روشن میسازد . بانهایت صمیمیت و ایمان خود را مدافع نژاد اریائی در مبارزه با نفوذ خارجی دنیای جنوب حس میکند . و این طرز تفکر در اعماق قلب آزاده سواران شمالی - اریائی لنگر انداخته بود . بالاترین وجود دنیای ایمان آنها **اهورهمزدا** تجسم اصل نیکی ، پاکی ، روشنی ، آزادی ، دلیری ، صراحت و مهربانی - یعنی اصل دنیای شمالی - بود در مقابل جنوب ، که دروغ و گول و حيله و قساوت نمایش آن بودند . داریوش بیش از مردان دیگر قبیله و قوم خود نسبت به بلندترین خدای خود ایمان داشت . و این خدای او ، که با ماهیت وجود اریائی اتحاد کامل داشت ، او را بردشمن چیره میکرد .

در گزارش خود داریوش خود را افزار دست خدای بزرگ خود - خدای اریائیها چنانکه در ترجمه عیلامی اعلامیه ، برای آنکه اقوام بیگانه بفهمند ، مخصوصاً اضافه کرده - میدانند . **اهورهمزدا** داریوش را بر تخت سلطنت نشانده و این مطلب در پیکره بیستون نموده شده . « سمبل » خدائی ، مرد پیر دانهائی در میان قرص بالدار آفتاب ، با دستی ، که « چرخ قدرت » را بسوی شاه دراز کرده . از نظر قالب تکامل خدای آشور است ، که اینک علامت فرمانروایی پارسی و دولت جهانی آنها شده و تا

افول هخامنشی ها نیز باقی میماند . (۳۱)

پس داریوش گزارش میدهد ، که چگونه قبل از شروع با اقدامات خود از اهوره مزدا بایمردی طلبیده و او چگونه داریوش را در پناه میگیرد داریوش چگونه مبارزات خود را در پی قدرت و دولت شرح میدهد و از کمبوجیه و گوماثه مغ آغاز میکند . از سوگند هفت مرد پارسی و مرک مغ غاصب ، از نشستن بر تخت سلطنت و از شورش های وحشتناکی ، که پس از آن بوقوع پیوستند ، از جنگهای سختی ، که او و همراهان قلیل وفادار او در جنبه های مختلف کرده بودند و بالاخره چگونه بر دشمنان چیرگی یافتند ، سخن میگوید .

و پس از آن پادشاه تاریخ جنگهای خود را نوشته و آموزه می ، که از این قایع بدست آورده ، شرح میدهد . پادشاه میگوید ، اضمحلال دولت در نتیجه دخول دروغی ، دروغ ، ناوفاداری بود در سرزمینهای ایرانی . زیرا اصل دشمنی دنیای جنوب باز سر بلند کرده بود . اما اهوره مزدا ، تجسم خدایانه نژاد آریائی ، نخواست ، که ماهیت آزاده سواری شمالی افول کند . بدینجهت داریوش را بر همه دشمنان موفق ساخت و فرمانروائی سرزمین های این کشور را بدو سپرد . باین عمل خداوند برای پادشاه و آزاده سواران او وظیفه می نیز معین میکرد . داریوش این وظیفه را عبارت از مأموریت تاریخی ملت خود میدانست : ماهیت و وجود آریائی بایست ، در پیکار با گول و دروغ ، در نبرد با ستمگری و زورگوئی ، همیشه زنده و فعال بماند و روح آزادگی و آزاده سواری بایست ، همه جهان را فراپوشد ، تا بسود جهانیان جهان بینی مردم شمالی برعالم فائق آید . اخطاری ، که شاه در این زمینه بجانشینان خود میکند ، نشان میدهد ، که داریوش تا کجا فراتر از زمان خود و برای تأثیر تاریخی و پایداری کارهای شگرف خود فکر میکرد . پس از شرح کارهای خود میگوید :

« تو ، ای کسیکه میخواهی ، پس از این شاه باشی ، از دروغ پرهیز .
دروغگو را کیفر ده ، اگر تو چنین میاندیشی : سرزمین من باید ، درست
بماند . - تو ، ای کسیکه میخواهی ، پس از این شاه باشی ، دوست مردی

نباش ، که دروغگو است ، یا زورگو است ، بلکه آنها را سخت
کیفرده ! » (۳۲)

در میان فضایل اریائی و آزادگی می ، که داریوش مأموریت تاریخی ملت را
در آنها میدانست ، پس از صراحت و حقانیت ، وفا را میستاید . زیرا تمام قوای
کشور بایست ، بر وفای آزاده سواران نسبت به پادشاه و دولت و متقابلاً بر وفای
پادشاه نسبت به آزاده سواران تکیه کند . از اینجهت پادشاه گوشزد میسازد ، که
جانشینان او با کسانی ، که در دودمان او خدمت بجای میآورند ، مهربان باشند . و
داریوش واقعاً این امر را نصب العین خود قرار داده بود . شش مرد رفیق مبارز و
همقسم خود را بنام ذکر میکند و به جانشینان خود فرمان میدهد ، اخلاف و اولاد
آنها را همیشه بزرگ بدارند . اینها قوائم دولت بوده اند و نمایندگان نجبای اصیل
پارسی و احترام بزرگی ، که پادشاه برای آنها در نظر گرفته ، قدردانی رسمی می
نسبت بوفای ایشان است . این قدردانی بایست ، برای آینده نمونه و سرمشق باشد .
اگر شاه بردارائی آنها افزوده و بابخشش زمین و هدیه های دیگر آنها را از فرمانروایان
بزرگ کشور جهانی خود ساخته ، برای این بوده ، که درعین حال موقعیت نجبای
پارسی خود را بطور کلی استوارتر کند . چه او هسته قدرت اریائی را در همین نجبای
دولت خود میدید .

داریوش در اولین اعلامیه بزرگ خود دولت خود را صوراً و معنأً بر پایه محکم
قوای رهبری کننده قومیت اریائی استوار کرده بود . قومیتی ، که فرمانروائی خود را با
اصل نیکی و برخواست و اراده خدایان عالم برقرار میدانست . با این طریق
داریوش از آموزه مغها پیروی نمیکرد - اینها همان کسانی بودند ، که داریوش
نقوذشان را در دولت از دستشان گرفته بود - بلکه برعکس برای آنکه به مغها
نشان داده باشد ، میگوید ، « اهورامزدا و خدایان دیگر ، باو کمک کرده اند ، تا
غالب آمده است . شخصیت قوی و بارز داریوش مغها را وادار کرد ، تا راهی ، که
او میروند ، پیمایند و باین ترتیب نگهبان قربانیها و عباداتی بمانند ، که درمشی سیاسی

شاه و برای خدای دولت او، یعنی اهوره مزدا، مقرر شده. (۳۳)

اراده پادشاه چنین بود، که این نخستین گزارش دولتی او، که بیان «ایده» دولت اریائی نیز در آن گنجد، بگوش همه اقوام مملکت برسد. پس برای همین در صخره بغستان (بیستون) در زبان اریائی، بابلی، عیلامی این گزارش حک شد. البته خواندن و نوشتن در آن زمان هنر متمایز خاصی بود؛ و فقط عده معدودی با آن سروکار داشتند. با اینهمه در میان مردم کسانی، که با این هنر آشنا باشند و کلام شاه را در زبان خودش برای مردم بخوانند، وجود داشتند. بهمین جهت شاه در آخر سنگنوشته خود از خوانندگان خواستار است، که آنچه میخوانند، بدیگران اعلام کنند. هر کس، که گفته‌های او را بدیگران بگوید، شاه میآمرزد، و هر کس آنها را پنهان میسازد، نفرین میکند.

از آنجا که برای همه ممکن نبود، سنگنوشته را در پای بنای تاریخی بخوانند، پادشاه به دیوان خود دستور داد، تا رونوشت‌هایی از آن ترتیب دهند و به همه ولایات و ادارات دولتی بفرستند. يك قسمت از این رونوشتها بر سنگ، يك قسمت بر الواح گلی و قسمتی نیز بر طومارهای پاپيروس برای ولایات غربی بزبان آرامی ترجمه شده بود. داریوش بدین طریق اولین دوره اقدامات خود را برای ایجاد دولت اریائی در مجاهدات یمانند و جنگ‌های خونین با این اعلامیه می، که در آن همه جهان را مخاطب ساخته بود، پایان رسانید. چنانکه ۵۰۰ سال بعد از او مرد تشکیلاتی بزرگ دولت جهانی دیگری بنام اوگوستوس Augustus (اگوست Auguste) نیز به نظیر این کار اقدام ورزید. (۳۴)

فصل سوم

سالهای سازندگی

از وقتی که داریوش برای کشتن گوماتای مغ به ماد رفته بود، دوبار بیشتر - و هر دو بار برای مدت کوتاهی - به پارس نیامده بود: دفعه اول برای تاجگذاری در اردریش (پاسارگادی) و دفعه دوم برای سرکوبی یاغیان این ولایت. میدان عمل داریوش تا این زمان چه در زمینه جهاننداری و چه در زمینه جنگ ولایت ماد بود. هگمتانه، مرکز دولت ایران، دربار و محل اقامت او بود. چنانکه در دوره پادشاهان بزرگ قبل از او نیز شهر مزبور همین موقعیت را داشت. کورش محل اقامت خود را پایتخت قدیم ماد برگزید و در وطن پارسی خود اردریش را کرسی نشین هخامنشی ساخت و بابل نیز مرکز جلگه‌های غربی کشور او بود. داریوش، و همچنین کمبوجیه، ابتدا در این ترتیب تغییری ندادند. اما همینکه پس از ختم غائله‌های بزرگ سرزمین‌های ایران بزرگ آرامش یافتند، پادشاه مجدداً به پارسه رفت، تا کشور خود را از نو بنا کند. (۱)

اگر داریوش در این هنگام سازندگی دربار خود را از هگمتانه مادی به وطن پارسی خود منتقل کرده، برحسب اتفاق نبوده. از سالهای مبارزات شدید خود در پی قدرت این مطلب بر او یقین شده بود، که فرمانروای اریائی کشور پهنای جهانی او قبل از همه چیز باید موقعیت خود را بنام پادشاه ملی پارس محکم کند و پایه و قاعده دولت خود قرار دهد. خود کورش بزرگ به اهمیت قوم پارسی برای بقاء تسلط اریائی‌ها پی برده، و حفظ خون پاک قومی را بآنها سفارش کرده بود. اما از آنجا که کورش تعهداتی در برابر همگنان مادی خود نیز داشت، نمیتوانست،

آن موقعیتی، که آرزو میکرد، جهت پارس‌های خویش بوجود بیاورد. ۲) از طرف دیگر نه برای کورش و نه برای کمبوجیه وضع خاصی پیش نیامده بود، تا در آن هنگام لزوماً به نجبای پارسی خود بیش از نجبای مادی و اقوام دیگر ایرانی تکیه کند. تنها داریوش در پرمخاطره ترین ایام دولت ارزش گروندگان وفاداری را، که در نتیجه خویشاوندی دور و نزدیک با پادشاه پیوند ناگسستنی داشتند، میتوانست، بشناسد. بدین ترتیب ازدو نظر: از نظر پیش‌بینی سیاسی و از نظر سیاسگزاری در برابر پارس‌ها - در اولین قدم سازندگی می، که داریوش برمیداشت، پارس را مرکز و پایه نظم کشور خود قرار داد.

پس از ختم غائله وه‌یز داده، چنانکه اشاره شد، داریوش سرزمین مرکزی پارس را از مناطق خارجی و غربی جدا کرد و پایه نظم نوین را با بنای کاخ عظیمی در قلب پارسه آغاز نهاد. این ارگ شاهانه میبایست، مرکز ثابت سلطه مملکتی شود. این آغاز در حقیقت با خود آگاهی شاه «سمبل» و نماینده تحولاتی بود، که بایست، در کشور آغاز شود و نه تنها هدف‌های سیاسی پادشاه، بلکه برد و قدرت روح تشکیلاتی او را نیز بجهانیان بشناساند.

محل سابق اقامت کورش ارکدریش (پاسارگادی)، که مزار بانی دولت هخامنشی نیز در آنجا بود، از زمان کمبوجیه جزء اماکن مقدس ملی محسوب میشد. چنانکه کمبوجیه خود از ساختن مقبره می در جوار آن صرف‌نظر کرده بود. کمبوجیه در آن طرف دیگر کوه ارکدریش - در آنجائی، که ناحیه پی‌شیو واده *Pisviyauwawada* مرکز فرمانروائی پارس، قرار داشت - بنای مقبره می شبیه به مزار پدر خود آغاز کرد. البته جسد کمبوجیه در این محل قرار نگرفت، چه گوماه ننگداشته بود، جنازه شاه به وطن برگردد. داریوش نیز به یادبود بانی دولت در پاسارگادی با تعظیم و احترام مینگریست. قصر آنجا را با سنگ‌نوشته متعلق به کورش تزیین کرد و بر مقبره او نیز کتیبه می کوتاه پراز احترام و تقدیس حک نمود. قصر و شهر سلطنتی کورش در دولت جدید باید، بنای یادبود مقدسی باشد و در آنجا، در برابر مقبره قهرمان ملت

و در برابر آشکدهٔ پر عظمت آن باید، تاجگذاری سلاطین و مراسم جشنها و تشریفات بزرگ ملی انجام پذیرند. در مواقع عادی بایست، در آنجا آرامش مطلق حکومت کند و مغان متولی نگهداری آن باشند و بس. (۳)

بهین دلیل بایست، مرکز قدرت و سلطنت بجای دیگری منتقل شود. این مکان را داریوش در آنطرف کوه، در نزدیکی مقبرهٔ ناتمام کورش انتخاب کرد. در ابتداء، صفت عظیمی در دامن کوه ساختند، که بطرف جلگه گسترش مییافت. از این طرف، در جلگه، بردیوارهای بلند و در عقب به تپه‌های پیش آمده‌ئی تکیه میکرد. این محل موقعیت دفاعی بسیار خوبی داشت و بر جلگهٔ خرم پر آبی مسلط بود، که در آنجا تپه‌های مرکزی سرزمین فارس دیده میشدند. داریوش بنای قصر پر شکوه و ارگ شاهانهٔ عظیم خود را در آنجا شروع کرد. این قصر باید، نمودار قدرت اریائی و آشیانهٔ خاندان سلطنتی باشد. درست در قلب موطن اصلی هخامنشی‌ها!

این فکر، پس از آنکه داریوش در سال ۵۲۰ در پارسه اقامت گزید، اولین چیزی بود، که او را مشغول میساخت. خود با معمارانی، که از ماد و از جلگه‌های غربی ممالک خویش خواسته بود، طرح همهٔ بنا را ریخت. پس از آن با همت فوق العاده‌ئی ساختمان را شروع کرد. پایه‌های بنا، مجاری زیرزمینی، خیابانهای کف ساختمان، مواضع نظامی، قصرهای سلطنتی و خانه‌های گلی موقتی خدمتکاران و پادگان آنجا زیر نظر او روز بروز رشد میکردند و بالا میآمدند. (۴)

ساختمانهای قصر بزرگ با سنگهای قیمتی نادر انجام میگرفت. قصری با دروازه‌های عریض، با ستونهای کشیدهٔ بلند نجیب، آزاده و افراشته و با اینهمه در نهایت عظمت، بدون اینکه اندکی اثر ضعف ظرافت در آنها دیده شود. کف همهٔ اتاق‌ها و تالارها با سنگ سرخ مفروش بود. دیوارها با رنگ آبی روشن نمودار بودند و در محل‌های پراهمیت نقش‌های برجسته‌ئی شاهنشاه هخامنشی، یا زندگان دربار، یا قدرت و سطوت دولت را نشان میدادند. هر کس این قصر شاهانه را از دور میدید، یا پله‌های مضاعف اطراف مدخل آن را، که برای سوار نیز قابل گذر بود،

میآموزد، هر کس از خیابانهای آن یا از خلال بناهای آن رد میشد، بایست، بدون تأمل به عظمت و قدرت روح اریائی ئی، که بر جهانی فرمانروائی میکند، پی ببرد. زیرا اراده شهریار و همت وی بر آن قرار گرفته و چنین خواسته بود.

روح دورین و دوراندیش در شکل و هیأت بنا ساختمان وجود ملت و شاهد قدرت و عظمت آنرا میدید، که چگونه با قوای خلاقه دنیائی شایسته خود در اطراف خود بوجود میآورد. باین دلیل، که گفتیم، داریوش در بار جدید خود را در اینجا بنا نهاد، در قلب موطن پارسی خود. و این قصر نماینده وجود و عظمت این ملت بود و بنام این سرزمین و بنام ملت سرنشین آن پارسه گرفته *Pavrsakarta* نامیده شد، که یونانیها از آن شهر پارسه کردند و پرسه پولیس Persepolis نامیدند. (ه)

برای اینکه این بنا در عظمت و نمایش قدرت نمونه حوادثی باشد، که تاریخ جهان را تشکیل میدهند، دست راهنما و روح سازنده تی لازم بود. بناهای مادی و بناهایی، که در سبک شبیه بآنها در ارکدریش ساخته بودند، البته نخستین گام در این جهت بودند. اما داریوش میبایست، آنچه مادها با مصالح هنرهای آسیای قدیمی شروع کرده بودند، در سبکی نوین سزاوار روح ملت و عظمت قدرت خود، متشکل سازد. اگرچه نمونههایی، که در شرقیان قدیم با تالارهای مجلل ستوندار و دیوارهای مزین بنقوش برجسته باقی گذاشته بودند، قابل تمجید بود، معذک در آنها روح بیگانهئی وجود داشت. ختیها و میتانیها و حتی مادها از آشوریها تقلید کرده بودند. اما دولت اریائی، که در زیر درفش پارسی پیش میرفت، سبکی نمودار روح خاص خود میخواست.

خود شکل خارجی ساختمان داریوش با دیوارهای سنگین عظیم و قاعده ساده چهار گوش بنا، با قسمت فوقانی متکی به ستونهای کشیده بلند روح جهان شمالی را بخوبی نشان میداد. و در مراحل دیگر این خصایص در بناهای مردم شمالی دیده میشود. تزیینات داخلی از گشاهی با نقوش برجسته دیواری وسیلهئی بود، که در هر دورهئی میتوانست، به بهترین وجهی روح شاه و ملت او و همچنین عظمت و بزرگی

آزاده سواران اریائی را بنمایاند. شاه با معماران و سنگتراشانی، که ازماد و جلگه بین النهرین و مصر خواسته بود، پیکره خود و مردان خود و همچنین نگهبانان و نوکران را، چنانکه هر روز یا در مواقع رسمی دیده میشدند، روی دیوارها نقر کرد. نماهای عریض خارجی بناء و دیوارهای تالار تخت سلطنتی شامل نقوش نجباء و گاردشاهی و اقوام مختلف دولت بودند و تصویر زنده جاننداری از آنچه میگذشت، به تماشاچی نشان میدادند. قدرت صنعتی هنرمندان شاه برای او ابزاری بیش نبود. روحی، که این پیکره‌ها را متحقق میساخت، از سرشت اریائی و بنهان بینی شمالی سرچشمه میگرفت. در اینجا نجابت بشری، ممیزات نژادی و بخصوص علو تصور جهانی اریائی بصورت روشنی بارز میشد، چنانکه دردنیای شرق قدیم بکلی بیسابقه بود. صحت و دقت در جزئیات طبیعت و حس درست واقعیتی، که در همه چیز مینگرد و تقسیم و تنظیم میکند، در اینجا مشهود است.

برای داریوش این پیکره‌هایی، که در دیوان خود او طرح شده، و در ساختمان صورت واقعیت پذیرفته بودند، تنها آثار تزیین نبودند، بلکه هم او برای او و هم برای دنیای آینده باید، اسناد تاریخ واقعی باشند. آنچه سنگنوشته بیستون او در طرح نشان میدهد، اینجا در کمال خود دیده میشود: نگاه تیزبین و روشن مردان شمالی، نسبت خون و نژاد خویشان و بیگانگان، نسبت آزادگی و خصایص انفرادی اشخاص برای اولین بار در يك سبك ساختمانی بر عظمتی، که پادشاه بزرگی درست کرده، تحقق خارجی میپذیرند.

آنچه در اینجا بایست، طرح شود و صورت گیرد، یا در موقع ساختن آزمایش شود، حد و حصر نداشت. اما در همان موقعی، که این گواه و یاد بود دولت بزرگ با دست داریوش کم کم نمو میکرد و بالا میآمد، در وسط کار مسائل سیاسی روز شاه را بخارج کشانید. آسایشی، که مدتی در طرح و اجرای نقشه بنای عظیم سلطنتی پیدا کرده بود، بطول نیاورید: هنوز وحدت و تأمین مملکت تضمین درستی نداشت؛ هنوز تکالیف سیاسی به شاهنشاه بنای کامل پایتخت را اجازه نمیدادند.

در سرحدات خارجی شمال غربی آسیای صغیر اورویتس ساتراپ نافرمانی میکرد. در شرق سرزمینهای مهم حاشیه فلات، در سرحدات شمال غربی هندوستان، و همچنین دشتهای ترکستان دوباره به دولت پارسی منضم نشده بودند.

موقعیت شاه در برابر ساتراپ شمال غربی، که وضع نظامی بسیار مناسبی داشت، چندان آسان نبود. اورویتس نسبت بوضعیت نظامی ولایات خود دستههای سپاهیان فوق العاده می در اختیار داشت و در میان آنها گارد مخصوصی از سربازان ایرانی بودند. داریوش نمیتوانست، در مقابل او سپاه تجهیز کند. چه ایران شرقی - که در جوار ولایات مرکزی بهترین و قویترین واحدهای سپاهی را تهیه میکرد - در نتیجه آشفتهگیهای شمال و مشرق سرگرم آن نواحی بود، پس راه دیگری برای رفع این خطر لازم بود. از طرف دیگر شاه شخصاً نمیتوانست، قبل از ختم غائله و اطمینان کامل از مغرب به مشرق کشور متوجه شود: احتمال مخاطره از اینطرف، در غرب، بسیار زیاد بود.

در زمانی که کمبوجیه در مصر بود، اورویتس، بی آنکه از شاه فرمانی گرفته باشد، بحیله پولوکراتس Polykrates، پادشاه ساموس Samos را، که قدرت دریائی زیادی داشت و با کمبوجیه پیمان اتحادی بسته بود، پیش خود خوانده، اورا کشته بود. نظر اورویتس از این عمل بسط قلمرو ساتراپی خود او بود و بس. و این مطلب پیش چشم پادشاه بزرگ بسیار عجیب جلوه میکرد، که کسی به پیمان وفا و عدالت شاهانه خیانت کند. این دو چیز - وفا و عدالت - در چشم همه آریائیها، بخصوص داریوش، پایه و مبنای نظم جهانی بودند. علاوه بر این هنگام طغیانهای بزرگ اورویتس هیچوجه کمکی به داریوش نکرده بود. و بالاخره، در موقعی که شاه با داخله مملکت سروکار داشت، او در پی بسط قدرت در میان همسایگان خود بود. از جمله نجیبزاده پارسی، ساتراپ داسکولیون Daskyleion در شمال غربی آسیای صغیر بنام میتروباتس Mitrobates (Mitorapavda، مهربد)، و پسرش کرناسپس Karnaspes (Karavnavspa، کراناسب، صاحباسب بور)، را کشته بود، تا ولایت آنها را غصب کند. اختطارات و فرمانهای شاهنشاه را درباره این مطالب

ندیده میگرفت ، بدینطریق که پیکهای داریوش را در خفا میکشت و از وجود آنها اظهار بی اطلاعی میکرد .

این نافرمانی اورویتس ، جاه طلبی و خود خواهی او ، همچنین کشته شدن پولوکراتس از طرف او ، و بخصوص حمله ئی ، که به نجیب زادگان پارسی - میثرو باتس و پسراو - کرده بود ، داریوش را باتخاذ يك تصمیم عاجل قاطع مجبور ساخت . در مشورت با بزرگان و آزاده سواران خود پادشاه مسئله گناههای نابخشودنی ساتراپ را طرح کرد و گفت ، که او در چندین مورد سزاوار قتل است ، نه یکبار . اما از آنجا که پیکهای دولتی را نیز بقتل میرساند ، احضار او درداد گاه ملی غیر ممکن است و اگر هیئت اجرائیه ئی نزد او فرستاده شود ، با موفقیت از موقعیت خود دفاع خواهد کرد . داریوش به مشاورین خود خاطر نشان کرد ، که منافع کشوری ایجاب میکند ، هر چه زودتر این خائن بر طرف شود . شاه از میان شنوندگان داوطلبانی خواست ، تا این فرمان را بموقع اجراء بگذارند . از همه کسانی ، که خود را معرفی کردند با **گایوس** Bagaïos بوسیله استقراع انتخاب شد . با گایوس فرزندان **تونتس** Artontes (Artawant * ، دارای رسائی) بود .

با گایوس بدر بار ساردس رهسپار شد و بنام فرستاده شاهنشاه از اورویتس بار خواست . مأموریت با گایوس عبارت از این بود ، که هزار سرباز ایرانی گارد - مخصوص را - که ظاهراً میبایست ، نسبت به شاهنشاه وفادار مانده باشند - برای از میان برداشتن ساتراپ وارد عمل کند . با گایوس يك سلسله فرمانهای شاهانه همراه آورده بود ، که بوسیله دبیر مخصوصی در دربار ساردس خوانده میشدند . همینکه با گایوس متوجه شد ، که گارد مخصوص هنوز باچه احترامی به پیک شاه مینگرد و گوش نمیسپارد ، نوشته دیگری بامهر شاهنشاه بیرون کشید . در این نوشته شاه فرمان داده بود ، تا سربازان گارد از خدمت اورویتس دست بردارند . گارد اسلحه خود را بر زمین گذاشت . با گایوس جرئت بیشتری پیدا کرد و نوشته دیگری بیرون آورد و دبیر او قرائت کرد . این نوشته متضمن فرمان مرك ساتراپ بوسیله سربازان گارد بود . پارسیان

وفادار بدون لحظه‌ئی تردید اورویتس را با کاردهای پارسی از پا در آوردند. سرنوشت خائن بدست گارد مخصوص او ختم پذیرفت. (۶)
 بدینوسیله داریوش بر بزرگترین اشکالات دولت خود در غرب مسلط گردید و حال می‌توانست، برای تصفیه شرق کشور پهناور خود قدم بردارد. در این زمینه شاه بیشتر متوجه سرحدات هندوستان بود و می‌خواست، قبایل کوه نشین آنجا را پراکنده کرده، وضع حدود شرقی کشور را بالاخره و برای همیشه روشن سازد. این کار طبیعتاً امر شگرفی بود و نتایج نظامی، سیاسی و اقتصادی بزرگی داشت، که داریوش همه آنها را قبلاً با نهایت دقت بررسی و آماده کرده بود.

مدتها بود در سراسر کشور ایران خبرهائی از سرزمین‌های پر حضب و نعمت شرق واقع در آنطرف رود هندوش *Hindusv* (سند) میرسید. در آن جا طوایفی از خویشاوندان نزدیک اقوام ایرانی در میان بومیان بشمار، در کشوری، که نفوس و محصولات جورا جور آن بی‌حساب‌اند، فرمانروائی میکردند. در قرون پیش از این دوره، پیش از آنکه اولین موج آریائی بمشرق زمین سرازیر شود، روابط تجارتی بین جلگه بین‌النهرین و هندوستان برقرار بود. در دوره کولتورهای پیش از آریائی این دو منطقه و بعد از هجوم آریائیها بوسیله خود آنها - یعنی بوسیله ایرانیها و هندیها - تبادلات تجارتی و رفت و آمد غیر منظم بین این دو منطقه انجام میگرفت. چه عجایبی، که از دره پر برکت دریای سند گفته نمیشد: این رود عظیمی، که از سینه ارتفاعات خیره کننده کوههای برفدار، از شمال دور دست، جاری بود و در جنوب باقیانوسی میرسید، که با عظمت خود همه جا را در آغوش کشیده بود. شهرهای با شکوه و جلالی با نفوس فراوان، دارای همه نعمت‌های روی زمین، با تمدن درخشان، با بازرگانان و پیشه‌ورانی آزموده و کارگشته در آنجا قرار داشتند. در این سرزمین نه تنها چهارپایان بارکش قوی و زیبا و پارچه‌های لطیف و جمیل و آلات و افزارهای هنرمندانه‌ئی وجود داشت، بلکه طلا، شاه فلزات و آهن زرد درخشنده‌ئی، که دنیا در پی آن میگشت، در آنجا پیش پا ریخته بود.

لیکن تا این زمان رابطه میان این سرزمین و نواحی غربی غیر مستقیم بود و از مراحل مختلفی میگذشت: يك قسمت از سواحل خلیج فارس، يك قسمت از جاده‌های قدیمی شمال شرقی ایران. تنها قبایل سرحدات مشرق ایران مستقیماً با مردم آنجا تماس میگرفتند. (۷)

اشکالاتی، که شهر بان ولایت رخج، و یوانه، دائماً با ممالك سرحدی شرقی داشت، برداریوش روشن کرده بود، اگر بخواهد، نظم پایداری برقرار کند، باید از خط سرحدی ئی، که کورش ترتیب داده، بگذرد. سرحد طبیعی دولت ایران نمیتواند، غیر مشخص در جای نامعینی در میان نواحی کوه نشینان باشد. در این سرزمین مرز ایران بایست، قبایل غربی هندی را در میان داشته باشد. چه این مناطق با ایران شرقی (افغانستان) روابط انفکاک ناپذیری دارند. از این گذشته شاهنشاه اهمیت فوق العاده اقتصادی يك چنین سرزمینی را در بلوك اقتصادی دولت خود فراموش نمیکرد. این سرچشمه فناپذیر طلا، این منطقه ئی، که افسانه نعمت و فراوانی آن باور نکردنی است، میتواند، واحد اقتصادی عظیمی، که دولت جهانی داریوش شاه باشد، تکمیل کند. بخصوص اما دورنمای راههای کشتیرانی جدید در اقیانوس جنوبی و ایجاد يك دریانوردی تجارتي، گرداگرد این همه اجرام سرزمینهای دولتی، شاه را بیش از همه چیز مشغول میداشت.

هنوز داریوش اغتشاشات داخلی را به آخر نرسانده، برای اطلاع از اوضاع و احوال این قسمت دور از مرکز فرمانروائی خود و برای تعیین روش آینده خود، مردانی به سرزمین هند روانه کرد. از آنجا که یونانیها در دریا نوردی مهارت بیشتری داشتند، یکدسته از افسران توانای ایرانی با ناخدایان یونانی - از جمله اسکولاکس Skylax اهل کارونده Karyanda (از بنادر کاریه) رهسپار این تحقیقات شدند. اقوام ایرانی همه سالیان دراز بلکه قرن‌ها بود، که از دریا و دریانوردی دور افتاده و نمیتوانستند جهش بزرگ افکار پادشاه خود را عملاً در روی آبها تعقیب کنند. بدین ترتیب داریوش از دریانوردان دولت جهانی خود برای هدف بزرگ

ملی استفاده کرد و به توفیق در این راه امید فراوانی داشت .

هیئت اعزامی از مرکز کشور به بلخ رفت . شهر بان آنجا در ولایت قندهار (گنداره Gandavra) برای آنها کشتی هائی تهیه دیده بود . از کاسپارتوس (Kaspattyros) (محل جغرافیائی نامعلوم) در سرزمین بشتوها (پختو، یو، - Pakty) این دسته بنام تجاری آزاری از همه مناطق گذشته ، به اقیانوس هند رسیدند . در همه جا خصوصیات ارضی و مردمی ، راهها ، پایگاههای نظامی و امکانات تجارتی را یادداشت میکردند . از این طریق بالاخره يك تصویر جغرافیائی ثابتی از مناطق ناشناس بدست آمد . اما شاهنشاه نمیخواست ، تنها امکانات تصرف نظامی این مملکت را مطالعه کند . وی در این فکر نیز بود ، که این سرزمین های شرق دور را ، که در « اقیانوس جنوبی » شناورند ، در شبکه تجارتی و ارتباطات زمینی و دریائی ممالك خود وارد کند و از آن راه زندگی بهتری برای اقوام دولت خود ترتیب دهد .

وقتی که این هیئت اعزامی به اقیانوس هند رسید ، نتیجه اکتشافات خود را تا آن ساعت به شاه خبر داد . از آنجا با بادبانهای افراشته گرداگرد جزیره العرب گشته ، به سرزمین مصر رسید . این مرحله دوم سفر سی ماه تمام بطول انجامید . بعد از آنجا نزد داریوش شتافت و برای نقشه ها و طرح های عظیم او مصالح و مواد تازه می آورد . (۸) داریوش با این مقدمات در بهار سال ۵۱۹ سپاهیان خود را بمیدان قبایل کوه نشین هندی اعزام کرد . مقاومت اینها بزودی درهم شکست . در نتیجه مطالعات دقیق قبلی دره سند بدون اشکال قابل توجهی تسخیر گردید . ساکنین جلگه های سند نیز در برابر سپاه داریوش خطرناک نبودند ، بخصوص که برادران قومی آنها ، قندهاری ها ، در صفوف ایرانیان می جنگیدند ، پس از ختم این جنگ قندهاریها از ساتراپی بلخ ، که تا کنون قندهار جزئی از آن بود ، جدا گشته ، برای تقویت ارتباطات ساتراپی جدید هند با ایران در قلمرو ساتراپی هند درآمدند .

ساتراپی جدید ، سرزمین پر نعمت و ثروتی ، که میان کوههای شرقی ایران و بیابانهای شرقی سند واقع بود ، نه تنها دولت داریوش را از اینطرف تا انتهای عالم

بسط میداد ، بلکه منابع هنگفتی از فلزات قیمتی بخصوص طلا و هر نوع کالا و متاع دیگر در اختیار دولت میگذاشت . اینك برای نخستین بار اتحاد مناطق كوئینجی و جنوبی پس از قرون متمادی آزمایشهای منقطع صورت عمل بخود میگرفت و این كشور غنی در حلقه تجارت جهانی وارد میشد . این حالت آن زمان تا با امروز با منافع سرشاری برای عالم فرهنگ و تجارت ادامه دارد . داریوش بدین ترتیب برای نظم نوین اقتصادی ئی ، كه نقشه آنرا در پیش خود میآراست ، عامل بسیار مساعدی بدست آورد . در عین حال سرحدات نظامی دولت او از دامنه های شرقی فلات گذشته ، در صحراهای هند قرار میگرفت و بدینوسیله قدم بزرگی برای آزادی و امنیت جهانی ، كه شاه بایست اداره كند ، برداشته شد . ۹)

در حینی كه چكچاك این نبردها در آسمان شرق فلات طنین انداز بود ، شاه در پایتخت خود ، در پارسه ، نشسته بود . بنای كاخ روز بروز كاملتر میشد و داریوش در دیوان خود با كار مداوم و خستگی ناپذیر نقشه های اداری و تشكیلاتی مملكت را میریخت . اولین قسمت بنای دولت بزرگ ، یعنی ایجاد يك قدرت اداری تزلزل ناپذیر مرکزی ، كه همه رشته های امور ولایات را در مشد داشته باشد و شاهنشاه بتواند از آنجا بر حقوق و وظایف رعایای خود نظارت كند ، در اینجا با تمام میرسید . داریوش نشان میداد ، كه در حقیقت يك چنین مرد تشكیلاتی و سیاسی بزرگی است ، كه نژاد شمالی درست برای خاك مشرق لازم دارد ، تا بتواند ، مأموریت تاریخی و سیاسی خود را بنحو اكمل انجام دهد . روح او با دقت و خشکی محاسبات ریاضی ، بالاتر از مردم و زمان ، « فرم » تازه تشكیل و تسلط را در جزئیات دستگاه دولتی تنظیم كرده . و این بزرگترین عملی است ، كه تا كنون عالم انسانیت برای حفظ آثار بشری در برابر طوفان حوادث اعصار یادگار گذاشته است .

بسیاری از آنچه حال صورت میپذیرفت ، در دوره ئی مورد دقت و تفكر او قرار گرفته بود ، كه در زمره همراهان كمبوجیه در مصر بسر میبرد و این مخاطرات و نواقص بنای دولت اول - دولت كورش بزرگ - را میدید . این معرفت و شناخت

حقایق با وقایع دوره گومازه و در سالهای اول سلطنت در داریوش قوی تر و عمیقتر شده بود. فکرو جوب تأسیس يك دولت اریائی جهانگیر در او با مطالعاتی، که در ساختمان دولتهای گذشته میکرد، تحریک شده بود. این ایده دولت جهانی، که اینک بصورت ثابتی در آمده، و همچنین اطمینان و اعتماد بی خدشه و نامتزلزل او در تشکیلات مملکتی، نتیجه تحقیقات دقیقی بود، که با آشنائی به نقاط ضعف و قدرت ملت خود در امور دولتهای مصر و آشور کرده بود.

دولت بزرگ آشور، که در سلطنت مادها اینقدر تأثیر روحی داشت (چنانکه نجبای سالخورده ماد از روی مشاهدات شخصی میگفتند) نمونه‌ئی از آن بود، که چگونه يك ملت كوچك ولی قوی میتواند، بر سر زمینهای عظیمی مسلط شود، دقت در ساختمانهای تشکیلاتی دولت آشور به داریوش نشان میداد، که اهمیت قدرت مرکزی نامحدودی، که در رتبه اول بر قدرت نظامی آهنینی متکی باشد و سر رشته‌های دستگاه دولتی در عین حال در آنجا، در نزدیکی شاه و در دسترس او باشد، چه قدر است! داریوش در تشکیلات دولت آشور نمونه‌ئی برای اداره امور ولایات از مقرر سلطنت یافته بود. در جوار این دولت غارتگر و صریحاً مستبد آشوری مملکت کهن سال مصر موضوع تحقیقات دیگری بود. در مصر امکانات تشکیلاتی دیگری وجود داشت و بیش از همه مسئله نظم اقتصادی و مالیه دولتی دره نیل نظر داریوش را جلب میکرد. اما همه این عوامل سنگنهائی بودند، برای بنائی، که شاه مستقلاً با فکر خود و شخصاً میساخت. و در آن میکوشید، تا قوای قوم اریائی را با هم متشکل کند و در راه انجام مأموریت نژادی و جهانی بکار اندازد.

داریوش، که بنام پادشاه ملی آزاده سواران شمالی سلطنت رسیده بود، در مقابل مسائل دیگری بغیر از آنچه فراغه مصر و پادشاهان آشور میشناختند، قرار میگرفت: داریوش نخستین کسی بود، که آن راهی، که بعدها سیاستمداران نژاد شمالی در آن قدم گذاشتند، پیموده بود. این راه عبارت بود از سلطنت تام الاختیار در خدمت يك ایده بزرگ ملی. همانقدر که استبداد شرقی با ماهیت سرافراز آزاده سواری ایرانی مغایرت داشت، بهمان اندازه نیز مداخلت سران فنودال

میتوانست، برای وحدت و قدرت دولت خطرناک باشد. دومسئله نظم دولتی و گسترش عنصر شمالی در شرق - چه در ازمئه قدیم و چه در گذشته نزدیک بزمان ما - در میان این دو انتهای افراطی قرار داشتند. یافتن راه معتدل و مطمئن حقیقی تکلیف دشواری بود، که بهمه سیاستمدار واقعی هموار میشد.

داریوش برای اینکه بتواند، بانجام این تکلیف پردازد، ابتدا در دیوان خود مرکزیتی برای حل و فسخ امور دولتی و نظارت در طرح و اجرای جزئیات امور ترتیب داد. در دیوان خود از همه ترقیاتی، که مؤسسه دیوان در مشرق زمین حاصل کرده بود، استفاده نمود. بایک دسته دبیران و مستوفی های آزموده گزارشات همه قسمت های مملکت را مورد مطالعه قرار میداد. در دربار او اداره امور اقتصادی کشور، «روزنامه» سلطنتی و مکاتبات دولتی تمرکز مییافت. خط و زبان ارامی برای وحدت مکاتبات دیوانی رسمیت داشت. در جوار آن در سرزمین پارس «عیلامی» بکار میرفت. در «اعلامیه» های بزرگ دولتی در رتبه اول «پارسی» و بعد خطوط دیگر ملتھائی، که تحت تسلط هخامنشی ها بودند، استعمال میشد. از روی گزارش ها و مواد دیوانی فراوانی، که روزانه بدست دبیر بزرگ دیوان میرسید، خلاصه ای برای پادشاه تهیه میشد.

برای این پست بزرگ دولتی، که شامل بلندترین افتخارات و سنگین ترین مسئولیت های کشوری پس از مقام سلطنت بود، داریوش مستوفی یا دبیر قابلی نمی گماشت، بلکه مقدم ترین همراهان خود اورونتوپتس Orontopatas (*Arwandasp - pava*)، آنکه خدای آفتاب بشتیمان اوست، (راهزره بتیش Hazarapatishv (هزاربد، صدراعظم،) برگزیده بود. منصب «هزاربد»، که فرماندهی گارد سلطنتی و ریاست اجرائیه پادشاهی را متضمن بود، همیشه معتمدترین و وفادارترین وفاداران شاه آن را اشغال میکرد.

این امر، یعنی وفاداری، که برای دولت داریوش اهمیت قاطعی داشت، نماینده روح نژادی اریائی بود. و داریوش با آن وارد دنیای عمل شده بود. اصل بنای

دولت بر وفا استوار بود : وفای پیروان پادشاه نسبت به پادشاه و وفای پادشاه نسبت به پیروان خود . در این خاصیت اصلی نژاد شمالی ماهیت ایده تسلط اریائیها پایه ریزی شده بود . آداب و رسوم آن زمان نشان میدهند ، که این موقعیت روحی چه در نزد داریوش و چه در نزد ملت آزاد سوار او بصورت زنده می وجود داشته : در آن زمان و همچنین در زمانهای بعد هیچ پارسی می برای خود نماز نمیگزارد - چنانکه در میان مردم جنوب متداول بود - بلکه همیشه برای شاه و ملت پارسی دعا میکرد . نخستین تقوی و فضیلت این قوم مردانگی بود و بعد از آن داشتن فرزندان بسیار . پادشاه شخصاً برای خانواده هائی ، که اولاد بیشتری داشتند ، هر ساله هدیه هائی میفرستاد . مناسبات میان شاه و پارسی های او مناسبات « پدرشاهی » بود : پادشاه همه پیروان خود را بنام میشناخت و اگر یکی از آنها در دربار شاهانه حضور نمی یافت ، شاه علت غیبت او را میپرسید . بخصوص داریوش هر خدمت و انجام مأموریتی را شخصاً پاداش میداد . جواهرات ، سلاحهای قیمتی ، لباسهای فاخر ، اسبها ، تیول و اقطاعات و هر چه از سرزمین پهنای دولت او برمیخواست ، از دست خود شاه به هواداران وی داده میشد . تأمین زندگی و تجهیزات کلیه آزاد سواران پارسی و همه کسانی که در سلك پیروان او در میآمدند ، با خود او بود . بدین ترتیب ، در حالیکه بريك دولت عظیم جهانی فرمانروائی میکرد ، برای پارسیان خود « پادشاه ملی و سپاهی » مانده بود . این مطلب بخوبی در « اعلامیه ها » بزرگ سلطنتی او نمودار است : داریوش در این کتیبه ها پارسیان خود را « سپاه پارسی » میخواند . اراده شاه بر این بود ، که آزاد سواران پارسی او برندگان و خداوندان دولت او باشند . در نظم دولت او بستگی شاه و ملت پارسی وی بخوبی در این نکته مشاهده میشود ، که نجیب زادگان پارسی حق داشتند ، خود را « خویشاوند شاه » بخوانند . خود آگاهی بماهیت میراث خونی و درجائی ، که در تعیین ارزش اقوام دیگر نسبت به قرابت نژادی آنها در نظر گرفته میشد ، همچنین احترام پدر و مادر و نیاکان خانواده ها از بستگی نزدیک میان شاه و قوم پارسی او سخن میگویند . (۱۰)

اما بهمان اندازه ، که داریوش ماهیت نژاد شمالی را پایه قدرت و دولت قرار میداد و در نگهداری آن میکوشید ، بهمان اندازه نیز سایه ملوک الطوائفی و تجزیه قدرت را بچشم میدید . بهمین دلیل نیز با شدیدترین و فشرده ترین دستگاه تشکیلاتی دولتی با آن مقابله میکرد و انضباط سخت مردانه ئی میان او و سواران پارسی او حکمفرما بود . و حتی انتخاب افسرانی ، که شاغل پستهای حساس مرکزی بودند ، بایست ، با اصل تمرکز قوای دولتی در یک نقطه هماهنگی داشته باشد .

اولین نکته ئی ، که فعالیت شاه را بخود متوجه میساخت ، تأمین مبانی عدالتی و حقوقی کشور بود . داریوش عقیده داشت ، که ضامن بقای دولت حفظ حقوق ثابت و عادلانه ملت است . چنانکه در سال ۵۱۹ فرمان داد ، تا قوانین قضائی کلیه ولایات هخامنشی را جمع و تدوین کنند ، تا در آینده صدور احکام قضائی بر پایه نابتی مستقر باشد . از آنجا که در آن زمان حقوق و مذهب هنوز از هم منفک نبودند ، روحانیون مذاهب مختلف - مانند کهنه مصری و مغ های ایرانی - دستور یافتند ، به تدوین حقوق مناطق خود اقدام کنند .

چون حقوق مدنی از مذاهب سرچشمه میگرفتند و طبیعتاً از جهان بینی مذهبی جدا نبودند ، پس در قالب گفته های مذهبی تدوین میشدند . از آنجا داریوش مجبور بود ، نظریه برنامه سیاسی در سازمانهای قضائی دولت خویش مؤسسات تازه ئی ، که خود سازنده و آفریننده آنها بود ، اصلاحاتی بکار برد ، که ریشه آنها در جهان بینی اریائی موجود باشد . اگر چه در ولایات مختلفه کشور او حقوق مدنی بر اصول حقوق محلی قرار داشت ، با اینهمه ساختمان جدید دولت او نه تنها از لحاظ مادی بلکه از نظر روحی نیز بر زمینه قومیت اریائی بنا شده بود . عدالت شاهانه داریوش عدالت شرقی نبود . عدالت او عدالت اریائی بود و از نظم خدایانه ئی سرچشمه میگرفت ، که ایمان اریائی بصورت نمودار وجود خود ساخته و پرداخته بود . (۱۱) با اینکه بر حسب طرز تفکر آن زمان « دستورهای قضائی » بایست مجرد و منتزع باشند ، بازمیبینم ، که آنچه داریوش در این زمینه ایجاد کرده ، منطبق

بر واقعیات است و از مغز یک مرد سیاسی بزرگی تراوش نموده. قدرت این مرد درست در این بود، که با خشکی محاسبات ریاضی و با واقع بینی عجیبی، که خاص مردم شمالی است، فقدان سنت و سرمشق دولت خود را جبران میکرد. در همین نکته موفقیت قوم پارسی او و تسلط آنها بر دنیای شرق قدیم گنجدیده است. دامنه بی انتهای نقشه های سیاسی و سازندگی او، نظر صائب او در حل مسائل دیپلماسی و نظامی هم در زمان و هم در مکان فوق تصور ملل آن زمان است و دولت او را از صورت یک عامل عادی دنیای قدیم بیرون آورده و از آن یک عنصر محرك و متحرك تاریخی ساخته و بهترین شاهد بارز وجود غریزه سیاسی و قدرت تسلط مردم شمالی است. نتیجه دوره جدید کارهای داریوش را دیوان پارسه (پرسه پولیس) در سال پراز کوشش و فعالیت ۵۱۸ نشان میدهد. و میبینیم، که این مرد سیاسی با چه واقع بینی بزرگی عمل میکرده. در این سال چهارم سلطنت داریوش نظم نوینی در اداره ایرانشهر هخامنشی آغاز میشود. این اولین قدمی است، که در تحول دستگاه دولتی برداشته شده. مبدأ این تحول و این نظم «سیستم» جدید مالیاتی و زمینه اقتصادی دولت او بود، که از طرفی زندگانی مرفه اقوام کشور و از طرف دیگر قدرت مالی دولت او بوسیله آن تأمین میشد.

داریوش میدانست، برای آنکه ساتراپها و مقتدرین ولایات در دست او باشند، و تمرکز قوای دولتی مسلم باشد، بایست، از همین جا شروع کند. روی این اصول داریوش فرمانی داد، تا در سراسر کشور پهنای او مالیات به خزانه شاهانه پرداخت شود و سرزمین دولت خود را به بیست منطقه مالیاتی تقسیم کرد، که هر یک از آنها واحد اداری بخصوصی تشکیل میدادند و میزان خراجشان قبلاً بطور دقیق محاسبه شده بود. قبل از این تقسیم بندی مالیات ولایات از روی احتیاجات روز تنظیم میشد و و شهربانها مجبور بودند، مالیات معین را، بهر نحوی، که هست، بپردازند.

ساتراپها نمیتوانستند، از منابع اقتصادی ولایات خود، آنچه میخواستند، ببیند و فقط مالیات تعیین شده را به خزانه دولتی بدهند. اما در این نظم نوین

نه تنها مقدار مالیات از فلزات قیمتی، اجناس طبیعی و مصنوعات حساب شده بود، بلکه مخارج هر ولایتی برای اداره امور همانجا با هزینه لشکری دقیقاً معلوم شده بود.

در اداره مرکزی دیوان شاهانه همه این رشته‌ها بهم متصل میشدند. اما شاه به این تمرکز و تسلط نظر اکتفا نمیکرد. داریوش میخواست، تمرکز دولت را در برابر قدرتهای ولایتی کاملاً تأمین کرده باشد. برای نیل باین مقصود قدرتی، که تا کنون در دست ساتراپ‌ها بود - و چنانکه خود امتحان کرده بود، میتواندست ابزار خطرناکی شود - بایست، بنحوی تقسیم شود، که استفاده از آن فقط با مداخله دولت مرکزی میسر باشد. پس در هنگام تقسیم‌بندی ولایات و تعیین مالیاتها خزانه‌های دولتی مستقل از حکومت ساتراپ‌ها بوجود آمد، که مسئولین آنها مستقیماً با خزانه شاهانه مربوط بودند. در اینجا نیز داریوش ادارات مالی و نظامی را متحد ساخت و خزانه‌های ولایتی را زیر نظر پادگان آنجا قرار داد. در مرکز هر دوی این مشاغل در شخص «هزاربد» جمع میشد. در هر ولایتی پادگان و خزانه شاهانه ولایتی در قلعه آن ولایت متمرکز بود. با این ترتیب مالیه ولایات نه تنها از دستبرد احتمالی ساتراپ‌ها مصون میماند، بلکه در هر لحظه می‌توانست، قوای نظامی آنجا را به مرکز حرکت دهد و هر نوع تخطی، خودسری و نافرمانی ساتراپ‌ها را خنثی کند.

در نتیجه ساتراپ‌ها از مقام ملوک الطوائفی و خودمختاری بصورت يك فرماندار غیر نظامی بدون هیچ قدرت مالی در می‌آمدند، که در محیط حکمفرمایی خود فقط با قوه پلیسی مجهز بودند. با این مقدمه مجموعه دستگاه‌های دولتی و بخصوص مشاغل بزرگ مملکت بطور عموم در دست سپاهیان بود. شاه از دیوان خود بر همه اینها دقیقاً تسلط داشت. نظر داریوش این نبود، که نجای شمشیر پارسی را بصورت کارمندان مطیع و سربردار دولتی در بیاورد، بعکس هر ساتراپ و هر صاحب منصب بزرگ دولتی در محیط کار خود آزادی عمل داشت و مسئولیت فوق العاده‌ای براو هموار میشد. چه خود نماینده شخص شاه بود در قلمرو کار خود. در این تشکیلات جدید

داریوش در جـوار نجبای شمشیر و نجبای دربار نجبای خدمت و کار بوجود آمده. اینها تحت فرمان «پادشاه سپاهی» خود با يك انضباط و استحکام خاصی دولت جهانی او را اداره کرده‌اند و کار خود را با جهان بینی اریائی از پیش برده‌اند. داریوش امیدوار بود، بدین طریق میان دوراه خطرناك استبداد و ملوك الطوائفی راه سومى یافته باشد، که استقرار دولت او را تأمین نماید. (۱۲)

در این نظم نوین سرزمین پارس تنها ولایت بزرگ هخامنشى بود، که از پرداخت مالیات معاف بود و در میان ولایات دیگر موقعیت استثنائى خاصی داشت. از این راه در ساختمان داخلی و اقتصادى دولت نیز از آزاده سواران پارسی و خدمات آنها به «پادشاه ملی» قدردانى بعمل آمد. داریوش با اجرای این تصمیم برای سلطنت مقتدر خود، یعنی سلطنت ملی قبیله پارسی، پشتیبانان محکم و استواری درست کرد. و مخاطره بزرگ دیگری، که قدرت اقوام شمالی را در سرزمین های جنوب تهدید میکرد - یعنی خطر سقوط در استبداد شرقی - با تقویت سلطنت ملی و سپاهی اریائی در دایره سلطنت بر تمامیت کشور، برطرف میشد.

داریوش برای این فکر خود تجلی دیگری در ختم بنای دربار پارسه پیدا کرد. چنانکه در پاسارگادی سنگنوشتی برای کورش بزرگ ترتیب داده بود، در قصرهای نوین اِپَدانه (Apadavna) ('تالار ستون دار') نام، عنوان و نسب خود را ذکر کرد. اما بر دیوارهای خارجی ارگ سنگنوشته بزرگی حک شد متضمن چگونگی بنای قصر و سرزمین پارس. در این سنگنوشته داریوش میخواست، اهمیت خاصی، که برای آزاده سواران پارسی و سرزمین زادگاه خود قائل است، بجهان اعلام کند.

این «اعلامیه» داریوش بنحو دیگری، غیر از آنچه در بیستون هست، شروع میشود. در آغاز شاه سلطنت خود را بر پایه انتظام حق خدایانه ایمان اریائی استوار میداند:

«اهوره مزدای بزرگ، بزرگترین خدایان، داریوش را پادشاه کرد، پادشاهی را به او سپرد. بخواست اهوره مزدا داریوش پادشاه است.»

پس از آن سرزمین قبیله خود را میستاید و در حراست آن دعا میکند :

« داریوش شاه گوید : این بوم پارسه ، که اهوره مزدا بمن سپرده ، که زیبا است ، که اسبان و مردان خوب دارد ، بخواست اهوره مزدا و به اراده من ، داریوش شاه ، از هیچ دشمنی نمیترسد .

داریوش شاه گوید : اهوره مزدا مرا یاری کند با دیگرخدایان ، اهوره مزدا این سرزمین را از لشکر دشمن نگهدارد . از خشکسالی و از دروغ . در این سرزمین نه لشکر دشمن ، نه خشکسالی و نه دروغ رخنه کند . »

داریوش این رحمت را از اهوره مزدا و خدایان دیگر میطلبد . « اهوره مزدا با خدایان دیگر اینرا بمن بخشند . » پس از آن پادشاه سرزمینهای ، که بخواست اهوره مزدا بدست آورده ، می شمارد . و اینها همان تقسیمات اداری می میباشند ، که در دیوان شاهی ثبت شده اند ، باضافه مناطقی ، که خارج از حدود دولت فقط با باج و خراج با دولت مرکزی مربوط میشدند . سرزمین «سند» که در سال گذشته منضم شده بود ، نیز ذکر گردید . پارس بهر حال اهمیت خاصی داشت . پارس بخصوص از ولایات باجگزار دیگر جدا شده در جوار نام شاه سرزمین آزادگان کشور بود .

در ترکیب این جمله ، که داریوش « بالشکرپارسی » کشور خود را بدست آورده ، ماهیت سلطنتی ، که بر آن تکیه میکرد ، نمودار است . مفهوم « پادشاهی سپاهی » بخصوص از زندهاری ، که داریوش بجانشینهای خود اعلام میکند ، واضعتر دیده میشود .

« داریوش شاه گوید : اگر تو چنین میاندیشی ، که از هیچ دشمنی نباید ، بترسم ، پس سپاه (قبیله) پارسی را نگهدار . اگر سپاه پارسی نگهداری شود ، دیربازی از برکت نخواهد کاست . اهوره مزدا برکت بر این سرزمین خواهد افشاند . »

در این جمله داریوش با روشنی تمام دولت خود را مبتنی بر سپاه پارسی - یعنی آزاده سواران پارس - میداند و معتقد است ، که برای بقای آثار او قدرت سلطنت

بایست ، بر پایه «سپاه پارسی» و «سلطنت ملی» قرار گیرد .

این اقدام عاقلانه و از نظر نژادی بسیار مناسب خود را داریوش با مطلب دیگری تأیید می‌کند . باین معنی که آزاده سواران پارسی خود را «خویشاوندان شاه» میخواند و مناصب بزرگ دولتی و پست‌های افتخاری درباری را بآنها میسپارد . (۱۳) پس از آنکه پادشاه شرح بنای ارگي ، که نمایش روحیه خاص او بود ، تمام میکند ، به وسعت جهانپانی ئی ، که در این شهرپارسه متمرکز بود ، میپردازد :

« خداوند بزرگ اهوره مزدا ، بزرگترین همه خدایان ، آسمان را آفرید و زمین را ، مردم را آفرید و شادی را برای مردمی آفرید ، که بر آن می‌زنند . او داریوش شاه را بتخت شاهی نشاند و به داریوش سلطنت سپرد ، بر این خاک پهناوری ، که سرزمین های بسیار دارد ، پارس ، ماد و کشورهای دیگر در زبانهای جوراجور در کوهستان و در هامون ، در این سو و آنسوی دریا در این سو و آنسوی بیابان . »

« داریوش شاه گوید : در پناه اهوره مزدا اینها کشورهایی هستند ، که اینکار را کرده اند که ، در اینجا بهم پیوسته اند : پارس ، ماد و کشور های دیگر در زبانهای جوراجور ، در کوهستان و در هامون ، در این سو و آنسوی دریا ، در این سو و آنسوی بیابان ، چنانکه فرمان من بود بآنها . هر چه من کردم ، در پناه اهوره مزدا کردم . اهوره مزدا مرا نگهدارد با دیگر خدایان . من و آنچه من کرده ام . »

بدین ترتیب برای خود و برای آزاده سواران پارسی خود با غرور تمام ادعای سلطنت جهانی میکند و خود را « پادشاه همه این سرزمین پهناور و فراتر » میخواند . معذرت مفهوم سلطنت جهانی برای سیاستمدار دورین هشیاری مانند او عبارت از خواب و خیال تصرف و تملك سراسر دنیا نبود . بلکه ادعاء داشت ، بر دایره وسیع فرهنگی و فضاهاى حیاتی ئی ، که اریائیهها در مهاجرت خود ، به ایران به آن رسیده بودند و هلن ها و پارس ها هر دو « سلطنت آسیا » مینامیدند ، فرمانروائی کند . البته

سرزمین مصر هم در آغوش همین قطعه قرار میگرفت. در داخل این فضای حیاتی داریوش در خود و در ملت خود از جانب خداوند مأموریت و وظیفه‌ئی حس میکرد و در قبال قدرت ملی و نجات و نسب اریائی حق تسلطی قایل میشد. خارج از حدود این ناحیه داریوش - که در اینجا بزرگترین و مقتدرترین شهریار جهان شناخته شده بود - با بازیهای دقیق دیپلماسی و اقتصادی یا با نشان دادن قدرت نظامی منافع و مصالح دولت خود را حفظ میکرد و یا توسعه میداد (۱۴)

در «اعلامیه» جدید شاه خطوط اصلی تشکیلات و ساختمانهای او، چنانکه در ارگ شاهی پارسی جاری بود، دیده میشود. با اینهمه داریوش فرصتی، که در آن بنای جدید دولت خود را با انجام برساند، نیافت. وظایف عاجلانه خطیرتری شاه را به گوشه‌های دور افتاده کشور میخواندند و کار دیوان ابدانه معوق ماند.

مناطق دوردست شمال شرق در بهار همان سال آغاز تشکیلات جدید توجه‌وی را بخود معطوف ساختند. در سال اول سلطنت داریوش قبایل سکائی از دولت پارسی جدا شده، تحت رهبری اسکونخه، پادشاه ماساگت‌ها، در اتحادیه جنگی عظیمی مؤلف گشتند قوای متفرق قبایل دشتهای آسیای مرکزی همیشه و در هر زمانی، که دور هم جمع میشدند، واحد قدرتی با قوه گسترش شدید، ولسی عمر کوتاه و موقت تشکیل میدادند. این تورم مراکز دینامیک استپ‌ها دست بدست تغییرات اقلیمی سپرده، مهاجرتهاى ایجاد میکردند، که بصورت امواج متوالی سیل آسادر مناطق و مراکز فرهنگی مجاور سرازیر میشدند. ایران شرقی درست از ازمئه کهنه دور دروازه‌ئی برای عبور این جنگیان وحشی بود. میان ایران شرقی و فضای دشتهای ترکستان غربی رابطه زمینی بلامانع برقرار است. اراضی سبز و خرم سواحل جنوب شرقی دریای خزر و حوزه آمودریا (جیجون، Oxus = و خش) همیشه متعلق به قدرت مرکزی بوده‌اند و هم در معرض تهاجمات بلامانع استپ‌ها قرار داشتند. از قدیمترین ادوار افسانه‌ئی تصرف این ناحیه بدست اقوام ایرانی تا سلطنت مادها و از آن زمان تا امروز مخاطرات این منطقه پیوسته همین بوده،

کوروش بزرگ با حل يك قسمتی از مسئله سرحدی شمال شرقی موفق بدفع کلی مخاطره آنجا نشد و در جنگهای شدید همانجا جان سپرد .

در هیچيك از سرحدات مسئله حفاظت مملکت اینقدر عاجل و لازم نبود . داریوش مصمم بود ، با بکار بردن تمام قوای موجود خود بالاخره این مشکل را حل کند . حریف سرسخت او در این معرکه **ماساگت ها** بودند ، که دائماً پرنه (خراسان) را تهدید میکردند . سرکرده طغیان مرو ، **فراده Frada** ، که در مقابله با سردار داریوش ، **دادرشش** ، شکست سختی خورده بود ، نیز در میان آنها بود . و همین نکته مخاطره بزرگ مناطق خارج از ساتراپی بلخ را تشکیل میداد .

اکنون که قوای اعزامی به هندوستان باستقرار نظم و تشکیلات اداری در آنجا موفق شده بود ، داریوش چنین میپنداشت ، که هر چه سریعتر بدون دودلی و تردید بایست ، غائله **ماساگت ها** را تمام کند و دشمن را در سرزمین خود او مورد حمله قرار دهد . بخصوص حادثه کشته شدن کوروش بزرگ این فکر را در او تقویت میکرد . خود مادها در دوره مادی با هجوم شدید سکاها بخراسان سروکار داشته اند . تسلط ۲۷ ساله سکاها در ایران غربی نشان میدهد ، که در این حریفان ایران چه خطری خفته ؛ در اینجا دیگر نگهداری خط استحکاماتی دشتهای جنوبی تر کستان از ساحل دریای خزر و حدود گرگان تا دامنه کوههای خراسان میسر نبود ؛ بلکه برای تأمین حدود مملکت و استقرار نظم در برابر مهاجمین بایست ، خط دیگری را جلوتر از این خط در خاک دشمن بوجود آورد . (۱۵)

پس شاهنشاه در بهار سال ۵۱۷ قوای زیادی در پرنه (خراسان) مجتمع ساخت و خود نیز بدانجا رفت ، تا شخصاً فرماندهی جنگی ، که بر ضد سکاها آغاز میشد ، در دست بگیرد . داریوش بدون اتلاف وقت با تمام قدرت سپاهی خود به **ماساگت ها** هجوم آورد و مهلت نداد ، تا سه دسته متحد سکائی بهم ملحق شوند . دشمن غافلگیر شده با جسارت و تهور فوق العاده ای ، که در این میدان بروز داد ، بالاخره منکوب قدرت پادشاه شد . شکست **ماساگت ها** شکست تام سختی بود . سرکرده آنها **اسکونجه**

اسیر گردید. سپاه او بکلی منهدم شد و سرزمین او بدست فاتح بزرگ افتاد. پس از این فتح داریوش با سواران سبك اسلحه خود به سرداران دیگر دشمن هجوم آورد. در يك حمله طوفانی دشمن را متواری ساخت. سردار آنها كشته شد. در این فتوحات قاطع، كه دشمن بیش از ۵۰ هزار كشته و ۶ هزار اسیر داده بود - ارقامی، كه سختی و شدت این نبردها را بما نشان میدهد - سومین حریف سكاکی، یعنی پادشاه سكاهای شرقی، صلاح خود را در تسلیم دید و در اتحادیه دولتی قدیم فرمانبرداری خود را اعلام كرد. (۱۶)

در حالیکه داریوش در ولایات دوردست شمال شرقی با وضعیتی، كه دردوره كورش بزرگ در آنجا برقرار شده بود، اكنفا میکرد - این وضعیت در دوره كورش ارزش خود را نشان داده بود و برای بعدها هم میبایست، مفید باشد - با قدرت هر چه تمامتر صلح عمیقی در سرزمین ماساگت‌ها مستقر ساخت. این منطقه، كه در اثر هجوم سپاهیان پارسی به صحرایی تبدیل شده بود، از این بعد تحت نظارت شدید دولت قرار گرفت و بصورت ولایت باجگزاری به مملكت هخامنشی ملحق گردید.

تهور و جسارتی، كه پادشاه از خود نشان داده بود - در آن وقتیکه در سرحد بشریت، در دشتهای شرقی، با جان خود و با دولت خود بازی میکرد - پس از مدت کوتاهی با آن همه نبردهای خونین طاقت فرسا موفقیت‌های عظیمی بیار آورد و تا زمانیکه دولت هخامنشی باقی بود، سرحدات شمال شرقی آرامش داشتند و زمینه خوبی برای نفوذ سیاسی ایران تشکیل میدادند. حتی بعدها، كه موجهای قوم‌جدیدی از شمال بر سر ماساگت‌های ضعیف شده فرو ریخت و يك قسمت از اراضی آنها از دستشان ربهوده شد، باز در اثر ضربه داریوش شاه، از وفای خود نسبت بدولت پارسی دست برنداشتند. سهل است دهاهای (Dahav) (Dah-۱) تازه وارد نیز از دولت مرکزی اطاعت کردند. هنگامیکه دولت هخامنشی - كه سنت سرحدداری داریوش را تا آخرین لحظه حفظ کرده بود - مضمحل شد، سیل مهاجمین از فضای استپ دوباره به ایران سرازیر گشت و بدنیای آن زمان نشان داد، كه داریوش با سیاست

مصمم و دور بین خود، چه بلایی را از مملکت دور داشته بوده. (۱۷)

داریوش در شمال شرق کشور مشغول بود، که او را خبر دادند، که در غیبت شاه در خوزستان طغیان جدیدی پیا شده. ظاهراً خوزی‌ها از اینکه سرزمین آنها در تشکیلات جدید از سر زمین پارس جدا، و امتیازات پارس برای آنها ملحوظ نشده، رنجیده بودند. اکنون که پادشاه دور از پارس در گوشه نامعلومی از دنیا با اقدامات طولانی و مخاطره آمیز سرگرم است، موقع طغیانهای جدید فرار سیده.

اما داریوش صریحاً میدانست، که زمان آشوبهای بزرگ سرآمده و شورش محلی خوزیها بهیچوجه مناطق دیگر را آلوده نخواهد کرد. با علم به این امر یکی از همراهان و جنگویان قدیم خود گوبرووه را بخوزستان فرستاد. گوبرووه در رأس قوای اعزامی حرکت کرد و در اولین برخورد دشمن را از پا درآورد. سرکرده آنها اسیر شد و گوبرووه او را نزد داریوش فرستاد و شاه باغی را بدار آویخت.

همینکه داریوش در پائیز ۵۱۷ دوباره به شهر پارسه برگشت، دستور داد، سنگوشت بغستان (بیستون) را با صورت فراده مروی و اسکوئخه سکائی تکمیل کنند و متن تازه‌ئی برای جنگهای شمال شرقی و سرکشی قبایل آنجا بر آن بیفزایند. داریوش با این عمل نشان داد، که آخرین عملیات جنگی او برای تملک کامل کشور بنحوقاطع و موفقیت آمیزی خاتمه یافته.

با اینهمه روح متحرک و آسایش ناپذیر پادشاه با وظایف جدید دیگری مشغول بود: نظر او بر تمام دنیا میگشت. از هندوستان و دریای جنوبی تا حدود ولایت ساردس، از سرحد شمال غربی ساحل دریای اژه و سرزمین سکاهای شرقی در آن طرف سغدیان تا سرزمین نوبه در مناطق استوائی سودان، که حدود دولت و دنیای داریوش بودند، در لوحهایی، که اسناد ساختمانی تالارهای بارعام قصر اپه دانه و هگمتانه (همدان) بودند، سخن میراند. با دقت و دوربینی فوق العاده‌ئی ساختمان جاده‌های جدید، راههای دریائی تازه، تنظیم تجارت و رفت و آمد، بنای صلح جهانی و استقرار نظم نوین در دنیای کهنه‌ئی، که مغلوب او شده، شاه طرح کرده است. (۱۸)

این افکار در نتیجه خبرهایی، که از مصر میآمد، بیشتر تقویت میشد. در اینجا هیئت اعزامی اسکولاکس، ناخدای یونانی، پس از دو سال و نیم دریانوردی از هندوستان به ساحل شمالی دریای سرخ رسیده بود. متعاقب این خبرداریوش مصمم شد، بدون فوت وقت کانالی بین نیل و دریای سرخ حفر کند. علت اصلی فرستادن اسکولاکس نیز همین بود. طرح این ترعه را فرعون مصری نخو *Necho* قبل از این ریخته بود. کارهای مقدماتی اجرا میشد، با اینهمه دلایل دیگری حضور شاه را در مصر ایجاب میکرد. بالاخره در سال ۵۶۶ عازم آفریقا گردید.

ارواندس ساتراپی، که کمبوجیه برای مصر تعیین کرده بود، لیاقت نظامی بسیاری داشت و آشوبی، که پس از قتل گومااته برپا شده بود، فرونشانده بود. در جنگهای فاتحانه‌ی نوبی‌های جنوب و لیبی‌های مغرب را برانورداده بود. مناطقی، که کمبوجیه نتوانسته بود، بدست بیاورد، مسخر کرده بود. اما ارواندس با رفتار سخت‌خشن و خودپسندی خود منقور مصریها بود. تنها حسی، که وی در میان مصریها ایجاد کرده بود، وحشت بود. ارواندس بهیچوجه تیپ مردان بزرگی، که داریوش در دولت خود میخواست، نداشت. مردانی مثل گوبرووه، ویدرنه، ویتانه. سردارانی، که در رتبه‌ی اول برای دولت، ملت و شهریار خود خدمت میکردند و در عظمت طرح و عمل و علم و بوظایف و حقوق شخصی، آنچه داریوش میکرد، برای آنها سنت بود.

ارواندس بعکس نماینده‌ی تیپ کهنه‌ی فرمانروایان ولایتی بود. در صورت افراطی مثل اورویتس - که فقط در پی قدرت و تسلط میرفتند و برای سیاست بزرگ دور بین و دوراندیش و رفتار ملایم و عاقلانه با زیردستان خود هیچگونه درک و فهمی نشان نمیدادند. از این حیث ارواندس حقیقتاً به کمبوجیه شباهت داشت. شاید در سالهای اول سلطنت داریوش، اگر طغیان مصریها نخاسته بود، و جنگهای دیگری پیش نیامده بود، که این ساتراپ را بنفع دولت با تمام قدرت مشغول دارد، او هم مثل اورویتس، ساتراپ لودی، سراز فرمان شاه باز میپیچید.

در اواخر سال ۵۲۱ رئیس روحانیون مصر، کاهن بزرگ معبد نیت Neith سائیس Sais، اوزاهورسنت Uzahorresenet، پس از آنکه شورش مصر سرکوبی شد، بدربار ایران آمد، تا از پادشاه برای مصریان عفو عمومی طلب کند. چرا که تصور نمیکرد، ارواندس با این خواهش او روی موافق نشان بدهد. داریوش از همان زمان توقف سه ساله خود در دوره کمبوجیه نظر خاصی نسبت باین منطقه داشت و از لحاظ سیاسی و اقتصادی اهمیت زیادی بر آن قائل بود. آمدن اوزاهورسنت، بزرگ کهنه مصری، - کسیکه هنگام فتح مصر بدست کمبوجیه رل بزرگی بنفع فاتحین پارسی بازی کرده بود - و برقراری رابطه مستقیم بین شاهنشاه و مصریان موقعیت بسیار مناسبی بود. داریوش در این زمینه امکاناتی میدید، تا مانند کورش بزرگ بدست کهنه و روحانیون بر ولایات دوردست مصر مسلط تر باشد و سیاست خشک و غلط ارواندس را تصحیح و ترمیم، و در صورت لزوم از آن جلوگیری کند. پس داریوش تقاضاهای کاهن بزرگ را پذیرفت و علاوه بر آن برای ترمیم «گناه مذهبی» کمبوجیه ۱۰۰ تالانت Talanton طلا جهت تهیه گاو آپیس Apis جدیدی بمعابد مصر بخشید و با این عمل قدرت مرکزی مصر را بجانب خود کشانید. (۱۹)

جانبداری کهنه مصری از این نظرا همت داشت، که مصر نیز مانند بابل سلطنت قدیمی خود را حفظ کرده بود و در نتیجه وصلت تحت و تاج مصر با سلطنت پارسی اتحادی داشت. نگهبانان سلطنت مصر و کسانی، که با تقدیس مذهبی تاج و تخت را حفاظت میکردند، کهنه و آخوندهای مصری بودند. داریوش نیز بهمین دلیل این ابزار سیاسی را برای دولت خود لازم میشمرد. در سالهای اول سلطنت در نتیجه جنگ های متمادی و وظایف لازم تر دیگر در داخله مملکت و حضور در میدانهای شرقی امکان آن حاصل نشده بود - تا در مصر - چنانکه در بابل انجام یافته بود - طبق مراسم دیرین و کهن آن سرزمین تشریفات تاجگذاری برقرار شود.

اکنونکه داریوش بر تکالیف اولیه دولتی مسلط گردیده بود - چنانکه سنگنوشته بغستان (بیستون) را با اضافاتی کامل ساخت - معجلاً به حل مسائل مصر

میرداخت حل این مسائل در نتیجه تهیه نقشه کانال نیل - دریای سرخ در برنامه اقتصادی دولت جهانی داد. یوش اهمیت بیشتری حاصل کرده بود. داریوش در اوایل سال ۵۱۶ از پارس به بابل رفت و از آنجا از جاده قدیمی تجارتی و جنگی سوریه و عربستان عازم ساحل نیل شد. این راه را یکبار دیگر داریوش در ابواب جمعی کمبوجیه طی کرده بود. در مرز مصر ساتراپ ولایت افریقائی هخامنشی با بزرگان کشوری و لشکری و مذهبی از پادشاه استقبال شایانی نمود. داریوش به مصر میآمد، تا تاج قدیمی سلطنت مصر علیا و سفلی را بر سر بگذارد.

تشریفات تاجگذاری را اوزاهورسنت اجرا میکرد و پادشاه متبوع خود را در جزئیات امور مذهبی، قضائی و تاریخی این سرزمین کهن وارد میساخت. داریوش از راهنمائیهای این سیاستمدار عاقلی، که در لباس روحانیت نکات مادی و معنوی ملت خود را به وی میآموخت، قدردانی مینمود و همه چیز را با دقت فرا میگرفت. اوزاهورسنت متوجه شد، که پادشاه در اینجا دنبال قالبهای تشکیلاتی نی است، که دنیای کهنه گذشته بوسیله آنها نظام دولتی و اجتماعی خود را برقرار میساخته. کهنه مصری بدستور داریوش به تدوین حقوق مدنی مصر پرداختند. اوزاهورسنت از گنجینه علوم و تجربیات مصر بسیار چیزها به شاه عرضه میداشت. و بدینترتیب همکاری مثبت باروری بین پادشاه و کاهن بزرگ بوجود آمد. از جمله اوزاهورسنت فکر حفر ترعه میان نیل و دریای سرخ را، که فرعون مصری نخو آغاز کرده بود و به آخر نرسانیده بود، در شاه تقویت کرد، و مقصود و نتیجه اداره مرکزی مملکتی «کاخ سفید» ممفیس Memphis را به پادشاه روشن نمود.

کاهن بزرگ در شخص داریوش شاگرد دقیق هوشیاری یافته بود، چه شاه با تمرکز عجیبی بمطالعه آثار عظیم گذشته میرداخت و از آنها برای اداره کشور خوددنبند میگرفت. داریوش نیز مانند کورش بزرگ هرگز نمیخواست، به مللی، که بر آنها فرمانروائی میکند، چیزهائی تحمیل شود، که خاص ملت فرمانروا باشد: زندگی این مردم بایست، زیر نظر و تحت حمایت سخت حکومت پارسی راه و روش مرفه

دیرین خود را داشته باشد. نظم و عدالت باید، در همه جا حکمروا باشند و آثار روحی دولت قهرمان جهانگیر فقط در مشی سیاست کلی جهانی نمودار باشد. در جزئیات امور رسوم و حقوق محلی حفظ میشوند. قضات و کاهن های محلی زندگی روزمره ملت را تنظیم میکردند.

بامقدمات فوق اوزا هورسنت توانست، بوسیله داریوش زندگی ملی و حقوق مصریها را حفظ کند. داریوش با همت و کوشش وی حقوق مدنی مصر را تجدید کرد و سطح اقتصادی دره نیل را بالا برد. برای نفوذ در قلب ملت مغلوب، الحق داریوش بهتر از این راهی نداشت. مصریان او را در تاریخ خود بنام آخرین قانونگذار بزرگ خویش شناختند. روابط و مناسبات مصری با تشکیلات پارسی تطبیق داده شد. داریوش، که بخصوص اصول حکومت خود را در میان ملل مغلوب حفظ میکرد، مایل بود محصول این سرزمین کهنه پر خصب و نعمت را بیش از پیش بالا ببرد. پس برداشت جو و گندم و پرورش اغنام تحت نظارت دولت پارسی درآمد. استخراج فلزات قیمتی شروع شد و انحصارات بخصوصی ایجاد گردید. از جمله انحصار پر- در آمد شیلات دریاچه مریس (یو : Moiris لا : Moeris محلی، که بر کة الکرون امروز بقیه آن است) بود، که وجوه آن مستقیماً به خزانه پادشاهی واریز میشد. در این قسمت نیز داریوش تنها به جزئیات اداره امور کشوری اکتفا نمیکرد. بلکه میخواست، حتی المقدور از این خاک پر برکت بنفع دولت جهانی خود استفاده کند. دورنمایی، که از این نظر حفر ترعه نیل به دریای سرخ پیش چشم شاه میگشود، خاطر وی را بکلی فریفته خود ساخته بود، چنانکه شخصاً از عملیات کانال مرافبت میکرد. اراده شاه بر این قرار داشت، که در آینده کشتیهایی، که از ساحل فینیقی به دریای سرخ میآیند، و همچنین آنهایی، که از ایران و هندوستان محیط جزیره العرب را طی میکنند، بتوانند، وارد نیل شوند و از آنجا به دریای روم بروند. از طرف دیگر سواحل جنوبی پارس در کنار خلیج اهمیت جهانی پیدا میکرد و مبادله کالا از راه دریا میان بابل و ایران و عربستان و هندوستان برقرار میشد. داریوش به مجرد

شنیدن این خبر، که فرعون مصری **نخو** در حفر کانال چنین قصدی داشته، اهمیت بزرگ موضوع را دریافت. تمام مال التجارهائی، که از مغرب، از راههای صعب و سخت به ایران، و از شرق و جنوب دور به دریای روم میرسیدند، میتوانند، با «سرویس» ناوگان منظم تجارتنی با سهولت بمقصدهای خود بروند.

بدینوسیله نیز برای ممالکی مانند هندوستان، عربستان و سواحل شرقی افریقا، که در جهان هخامنشی اهمیت تازهئی مییافتند، برای اولین بار نظارت نظامی برقرار میشد: یعنی ناوگان جنگی پارسی، که در سواحل فینیقیه لنگر انداخته بود، میتواندست، از آنجا خود را به «دریای جنوب» برساند. چه در این ممالک شرق کشتی جنگی ساخته نمیشد. و اگر میخواستند، قطعات منفصل جهازها را با بار شتر از ساحل آسیائی مدیرانه به آنجا ببرند، علاوه بردشواری های راه ممکن بود، موفقیت مطلوب نیز حاصل نشود.

در همین حالیکه «تصویر جهانی» داریوش روز بروز وسیعتر میشد، رابطه میان قسمت های از هم دور افتاده دولت او از راه دریا و امکان رسانیدن ناوگان جنگی بهمه نقاط کشور عظیم هخامنشی امنیت خاصی در سراسر جهان آنروزی بوجود میآورد. و این امر نشان میداد، که کوششهای داریوش برای بنای نیروی دریائی پارسی با کمک ساحل نشینان بنادر شرقی دریای روم تاچه حد بجا و بموقع بوده است. باوجود اینکه ایرانیها با دریانوردی آشنائی نداشتند، داریوش راه مسلم خود را در این زمینه پیمود و چنان نیروی توانای دریائیئی برای دولت خود فراهم کرد، که تا انقراض دولت جهانی پارسی با موفقیت از خود دفاع کردند و مقاومت ورزیدند. ایرانیها در در این مورد با مهارت تمام از کشتی ها و کشتیبانان «مستعمرات» خود استفاده میکردند. (۲۱)

با گشایش راههای دریائی سر زمین مرکزی پارس چهره دومی بجانب دنیا یافت. و پادشاه هم خود را بر این مصروف میداشت، که ملتوی از این موقعیت جدید منتفع باشد. در کناره خلیج ساکنین بیشتری گنجانده شدند؛ جاده های بزرگی

ساحل را بداخله فلات مربوط ساختند؛ در نزدیکی بندر اصلی کاخ مستحکم عظیمی برای پادشاه بنام شد، تا هنگام سرکشی بامور دریائی و کشتیرانی در آنجا اقامت کند. استرابون Strabo نام این کاخ را تائو که Taoke ضبط کرده است. (۲۲)

داریوش چندی پس از ختم جشن تاجگذاری خود در مصر به پارس مراجعت کرد، تا آنچه برای نتیجه گیری از احداث کانال در اینطرف لازم بود، انجام بدهد. در کناره کانال بر چهارستون سنگی بلند در یکطرف متن اریائی، عیلامی و بابلی، و در طرف دیگر متن مفصل مصری حك شد، چنانکه کشتیبانان ترعه میتوانستند، آنها را به بینند و بخوانند.

در اینجا نیز مانند سنگنوشته پارسه (تخت جمشید) پادشاه اعلامیه عمومی را با نیایش خدای خویش، که پادشاهی را باو عطا کرده، آغاز مینماید. پس از آن نام و عنوان و نژاد داریوش ذکر میشود. در سرستون نیز نام و عنوان شاهنشاه جداگانه نقر شده. در آخرین جمله سنگنوشته از این اثر تاریخی خود با آیندگان صحبت میدارد:

«داریوش شاه گوید: من پارسیام، از پارس مصر را گرفتم. این کانال (یوویا *yauwiyav* = جوی) را فرمان دادم، از رودی بنام نیل (*Iriawia*)، که در مصر روان است، به دریائی، که از پارس میآید، بکنند. پس این کانال، چنانکه من فرموده بودم، کنده شد و ناوها از مصر، از این کانال، به پارس میرفتند، چنانکه خواست من بود.»

متن مصری سنگنوشته را داریوش با توجه به مقتضیات مملکت در فرم مصری و مبسوطتر از ستون دیگر بوسیله اوزاهورسنت ترتیب داده بود. همانطور که کورش بزرگ در بابل کرده بود، بهمان نحو نیز داریوش در مصر بمذهب بومی زیاد پرداخته و از قدرت کهنه استفاده سرشار کرده بود.

در نوشته مصری داریوش خود را پسر نیت الهه سائیس خوانده: اوزاهورسنت

کاهن معبد نیث بود. در این کتیبه داریوش پادشاه بحق مصر بالا و مصر پائین خوانده شده و تسلط جهانی او موهبت نیث است. پس از آن تاریخ سفر اکتشافی اسکولاکس و حفر کانال نوشته شده و بعد هم نام سرزمین های دولت و قدرت شاه ذکر گردیده.

در این «لیست» ممالکی، که دیوان شاهی آنرا مرتب کرده بود، تغییراتی، که در امور اداری دولت هخامنشی در این زمان پیدا میشد، دیده میشود. اولین چیزی، که پس از سفر غرب داریوش در این «لیست» ظاهر میشود، تغییر ترتیب ولایات و نسبت اداری آنها بیکدیگر است. لاقلاً در ولایات شرقی، یعنی در مناطق واقعی ایرانی این تغییرات بخوبی ملحوظ است. برای نخستین بار در ستون های کانال نام ممالك شرقی قبل از ممالك متمدن غرب کشور ذکر شده. در صورتیکه پیش از این مغرب کشور همیشه حق تقدم داشت. مقصود از این تغییر اهمیت بیشتری بود، که داریوش به «قومیت» اریائی میداد و پایه وسیعتری برای تسلط پارس ها میجست. داریوش در ضمن عملیات سازندگی خود در غرب متوجه شده بود، که قشرنازك پارس هائی، که بر این ولایات دست یافته اند، يك سطح اتكاء نژادی و قومی عریضتری لازم دارند، تا در دنیای کهنه جنوب غرق نشوند. از این نظر بود، که شاه مردان همخون و ملل هم نژاد را - حتی از نجبای یونانی - دائماً بیشتر در ردیف همراهان خود قرار میداد. البته نجبای شمشیر پاریسی امور بزرگ کشوری را کماکان در دست داشتند و بمعنای خاص طبقه فرمانروا بودند. ولایات ایرانی، که در اثر جنگهای سالهای اخیر بسیار وسعت یافته بودند، تقسیم بندی منظمی شدند. در اولین قدم کشورهای ماد و پرتوه (خراسان) و بلخ محدود شدند، زیرا تنها توانائی نظامی این ولایات با این عظمت خاك خطرناك بنظر میرسید. بعدها در منطقه رنج همین عمل انجام گرفت. با این ترتیب متدرجاً پنج ساتراپی دیگر تشکیل شد: خوزستان، ارمنستان، هندوستان، هرات، کرمان. با این اقدام داریوش کشور وسیع خود را، که به ساتراپی های معدود بزرگی تقسیم میشد، به ساتراپی های کوچک بیشتری بخش کرد. با وجود

داریوش یکم

این ساتراپی ها و قلمرو های نظامی و مناطق سپاهی بزرگ را منحل ساخت . اداره آنها مستقیماً با دیوان شاهی بود . ساتراپی آسیای قدامی ، بصورت میراث بابل جدید ، که تا این زمان يك قلمرو واحد تشکیل میداد ، به دو ولایت بابل و اشور تقسیم شد . پس از آن نوبت به تقسیم قلمرو بزرگ یونانیان آسیای صغیر رسید ، که با آن وارد مرحله تازه دیگری از آثار داریوش یکم میشویم . (۲۳)

فصل چهارم

تیمپاست هلنی

پس از سرکوبی شورش های بزرگ تمام سعی پادشاه مصروف نواحی شرق کشور میشد ، نواحی شرقی ایرانی نشین و همسایه های این مناطق. همینکه داریوش متوجه مغرب شد ، البته نواحی مصر و بابل و آشور سرآغاز برنامه او بودند ، آخرین منطقه ئی ، که پادشاه بدان میپرداخت و برای او و دولت او اهمیت فوق العاده ئی داشت ، سرزمینهای یونانی نشین آسیای صغیر در شمال غرب بود .

هنوز مرکز این قسمت از کشور شهر ساردس پایتخت کهنه لودیه بود ، که پایگاه تسلط پارس ها را بر فلات آناتولی تشکیل میداد . سواحل غربی آسیای صغیر با کولتور نوع دیگر خود در واقع جزء حواشی کشور بودند و قدرت « قاردئی » پارسی هنوز از دریا های غرب نمیگذشت .

هر چند کورش از ولایت بزرگ داخلی لودیه ساتراپی بخصوصی در ساحل شمال غربی آسیای صغیر جدا کرده بود ، که مرکز آن در **داسکولیون** ، در نزدیکی بوسفور ، قرار داشت ، در نتیجه عملیات اورویتس ، یعنی از میان برداشته شدن میتروباتس بوسیله او ، این دو منطقه باز بهم ملصق شدند . اما هیچیک از ساتراپ ها در دنیای جزایر آن طرف پا نگذاشتند و بفضای اصلی هلنی دست دراز نکردند . حتی جزیره ساموس ، که روابط نزدیکی با دولت پارسی داشت ، در واقع خارج از حیطه « تسلط » هخامنشی بود . البته اورویتس چند سال پیش از این پولوکراتس پادشاه ساموس را کشته بود و سعی میکرد منطقه نفوذی در خاک او بنا کند ، اما موفقیت او هم زیاد نبود .

افق دید شاه در این ساحل محصور میشد و از کناره دریا فراتر نمیرفت. اما اهمیت هلن‌ها در این دریاها و نفوذ آنها در مصر کم‌کم بر داریوش روشن شد. در همان سالهای سازندگی داخلی شاه با دقت تمام برای اولین بار اثر و ارزش هنرمندان یونانی و یزشگان و بازرگانان آنها را مشاهده کرد و متوجه شد، که در گوشه شمال غربی دولت او فضای حیاتی ملتی وجود دارد، که با قدرت فراوان روحی و با کولتور قابل توجهی میتواند، نظروی را بخود جلب کند.

روح بیدار داریوش در گسترش دامنه تجارت هلن‌ها در بابل و در مصر متوجه شد، که این ملت، اگر نه بیشتر، لااقل همان ارزش دریائی فینیقی‌ها را دارد و برای تسلط پارسی در آنسوی دریاها میتواند، ستون محکم و سطح اتکاء خوبی باشد. بدین ترتیب آسیای صغیر بطور روزافزون اهمیت بیشتری نزد شاهنشاه پیدا کرد و از صورت ایالت داخلی بیرون آمد - و برای تثبیت سلطه پارسی، چه از نظر نظامی و چه از نظر سیاست تجاری، مرکز مهمی شد. (۱)

اولین قدمی، که داریوش در این راه برداشت، این بود، که تشکیلات جدید ولایتی دولت خود را در اینجانباز مستقر کند، چنانکه در شرق کشور خود کرده بود. فضای آسیای صغیر به ولایات مختلف تقسیم شد. در زمان اورویتس آسیای صغیر تمام در دست همین ساتراپ بود. فقط سه ولایت پافلاگونیة Paphlagonia، کاریه Karia و بخصوص کیلیکیه Kilikia استقلال خود را حفظ کرده بودند. اکنون ولات‌اناطولی بدو منطقه تقسیم میشد: قسمت شمالی کپدوکیه و فروگیه (فریژی) ساتراپی شمالی، و پایتخت آن داسکولیون بود؛ ساتراپی جنوبی عبارت بود از لودیة، ایونیة Ionia، کاریه، لوکیه Lykia و پامفولیة Pamphylia. پایتخت ساتراپی جنوب ساردس باقی ماند. پافلاگونیة ولایتی متعلق به ساتراپی کپدوکیه بود. ولایت تحت‌الحمایه کیلیکیه و سلاطین دست‌نشانده آن از خاندان سوئسیس جزء ساتراپی لودیة محسوب میشد. در تمام این مناطق - همچنین در کیلیکیه - اداره مالی خارج از حیطه قدرت حکام محلی بدست فرماندهان قلاع سلطنتی سپرده شده بود و آنرا گنجینه

Ganjaka) (گنجج) مینامیدند. البته با این طریق فرماندهی پادگان ولایتی نمیتوانست، در دست مأمورین کشوری باشد. داریوش در تمام آسیای صغیر يك منطقه نظامی می تشکیل داده بود، که شامل همه سربازان «آکتیف» این ناحیه میشد. بدینوسیله از تجمع قوای زیاد در دست يك ساتراپ جلوگیری بعمل میآمد. بخصوص که ولایات این منطقه تقریباً همه بصورت تبول شاهنشاهی به شاهان تحت الحمايه محلی واگذار شده بودند. نتیجتاً هم از قدرت واقعی «شهربانها» کاسته میشد و هم قدرت حمله سپاهیان ایرانی در آسیای صغیر بجا میماند.

ویتالانه هم قسم، همراه، خویشاوند و قدیمترین دوست خود را داریوش به سرفرماندهی سپاهیان آسیای صغیر برگزید. یونانیها منصب او را از تحریف يك کلمه پارسی کارانوس (Karanos = Kavra = سپاه، نجبای جنگی) ضبط کرده اند. این انتصاب یکی از عمیقترین و مهمترین کارهایی بود، که در این ناحیه برای برقراری نظم نوین انجام میگرفت. در این مورد باز داریوش بنای دولت خود را بر پایه سپاهیان خود قرار داده بود. سپاهیان، که از مجموع آزاده سواران ایرانی، پیروان آنها و سربازان طوایف همخون آنها تشکیل میشد. سرفرماندهان مناطق سپاهی در مقام خود بالاتر از شهربانها (ساتراپها) بودند. و این اولویت در دولت پارسی همیشه محفوظ ماند. و در واقع نمایندگان قدرت مرکزی و مستقیماً تحت فرمان پادشاه سپاهی پارسی بودند. این تقسیم نیرو در فضای آسیای صغیر از طرف دیگر برای نقشه های آینده می، که پادشاه قصد اجرای آنها را داشت، تنظیم شده بود: در حالیکه تمام قدرت سپاهی شمال غرب در يك واحد نظامی جمع میشد، ساتراپها مأموریت داشتند، نواحی ساحلی را حتی الامکان بقلعه و خود منضم کنند. عناصر هلنی مقیم شهرهای تجارتي از نظر اقتصادی مهمترین عوامل بودند. ضمیمه کردن آنها به دولت پارسی برای بالابردن سطح اقتصادی کل این کشور جهانی لازم بود. (۲)

اهمیتی، که داریوش به این تکالیف جدید در کشور خود میداد و اهمیت اساسی می، که این اقدام در نظم نوین وی حاضر بود، از انتصابات، که شاه پارسها برای این

منطقه در نظر گرفته بود، معلوم میشد. در این ناحیه داریوش تقریباً همه همراهان قدیم، گارد شخصی، خود را به کار گماشته بود: رفقای دوره جوانی و باوفاترین کسان نزدیک خود را. همه آنها با بخشش اقطاعات بزرگ مسند کارهای بزرگی شدند. در مناطق شمال غربی به همراهان قدیمی اراضی شاهانه‌ئی داده شد و بدین وسیله بستگی و تعلق غیرقابل انفکاک کی بین آنها و این منطقه ایجاد گردید.

چنانکه در آن لحظه‌ئی، که داریوش نظر خود را به شمال غرب میدوخت، خانه‌های بزرگان پارسی ویتانه، ویدرنه، گو برووه و ارته‌فرنه *Artafarna* برادر شاه و خانواده او در آنجا ساخته و پرداخته بودند. همه آنها سرشار از بخشش‌ها و نعمت‌های پدرا نه‌شاهی نمایندگان او در این گوشه از کشور پهناور وی بودند. اداره امور را در دست داشتند و بر سپاهیان او فرماندهی میکردند. مستملکات جدیدی برای او بدست می‌آوردند، ناوگان سلطنتی می‌ساختند و منابع مختلفه اقتصادی جدیدی بردولت وی میگشودند. و در عین حال خود هر روز بیش از پیش با این فضا مختلط و ممزوج میشدند، چه دره کولو نیز اسیون، آن شخصاً سهم بزرگی داشتند و بالاخره خود شاهان محلی آنجا شدند. چنانکه پس از انقراض دولت پارسی هنوز مدت‌ها میراث سلطه ایرانی خود را در آنجا نگهداشتند. یکی از موفقیتهای بزرگ کوچاندن بزرگان نجبای پارسی به این ناحیه بود، که در اثر آن منطقه شمال غرب از مهمترین مناطق دولت پارسی شد و بین زندگی و فرهنگ ایرانی و هلنی روابطی بوجود آمد، که بعدها در تطور و تکامل دنیای اژه (ایگیوس *Aigaios*) نفوذ کلی داشت.

داریوش با این عمل خود با یک تیر دو نشان میزد، از یکطرف به همراهان وفادار و گارد قدیم خود پاداش بزرگی میبخشید، و از طرف دیگر به بهترین وجهی قوای آنها را بنفع کشور بکار میانداخت. در میان همه اینها فقط یک نفر نتوانست، اینهمه مهربانی شاه را تحمل کند: وینده‌فرنه یکی از پیروان نزدیک شاه بود، که علم طغیان برافراشته بود. با آنکه یک چنین عملی ممکن بود، سرمشق مخاطره آمیزی شود، و دیگران را به عصیان وادارد، باز داریوش صبر و بردباری را از دست نداد،

تا اینکه وینده‌فرنه سرکشی را بنهایت رسانید و در قصرشاهی مرتکب جنایتی شد. داریوش سیاستمدار در چنین موقعیتی هرگز شفقت و رحم نمیشناخت. یاغی و تمام خویشاوندان مرد او را بجرم خیانت بزرگ بدارآویخت.

از روی گزارشهای فرمانداران خود پادشاه چنین استنباط میکرد، که ساحل نشینان آسیای صغیر، چه مردم هلنی و چه بومی، خصوصیات زندگی می‌دارند، که با مناطق زیست آنها بیشتر «جور می‌آید». پادشاه بدین قسمت توجه فوق‌العاده می‌نشان داد. مثلاً به شاهان ناحیه پافلاگونه در شمال و حکام کاریه در جنوب غربی حتی المقدور حقوق و مزایای قدیم سرزمین‌های آنها را دوباره برگردانید و با همین ترتیب وارد تشکیلات دولتی خود ساخت. از این لحاظ دشوارترین قسمت‌ها شهرهای کوچک تجارتی هلنی بودند، با تعداد زیاد خود و دولتهای خاص خود. این شهرها در فضای شمال غربی نفوذ سیاسی و اقتصادی بسیاری داشتند.

داریوش، که اینک میتواند، با نظری دوربین‌تر از کورش بزرگ به عالم خودنگاه کند، مایل نبود، با تسلط پارسی ضرری به شهرهای ساحلی برساند. بعکس، سعی داشت، با ترویج رونق زندگی آنها پایگاه‌هایی شبیه به شهرهای فینیقی داشته باشد. وی نیز به تقلید پادشاهان لودییه مقام خاصی برای هلن‌های این قسمت در نظر گرفت.

همچنانکه شهرهای فینیقی جمعاً یک ولایت از ساتراپی سوریه را تشکیل میدادند و هر یک از آنها بوسیله سلطان شهر خود با فرمانروای بزرگ پارسی رابطه مستقیم داشتند، بهمان قسم نیز شهرهای هلنی آسیای صغیر، با آنکه اجزاء ساتراپی‌های مختلف بودند، بایست هر کدام مستقلاً با دربار پارسی مربوط باشند. برای این مقصود داریوش موقعیت «جبار» یونانی را، که از دوره لودها ظاهر شده بودند، تقویت کرد و نظر آنها را بخود جلب نمود. تا در موقع لزوم با یک مسئول مقتدر واقعی سروکار داشته باشد. ساتراپ‌های آسیای صغیر وظیفه دار بودند، با سلاطین شهرهای هلنی از نزدیک مربوط باشند و منافع آنها را حتی المقدور با منافع دولت تطبیق دهند. (۳)

داریوش در اینجا نیز دسته‌های اکتشافی می باطراف فرستاد، چنانکه در فتح شرق نیز اقدام شده بود. طبیب یونانی ذموکدس Demokedes، که در دربار پارسی مقام بلندی احراز کرده بود، و شاید اولین کسی است، که راه نفوذ علوم یونانی را در ایران هموار ساخته، در این امر نقش بزرگی بازی میکرد. این مرد بوسیلهٔ ملکهٔ اتوسه، که خود در همهٔ امور سیاسی و فرهنگی کشور وارد بود، نظر شاه را نسبت به وطن هلنی خود در جنوب ایتالیا جلب کرد. البته در رتبهٔ اول در نظر داشت، که خوشبخت و سعادتمند به خانهٔ خود برگردد. داریوش در این چشم‌انداز جدیدی، که در پیش خود مییافت، بدون درنگ یکدسته از کشتی‌های فینیقی را به اکتشاف این مناطق فرستاد. مأمورین جدید نقشهٔ دریانوردی «حسابی و درستی» برای آب‌های هلنی ترتیب دادند و خود را از سواحل یونان به ایتالیای جنوبی رسانیدند. حادثهٔ نامطلوبی جز فرار ذموکدس روی نداد. مأمورین دیگر با نتایج خوبی بدربار شاه برگشتند و نقشهٔ جهان تازه‌ئی را پیش چشم وی گشودند.

از طرف دیگر بوسیلهٔ شهربان داسکولیون اطلاعاتی را جمع به سرزمینهای آنسوی بوسفور میرسید. داریوش متوجه شد، که میتواند، با نیروی زمینی مجهزی از تنگهٔ بوسفور بگذرد و مناطق ارزندهٔ غربی را تصرف کند. دولتهای مختلف تراکیه - چنانکه سانراپ داسکولیون اطلاع میداد - در نتیجهٔ وجود قبایل سرگردان دشتهای روسیهٔ جنوبی، همان بستگان سکاهاى شمالی ایران، یعنی اسکوٹها («سیت‌ها»)، در وضعیت بسیار متشنجی بسر میبردند. (۴)

خبرهائی، که از شمال و از غرب کشور به دیوان پارسه میرسیدند، کم‌کم چنان یکدیگر را تکمیل کردند، که داریوش از جمع آنها توانست، چشم‌انداز روشنی برای فضای حیاتی و فرمانروائی ملت خود بدست بیاورد. يك تصویر جهانی تازه‌تری پیش چشم شاه شکل میپذیرفت. میدانهای نیروهای دیگری ظاهر میشدند و روح دوربین و متفکر داریوش با تکالیف جدیدتری برخورد میکرد. فضای كوچك عالم‌آسپائی، که كورش بزرگ در زمان خود برق‌آسا با قدرت شکمنده و بی‌شرونده

عجیبی مسخر کرده بود، در این چند سال زیر دست نظم آفرین داریوش واحد مشخصی شده بود، که در آن ملت‌ها و سرزمین‌ها، تجارت و حمل و نقل، و فرهنگ در یک سیستم عاقلانه دقیق در آمده بودند. داریوش هنوز فضائی، که ملت فرمانروای ایران در اولین ضربه میدان قدرت و سر بلندی بدست آورده بود، چنانکه شاید، منظم نکرده بود و فقط نسبت به تأمینات نظامی و سیاست تجاری تشکیلاتی داده بود، که در افق شمال غرب منطقه عظیم جدیدی بروی گشوده شد. قوای مهم این منطقه بدون شک در دولت پارسی نفوذ کلی داشت و میتوانست، برای بعدها نیز داشته باشد. (ه)

بدین ترتیب پادشاه - بدون آنکه از مناسبات سیاسی داخلی یونان باخبر باشد - متوجه شد، که اینجا، در دریای روم، یک ملتی با قدرت تجارتی و جنگی فوق العاده در شمال عناصر مصری و فینیقی جنبه جنوب را متعادل نگه میدارد. داریوش، اول کسیکه اهمیت و معنای اقیانوس‌ها را دریافته بود، و آنها را در «سیستم» و در نظام دولت خود کشیده بود، اینک بخوبی اهمیت مدیترانه و قدرت دریائی هلاس را درک میکرد و میدید، که در این فضای جدید بشریت وزن کشمکش‌های سیاسی از فلات ایران در جهت شمال غرب جابجا میشود. عالم کولتور برای داریوش - چنانکه در کتیبه‌های کاخ آپه‌دانه و پارسه خود ذکر کرده - دیگر با اوضاع بوسفور محدود نمیشد، بلکه امروز تنگه بوسفور را بچشم رابطه‌ئی میدید، که دو خشکی اینطرف و آنطرف را بهم وصل میکرد و دارای اهمیت فوق العاده اقتصادی و سیاسی بود. وی چنانکه در شبکه جاده‌های ممالک مختلف برای حفظ انتظام اقتصادی پست‌های نگهبانی و پاسگاه‌هایی گذاشته بود؛ چنانکه برای تنظیم رفت و آمدها و تسلط قوای دریائی کانال مصر را تحت مراقبت گرفته بود، همانطور امروز بغاز داردانل را مرکز مراقبت بر حیات اقتصادی هلنی قرار میداد. تملک تنگه‌های میان اروپا و آسیا و تسلط بر ساحل جنوبی تراکیه برای فرمانروائی بر دریا‌های جهانی و نفوذ بر فضای حیاتی یونان از نخستین شرایط مقدماتی بود. نه تنها مسائل ارضی و سرحدی اکنون صورت تازه‌ئی بخود می‌گرفتند، بلکه اهمیت «تسلط دریائی» در سطح اول واقع بود و برای نخستین بار

موضوع آزمایش قدرت‌های مطرح میشد، که از آن زمان تا کنون همیشه مورد توجه دولتهای بزرگ جهانی بوده‌اند.

در شمال این عالم فرهنگی وسیع، که با کوهها و صحراها و دریاها از هم بریدگی‌هایی داشت، داریوش وجود يك منطقه دشتستانی را بصورت کمربندی از منتهی‌الیه غربی تا فزاینده شرقی تمیز داده بود. یعنی آن خطری، که داریوش در ترکستان غربی برطرف کرده بود و تصور نمیکرد دیگر با آن مواجه شود، دوباره با ابعاد بزرگتری در اینجا بوی برمیخورد. در آنطرف کوههای قفقاز، در سرزمین کیمرها، که یونانیها نیز در آنجا اقامت داشتند و محصولات دریای سیاه و فضای استپ را به دریای روم میبردند، باز همان خطری، که داریوش در شمال شرق سرکوب کرده بود، روز بروز قوت میگرفت. بنابراین داریوش قبل از آنکه نفوذ خود را در فضای هلنی مدیترانه مستقر سازد، بایستی از «پیش-میدان» های شمالی قلمرو جهانی خود کاملاً اطمینان حاصل کند. و برای این منظور مشغول تهیه مقدمات جنگی بر ضد اسکوت‌ها (سکاهای غربی) شد. (۶)

قبل از شروع بجنگ جزایر یونانی، که در نزدیکی ساحل آسیای صغیر بودند، متصرف گردید. بخصوص جزیره ساموس پایگاه دریائی خوبی برای تسلط بر مشرق مدیترانه بود. پیش از این در ساموس پولوکراتس سلطنت میکرد و یکی از قویترین نیروهای دریائی در اختیار او بود. پولوکراتس با آماسیس فرعون مصر متحد بود و بعد با کمبوجیه طرح پیمانی ریخت و در تسخیر ممالک ساحلی مشرق زمین او را کمک کرد. اوروفیتس ساتراپ آسیای صغیر پولوکراتس را بحیله کشت و بجای او مردی بنام مآندریوس Maiandrios بر ساموس حاکم شد. برادر مآندریوس سولوسن Syloson، که مآندریوس حق او را غصب کرده بود، از ساموس گریخته بود. وقتی که اوضاع داخلی ایران آرامش یافت، سولوسن به شاهنشاه ایران پناه برد و از او کمک طلبید. وی داریوش را از زمانیکه با کمبوجیه بمصر رفته بود، میشناخت. ظاهراً سولوسن در آن موقع از طرف برادر خود نیروی دریائی ساموس را بکمک

کمیوجیه میبرده و در همانوقت به داریوش بالاپوش زیبایی، که بسیار مورد پسند وی واقع شده، هدیه کرده است. اکنونکه در دربار سلطنتی پذیرفته میشد، این نکته را نیز یادآوری کرد. داریوش، که همیشه وفا و صداقت را با وفا و صداقت پاسخ میداد، بدون فوت وقت به دوست دیرین خود کمک کرد. هم با این وسیله فرصتی یافت، تا ساموس را در شمار ولایات دولتی بنویسد و بعنوان تیول بمردی بسپارد، که در وفا از پارسیان او چیزی کم نخواهد داشت. داریوش سولوسن را نزد وی تانه سرفرمانده سپاهیان آسیای صغیر فرستاد، تا وی را با قوای نظامی بنام وارث برادر بر تخت ساموس بنشاند. سولوسن بخصوص خواهش کرده بود، که در این تغییر و تبدیل بمال و جان مردم ساموس آسیایی نرسد.

ویتانه از ساحل آسیای صغیر به ساموس حرکت کرد. بدون کوچکترین مقاومتی در آنجا پیاده شد. مردم ساموس سردار پارسی و سولوسن را باشعف پذیرفتند، چه از مآندریوس رضایت چندانی نداشتند. در برابر پایتخت مذاکرات صلح انجام مییافت، در همان موقع برادر مآندریوس، که از صلح بدون جنگ و تسلیم بلاشرط ساموس خشمگین بود، به نجبای پارسی حمله برد، همه را کشت و طغیان بزرگی برپا کرد. در حالیکه مآندریوس از ساموس میگریخت، ویتانه مجبور شد، شورش ساموس را با خونریزی سخت بینظیری خاموش کند. چنانکه سولوسن تقریباً در جزیره خالی از سکنه مستقر گردید. سردار پارسی بر حسب فرمان شاهی ساکنین جدیدی از خشکی های اطراف به ساموس برد. ترس و احترامی، که در فضای یونانی نسبت به داریوش حکمفرما بود، از اینجا معلوم میشود، که حتی اسپارت نیرومند با تمام نفوذی، که در ساموس داشت، مآندریوس را کمک نکرد. پادشاه اسپارت کلمومنس Kleomenes سلطان فراری ساموس را از ترس مؤاخذه شاه از خاک خود بیرون راند.

حال داریوش مقدمات جنگ ملی را بر علیه سکا های غربی ساز میکرد، در مرکز و در ولایات شمال غربی دسته های سربازانی بسیج گردید و برای نخستین بار

در سواحل یونانی آسیای صغیر ناوگان‌های مهیا شد، که جبابره یونانی هریک با کشتیهای خود در آن شرکت بسته بودند. حتی از سرزمینهای آنطرف دریا. چنانکه میلتيادس Miltiades آتنی از خرسونس Chersonnes تراکیه نیز ناوگان خود را فرستاده بود. پادشاه بوسیله مهندس یونانی ماندروکلس Mandrokles روی تنگه بوسفور پلی زد، تا سپاهیان وی بتوانند، بدون هیچ اشکالی در خاک اروپا، در دماغه خالکدون Chalkedon پیاده شوند. بدین ترتیب قاره جدید با قلمرو دولت داریوش مربوط گردید. دریائی، که همیشه مانع پیشرفت ایرانیان بود، با این تمهید از میان برداشته شد و راه تازه‌ئی بر سپاهیان پارسی گشوده گردید. ماندروکلس مورد پادشاه و محبت شاه قرار گرفت و مغرور و مفتخر تصویر عظیمی از عبور سپاه پارسی بر پل خود کشید و بیاد بود جاویدان تقدیم معبد هرا Hera در ساموس کرد. داریوش، که در نزدیکی ییزانس (بوزانتیون Byzantion) قدم بخت اروپا گذاشته بود، در همانجا دو ستون با سنگ‌نوشتهائی در سه زبان دولت جهانی خود و ترجمه یونانی آن نصب کرد و سلطنت و دولت خود را بر مردم قاره جدید اعلام داشت.

برای تعیین حدود شرقی قلمرو دولت اسکوت‌ها (سکا‌های غربی)، که در یک پادشاهی بزرگی همه قبایل آنها متحد شده بودند، داریوش ساتراپ داسکولیون را با ناوگان مرکب از سی کشتی جنگی به ساحل شرقی دریای سیاه اعزام کرد. این ساتراپ در حمله ناگهانی به سواحل اسکوت‌نشین اسیرانی بچنگ آورد و تصور میکرد، بعنوان «راهنما» بتواند، از آنها استفاده کند. معذک از وسعت فضای سواحل شمالی دریای سیاه معلومات دقیقی بدست نیاورد. داریوش نیز تصور کرده بود، میتواند، تمام صفوف جبهه اسکوت‌ها را با یک حمله سریع از طرف مغرب درهم به پیچد و قدرت آنها را در قلب سرزمین خودشان بایک ضربه قاطع خورد کند، چنانکه با سکا‌های شرقی کرده بود. (۷)

برای این منظور ناوگان‌ها را از وسط دریای سیاه به مصب دانوب و از آنجا بداخل دانوب، یعنی کمی بالاتر از دلتای بانالاقی این رودخانه فرستاد، تا در آنجا

پلی از قایق‌های متعدد بنا کنند. همت‌ه‌لن‌ها در این کار زیاد بود. چه از دست مردم دشت‌نشین اسکوث در امان نبودند. مراکز و راه‌های تجارتنی آنها از مدتها پیش مسدود شده بود. داریوش با سپاهیانی مرکب از سربازان ایرانی و واحدهائی از آسیای صغیر، با تمام نجبای دربار خود و با دو برادر خود ارته‌فرنه و ارته‌بان‌ه Artabanos (اردوان) میان‌بر از خاک تراکیه بطرف دانوب پیش رفتند و مناطق سر راه را مطیع می‌ساختند.

در خلال این احوال اسکوث‌ها سعی می‌کردند، قبایل جلگه‌های جنوبی روسیه و حوزه دانوب را برضد داریوش مؤتلف سازند. اولین قبایلی، که در مقابل شاه مقاومت ورزیدند، **گت‌ها** Getai در نزدیکی مصب دانوب بودند، که در جنگ‌های سختی، در اثر ضربه‌های شدید سپاهیان ایرانی از پا درآمدند. پس از آن داریوش حمله به مرکز اسکوث‌ها را مناسب‌تر دید. میخواست، آنها را در قلب سرزمین خودشان لگدمال کند. داریوش با قوای خود از پلی، که قبلاً روی دانوب بنا کرده بود، گذشت و ناوگان و واحدهای یونانی را آنجا گذاشت. وی از خطر بزرگی، که باستقبال آن می‌شتافت، آگاه بود و برای همین میخواست، در صورتیکه خود او و سپاهیان او نابود شوند، مناطق فتح‌شده جدید برای دولت پارسی مسلم باشند. داریوش در محاسبات خویش طول مدت دوماه را برای سرکوبی دشت‌نشینان اسکوث در نظر گرفته بود. بهمین جهت به جبابره یونانی، که در آنطرف دانوب ماندند، فرمان داد، تا اگر پس از ۶۰ روز مراجعت نکرد، کشتی‌های پل دانوب را با ناوگان خود برای حفاظت ولایات شمال غربی آسیای صغیر باخود ببرند.

داریوش با سپاه خود به قلب مناطق سکاهای غربی تاخت و متوجه این امر شد، که حریف بمبارزه صف بصف تن در نمیدهد و دائم از پیش وی میگریزد. تنها راه حلی، که برای وی میماند، این بود، که با طلایه سواران سبک اسلحه خود همچنان در سرزمین دشمن بسمت شمال شرقی پیش براند و هرچه در راه میبیند، نابود کند. ولی بالاخره متوجه شد، که راه این میدان به سرزمین‌های قفقاز دورتر از آن است،

که تصور می‌کرده . پس بایست عقب‌نشینی کند و بیشتر از این پیشرفتن صلاح نیست. گوهر ووه پدر زن شاه و هم‌قسم او در مشاوره اندرز بدان سلطنتی ثابت کرد، که از این بعد هر حمله تازه‌ای بی‌نتیجه است . باری داریوش، بدون آنکه با حریف دست و پنجه نرم کرده باشد، مراجعت نمود . (۸)

در این اناء سواران اسکوتی، که در پشت سر شاه از پناهگاه‌های خود بیرون می‌آمدند، به پادگان پل دانون حمله کرده بودند و می‌خواستند، هلن‌ها را بطرف خود بکشند. لیکن جبایره یونانی و در رأس آنها هیستئوس Histaos میل Milet بخوبی میدانستند، که قدرت و تأمین زندگی آنها - لااقل در این لحظه - از دولت پارسی قابل انفکاک نیست. از اینجهت آنطرف پل - قسمت شمالی - را از ساحل کنار کشیدند، تا از دستبرد اسکوت‌ها ایمن باشند. و در انتظار شاه باقی ماندند. داریوش بلا مانع توانست، از دانون مراجعت کند، در حالیکه سر زمین اسکوت‌ها را نابود و ویران کرده و قدرت سپاه خود را بمردم آن طرف نمایش داده بود. در مراجعت دسته‌های خسته و فرسوده او مورد دستبردهای متعدد قبایل ثراکی و هلنی واقع شدند.

با آنکه سپاه داریوش در نتیجه سختی و شدت این لشکرکشی آسیب‌های بزرگی دیده بود، با آنکه این لشکرکشی هیچ‌صحنه نبردی نداشت و يك قسمت از مناطق مغلوب شوریده بودند، باز میتوان گفت، که نتیجه آن کاملاً مثبت و موفقیت‌آمیز بوده. در این عملیات این یکی ثابت شد، که جنوب روسیه را نمیتوان مانند ترکستان غربی «پیش - میدان» امنیت دولتی قرار داد. ولی قبایل این منطقه قدرت کوبنده دولت پارسی را حس کردند و امکان يك اتحاد نظامی بین اسکوت‌های همجوار ایران و دولت پارسی حاصل گردید. داریوش نیز برای امنیت سرحدات اروپائی دولت از قدرت نظامی این سواران چالاک بموقع خود استفاده کرد. این عملیات بالاخره تأثیر بزرگی از نیروی پادشاه در فضای هلنی باقی گذاشت و دولت پارسی توانست، جای پای خود را در مناطق میان دانون و هلاس محکم کند.

در موقع عبور از بوسفور به آسیای صغیر، در مراجعت به پارس، داریوش یکی از هم پیمانان وفادار خود را بنام بگه‌بوخشه با سپاهی در تراکیه گذاشت. بگه‌بوخشه نخست پریثئوس Perinthos را متصرف شد، که تا آن زمان مطیع دولت مرکزی نبود. پس از آن سواحل شمالی دریای اژه را فتح کرد. در نواحی اخیر سرزمین‌های حاصلخیز کنار رود استرومون Strymon و معادن نقره و طلای آنجا بدست پارسها افتاد فئون‌ها، - Phaion در این منطقه مقاومت شدیدی کردند. برای اینکه در داخل حدود مملکتی مرکز طغیان تازه‌ئی نباشد، داریوش دستود داد، آنها را به فروگیه کوچاندند. بگه‌بوخشه فرستادگانی نزد پادشاه مقدونیه Makedonia گسیل داشت، تا آب و خاک آنجا را به نشانه اطاعت از سلطنت پارتی نزد شاهنشاه بفرستند. آمونتاس Amyntas در برابر قدرت خردکننده داریوش در قاره اروپا جز اطاعت چاره‌ئی ندید، هر چند فرستادگان داریوش بتحریک و لیعهد مقدونی الکساندروس Alexandros (اسکندر) کشته شدند و مقدونی‌ها با پرداخت غرامت بسیار سنگینی توانستند، مانع از مجازات و حشتناک شاه شوند. (۹)

در همین احوال داریوش «شهربان» (ساتراپ) های آسیای صغیر را عوض کرد. ولایت لودییه به برادرش ارته‌فرنه، که در لشکر کشی‌های اسکوتی لیاقت و کفایت زیادی نشان داده بود، سپرده شد. ساتراپی کپدوکیه - فروگیه به او یبارس Oibares (Aoyabara * 'یاور') پسر بگه‌بوخشه داده شد. نواحی اروپائی، که بگه‌بوخشه مأموریت فتح آنها را داشت، نیز باین ساتراپی واگذار گردید. فرماندهی سپاهیان بگه‌بوخشه با ویتانه بود. ویتانه پس از بگه‌بوخشه امنیت ولایات اسکودره Skudra- تراکیه را نیز بعهده گرفت و با ناوگان خود به سرکوبی و مجازات شهرها و مناطقی پرداخت، که در موقع مراجعت سپاهیان دولتی نافرمانی یا خودسری نشان داده بودند. شاهشاه اقطاع وسیعی در کپدوکیه به ویتانه بخشیده بود، که بعدها هم میراث اولاد او شد. پسر ویتانه اونوفس Onophas (شاید Onaphernes, Wanafarna * 'فرهمند') در سلطنت خشه‌یارشا ساتراپ کپدوکیه شد و کپدوکیه از فروگیه جدا گردید و

این ساتراپی در خاندان ویتانه ماند و تا وقتی که دولت هخامنشی منقرض شد، اولاد ویتانه در آنجا حکومت کردند. (۱۰)

سلاطین یونانی شهرهای آسیای صغیر، که در دفاع از پل دانوب وفای خود را نشان داده بودند. از طرف شاه و حکام جدید بیش از پیش نوازش شدند و در زمرة همراهان شاه درآمدند. چنانکه به هیستئوس پادشاه میلث منطقه مورکینوس Myrkinos و کوئس Koes و شهر موتیلنه Mytilene را بصورت اقطاع سپردند. حتی ساتراپ ساردس، ارته فرنه، بتحریرک این سلاطین و با اجازه شاهقوائی برای فتح و سرکوبی جزایر نزدیک ساحل ولایات خود اعزام کرد. در قبال اختلافی، که میان اریستاگوراس Aristagoras - عموزاده هیستئوس - با فرماندار میلث و مگاباتس Megabates (Bagapavta) فرمانده واحدهای پارسی بوجود آمده بود، از این اقدام نتیجه مثبتی حاصل نشد.

رو به مرفته حمله داریوش در فضای هلاس موفقیت بزرگی بود: در نتیجه تأمین مواضع نراکی و اسکونی دولت جهانی پارسی در قاره اروپا موقعیت خود را مستحکم کرد و با مستملکات غیر قابل انفکاک خود دریای اژه را در مقابل دروازه های هلاس از دو طرف احاطه نمود. در حوالی سالهای ۵۱۰ پادشاه بزرگ اطمینان یافت، که قبایل و سرزمینهای دوردست شمال غربی بصورت رضایتبخشی به دولت جهانی او ملحق شده اند. دشتهای این نواحی از دو طرف محاصره شده، منطقههای اژه و یونان در گازانبر نظامی و بخصوص اقتصادی قرار گرفته بودند، که مرکز آن تنگه داردانل بود. سیاستی، که در برابر کوچ نشینهای هلنی اتخاذ شده بود، ظاهراً مؤثر بود و پیشرفتهای مسالمت آمیز بیشتری را در فضای یونانی وعده میداد. (۱۱)

باین وضع داریوش اقدامات عریض و طویل دیگری را در فضای شمال غرب زاید میدانست. پس به تکالیف و وظایف دیگری پرداخت. انضمام فضای شمالی یونان به شبکه عظیم اقتصادی دولت جهانی در پادشاه افکار تازهئی ایجاد کرد، که اعمال آنها چه در نقدینه دولتی و چه در زندگی اقتصادی و تجارت جهانی میتوانست، اهمیت فوق العادهئی

حاصل کند. با تجربیاتی، که داریوش از رواج نقدی بین شهرهای تجارتی هلمنی آموخته بود، بر آن شد تا پول واحدی برای تمام قلمرو دولت خود درست کند. در این زمینه فکر اولیه او این بود، که با تسهیل در پرداخت‌ها روابط تجاری نزدیکتری میان قسمت‌های غربی و شرقی مملکت ایجاد کند. مسکوک داریکوس Dareikos (داریکه Davrayaka*) با وزن ۸٫۴۲ گرم معادل نصف استاتر Stater فوکی Phokai - رایجترین واحد نقدی ایونیه - و درعین حال برابر يك شقل بابلی یعنی ۱/۶۰ هن بابلی بود. داریوش با کمال دقت در ضرب مسکوکات خود، که در بابل و آسیای صغیر انجام می‌گرفت، از اختلاط با فلزات دیگر جلوگیری می‌کرد. هرگز اختلاطی بیش از ۳٪ در مسکوکات آن زمان دیده نمی‌شود. - در وزن مسکوکات دقیقاً نظارت میشد، چنانکه پول جدید در همه بازارهای جهانی رواج یافت. داریکه تنها پول طلای این عصر برخلاف مسکوک نقره در انحصار پادشاه بود. و با رواج سریع و شدید خود انتقال کالاها را در تمام ممالك شرق مدیترانه بجزایر انداخت. علاوه بر این وسیله سهلی برای پرداخت‌های دولتی به سربازان خشکی و دریا بود و خارج از حیطه دولت هخامنشی اهمیت بزرگی در معاملات بانکی حاصل کرد. داریوش نه تنها می‌خواست، این معاملات بانکی را با قدرت پول دولت خود در دست داشته باشد، بلکه چون در مغرب انواع این دادوستدها در دست آخوندها انجام میشد، سیاستمدار کار پخته‌ئی مانند او منافع سیاسی مضاعفی از این عمل بدست می‌آورد. نظر عمیق و بصیر پادشاه را در طرح این نقشه اقتصادی میتوان در این مورد بخوبی مشاهده کرد، که پول تازه را در داخل ایران تقریباً بجزایر نینداخته بود. و حتی خزانه‌های پادشاهی فقط آقدر بامسکوک طلای جدید نباشته بودند، که احتیاج بپرداخت‌های نظامی و اداری در کار بود. در داخله کشور تعویض کالا مثل سابق رواج داشت و تقویت میشد. خزانه دولتی بقیه طلاهای خود را بصورت شمش نگه میداشت. از این مطلب با کمال وضوح استنباط میکنیم، که داریوش جداً در بسط اقتصادیات خصوصی و انفرادی ملت خود میکوشیده. اصولاً داریوش یکم بزرگترین مرد سیاست

اقتصادی دنیای قدیم بوده . و روی همین نظریات اقتصادی او بود ، که یکدسته از نجبای ایرانی ، که با این نوع زندگی اقتصادی اصلا سروکار نداشتند ، او را « خرده فروش » مینامیدند . اما اهمیت این سیاست داریوش بعدها - و قتیکه پایه های دولت هخامنشی متزلزل شده بود - بشبوت رسید . چه در آن موقع دولت فقط بروزن اقتصادی خود تکیه میکرد و حتی موفقیت های بزرگی نیز بچنگ آورد .

با پول طلای داریوشی مسكوك نقره مادی سیگموس Siglos بوزن ۶،۵ گرم ضرب میشد . بیست سیگموس مادی برابر يك داریکوس بود . ضرب مسكوك نقره مانند سکه طالدر حقوق و انحصار شاه نبود و ساتراپها نیز مسكوك خود را میساختند ، چنانکه از آنها نمونه های فراوانی در دست است .

ارواندس ساتراپ مصر بتقلید داریوش مسكوك نقره ای مخصوص بخود ضرب کرده بود خالصتر از سکه های شاهی . گفته بودند ، بهمین دلیل مورد خشم شاهانه قرار گرفته . در واقع خشم داریوش نسبت به ساتراپ مصر و توجه او به این سرزمین از جای دیگری آب میخورد . تقریباً در همان زمانی ، که حمله داریوش به اروپا آغاز شده بود ، اروانندس به مناطق یونانی نشین افریقا کورنایکا Kyrenaika (چیرنایکا Cyrenaica) هجوم آورده ، شهرهای کورنه Kyrene و برکه Barka را متصرف شده بود . البته این اقدام اروانندس جزء نقشه حلقه محاصره ای بود ، که داریوش برای هلاس طرح کرده بود . اما اروانندس با سختی و سفاکی بیمانندی جنگ افریقا را از پیش برد ، چنانکه از خط عمومی سیاست داریوش خارج بود . اروانندس با این ترتیب عدم لیاقت خود را در درك و در پیروی از سیاست شاهانه بخوبی نشان میداد . همینکه اروانندس در خود مصر نیز سیاست سخت جابرانه خود را تعقیب کرد و با سیاست داریوش تغایر کلی پیدا شد ، مردم مصر براو شوریدند و در این حال پادشاه از ساتراپ خود کوچکترین حمایتی نکرد . گوئی شاه او را قربانی سیاست خود در مصر میساخته . چه طغیان مصریها نیز فقط و فقط برضد حاکم جابر بود ، نه بر علیه شاه . پس از مرگ اروانندس مصریان مانند گذشته رعایای وفادار داریوش ماندند .

در اثر الحاق اقتصادی و تصرف مناطق شمال غربی، که مسئله پول جدید سهم بزرگی در آن داشت، تصویر فضای یونانی در نظر داریوش لحظه بلحظه مشخص تر میشد. و حال روابط سیاسی بین اقوام هلنی و همچنین خصوصیات این ملت را بخوبی درک میکرد. گزارشهایی، که از ساتراپ مناطق اروپائی میرسید و نیز آنچه خود شاه از یونانیان میشنید - چه یونانیها هر روز بیش از پیش در دربار سلطنتی رفت و آمد میکردند - وی را متوجه این نکته ساختند، که این «فرم» تسلطی، که از دوره پادشاهان لود بر یونانیها تحمیل شده - یعنی حکومت جباره - نمیتواند، پایه متجانسی برای دخول یونانیها در «عالم ایرانیت» باشد.

در موقعیت جدید هلاس شاه متوجه بود، که قدرت مرکزی پارسی بایست، بر عنصر دیگری در میان این قوم تکیه کند. در تمام ممالک هلنی نجبای واقعی بامردم عامی در مبارزه بودند. چنانکه در دولت اسپارت، که در رأس اتحادیه ولایات پلوپونس قرار داشت، یک آریستوکراسی واقعی در تحت سلاطینی مقید و محدود در قوانین حکومت میکرد. این آریستوکراسی همان طبقه ممتاز شمالی بود. مهمترین نکته برای شاه این بود، که چه در اسپارت و چه در شهرهای دیگر خود این نجبا در مبارزه شدیدی با جباره بسر میبردند. این نجبا اکثر کسانی بودند، که برای احقاق حق طبقات پائین تر اجتماع میجنگیدند و برخلاف «اشراف» تکیه آنها بر انبوه وسیع مردم بود. همان مردمی، که روز بروز از سیستم کهنه اشرافیت منزجر تر میشدند.

داریوش در اینجا، در فضای هلنی، متوجه شد، که در غالب دولتهای یونانی اروپا نجبا اهمیت سیاسی فوق العاده ای دارند. در صورتیکه در شهرهای هلنی آسیای صغیر موقعیت دیگری مناسبات دیگری بوجود آورده بود. داریوش مصمم شد، با فرمانروایان اریائی این منطقه نزدیکتر شود. این نجبای اریائی در نتیجه زناشوییها و زمین داریها با ناحیه تراکیه قرابت نزدیکی داشتند. تراکیه هم در تصرف پارسها بود و اینها در آنجا مردمی همخون و هم نژاد خود میدیدند. مردمی، که هنوز اصالت

نژاد شمالی را حفظ کرده بودند. نجبای یونانی يك قسمت همین مهاجرین شمالی بودند، و در قسمت دیگر نیز اثر خون شمالی بشدت محسوس بود.

در حالیکه همه این شرایط بر احترام نجبای هلنی در نظر پارس ها میافزودند، پادشاه خود متوجه نکته دیگری هم بود: طبقه فرمانرومای یونانی با مناطق بوسفور و کناره شمالی دریای اژه ارتباط زیادی در اثر وصلت ها و املاک خود داشت و از اینجهت در دولت داریوش مستقیماً ذینفع بود. در نتیجه این مستملکات و روابط خارجی نجبای هلنی با او طمان محلی کمتر بستگی داشتند و احساسات شخصی بیش از احساسات وطنی در آنها تقویت شده بود. و داریوش امکان بسط نفوذ دولت خویش را در فضای یونانی در این نکته بخصوص میدید. بوسیله اشخاص منفرد یا طایفه‌ئی از این نجبا بایست نفوذ پارسی صورت پذیر شود. البته مقاصد سیاسی و اقتصادی کاملاً بهم مربوط بودند، چنانکه داریوش در نظام دولت خویش میخواست.

در عین حال داریوش میدید، که در جوار اسپارت آریستوکرات قدرت دیگری خودنمایی میکند در يك جهت سیاسی بخصوصی، که کمتر میتواند، مورد استفاده قرار گیرد. این قدرت آتن بود. آتن بزرگترین شهرهای ایونیه. آتن وارد يك مرحله تطوری شده بود، که اختلاف آن را روز بروز با اسپارت آریستوکرات بیشتر میکرد و این اختلاف در وجود دولتها محسوس بود. تازه چندی نمیگذشت، که آتنی ها جبارۀ پسیستراتوس ها Pisistratos را منقرض کرده بودند. این خاندان، که در آغاز بنفع طبقات پائین کار میکرد، کم کم از انبوه ملت جدا شد و با قدرت استبدادی همه طبقات را تحت فشار گرفت. هیپپاس Hippias آخرین پادشاه این خاندان به «کلنی» خود سیگیون Sigeion، که اینك جزئی از مستملکات هخامنشی بود، گریخت و بوسیله ارته‌فرنه شهر بان ساردس از شاه کمک خواست، تا به کشور خود مراجعت کند.

در خود آتن پس از آنکه جبارۀ سرنگون شدند، دو دسته از نجبا در مقابل هم صف آرائی کردند و پس از کشمکش های زیاد فتح نصیب خاندان الکمئونس Alkmaionos شد. اما نجبای منحط آتن میدیدند، که تنها قدرتی، که میتواند

خودنمایی کند، همانا مردم اند. انبوه مردم در این کشمکش ها اهمیت زیادی حاصل کرده بود. در آتن علل اقتصادی تطور سیاسی را معین میکردند. کم کم يك دموکراسی بوجود میآمد، که همه آتنی ها را در يك وحدت ملی بهم میفشرد و اشراف بین المللی را به فنا محکوم میکرد. این تطور در دوره کلیس ثنس Kleisthenes از خاندان آلکمنونس آغاز شد. بدین ترتیب که وی وحدت نجبا را، که تا آن زمان باقیمانده بود، از هم باشید. با این عمل آتن در يك قیام دموکراتیک ملی در تمام فضای هلنی پیشقدم شد. و این رستاخیز ملی با حدت روزافزون بعلت های معنوی و ایده ولولیک از یکطرف و بعلم سیاست اقتصادی از طرف دیگر با دولت پارسی بنای مخالفت گذاشت.

در همان زمانی که داریوش راه سیاسی جدید خود را برای فضای هلنی بیش خود طرح میکرد، و نقشه الحاق این فضا را در سر میپرورد، در قسمت غربی آسیای صغیر معضلات جدیدی پیدا شد.

چندی پیش داریوش هیستیسوس سلطان شهرمیت را بنا بسفارش سردار خود بگه بوخشه به دربار خود خوانده بود، تا از تشبثات سیاسی و قدرت طلبی او، بخصوص از زمانی که در ناحیه مورکنیوس در تراکیه، در حوزه برنعت استروهن، پنجه انداخته بود، جلوگیری کند. این مرد بوسیله عموزاده خود آریستاگوراس Aristagoras، که نماینده او در میت بود، نقشه شورش در نواحی هلنی آسیای صغیر طرح کرده بود. هیستیسوس میخواست، با این عمل راه تجارتی داردانل و کنترل، شدید پارسی را در این منطقه متزلزل کند و سیاست اقتصادی خود را در اینجا بسط دهد. هیستیسوس از طرف مردم شهرهای آنجا اطمینان کامل داشت؛ چه زندگی و طرز تفکر این کاسب منش ها فقط با ارزش پول و قدرت پول مربوط بود. هر قدرت نظم آفرینی برای آنها محدودیت در تجارت معنی میداد. از آنجا که جبابره شهرها برای حفظ منافع شخصی خود با پادشاه پارسی ارتباط داشتند، اینها چهره سیاسی خود را تغییر داده، در «نهضتی» بر علیه جبابره مردم را گرد هم آوردند و کلمه

«آزادی» را بر پرچم‌های خود نوشتند. در حالیکه میستیس در دربار سر رشته‌ها را در دست داشت، آریستاگوراس تعداد زیادی از جبابره آسیائی را به بند کشید و مردم را برضد حکومت پارسی شورانید.

قبل از این شورش، آریستاگوراس سفری به اسپارت و به آتن رفته بود، تا از کمک نظامی «مترپل» یونان مطمئن شود. در اسپارت سعی او بر این بود، که **کلمونوس** سلطان شهر را باروش «کاسب منشی» خود جلب کند. از این قرار که نقشه جغرافیائی **هکاتایوس** Hekataios مورخ و جغرافی دان معروف میلث را، که روی ورق طلای بزرگی رسم شده بود، بوی نشان داد، تا بداند، که سرزمین‌های داریوش چقدر وسیع‌اند و اینها را میتوان فتح کرد؛ اسپارتنی‌ها با درایت و با حس ارتباطی، که با فضای زندگی خود داشتند، در انجام چنین نقشه‌ئی مداخله نکرده، با جواب رد دادند. آریستاگوراس پس از جواب مأیوسانه اسپارتنی‌ها به آتن رفت، آتن: دومین قدرت هلاس. و در اینجا موفق شد، یک واحد دریائی مرکب از بیست کشتی کمک بگیرد. در همان آتنی، که ۱۰ سال پیش از این در نتیجه تهدید اسپارت به داریوش پناهنده شده بود و سفرای آن اطاعت و انقیاد خود را نسبت به پادشاه در برابر **ارته‌فرنه** ساتراپ اعلام کرده بودند. در آن موقع مداخله سپاهیان پارسی لازم نشد. و بهمین جهت در مجمع عمومی ملت فرستادن آب و خاک به علامت تسلیم پذیرفته نگشت. علاوه بر این خاندان آلکمونوس، که در آتن سلطنت میکرد، از طرف **هیپپاس** مخاطره‌ئی میدید، چه شاه در نظر داشت، **هیپپاس** را به آتن مراجعت دهد. با اینهمه روابط میان داریوش و آتن تیره نبود. ولی آتنی‌ها خیال میکردند، حال فرصت آن رسیده باشد، که قدرت پارسی را از فضای هلنی، بهر ترتیبی شده، دور کنند.

آریستاگوراس پس از آنکه جبابره را اسیر کرد، مردم را به شورش هلنی دعوت نمود. در همه شهرهای یونانی آسیای صغیر با استقبال شدید ملت مواجه شد. تنها **هکاتایوس** سلطان میلث، کسیکه با محاسبه خشک موقعیت را قضاوت میکرد و تناسب

قوای ناچیز یونانی و عظیم پارس را در نظر می گرفت، فریاد بیدار باش خود را بگوش مردم میلت رسانید. اما صدای زنهار او را کسی نشنید و وقتی که ناوگان آتنی، که با واحدهای دریائی ارتریا Eretria تقویت شده بودند، در بندر افسوس Ephesos پیاده شدند، آریستاگوراس با همه این قوا به ساردس هجوم آورد. تمام ساحل هلنی آسیای صغیر یکباره شعله ور گردید. یاغیان در سال ۴۹۹ء حمله خود را آغاز کردند، تا ارته فرنه ساتراپ آنجا را بیرون کنند. شهر ساردس تقریباً بدون مقاومت بدست شورشیان افتاد. چه ارته فرنه با عده معدودی ایرانیان خود و چند واحد لودی در قلعه شهر سنگر گرفته بود. همینکه مهاجمین متوجه شدند، که نمیتوانند، باین زودیها قلعه را تسخیر کنند، بغارت شهر بلادفاع پرداختند. در نتیجه آتش سوزی بزرگی روی داد. ارته فرنه از این فرصت استفاده کرد. از قلعه خود بیرون تاخت. و در آشوبی، که در شهر برپا بود، سربازان هلنی را تار و مار کرد و از شهر بیرون ریخت. هلن ها جرأت نکردند، به فلات آسیای صغیر بگریزند و باز به بندر افسوس برگشتند. به واحد آتنی در اینجا فرمانی رسید، که هر چه زود تر بوطن برگردد. چه در این فاصله خاندان الکمهونس آتن را ترك گفته بود و دسته دیگری روی کار آمده بودند، که میخواستند، بیطرفی آتن را در برابر پادشاه حفظ کنند.

در این موقع پادگان آناتولی مأموریت یافت، از کپدوکیه به تعقیب هلن ها برود. در نزدیکی افسوس نبرد بزرگی واقع شد و به نیروی زمینی هلن ها شکست مهمی وارد آمد. وقتی که خبر آتش زدن ساردس به قبرس و کاریه رسیده بود، هنوز قوای زمینی یونانی با شکست افسوس مقابل نشده بودند، مردم آنجا نیز شوریدند. البته در دریا قوای متحد قبرسی و هلنی در برابر کشتی های فینیقی میتوانست، مقاومت کند.

با آنکه شورش در این ناحیه دامنه وسیعی یافته بود، داریوش بهیچوجه ناراحت نبود. چه بروشنی میدید - چنانکه هکاتایوس نیز پی برده بود - که قوای شورشیان در زمین منکوب خواهد شد. اما چیزی که داریوش را متوجه خود ساخت، این بود،

که آتنی‌ها در این طغیان فعالیت داشتند و حتی در آتش‌زدن ساردس شرکت کرده بودند. در اینجا داریوش طرح يك مخاطره بزرگی را میدید، که از کوشش‌های «آزادی»-طلبانه خرده فروش‌های یونانی آسیای صغیر خطرناکتر بود و از خارج دایره فرمانروائی پارسی را تهدید میکرد. برای داریوش - و ازین زمان بعد برای همه سلاطین هخامنشی - سواحل آسیای صغیر جزء ناراحت و تحریک‌کننده دولت جهانی شده بود. یونانیها برای نمایش سرحدات طبیعی این دولت جمله «پادشاهی آسیا» را استعمال میکردند.

اختلاف میان فضای حیاتی آسیا و اروپا، که چه از طرف یونانیها - چنانکه اولین مورخ بزرگ آنها هرودوت Herodotos مینویسد - و چه از طرف ایرانیها بخوبی شناخته شده، يك امر طبیعی است. در تمام سنگنوشته‌های شاهنشاهان هخامنشی از داریوش بعد اراضی آسیا - یعنی بمعنای امروز ما مشرق زمین باضافه مصر و هند قدیمی - فضائی بودند، که ملت‌های تحت تسلط آنها در این فضا بسر میبردند و حدود فرمانروائی‌شان در اینجا محدود میشد. آنچه خارج از این فضا و خارج از این حدود طبیعی بود، جزء نواحی خارجی مملکت محسوب میشد. مثلاً تراکیه يك «سر-پل» مهمی، يك «پیش‌میدانی» بود، که میبایست، تحت نفوذ قرار گیرد، ولی هرگز مورد تسلط مستقیم نخواهد بود. بعد ها اسکندر مقدونی با افکار بلند پرواز خود در آخرین لحظات دولتی، که داریوش بنا کرده بود، فضای بزرگتری مرکب از اتحاد محیط حیاتی دو قدرت شمالی و نزدیک بهم تشکیل داد و دولت روم از آن واقعیت مداومی ساخت.

در سواحل آسیای صغیر این دو فضای حیاتی با هم برخورد داشتند. چه در اینجا هلن‌های اروپائی با «کلنی‌های» وسیع خود مستقر شده، و بهیچ وجه حاضر نبودند، این مناطق را، که با موطن اروپائی آنها از نظر فرهنگی و اقتصادی - و جزئی نیز از نظر سیاست مستقیم - مربوط بودند، از دست بدهند. مداخله آتن و ارتريا در شورش ایونیه، که بر این ارتباط و منافع مادی منتج از آن پایه میگرفت، بزرگی

مخاطره‌ئی، که از شمال غرب دولت داریوش را تهدید میکرد، نشان میداد. داریوش فوراً متوجه شد، که آتن، مرکز کوشش‌های دموکراتیک، سخت‌ترین دشمن نظام حکومتی است، که در فضای یونانی باید، بنفع شاهنشاهی هخامنشی برقرار باشد. با وجود بیطرفی ظاهری‌ئی، که دولت جدید آتن اتخاذ کرده بود، برداریوش روشن بود، که استقرار صلح در منطقه شمال غربی و در مناطق خارجی اروپائی تحت نفوذ، پیش از آنکه آتن وعناصر همفکر آن قدرت پارسی را حس نکنند، میسر نخواهد بود. داریوش به یکی از ملازمان خود دستور داده بود، همیشه در سرغذا این عبارت را تکرار کند: «ای خداوند گار، آتنی‌ها را فراموش نکن!» این امر نشان میدهد، که پادشاه تا کجا «مسئله هلاس» را درست درک کرده.

اما قبل از آنکه داریوش بتواند، به این تکلیف سیاسی بپردازد، بایست، در مناطق شورشیان آرامش ایجاد کند و نظم نوینی در ولایات شمال غربی برقرار سازد. یک سپاه پارسی نخست از کیلیکیه سوار شده، به قبرس هجوم آورد. در آنجا پیاده شد و فوراً خود را به سالامیس Salamis، به مرکز شورش جزیره (با سالامیس خاك یونان اشتباه نشود!) رسانید. در همانوقت نیز ناوگان فینیقی مأمور شد، رابطه کشتی‌های یونانی را، که به قبرس میشتافتند، با جزیره قطع کند. هر چند هلن‌ها در نبرد دریائی موفق شدند و ناوگان دشمن را شکست دادند، باز مجبور بودند، به بندرهای اصلی خود برگردند، چه در همان موقع سرنوشت جنگ در خشکی فیصله پذیرفته بود. پارس‌ها سالامیس و تمام جزیره قبرس را متصرف شدند.

اینک در تمام طول ساحل قوای ایرانی به شهرهای هلنی و به یاغیان حمله بزرگی آغاز کردند. غالب شهرها را بسرعت گرفتند. دوریسس Daurises سردار پارسی، که با سپاه خود در داردانل (هلس پونتوس Hellespontos) متوقف بود، متوجه کاریه شد. دشمنان در مقابل ضربت پارسی نیروی متحدی تشکیل داده بودند و با وجود دفاع جان گذشته‌ئی، که کردند، تا سقوط سرزمین‌شان چیزی نپایید. حتی کشته شدن دوریسس و دسته‌ئی از فرماندهان سپاه او، که در کمینگاهی بدست هرaklides،

سلطان مولا سا، Mylasa غافلگیر شده بودند، بحال دشمن مفید واقع نشد.

پس از آن واحدهای مختلف پارسی همه باهم متوجه میلث شدند. آریستاگوراس هنوز در آنجا بود. این مرد جبون فوراً به مورکئیوس در تراکیه گریخت. این شهر تیول عمو زاده او هیستیوس بود، که خود در دربار هخامنشی بسر میبرد. آریستاگوراس در آنجا، در نبرد تراکیه کشته شد. نیروی دریائی شهرهای هلنی، که هنوز آزاد بودند، با ناوگان پارسی مرکب از کشتی های فینیقی، کیلیکی، قبرسی و مصری در نزدیکی جزیره لاده Lade (روبروی میلث) وارد نبرد شد. در اثر اختلافات داخلی هلن ها مغلوب شدند. چه اینها تا مدتی راضی نمیشدند، که تحت يك فرماندهی واحد قرار گیرند و در مقابل پیشنهادی، که از طرف فرمانداران قدیم آنها، یعنی همین جبابره ئی، که امروز با پادشاهان ایران بودند، بآنها شده بود، تا بتوانند، بدون مجازات و مزاحمت برگردند، یکمرتبه چنین حس کردند، که اطاعت از دریاسالاری، که از میان خودشان انتخاب شده باشد، بدتر از تسلط پارسی است. در صورتیکه تمام این غائله بنام «آزادی» از چنگال پارسی درست شده بود. همینکه ناوگان پارسی به حمله مبادرت ورزید، کشتی های شهرهای مختلف از هم جدا شدند و بطرف پایگاههای خود گریختند. نتیجه این شد، که بقیه در این غوغا شکست قاطعی خوردند. بندر میلث، که هنوز تسلیم نشده بود، از دریا و خشکی محاصره شد و بالاخره پس از شش سال از پا درآمد. این شهر، که مرکز شورش هلن ها بود، با خاک یکسان شد و ساکنین آنرا به دهانه دجله کوچ دادند.

در همین اوقات ویتانه سرفرمانده سپاهیان آسیای صغیر و ارته فرنه شهربان لودیه، که قسمت بزرگ این اغتشاشات در ولایت وی روی داده بود، بقایای باغیان را در ساحل آسیای صغیر در خشکی و در دریا بخصوص با کمک ناوگان فینیقی باطاعت واداشتند. هیستیوس نیز عاقبت در موسیه Musia اسیر شد و او را نزد ارته فرنه بردند. ارته فرنه چاره ئی نداشت جز اینکه، مسبب شورش بزرگ ساتراپی خود را در ساردس مصلوب کند، تا این مجازات برای دیگران سرمشق و تنبیهی باشد و سایرین

بعد از این حساب خود را بدانند. اما برادر خود، داریوش را، خوب میشناخت و میدانست، که اگر اسیر خود را بدربار نفرستد، شاه نسبت باو خشمگین خواهد شد. چنانکه ارته‌فرنه میدانست، داریوش این کار را نپسندید و دستور داد، تاهیسیتیوس را با احترامات و تشریفات لازم بخاک بسپارند، چرا که شاه در مقابل جنایات اخیر او کارهای نیک‌او را فراموش نمیکرد. اصولاً داریوش مایل نبود، هلن‌ها را مجازات شدید کنند. چه معتقد بود، که فقط چند مرد جاه‌طلب اینها را اغفال کرده‌اند و به مردمی، مانند اهالی ساموس Samos، که در نتیجه تلقینات سران خود در آخرین لحظات جنگ تسلیم شده بودند، هیچگونه آسیبی نرسید. با هلن‌ها و کاری‌هائی، که به بابل فرستاده شدند، بدرفتاری نشد و این عمل برای آن انجام گرفت، که نطقه طغیان و سرکشی از مناطق خطرناک دور باشد.

داریوش دست بکار نظم‌نوینی شد، که در نتیجه معرفت و شناسائی کامل شرایط سیاسی فضای هلنی بدان رسیده بود. مستملکات اروپائی دولت هخامنشی، که تا کنون جزئی از ساتراپی داسکولیون بودند - یونانیان تراکیه و اسکودره Skydros - بصورت ولایات مستقل درآمدند و در آغاز تحت فرمانداری نظامی قرار گرفتند. داریوش این سمت را بیکى از وفاداران خود مردونیوس Mardonios (مردونیه *Marduniya - Marducan 'آمرزنده' بخشنده،) پسر گوبرووه سپرد. مأموریتی، که به فرماندار نظامی این قسمت داده شد، خط مشی سیاسی جدید داریوش را بروشنی نشان میدهد. مردونیوس در سر راه محل مأموریت خود چه در آسیای صغیر و چه در تراکیه جبابره یونانی را معزول میکرد و بفرمان شاه حکومت را بدست آریستو کراسی میسپرد. هر جا از نجبای یونانی خدمتگذارانی میدید، بآنها تیول و اقطاع میبخشید. همچنین ارته‌فرنه مجلس مشاوره عمومی از شهرهای یونانی آسیای صغیر تشکیل داد. چنانکه مردونیوس نیز در تراکیه کرده بود. در این مجلس قوانین سرزمین‌های یونانی نشین و همچنین تنظیم مالکیت‌ها و مالیات‌ها تثبیت گردید. مردونیوس پس از آنکه اوضاع داخلی تراکیه را منظم کرد، از مالک مجاور قلمرو

حکومت خود خواست ، تا از فرمان شاهنشاه اطاعت کنند . تمام سرزمینهای شمال ، تمام جزایر دریای اژه ، دولت های «متربول» یونان ، مقدونیه ، سکاهای مجاور ، همه بدون مقاومت سر تسلیم فرود آوردند . با وجود ضربت سرنوشتی ، که بر مردونیوس فرود آمد - چه در تظاهرات دامنه داری در شمال دریای اژه در دامنه کوه های آثوس Athos در خلال طوفان شدیدی يك قسمت از ناوگان و سربازان او منهدم شدند - باز تکلیف خود را بنحوا کمال انجام داد . اگر چه آسیبی ، که بر جهازات او رسیده بود ، مانع از این شد ، که در تمام طول ساحل مسافرت کند .

این بود تغییر کلی سیاست داریوش در فضای هلنی . دوران جبابره ، اگر چه آنها برای حفظ منافع خود به پادشاه پیوسته بودند ، سپری شده بود . از آنجا که تنها پشتیبان آنها قدرت شاه بود ، دیگر بکار سیاست نمیخوردند . بالعکس آریستو کراتها با روابط متعددی ، که با مناطق دولتی داشتند ، میتوانستند ، برای دولت و سلطنت مفید باشند . داریوش در صدد بود ، نجبای هلنی را هر چه بیشتر با خود مربوط کند . مثلاً پس از ختم آشوب هلن ها میتو خوس Metiochos پسر بزرگ میلتیادس سلطان خرسونس تراکیه و رهبر آینده آتنی هادر نتیجه وصلت در زمره نجبای دولتی پذیرفته شد - چیزیکه تا این زمان سابقه نداشت - و صاحب تیمول گردید . فرزندان او پس از او از تمام مزایای نجبای پارسی برخوردار بودند .

مردان معروف دیگری نیز در همین راه قدم برداشتند . دماراتوس Demaratos پوسانیاس Pausanias و لوساندروس Lysandros ، نجبای اسپارتی و حتی ثمیستوکلس Themistokles آتنی معروف ، صرف نظر از بعدیها ، کسانی بودند ، که با ایرانیان قرابت داشتند .

این رابطه نزدیک میان نجبای هلنی و ایرانی تنها با علل سیاسی و ایدئولوژیک و همچنین از ارزشی نیست ، که ایرانیها برای نجبای هلنی قایل بودند ، بلکه متقابلاً میرساند ، که اریستو کراسی هلاس نیز شایق بوده ، با طبقه فرمانروای پارسی نزدیک شود . سابق بر این هلن ها بطور عموم در قدرت پارسی بصورت يك قدرت دور غیر قابل درك

بکلی بیگانه نمی‌مینگریستند، که تمام «فرم‌ها» و قوای شرقی‌ئی را، که هلن‌ها با زحمت و نفوذ خود در دولت لودی خنثی کرده بودند، می‌خواهد، دوباره در فضای یونانی برقرار کند. حال همین هلن‌ها به پادشاه و نجیبی شمشیر او با چشم دیگری نگاه می‌کردند. روابطی، که میان نجیبی هلنی با دربار ساتراپ‌ها و با دربار پارس-چه با مناسبات بین‌المللی، چه با منافع شخصی، چه با وصلت‌ها و قرابتها- حاصل شده بود، تصویر جدیدی پیش چشم یونانیان مجسم کرده بود، که بسیاری از خطوط آن با منویات نجیبی هلنی تطبیق داشت.

پادشاه پارسی- بخصوص در وجود کورش بزرگ و داریوش یکم- در جلال دولت و شوکت جهانی خود برای هلن‌ها نمونه عدالت، فضیلت مردانگی، رشادت، دانائی، مهربانی، پدر و خداوندگار نجیب زادگان مغرور و دلیر و اصیل پارسی می‌نمود. در واقع داریوش در چشم بسیاری از نجیبی هلنی، که او را دیده و یا از او شنیده بودند، چنان جلوه کرده بود، که خود بود. بدون شك شخصیت او با گشادگی دست و دیپلماسی عاقلانه‌ئی، که در برابر ملل تحت فرمان و آنها، که خارج از دولت او می‌زیستند، در رابطه‌ئی، که با اشرافیت هلنی برقرار کرده بود، بسیار اهمیت داشت. ولی مهم‌تر از آن باز تصویری بود، که اینها از آزادگان اریائی‌ئی، که بر جهانی حکومت می‌کردند، داشتند. این آزادگان در دولت عظیم پهنور، در همه جهان آنروزی، با املاک و اختیارات وسیع درست در يك محیط شاهانه بزرگی نمایندگان خداوندگار خود بودند. با مسابقات پهلوانی آزاده سواری، بادرستی و وفای نسبت به شاه، این نجیبی اریائی بچشم همزادان یونانی خود درست نمونه و سرمشق آزادگان پر غرور و مبارزی بودند، که خاک خود را می‌پرستند و دوست میدارند. دلاوری و مردانگی از یکطرف، بار آوردن فرزندان زیاد از طرف دیگر، بزرگترین هدیه آنها به پادشاه خودشان بود و در برابر آن پادشاه می‌گرفتند. در خدمت پادشاهی، که بر جهانی فرمانروا بود و بخشش‌های او حد و حصر نداشت، اینها بر مناطق وسیعی حکومت می‌کردند، در حالیکه از دروغ نفرت داشتند و عدالت

را میستودند. مجالس مشاورت آنها با شادی می‌بهم آمیخته بود و در هنگام تصمیم با خشکی محاسبات آنچه بایست کرد، می‌آزمودند. (۱۲)

اشرافیت هلنی - حتی مردانی مانند اشیل Aischylos و هرودوت - با تعجب و تحسین این همه را میدیدند و چنان تصویری از آن طرح میکردند، که درخشندگی آن دوره‌های بعد از داریوش یکم را نیز در جلای خود میگرفت. تا آنجا که علل سیاست داخلی دشمنی با پارس‌ها را ایجاب نمیکرد - که آنهم خود گاهگاهی بطور موقت پیدا میشد و میرفت - نجبای هلنی با امکانات وسیع غیرقابل تصویری، که برای مردان لایق در دست داریوش بزرگ میدیدند، به آنطرف کشیده میشدند. لاقلاً هر یک از آنها سعی میکرد، از طریقی با دربار پارسه رابطه‌ای داشته باشد. و این برای مرد دانی محاسبه کار و دیپلماتی مانند داریوش کافی بود. در حالیکه در ثسالیه Thessalia، در جلوی مرزهای خود، نفوذ خود را زیاد میکرد و رابطه اقتصادی آن را با دولت خویش چنان میافزود، که سکه‌های جدید لاریسال Larisa را از روی «استاندارد» پارسی ضرب میکردند، در سایر مناطق هلنی بنحودیگری عمل میکرد. از تنگه داردانل و سواحل تراکیه داریوش میتوانست، واردات غلات و چوب (آخری برای ساختن کشتی‌های جنگی و غیره) و نیز کالاهای مهم دیگر هلاس را تحت کنترل قرار دهد و در مواقع لزوم راه را به بندد. صرف‌نظر از آنکه جزایر دریای «اژه» از شرق و از غرب در اختیار و در چنگ او بودند. پس داریوش میتوانست، نفوذ خود را در هلاس بسط دهد و با کمک آریستو کراسی هلنی این منطقه را در نظم جهانی خود وارد کند، بدون آنکه مستقیماً و عملاً یونان را منضم کرده باشد. حتی الحاق هلاس بدولت پارسی ممکن بود، تولید مخاطراتی کند. برای اطمینان از روش خود داریوش در اینجا نیز جلب روحانیون را فراموش نکرد. بخصوص «اراکل» معبد آپولون دلفی Delphi را، که در واقع «بانک هلاس» بود، با سیاست اقتصادی دولت خود مربوط ساخت. اهمیت جلب روحانیون دلفی بیشتر از این نظر بود، که نمایندگان اتحادیه دوازده دولت در انجمن آمفیکتئون‌ها

Amphiktyon در دلفی جمع میشدند، و دولت پارسی در آنجا نفوذ میکرد. با این عمل داریوش یکم سیاست هلنی خود را کامل میکرد. هر چند هنوز يك لشکرکشی مجازاتی را برای انصراف دولت‌های آزاد هلاس از قصد و خیال حمله به مقاصد خود لازم میشمرد. فتح و تصرف یونان هدف داریوش نبود و این پیش‌بینی غیرممکن مینمود، که دولت‌وی با يك چنین عمل درجه دومی ثمرات سیاست هلنی خود را از دست بدهد.

فصل پنجم

اتمام و انتہا

بدینترتیب داریوش یک ربع قرن تمام ملت خود را رهبری ، و بدون وقفه و تعطیل دولت جهانی پارسى را بنا میکرد و پیش از آنکه به پنجاه سالگی برسد ، آثار خود را با تمام رسانیده بود . در آغاز قرن جدید بنای مقبره خود را شروع کرد . این مقبره بایستی ، هم عبرت آیندگان و هم گزارش مآثر و کارهای پادشاه باشد . در گیرودار شورش یونان و استقرار صلح در آنجا کارهای ساختمانی معوق ماند .

پادشاه مقبره خود را در نقطه ای ، که از زمانهای قدیم مقدس بود و شاید مقدسترین نقاط ایران شمرده میشد ، یعنی در صخره های نقش رستم در کناره جلگه پارسه بر سنگ عظیمی با شیب عمودی تراشید . در اینجاى ، که پیکر شاهانه بایست ، آرامش ابدی پیدا کند ، در نوشته و در تصویر زندگانی وی نموده شد . خود شکل و نوع این مقبره غیر از مقبره های دیگر بود . مقبره داریوش مانند قبرهای کورش و کمبوجیه در وسط خانه سنگی واقع نیست ، بلکه بر حسب رسم قبایل کوهستانی در صخره عظیمی قرار گرفته . در ابعاد وسیع و در ارتفاع زیادی دیواره کوه بصورت جبهه قصر سلطنتی تراشیده شده ، در پشت دروازه قصر تابوت داریوش و کسان او بایست ، قرار گیرند . بالای تصویر برجسته قصر پایه های بزرگ تختی نموده شدند ، که تمام اقوام و ملل عمده شاه آنرا بدوش میکشند . پادشاه روی تخت در مقابل آتشکده ای ایستاده و از اهوره مزدا ، که در آسمان پرواز میکند ، آفرین و آمرزش میطلبد . در طرفین این صحنه آجودانهای گارد مخصوص شاه و همکاران وی در مملکت قرار دارند . این بنای یادبود ، که قسمت بزرگ آن قبل از شورش یونان تمام شده بود ،

اکنون باملاحظه نظامات نوین تغییرات و تعمیراتی یافته بود. از جمله برتصاویرمللی، که تخت سلطنتی را بدوش میبردند، افزوده گشت. در همانحال نیز سنگنوشتی تعبیه شد، که در واقع شرح پیکره های این بنا بود. در فضای داخل مقبره هنوز چیزی نقرن نشده بود. بر صخره بزرگ سنگنوشتهای زیر حک شده اند: (۱)

« خدای بزرگ اهوره مزدا است، که این زمین را آفرید و آن آسمان را آفرید. که مرد را آفرید و شادی را برای مردم آفرید، که داریوش شاه را پادشاهی رسانید. یکی را پادشاه بسیاری. یکی را فرمانروای بسیاری. « من داریوش، پادشاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمینهای همه قبایل، شاه این کشور پهناور و فراتر، پسر و پشتاسپه، هخامنشی، پارسی، پسر يك پارسی، اریائی، از تخمه اریائی. »

در این مقدمه برای نخستین بار وجدان آرام مردی سخن میگوید، که کارهای شگرف خود را بپایان رسانیده و خدای خود و بخت نیک خود را میستاید. بالاخره داریوش در کوشش بی انتهای خود برای فرمانروایی بر جهان آنروز موفق شده بود. و چنانکه خود میگفت، پادشاه این کشور فراخ و فراتر بود. این سلطنت او فقط سلطنت پارسی نبود؛ دولت اریائیها بود. برای اولین دفعه داریوش بغیر از قبیله پارسی خود بر نژاد و خون اریائی خود تکیه کرده بود. اما در این دولت اریائی آزاده سواران پارسی و شهریار سپاهی آنها نقش اصلی را بازی میکردند. داریوش در همین کتیبه ساختمان این دولت را مدیون آنها دانسته:

« داریوش شاه گوید: بخواست اهوره مزدا اینها سرزمینهایی هستند، که من بیرون از پارس گرفته ام. من فرمانروای آنها شدم و آنها مرا باج میآورند؛ هر چه من بآنها میگفتم، آنها انجام میدادند، از قوانین من اطاعت میکردند: ماد، خوزستان، پرتوه، هرات، بلخ، سغدیان، خوارزم، زرنج، رخج، ثته گوش، قندهار، هند، سکاها، شرقی، ماساگت ها (سکاها، تیز خود)، بابل، سوریه، عربستان، مصر، ارمنستان، کپدوکیه،

لودیه، ایونیه، اسکوث‌ها (سکاهای غربی)، تراکیه (اسکودره)، هلن‌های خشکی، پوتایه‌ها (لیبوها)، کوش‌ها (اثیوپیه)، مکران و کاریه . «
 « داریوش‌شاه گوید: چون اهوره‌مزدا این بوم را آشفته‌دید، آنرا بمن داد، مرا پادشاه کرد . من شاهم ، بخواست اهوره‌مزدا من آن را بجای خود نشاندم ؛ آنچه من بآنها میفرمودم ، میکردند . چنانکه کام من بود . اگر تو بیندیشی ، زمین هائی ، که داریوش شاه دارد ، چقدر است ، پس به پیکره‌هائی بنگر، که تخت را (بدوش) میبرند ، آنوقت خواهی شناخت . پس خواهی دانست نیزهٔ مرد پارسی تا کجا پیشرفته ؛ پس خواهی دانست، مرد پارسی دور از پارس دشمن را کوفته . »

« داریوش‌شاه گوید: همهٔ اینها ، که کرده شد، بخواست اهوره‌مزدا کرده‌ام اهوره‌مزدا مرا یاری کرد ، تا اینهمه را انجام دادم . اهوره‌مزدا مرا از بد نگهداراد، خاندان من و این سرزمین را . از اهوره‌مزدا نیاز دارم اهوره‌مزدا این نیاز مرا برآورده کناد ؛ »

« ای مرد، فرمان اهوره‌مزدا ترا ناهموار ننماید ، از راه درست بیرون‌رو، گناه نکن ! »

در این سنگ‌نوشته داریوش بمعنای بنای یادبودی ، که ساخته ، اشاره میکند . بنائی ، که بایست ، هم او و هم ملت پارسی او را جاودان کند . آخرین ساختمان دولتی او مرکزیت اداری می بود ، که برای رتق و فتق امور کشوری ساخته میشد . گسترش افق پارسی در فضای مدیترانه و در جنوب شرقی اروپا بقسمت غربی دولت وی وزن خاصی داده و گرانیکاه این دولت را بجلگه‌های بین‌النهرین کشانیده بود . دستگاه دیوانی او همینکه بگردش اقتاد ، معلوم شد ، که قصر پارسه دور از جاده‌های ارتباطی و خارج از مرکزیت اداری است و نمیتواند ، برای همیشه امور دولت عظیم جهانی را اداره کند . نه اینکه داریوش فکر میکرد ، قصر پارسه را بنفع قصر دیگری رها کند . نه! برای او پارسه قلب وطن پارسی او بود و مرکز حقیقی

سلاطین این ناحیه. اما، از آنجا که هگمتانه نیز در رسوم سنت‌های ایرانی درباری بود، که تابستان گرم را در آنجا بسر میبردند و در هوای خوش دامنۀ الوند روزهای آزاد زندگی را میگذرانیدند، و همچنین اغلب اوقات بابل نیز محل توقف پادشاه قرار میگرفت، حال يك پایتخت بزرگ اداری لازم بود، تا در آن همه رشته‌های تشکیلاتی دولتی در دیوان شاهانۀ بزرگی بطور دائم جمع شوند. (۲)

این مرکز فقط میتوانست، در نزدیکی جلگۀ بین‌النهرین باشد. چه در آنجا بود، که راههای خشکی و دریائی بهم میپیوستند. شهر قدیم بابل بر حسب سنت و موقعیت برای این منظور آمادگی خاصی داشت. معدلك داریوش بهیچوجه نمیخواست، مرکز دولت را در این شهر قرار دهد. چه نظریات مردم بابل را خوب میشناخت و میدانست، که در زیورانه‌های آن هنوز آرزوی قدرت مجدد مدفون نشده. داریوش در تجربه آموخته بود، که ملت و کهنات بابل باین زودبها فکر فرمانروائی بابلی را فراموش نمیکند. اگر باین شهر جلال مرکزیت دولتی داده شود، درست مثل این است، که شرق قدیم در دولتی، که امروز نژاد شمالی پس از اینهمه کشمکشها تشکیل داده، سر بلند کند و دوباره زنده شود. علاوه بر این شاه مایل بود، حتی- المقدور مرکزیت اداری جدید دولتی در نزدیکی سرزمینهای دودمان وی باشد.

شهر شوش در این زمینه از هر جهت نظر شاه را تأمین میکرد. شوش پایتخت کهنۀ هخامنشی‌های ایشان، صاحب سنت‌های دولتی عیلام و دولت پارسی جانشین آن. شهر شوش، که تا زمان کورش بزرگ پایتخت بود. دروازه ایران به غرب، که فلات شرقی و جلگه‌های غربی را بهم وصل میکرد! اطراف شوش نجبای پارسی خوزی مسکن داشتند، که با نجبای منطقه پارسی بسیار نزدیک بودند و باهم طبقۀ فرمانروای دولت را تشکیل میدادند. البته داریوش میدانست، که در سرزمین خوزستان در آغاز سلطنت او سه شورش ضد دولتی متعاقب هم رخ داده بودند. ولی ضمناً متوجه بود، که هیچیک از آنها صورت جدی نداشت و مسببین آنها نجبائی بودند، که بازگشت جلال گذشته را در سر میپختند. لیکن داریوش در راه ارضاء این خواسته آنها قدمهای

مؤثری برداشته بود. از جمله نجبای خوزی دارای همان حقوق و مزایای نجبای مادی شده بودند، اگرچه نجبای سرزمین آزاد از مالیات پارسى بنام «خویشاوندان شاه» فوق هر دوی آنها قرار میگرفتند. اکنونکه پایتخت اداری دولت به شوش منتقل میشد، خوزی‌ها باز بیشتر از پیش با دربار ارتباط می‌افتند.

با این مقدمه داریوش بلافاصله پس از ختم شورش هلنی بر فراز یکی از تپه‌های شوش به ساختمان قصری پرداخت، شبیه به کاخ پارسه. اما کاخ جدید بیشتر از نظر سهولت کارهای اداری بنا میشد، تا از نظر نمایش قدرت دولتی. از این لحاظ کاخ **اپه‌دانه** در نزد شاه اهمیت دیگری داشت. در شوش برعکس قصر تشریفاتی پارسه سنک بکار نرفت، تمام بنا از آجر بود. در عوض رنگ آمیزی و تجهیزات دیگر بنا همچنانکه تزئینات قیمتی آن مانند پارسه از همه مناطق جهان مهیا شد.

در کتیبه تاریخ بنا، که در چندین زبان نوشته شده، داریوش با غرور تمام از نیروها و مصالحی صحبت میکند، که از همه نقاط دنیا برای بنای مرکز جدید دولت جمع کرده است: کارگران بابلی پی‌بنارا روی زمین سنگی ریخته‌اند؛ آجر و سنک را بابلی‌ها، یونانیها و لودها آماده کرده‌اند؛ مادها و مصریها کارهای گرانبهای ظریف را انجام داده‌اند و استادان بنا از این دوطایفه بوده‌اند. چوب سدر را سریانی‌ها از **لبنان** *Labanavna* به بابل آورده‌اند. و کاری‌ها و یونانیهای، که به بین‌النهرین کوچیده بودند، آنرا از بابل به شوش حمل کردند. چوب سرو از قندهار و کرمان آمده. طلا از ساردس و بلخ. سنک لاجورد و سنگهای دیگر از مناطق دوردست سفیدیان و خوارزم آمده. مصر نقره و چیزهای دیگر فرستاده؛ عاج فیل از حبشه و هند و رخیج آمده. مصالح نزیینات دیوار از سواحل یونانی آسیای صغیر رسیده. ستونهای بلند سنگی تالار بزرگ در ایرادوش *Abiradusu* در خوزستان ساخته شده.

بدین ترتیب مرکز جدید دولت تحت همکاری همه اقوام و ملل هخامنشی با مصالح همه ولایات و سرزمین‌ها بپا خاست. نه تنها در شوش، بلکه در همه خوزستان داریوش استحکامات قدیم را برای حراست جاده‌ها دوباره بنا کرد و از آسیای صغیر

کاری‌ها و یونانی‌ها را با آنجا کوچ داد، تا بتواند، از قیر و نفت و محصولات دیگر اراضی بنفع کشور استفاده کند. علاوه بر این شبکه جاده‌های دولتی شوش را با قسمت‌های دیگر مملکت مربوط می‌ساخت. این جاده‌ها از نظر حمل و نقل کالا، انتقال سریع واحدهای نظامی و قاصدهای پستی برق آسای شاهی اهمیت فوق العاده داشتند. در کتیبه شوش داریوش خدای خود را ستایش می‌کند. خدائی، که در حمایت او داریوش در زمان حیات پدر و پدر بزرگ خود این همه کارهای شگرف انجام داده و برای خوشبختی مردم جهان دنیائی را با نظم عادلانه خود مسخر کرده. درست در همین موقع پدر و مادر شاه هنگامیکه بدیدن ساختمان مقبره فرزند خود می‌رفتند، در نتیجه تصادمی در راه کشته شدند، ولی خوشبختی در این بود، که خشه یارشا، پسر شاه، در همین هنگام بحد رشد رسیده، در جوار پدر نیمی از کارهای او را به عهده می‌گرفت. (۳)

داریوش همیشه از طرف خانواده خود کمک‌های مؤثری داشت، چه در آغاز کار و جنگ‌های سخت اول سلطنت، که پدر بزرگ او، پدر ار، برادرانش، فرزندان قبیله او مانند گوبرووه، ویتانه و دیگران همه پشت و پشتیبان او بودند و چه در سالهای سازندگی، که اینها باز از انجام هیچ خدمتی کوتاهی نمی‌کردند. ملکه اتوسه در همه کارها، در همه مسئولیت‌ها و در همه مشقات زندگی شاه سهیم بود. حتی خط جدید را آموخته بود و در تربیت نجیب‌زادگان دربار بسیار میکوشید. فرزند او خشه یارشا، اولین پسر داریوش پس از تاجگذاری و نوه کورش بزرگ زیر نظر این زن رشید دانا طوری بار آمده بود، که بتواند، برای پدر تکیه گاه محکم و خلف لایقی باشد. اتوسه در این باره از هیچ چیز فروگذار نکرد. خشه یارشا در قامت و صورت نیز نمونه آزاده سواران ایران بود و همه او را زیباترین مرد آسیا می‌شناختند. خشه یارشا نبوغ پدر را می‌پرستید و با اراده راسخی سعی می‌کرد، تکالیفی، که بوی محول می‌شود، مطابق میل شاهنشاه انجام دهد.

در این بخش زندگی خود قبل از همه چیز سعی داریوش بر این بود، که آثار

شگرف تاریخی خود را در قالب بناهای عظیمی نمایش دهد. و این موقعیتی بود، تا خشه‌یارشا بتواند، با وی همکاری کند. فرزند جوان شاه نه تنها در همه جا پهلوی دست پدر بود، بلکه قسمت‌هایی از بناهای سلطنتی را مستقیماً در دست گرفت و توانست، بدلبخواه پدر انجام وظیفه کند. این فرزند برای پدر کمك بسیار مفیدی بود، و با آموختن رموز سیاست در دستگاه عظیم مرکزی شوش هر روز می‌توانست، بیش از روز پیش مفید باشد. (۴)

داریوش در این زمان بیشتر در مرکز اداری جدید مملکت، در شوش، مینشست و از اینجا مواظب گردش چرخهای عظیم دولت جهانی خود بود و دائم طرحهای تازه‌ئی برای نظم زندگی و روابط صلح آمیز ملل و اقوام کشور خود میریخت. چه بر طبق سنت اولین اصل دولت این بود، که همه وقایع و همه محاکم قضاوت آخری را پیش تخت شاه می‌بردند و شاه شخصاً و رأساً مراقب نظم و عدالت در درو افتاده‌ترین دهات کشور پنهانور خود بود چنانکه می‌بینیم، شاه حقیقتاً تجسم و تشخیص ایدۀ دولت بود و وظایف سنگین و سختی داشت. روح بزرگ و رفتار وی بایست، در هر جا و در هر لحظه شاهانه و عادلانه باشد. داریوش اینها را بخوبی میدانست و در نهایت فعالیت و جدیت سعی میکرد، برای معاصرین خود و برای آیندگان نمونه‌آزاده‌سواری، بزرگی، نیکی و عدالت شاهی باشد. (۵)

همچنین از نجبای خود، که اولین وظیفه آنها خدمت بکشور بود، میخواست، تا در تمام فضایل آزادگی از وی سرمشق بگیرند. بخصوص وفا، شهامت شخصی، عدالت، دوراندیشی سیاسی برای شاه در رتبه اول قرار داشتند و هر جا، که میدید تشویق و ترغیب میکرد. همچنین با نهایت جد و دقت در میان خدمتگزاران دولت خود، در دورترین نقاط مملکت، در پی کسانی میگشت، که قدرت و لیاقت خدمت را بمفهوم شاهانه آن نداشتند؛ آنوقت از مؤاخذۀ و مجازات نمیگذشت. هر سال شاه یکنفر را - غالباً از برادران و پسران خود - مأمور میکرد، تا در اطراف و اکناف ولایات دولت بگردد و در همه جا به نظم و عدالت محلی کمك کند و موارد مشکل را بخدمت

شاه بفرستد. شاه مایل بود، هر گله و سپاسی را خود بگوش خود بشنود و با این ترتیب تمام مصادر اموری، که بین او و مردم فاصله بودند، حذف میکرد. هر مستخدم دولتی مستقیماً تحت مسئولیت خود شاه قرار داشت، هر يك از اتباع مملکت میتوانست، باشکایات خود بلاواسطه به شاه رجوع کند. مشخص و ممیز ساختمان دولت داریوش این بود، که کشور آزاده سواری کورش را، که از اضمحلال ناگهانی نجات داده بود، بوسیله یک دستگاه اداری سخت با انضباطی، متقارن در قدرت هدایت و مراقبت، با آن استحکامی مجهز ساخته بود، که سلطنت سپاهی پارسى برای اداره قلمرو پهناور خود لازم داشت. این قدرت مرکزی نظارت و ابتکار عمل را از یک طرف با سپاهیان حاضر خدمتی تأمین میکردند، که بلا واسطه تحت فرمان پادشاه بودند و از طرف دیگر با سازمان مراقبت و بازرسی منظمی مانند «چشم شاه»، که عبارت بود، از يك مفتش دولتی با اختیارات فوق العاده و تشکیلاتی، که در دست داشت. این بازرسان دولتی، شهربانها، صاحب منصبان عالی رتبه و نجیبای شمشیرنمایندگان طبقه فرمانروای پارسى بودند - و از آنجا که ایده سلطنت اریائی بالاخره در شخص پادشاه متجسم بود - همه آنها نمایندگان پادشاه بزرگ شمرده میشدند. البته افسران و صاحب منصبان عالی رتبه دولتی، که پارسى های مسلط را تشکیل داده بودند، اکثراً صاحبان تیول و اقطاع نبودند، معذلك قدرت فراوان و مسئولیت شدیدی داشتند. مثلاً «شهربان» (ساتراپ) نه تنها وظیفه دار بود، منطقه خود را بنحو احسن اداره کند، بلکه در عین حال «نایب پادشاه» بود در منطقه خود. در داخل یا در خارج از سرحدات دولتی سیاست شاه را مجسم میساخت و در روابط دیپلماسی و اقدامات نظامی تاحدی استقلال داشت. در بار او در جزئیات مطابق در بار مرتب شده بود و در قصر او اعضای «کلنی های» پارسى و مادی آن منطقه منظمأ جمع میشدند. زیرا ساتراپ نه تنها بزرگ سربازان و مردم عادی ایرانیائی بود، که در ولایت او سکنی داشتند، بلکه سرپرست و بزرگ همه مهاجرینی بود، که «کلنی» ایرانی آن ناحیه را تشکیل میدادند. ۶)

این کلنی های (مجموعه مهاجرین موقت یا دائمی) ایرانی، که در تمام عالم

وجود داشتند، از طرف شاه با مواظبت مخصوصی حمایت میشدند. نزدیکی و بهم-
فشردگی صفوف ایرانی در سرزمین‌های بیگانه تنها راهی بود، که میتوانست، از
خطر افول این نژاد جلوگیری کند. داریوش و کورش بزرگ هر دو میدانستند، که
این خطر - خطر اضمحلال اریائی‌ها در سرزمین‌های گرم جنوبی - چقدر زیاد است.
در سرزمین‌های غیرایرانی، به ایرانیانی، که در آنجا خدمت میکردند، زمین داده
میشد، تا بتوانند، در آنجا ریشه کنند و بر پایه محکمی بایستند. در مناطقی، که
قربانیت نژادی موجود بود، مثلاً در کپدوکیه، مادها پیش از این به تشکیل کلنی‌هایی
با نجبای ایرانی آغاز کرده بودند، که در این دوره گسترش جدید بسیار مفید واقع
میشد. ایرانی‌های مقیم ولایات بیگانه منظمأ در دربار ساتراپ ناحیه جمع میشدند،
چنانکه نجبای مرکزی بدر بارشاه میرفتند. برای خود امکان مقدسه و معابد مخصوصی
داشتند. در اینجا نیز مانند وطن اهوره مزدا و خدایان دیگر خود را نیایش میکردند
و برای پادشاه و ملت اریائی او، که خود نیز بدان تعلق داشتند، دعای خیر
میخواندند. (۷)

ساتراپها و افسران عالی‌رتبه همکاران خود را از میان ایرانیان مقیم ولایت خود
برمیگزیدند. همانطور که شاه به نجبای خود در مقابل خدمات آنها زمین و بخشش‌های
دیگر عطا میکرد، بهمانقسم نیز خاندان آنها از شاه جوایز و مزایائی میگرفتند. چه
پاداش نیک و فایده خدمت از خزانه شاهی برترین وظیفه فرمانروایان اریائی بود. اراده
داریوش همیشه بر این بود، که هر که نسبت بوی خدمتی میکند، بایست اجر هنگفتی
داشته باشد. از اینجهت بود، که همراهان وفادار شاه و مردان دولت او، که ساتراپها
نیز از آنها بودند، با اقطاع بزرگی مفتخر میشدند. هیچ چیز برای نجبای ایرانی
سرافراز کننده‌تر از املاک و تیول نبود. وجود تیول غالب خانواده‌ها را بخدمت
دولتی تشویق میکرد. گاهی بخشش شاهانه عبارت از این بود، که ملکی یا شهری
را بدون باج و خراج با همه درآمدهای موجود به خدمتگذاری بسپارد، تازندگی
خود را از آنجا اداره کند. اما صاحبان تیول در هر حال مجبور بودند، برای سپاه

دولتی سرباز بفرستند. بدین طریق در آن ولایات خارجی، که خویشاوندی نزدی داشتند، مثلاً در ولایات آسیای صغیر، املاک وسیعی بخاندان نجبای ایرانی تعلق میگرفت، که صاحبان آن در نتیجه سنت وفای خود با شاه مربوط بودند و غالباً نیز ساتراپ ولایت از میان همانها انتخاب میشد. این منصب ساتراپی جدید دیگر مانند سابق موروثی نبود، بلکه ساتراپها مستخدمین عالیرتبه دولتی بودند، که میتوانستند، مثل فرماندار یا حاکمی از نقطه‌ئی به نقطه دیگر منتقل شوند یا محیط حکمفرمایی آنها نسبت بوضع شخصی شان بزرگتر یا کوچکتر شود. همه اینها بسته به مقامی بود، که ساتراپ در میان مستخدمین بزرگ دیگر دولتی داشت. بعضی ساتراپی‌ها مانند مصر یا بلخ بعلل نظامی همیشه دارای قدرت و وسعت ثابتی بودند و شهربان شدن در آنجا حایز اهمیت و افتخار بخصوصی بود. بعضی دیگر مانند ساردس و بابل، که دارای همان ثروت و اهمیت بودند، نسبت به شخصیت ساتراپ حدودشان وسیعتر یا تنگتر میشد.

اینها مسائل سیاسی‌ئی بودند، که از دیوان دربار تنظیم میشد. همچنانکه داریوش برای بناهای خود، در دیوان کار و در وجود مستخدمین عالیرتبه امور مختلف اداری کمکهای فوق‌العاده‌ئی داشت، بهمین قسم نیز در رهبری سیاسی کشوریاورانی از میان ملت با او بودند. هر امر مهمی، سیاسی یا نظامی یا غیر آنرا، شاه در مجلس نجبا طرح میکرد. منظمأ همه نجبای بزرگ پارسی و مادی در دربار شاه جمع میشدند و پادشاه بر حسب وظیفه شاهانه جویای حال کسانی میشد، که حاضر نبودند. اگر شاه امر مهمی در دست داشت، نجبا و مستخدمین عالی‌مقام را بوسیله « هزاربد » در ساعت معین در تالار شور دولتی میخواست. شاه در اینجا حاضر میشد و در میان بزرگان دولت بر تخت مینشست. « هزاربد » قبلاً برنامه روز را تعیین کرده بود. شاه نقشه‌ها و تصمیمات خود را میگفت. اعضاء مشاوره عقاید خود را با نهایت آزادی اظهار واز میان خود برای انجام تکالیف دشوار داوطلبانی معرفی میکردند. تصمیم نهائی برای قبول یا رد پیشنهاد اعضاء مجلس فقط با شاه بود. معذالك شاه قبل از آنکه تصمیمی

اتخاذ کند، عقاید بزرگان را بدقت میشنید. شورای نجبا میتوانست، هر عضوی، که پیمان وفای خود را با شاه شکسته، خود محکوم کند. اما این حکم بدون تصویب شاهانه جاری نبود. ۸)

داریوش در صورتیکه رشته‌های سیاست را شخصاً در دست داشت و در آن نیز با نهایت سختگیری پیش میرفت، باز همه چیز را با همکاری ملت خود، بخصوص آزادسواران اریائی، انجام میداد و اینها درهمه جا و در تمام کارهای دولتی سهم بودند. اگرچه پارسها، قدرت وفادار او، به او از همه نزدیکتر بودند، باز میبینیم، که نجبای مادی و خوزی را بهمان نسبت وارد در مشاغل دولتی کرده. بعضی از مادها در زمان داریوش به بزرگترین مناصب کشوری رسیدند. آنچه مادها در این دوره از دست داده بودند، مزایای خانوادگی نجبای آنها بود، که حال بدست پارسها افتاده بود. نجیب‌زادگان مادی در شورای دولتی حتی اکثریت داشتند و راه ترقی برای هر کدام از آنها، که با وفای صادق خدمت میکردند، و لیاقت و استعداد داشتند، باز بود. اکنون که ترس از تفوق نفوذ مادها بکلی مرتفع شده بود، شاه دخول نجبای آنها را در طبقه فرمانروای کشور آزاد گذاشته بود: داریوش کینه جو نبود و اطمینان داشت، که با دوستی و اعتماد مجدد بهتر پیشرفت میکند.

همچنانکه داریوش در آزادسواری پارسی و مادی فرمانروایان جدید عالم را میدید، بهمان قسم نیز پی برده بود، که نزدیکترین انصار آنها، طوایف دیگر اریائی هستند، که نسبت خونی نزدیکتری با آنها دارند و طرح زندگانی آنها بزندگانی مادی و پارسی نزدیکتر است. بدین ترتیب سپاهیان حاضر خدمت را، که در واقع ستون گرده دولت او بودند، از پارسها و مادها و خوزیها و قبایل جنگجوی دیگر اریائی تشکیل داده بود، و در صفوف آنها قندهاریها و سکاها را میپذیرفت. این جنگیان دولت اریائی گروهی بر پایه خون و روح مشترک تشکیل میدادند. در همه آنها خون شمالی میجوشید و با روحیه واحدی در پرستش خدای جنگجوی میداندار عادل میشره Mitura تجلی میکرد. اهوره مزدا، خدای داریوش، نیز از «بود» وی سرچشمه میگرفت.

همه اینها پسران قبایل حاضر خدمت سپاهی را در يك وحدت ناگسستنی بهم مربوط میساخت و يك پایه وسیعتر و محکمتری از روح و خون بود، که دولت اریائی بر آن استوار میگشت.

در برابر این اقوام شمشیرزن، که با شاه قرابت خونی داشتند، ملل دیگر رتبه پائین تری احراز میکردند. خدمت سربازی آنها فقط در مواردی بود، که جنگ بزرگ دولتی اعلام میشد. تعلیمات نظامی آنها، تعلیمات نیروی احتیاطی بود. فقط فینیقی ها، که ناوگان جنگی ایران را تشکیل میدادند، در میان این اقوام وضع خاصی داشتند. واحدهای مصری و کیلیکی نیز در ناوگان دولتی خدمت میکردند و الحاق چابکی و جسارت آنها مورد تحسین دوست و دشمن بود. فینیقی ها در اتحادیه شهرهای فینیقی با سلاطینی از خاندانهای قدیم تحت نظر سانسوراپ سوریه و جزء دولت هخامنشی بودند. قوانین حقوقی آنها در داخل مملکت بصورت قدیم باقیمانده بود. باخاندانهای سلطنتی دیگر مانند سوانیس های کیلیکیه نیز بهمین گونه رفتار میشد. نه داریوش و نه آزاده سواران ایرانی، هیچیک سلاطین محلی فعال را طرد نمیکردند، بعکس سعی داشتند، آنها را در نظام دولتی خود وارد کنند، تا در بنای دولت جهانی از آنها استفاده شود. روح اریائی همیشه وجود يك رهبر و يك اریستوکراسی واقعی را طبیعی ترین فرم نظام حکومت ملتی میدانست. بهمین دلیل کورش بزرگ از جبابره شهرهای هلنی حمایت میکرد. چه آنها را «رهبر» جمعیت شهرها میشناخت. داریوش پس از تجربیات زیاد متوجه شد، که در هر مملکتی پشتیبانی از فرمانروای منفردی نمیتواند، بحال دولت وی مفید باشد. حتی در سرزمینهایی، که سلاطین آنها بکلی از میان رفته و مستقیماً با مردان پارسی اداره میشدند، در آنجاها نیز از نظر قوانین داخلی و زندگانی محلی آزادی کامل بمردم داده میشد. در سایه شمشیر عدالت شاه هرملتی، که اظهار اطاعت میکرد، بایستی، در آرامش و آسایش بزندگان عادی خود ادامه دهد.

پادشاه پیوسته بخصوصیات مذهبی ملل تحت حمایت خود احترام میگذاشت.

و این امر از دو جا سرچشمه می‌گرفت: یکی از گذشت روح اریائی در مسائل و تعصبات مذهبی و دیگر از نظر سیاست دولتی. چه در میان اقوام جنوبی مذهب و سیاست لاینفک بودند. بعدها، پس از تسلط اعراب در ایران در این زمینه روحی تغییراتی حاصل شد.

با این گذشت مذهبی مسئله حقوق مدنی ممالك مختلف نیز همراه بود. برای داریوش حق و عدالت پایه نظام جامعه انسانی بود. پادشاه خود را بزرگترین داور دنیای خود میدانست. برترین وظیفه خود را در عدالت نسبت به ضعیف و قوی، نسبت به آزادگان قوم خود و اقوام بیگانه میشناخت. و چون گفته او برترین قانون کشور بود، با نهایت دقت میکوشید، از روی حق و حقانیت داوری کند. شورائی از داوران شاهی، که برای مدت عمر تعیین میشدند، در مسائل مشکل حقوقی باو کمک میکردند. این شورا خود نیز حق داوری داشت و شاه مراقب بود، مبادا روزی در احکام آنها تجاوزاتی حاصل شود. علاوه بر دیوان داوری دولتی، که تحت فرمان شاه بود، دیوان‌های کوچکتری در سانراپی‌های مختلف وجود داشتند. قضات محلی با قوانین محلی مسئول دیوانهای ولایتی بودند. هر کس شکایتی داشت و خود را مظلوم مییافت، میتوانست، از هر جا و هر ولایتی مستقیماً به شاه رجوع کند.

این تصویر پادشاه پارسی، که در طول يك عمر در از کار و فعالیت وی بوجود آمده بود، از آخرین اعلامیه‌ئی، که در سالهای ختم حکومت خویش برای یاد بود و آگاهی آیندگان بر مقبره خود در نقش رستم تنظیم کرده، نمودار است. چون در این اعلامیه برنامه فرمانروائی جهانی اریائی، یعنی تجلی روح فرمانروای شمالی گنجینه شده بود، بایست این یکی نیز مانند گزارش بیستون حتی المقدور دیده و خوانده شود. بهمین جهت نیز متن دیگری از این اعلامیه بزبان پارسیها اما بخط «حروفی» آرامی در مدخل مقبره قرار داده شد، تا کسانی که بآنجا میروند، آنرا به بینند و بخوانند. از این اعلامیه جدید نیز مانند سابق رونوشت‌هایی برداشته شد، بخصوص در زبان پارسی، تا دائماً پیش چشم ملت فرمانروا و پادشاهان آن قرار گیرد.

اسکندر بزرگ ، کہ قصد احیای افکار داریوش را داشت ، دستور داد ، تا اعلامیه را در برابر او بخوانند و ترجمه کنند . آنچه داریوش اعلام کرده ، این است :

« خدای بزرگ اهوره مزدا است ، کہ این دستگاه شگرف را آفریده ، کہ شادی را برای مردم آفریده ، کہ دانائی و توانائی را بہ داریوش شاه عطا کرده . »

« داریوش شاه گوید : بخواست اهوره مزدا من چنین ام ، من دوست نیکی ام ، من بدی را دوست نیستم . پسند من نیست ، کہ بینوائی از توانائی زور بشنود ، باز پسند من نیست ، کہ زبردستی از زیردستی زور بشنود . آنچه حق است ، پسند من است . »

« من پیروان دروغ را دوست نیستم . من کینه جو نیستم ؛ آنچه مرا خشمگین میکند ، از آن خودداری میکنم و برتندیهای خود سخت مسلط هستم . »
« هر کہ میکوشد ، نسبت بکوششش پاداش میدهم ؛ هر کس لغزش کند ، نسبت بگنااهش تنبیه میکنم . پسند من نیست ، کہ کسی بہ کسی بدی کند ؛ و همچنین پسند من نیست ، کہ کیفر نہ بیند ، آنکہ بدی میکند . »

« آنچه کسی از کس دیگر میگوید ، مرا قانع نمیکند ، مگر بر حسب دستور نیک شہادت درستی بیاورد . آنچه کسی برای دیگران میکند یا انجام میدہد در نہایت کوشش خود ، من از آن راضیم و خوشنودی من بزرگ است و از آن لذت میبرم . »

« ارادہ و فرمان من اینست : در آنچه من کردہ ام ، کہ تو خواهی دید و خواهی شنید ، چہ در وطن و چہ در میدان جنگ ، نگاہ کن بہ توانائی من و بہ دانائی من ، این خوبی های من ، کہ برتر از تندیها و دانستیہا است . »

« اینقدر کہ تن من نیرومند است ، در جنگجویی مرد جنگی خوبم . اگر پیش عقل من مشکوک باشد ، تا چہ کسی را دوست بشمارم و چہ کسی را دشمن بشمارم ، پس بکارهای نیک (او) میاندیشم ، کہ یک دشمن یا یک

دوست است ، که من پیش خود دارم .»

« من ورزیده‌ام هم در دست و هم در پا . در سواری سوار خوبی هستم .

در تیراندازی تیرانداز خوبی هستم ، چه پیاده ، چه براسب . »

« و توانائی‌هایی ، که اهوره‌مزدا مرا داده است - و من قدرت آنرا داشتم ،

که بکار برم - بخواست اهوره‌مزدا دارم و آنچه کرده‌ام ، با این توانائیها

کرده‌ام ، که اهوره‌مزدا بمن داده است . »

این است تصویر فرمانروائی ، که پادشاه برای آیندگان رسم کرده ، چنانکه

خود میکوشید ، خویشن را در همین قالب بریزد . در رتبهٔ اول عدالت را نام میبرد

و در آن پایه و مبنای سلطنت مفید را می‌بیند . حق در مقابل بزرگ و کوچک ، حمایت

مشتمکی در برابر شکایت دروغ ، از هر کسی ، که باشد . در این معنای حق مفهوم

سلطنت شمالی متجلی میشود . و این مفهوم در تشکیلات استبدادی شرق بکلی بیگانه

بود . علاوه بر این پادش نیک و کیفردر برابر خدمت خوب و بد . و بخصوص در مورد

مجازات اول به کرده‌های نیک و خدمات متهم اندیشیدن در شرق بیسابقه بوده . داریوش

در تمام عمر خود طبق این اصل رفتار کرده ، چنانکه خود هلم‌ها با تقدیر و تحسین

این خصایل را در وی تصدیق کرده‌اند .

اما این فضایل به تنهایی برای يك فرمانروای اریائی کافی نیستند . وی باید

تمام خصایل آزاده‌سواری را معنا و صوراً دارا باشد . بایستی بر شهوات خود مسلط

و در هر کاری سرآمد نجبای دیگر باشد . داریوش در این مورد نیز سعی داشت ، خود

سر مشق همان تصویری باشد ، که از شاهان اریائی رسم کرده . در نبردهای خونین ،

در شکار ، در کارهای سازندگی و ساختمانی دولت از همه پیش بود . هلم‌ها پیش از

ملل دیگر این فضایل نجیبانهٔ شمالی را درك میکردند و عزیز میداشتند . در این

طبیعت آزاده‌سواری آریستو کراسی هلمنی و فرمانروایان اریائی وجه اشتراکی میان

خود یافته بودند . روحی ، که داریوش بر جهان خود مسلط میکرد ، حتی بزرگترین

موانع و تضادهای ملی را بین دو قوم برادر از میان برمیداشت و آنها را بهم نزدیک میکرد .

داریوش در خاتمه سنگنوشته خود معنی و مقصود تمام فضیلت‌های شاهانه را شرح می‌دهد. وی مستقیماً با کسی سخن می‌گوید، که يك روزی، بعدها، این اعلامیه را خواهد خواند؛ و از وی می‌خواهد، که درباره این نوشته‌ها خاموشی اختیار نکند و هرگز نگذارد، که این تقواهای اریائی محو شوند. بدین ترتیب آخرین بنای بزرگ داریوش، بنای یادبود و مزار شاه، گزارش بزرگ کارها و زندگانی وی، فریاد هشدار خاندان و ملت وی، اصولی است، که در هر دوره‌ای بایست، مراعات شود. و شاه آنها را بایه های تسلط ملی اریائی شناخته و همه آنها را در شخص خود جمع و ظاهر کرده.

در این آخرین دوره سلطنت، هنگامیکه در مرکز دولت دستگاه بزرگ اداری در گردش بود و ولایات غربی و شمالی ظاهراً آرام بودند، داریوش یکبار دیگر خود را متوجه مشرق ساخت. جنوب شرقی ایران، که از دور افتاده‌ترین و وحشتی‌ترین ولایات کشور بشمار میرفت، کاملاً بدولت مرکزی الحاق شد. ولایت نیمه عرب مکه *Maka* (مکران) در ساحل خلیج عمان و سرزمین قبایل **ثته گوش** در سرحدات کوهستانی هند در ادارات دولتی منظم و متشکل شدند قبایل کوه نشین و حشی پیش از اریائی‌های بلوچستان اینک به انقیاد و اطاعت درآمدند. تیره‌های **دهائی** *Dahav* (*Dahae*) شمال شرق، که کم‌کم بصورت قدرت بزرگی در استپ‌های ترکستان در می‌آمدند و از جنوب روسیه با آنجا کوچیده بودند، با جگزار دولت مرکزی شدند. در همین هنگامیکه داریوش بنای مقبره خود را در **صخره نقش رستم** تمام می‌کرد - و ویشناسیه، پسر شاه، در موقع بازدید آن در تصادمی جان سپرده بود - باز در داخل هلاس موقعیت آشفته خطرناکی بوجود آمده بود. در حالیکه همه ممالک اینجا سلطنت داریوش را برسمیت شناخته بودند، در آتن و اسپارت فرستادگان شاه را برخلاف هر قاعده و قانونی کشتند. در هر دو مورد نیز علت يك چیز بود: دسته‌بندی حکومتی آتن و اسپارت از بلائی، که بر مردم و نیوس آمده بود، جرئت و جسارت یافته، مداخله نظامی پارسی را در اثر اشکالات راه محال پنداشته، برخلاف

تعهدات ملل مردمی را، که با آنها هم عقیده نبودند، بزور با خود همراه کرده بودند. در واقع این گناه باندازه‌ی بزرگ است، که نمیتواند، مجازاتی درخور خود داشته باشد. نمایندگان دسته‌های دیگری، که طرفدار این سیاست تند نبودند واز دست آنها گریخته بودند، بخدمت شاه رسیدند. از آنها بانهایت احترام پذیرائی شد. از جمله فراریان آتن نجیبی **آلک مئون** بدر بارشاه راه یافتند. از اسپارت ذماراتوس، پادشاهی، که **کلو مونس** از تخت سلطنت رانده بود وشهرهای توثرانیه *Teuthrania* وهالیسارنه *Halisarna* را بعنوان تیول دریافت کرده بود، به داریوش پناه برد.

کلو مونس در اسپارت ومیلیت یادس، که تازه از **خرسونس** برگشته بود، مردم را برای مقاومت آماده میکردند. بناخواهش آتنی‌هائی، که خیال انتقام شخصی داشتند، **کلو مونس** به ایگینه *Aigina* لشکر کشی کرد ومردم آنجا را بیهانه آنکه تسلیم شاه شده‌اند، به بردگی کشید.

داریوش مجبور بود، برای حفظ احترام نام خود سپاه اعزامی جهت تنبیه شورشیان تسلیم کند. مردونیوس، که در تنظیم عملیات نظامی « بدآورده بود »، فراخوانده شد وداتیس *Datis* (*p-davta*) سردار مادی با عنوان سرفرماندهی سپاه اعزامی در بهار سال ۴۹۰ بطرف هلاس حرکت کرد. ارته‌فرنه، پسر ساتراپ ساردس، وبرادرزاده شاه نیز دستور یافت تحت فرمان داتیس پیشروی کند. این سپاه از کیلیکیه با ناوگان سرباز بر به یونان رفت.

در میان راه جزیره ناکسوس *Naxos* سرکوبی شد. در جزیره دِلوس *Delos* فرمان شاه برای خدای آپولون *Appolo* قربانی زیاد شد. در اینجا نیز داریوش مایل بود، با روحانیون، که از نظر سیاسی قدرت سرشاری داشتند، روابط حسنه برقرار کند. جزیره ابویا *Euboia*، روبروی **آتیکا** *Attika* وشهر **کاروستوس** *Karystos* بانقیاد و اطاعت مجبور و ارتریا فتح شد. ساکنین ارتریا، که مانند آتنی‌ها در غائله ساردس سهیم بودند، به خوزستان کوچانده شدند.

پس از آن داتیس با صلاح‌دید هیپیاس سلطان سابق آتن در ساحل جلگه

ماراثون Marathon در آتیکا پیاده شد، تا از آنجا به آتن حمله کند. این نقطه از این جهت که پایگاه اصلی طرفداران هیپیس بود، بسیار مناسب بود. در این حمله آتن یکمرتبه خود را تنها یافت. فقط اهالی پلاتای Platai دسته کوچکی برای کمک به آتنی‌ها روانه کردند. سپاهیان اسپارتی، که بنا باستدعای عاجلانه آتنی‌ها در راه بودند، هنوز با آتن فاصله بسیار داشتند.

در این لحظه بحرانی سخت میلیتادس موفق شد، لزوم يك تصمیم قطعی سریع را به آتنی‌ها بقبولاند. هر گونه درنگ و تردیدی فقط بنفع مهاجمین پارسی تمام میشد؛ چه هم‌بردریامسلط بودند و هم هواداران آنها در داخل کم‌کم متشکل میشدند. اما از طرف دیگر پارس‌ها نیز نمیتوانستند، در میان جلگه ماراثون، در مقابل آتنی‌هایی، که در کوهستان موضع گرفته بودند، بیش از این بمانند. بهمین جهت داتیس نیز مصمم بحمله شد. میلیتادس در این نبرد توانست، از مزایای پیادگان «سنگین زره» هلنی در برابر پارس‌های «سبك اسلحه» بنحوا کمال استفاده کند. آتنی‌ها با «قدم‌دو» خود را از منطقه تیررس کمانداران پارسی گذراندند. با تمام قدرت به جناحین حریف ریختند و آنها را درهم نوردیدند. در حالیکه قلب سپاه پارسی مرکب از سربازان زبده کار آزموده در ستون دشمن پیش میرفت. جناحین سپاه یونانی کم‌کم پس از کشمکش‌های سخت قلب سپاه پارسی را نیز محاصره کرد. فتح نصیب آتنی‌ها شد و داتیس باتلفات زیادی به کشتی‌های خود عقب‌نشینی نمود و وارد دریا شد.

در اینجا برای اولین بار نقص واحدهای بی‌زره ایرانی در مقابل سربازان سنگین اسلحه در جنگهای تن‌به‌تن معلوم شد. با همه شهامت و رشادتی، که ایرانیها از خود بروز دادند، چنانکه مورد تصدیق خود یونانیها نیز هست، مجبور بودند، در برابر تفوق تاکتیکی دشمن عقب‌نشینی کنند. داتیس یکبار دیگر مستقیماً به آتن حمله کرد و باز مجبور شد، در نتیجه موقعیت نامناسب نیمه‌کalah دست بردارد و به آسیای صغیر برگردد. ۹)

داریوش با نتیجه‌ئی، که از این جنگ بدست آورده بود، متوجه شد، که هم

خود او و هم سرداران او نیروی دشمن را غلط حساب کرده اند و تنها نقشه جنگی مردونیوس میتواند، دریونان موفق شود. پس از این شکست واضح بود، که رخنه بایست بیک طوری گرفته شود، که دیگر کسی در فضای هلنی با قدرت پادشاه خیال برابری نکند. پس طبق نقشه مردونیوس لشکر کشی دولتی بی با سپاه زمینی بزرگ و ناوگان جنگی طرح شد. شاه فرمان داد، تا مقدمات تسلیحات سپاه و ناوگان مزبور تهیه شود.

این نقشه جنگی، که شاه باز تمام استعداد تشکیلاتی و تمام وسعت نظر سیاسی خود را در آن بکار برده بود، با همکاری مردونیوس شامل سربازگیریهایی کلان و مقدمات فوق العاده می بود. از جمله طول خط حرکت در اروپا با نهایت دقت آماده شد؛ پلهای بزرگی مهیا شدند؛ انبارهای خواروبار در میان راه تعبیه گردید. و برای اینک که کشتیهای جنگی دچار بلیه می، که بر سر مردونیوس آمده بود، نشوند، از پشت دماغه آثوس کانالی کنده شد. از طرف دیگر مقدمات دیپلماتیک شدیدی برای بریدن دیگران از آتن و متحد وی اسپارت تهیه شد. با تسالیه، با ثبن Theben، با آرگوس Argos در پلوپونس. با روحانیون دلفی و با اتحادیه ممالک دوازده گانه انجمن آمفیکتیون ها مذاکرت بعمل آمد. دسته جات مخالف در آتن و اسپارت و شهرهای دیگر متحدان در جبهه واحدی مؤتلف گردیدند. قوای کمکی می، که آتن و اسپارت برای پشتیبانی خود در دریا داشتند، یعنی قدرت هلنی گلون های (اهالی گلاالی Gela) سیراکوز (سوراکوسی Syrakousai) در سیسیل (صقلیه) با مداخله قرطاجنه (کارتاژ، قرطاجنه قدیم با بندر اسپانیولی کارتاهنا Cartagena، کارتازن، اشتباه نشود!) دور از میدان جنگ ماندند. داریوش مدتی بود، که بوسیله رعایای فینیقی خود با قرطاجنه رابطه داشت.

در همین هنگامیکه مقدمات جنگ دولتی در شرف اتمام بود، داریوش، که خود خیال عزیمت به یونان و فرماندهی مستقیم جنگ را داشت، بر طبق رسوم کهن جانشین خود را تعیین کرد. خشه یارشا پسر ارشد وی پس از جلوس به تخت، که

بزرگترین فرزند ملکه اتوسه نیز بود و جد مادری وی کورش بزرگ میشد، و هم چند سالی بود، که در امور دولتی وارد شده بود، نیابت سلطنت را به عهده پذیرفت. از آنجا که بزرگترین پسران شاه ارتوبازانس (Artobazanes, Artabavzu, اردواز) از این انتخاب ناراضی بود، و قسمتی از نجبا را متوجه خود ساخته بود، داریوش از «هزاربد» و نایب خود در امور اداری مملکت ارته سوراس (Artasyras, Artasura) * بخصوص خواست، که در همه مواقع پشتیبان خشه یارشا و وفادار او باشد. داریوش در این هنگام مرگ نزدیک خود را حس میکرد. خشه یارشا فرزندی بود، که شاه برای تکمیل آثار زندگانی خود تربیت کرده بود، و هر چه نیمه کاره مانده بود، بایستی، اوسرا انجام دهد.

در حالیکه شاه با سعی تمام متوجه ختم کارهای عظیم خود بود و در تالار شور نجبای پارسه تصویری از وی و خشه یارشا، جانشین وی، حک میشد، قبل از آنکه تسلیحات سپاه جدید دولتی کامل شود، در مصر شورش پیاخاست. شکست دانیس در تمام قسمتهای کشور، در هر جائی، که آثار استقلال طلبی از میان نرفته بود، امیدهای تازه بی بیدار کرده بود. همینکه شاه آماده لشکر کشی بجانب مصر شد، در پاییز ۴۸۶ ناگهان دست مرگ او را از ملت وی ربود. پادشاه بزرگ پس از یک زندگانی طولانی پر از حوادث و پراز جنگ، پس از آنکه عصر جدیدی در تاریخ بشریت پایه گذاری کرده بود، در آستانه نبرد بزرگ با ملت خویشاوند یونانی در گذشت.

در جهان آنروز فقط این خبر سرزبانها بود: داریوش شاه مرد. در شهرها و در حصارهای مغرور ایران، در دربار ساتراپها و در میان ایرانیان مقیم ممالک دیگر، همه جا عزای بزرگ ملی برپا شد. بزرگان کشور از گوشه و کنار از اطراف و اکناف دولت جهانی به پارسه روی آوردند. و در آنجا ملکه اتوسه، خشه یارشا و همه خاندان هخامنشی دور جنازه شاه جمع بودند.

اینک، که کوششهای خستگی ناپذیر داریوش خاتمه یافته بود، لحظه بی فراسید، تا به بینند، که آیا روح نظم آفرین شاه پس از مرگ هم هنوز در قالب ریزی آزادگان

اریائی و در تعیین راه تاریخی آنها مؤثر است یانه. آیا دستگاه دولتی و نظم شگرفی، که این مرد برای ملت خود و اقوام تحت سلطه آن با اینهمه دوراندیشی و دقت ایجاد کرده، بیهوده بوده، یا آنکه روح او میتواند، بوسیله ملت او در آثار او زنده بماند؛ در حالیکه شاه مانند همه رهبران بزرگ ملت‌ها با دوربینی خاصی مخاطراتی، که آثار وی را تهدید میکردند، در سنگنوشته مقبره خود پیش چشم پارس‌ها نگهداشته، و راه راست را به نسل‌های بعد از خود با کلمات زنده و مهیج آن نشان میدهد.

روح داریوش تنها در صخره نقش رستم نمیدرخشید. سرمشق بزرگی، که شخص وی در کار و کوشش برای ملت خود بود، هنوز قرن‌ها پس از وی آثار وی را نگه میداشت و روح وی بر فراز فضای حیاتی ملت خودش تابان بود. بدون شك بشریت هند و ژرمنی شرقی - این خون شمالی، که با خون دیناری و میراث غربی به بهترین وجهی ممزوج شده بود - در شخص داریوش یکم در خشناق‌ترین تجلی را داشت. نه تنها در قالب خارجی، بلکه در کل نهاد و وجود خود، داریوش نماینده «تپ» ملت خود و همه اقوام هند و ژرمنی شرقی بود: مبارز، سردار جنگی، مرد سیاسی - صمیمی، دادگر، مغرور به خون و نژاد خویش، مشعر بوظایف انسانی، شاهی و فرماندهی. آگاه به مسئولیت جهانی خویش با حس دوربینی و بزرگ‌منشی و برتری در سیاست پس از مرگ نیز داریوش ستاره راهنمای ملت خود باقیماند. وی برای ملل دیگر عالم نمونه پادشاهی دانا و توانا بود، چنانکه پس از وی سالیان دراز در همه جهان کرده‌های وی حکایت میشد. مصروی را آخرین قانونگذار خود شناخت. اشیل وی را بصورت خداوندگار و روح هدایت‌کننده دولت جهانی پارسی و ملل ایرانی روی صحنه تأثیر آورد.

معذلت مخاطراتی، که از داخل و خارج وحدت ایران را تهدید میکردند، بلافاصله پس از آنکه شاه در آرامگاه جاوید خود جای گرفت، حادثه شدند. هنوز ایرانی‌ها با سوگواری داریوش مشغول بودند، که آتش شورش مصر بالا گرفت، بابل با امیدهای تازه‌می‌کوس استقلال کوفت و یونانی‌ها بر مقاومت در برابر قدرت پارسی

افزودند. در داخل، در خود خاندان سلطنتی بین پسران پادشاه نزاع بر سر جانشینی و تصاحب تخت و تاج در گرفت.

هر چند داریوش در حیات خود خشه یارشا فرزند ارشدا توسه و پسر ارشد بعد از جلوس بتخت را به جانشینی خود برگزیده بود، ارتو بازانسی، بزرگترین پسران او، که قبل از تاجگذاری متولد شده بود، با اشاره به قانونی، که کورش بزرگ در مورد جانشینی سلطنت تعیین کرده بود، ادعای تخت و تاج کرد. چه کمبوجیه نیز مدتها قبل از آنکه کورش به تخت دیکوها بنشیند، تولد یافته بود و پسر ارشد کورش پس از تاجگذاری بر دیه بود.

در تالار شور نجبا، در پارسه، بزرگان مملکت برای تاجگذاری خشه یارشا جمع شدند. در اینجا برای اولین بار دیده میشود، که روح داریوش بزرگ هنوز در نجبای مملکت وی زنده است. و اینها بیش از پسران ضعیف شاه از وی میراث روحی برده اند. با نفوذ ملکه اتوسه و ارته سوراس، سردار مادی، هزاربند و صدر اعظم داریوش، خشه یارشا بنا بوضعیت پدر بر تخت سلطنت نشست. و چون همه يك صدا و يك زبان آخرین اراده شاه را خواستند، دیگر جای هیچ اعتراض و نزاعی باقی نماند.

خشه یارشا، که از زمان پدر وارد در اداره امور دولتی شده، و برای این منظور پرورش یافته بود، تکلیف خود را در آن دید، که آنچه پدر انجام داده، نگهداری و مواظبت کند. ملکه اتوسه از هیچ کمکی در این راه دریغ نمیکرد. نفوذ اتوسه در فرزند خود بهمان اندازه زیاد بود، که احترام پدر و مادر در میان اربابها از وظایف اولیه زندگی محسوب میشود. خصوصاً اتوسه بنام همسر و همکار داریوش بزرگ موقعیت بلند بخصوصی در مملکت داشت. خشه یارشا، که در ساختمان بناهای عظیم دولتی و شواهد متجسم سلطنت پارسی از پدر بیشتر آموخته بود، تادر سیاست عالی جهانی یا هنر هدایت جنگ، در صدد آن بود، در پارسه، در شوش و در جاهای دیگر دنباله بناهای پدر را بگیرد و معروفیت ساختمانی داریوش یکم و

شخص خود را در کتیبه‌هائی جاودان کند .

همچنین خشه‌یارشا میکوشید، تا اقدامات سیاسی و نظامی ، که داریوش طرح آنها را ریخته بود ، با خبر برساند . پارسی‌ئی را بنام ستاسپس (Sataspes) (صداسب) ، برای اکتشاف و کشتیرانی دور آفریقا فرستاد . اما ، از آنجا که در هیچ چیز نصیب‌وی آن نبود ، تا با پدر برابر باشد ، هیئت اعزامی به اکتشاف خود موفق نشد . همچنین به بگه‌بوخشه مأموریت داد ، شورش بابل را خاموش کند . خود اغتشاشات مصر را آرام کرد و بالاخره به هلاس لشکر کشید ، تا مجازاتی ، که مدت‌ها بود ، طرح شده بود ، انجام پذیرد .

خشه‌یارشا با سپاه خود به یونان شتافت ، شاید بدون اینکه خود بداند ، عملی که انجام میدهد ، در زندگی وی قاطعترین آزمایشها است . چه در این جنگ بایست ، نشان بدهد ، که آیا لیاقت فرزندی آن پدر را دارد یا نه ! داریوش در طول سالهای پر از فعالیت و کار زندگی خود دولت جهانی پارسی را بنا کرد . دولتی ، که داعیه رهبری عالمی را داشت . داریوش با نبوغ هنر سیاسی خود نظم‌نوینی بوجود آورد و به ادعای رهبری قوم پارسی خود تحقق خارجی بخشید . این نظم و این رهبری يك تكامل و تطور دائمی را تأمین میکردند . اصلی ، که تعقیب میشد ، ولع قدرت و چپاول تشکیلاتی ملل جهان نبود . چنانکه دول معدوم شرق قدیم میکردند و چنانکه دولتهای جهانی دیگر بعد از آن تا با امروز انجام داده‌اند . بلکه اصل نظمى بود ، که در آن قدرت فرمانروا بر خود وظایف سنگینی تحمیل میکرد ، چنانکه طرز فکر آزادانه و حس فضایل اخلاقی را همیشه در نهایت « تنش » و آمادگی نگهدارد . در کشمکش با ملت برادر یونانی ، ملت فرمانروای پارسی تکالیف شاقی بعهده داشت چه فقط يك روح نبوغ و تفکر آزاد و عمیق میتوانست ، برای این دو ملت برادر ، که در طرز زندگی در نتیجه دو رشته تطور مختلف تغایر کلی یافته بودند ، راه حل واحد و مناسبی پیدا کند . داریوش ، سیاستمدار بزرگ‌منش با نظر دور بین خود ، تا زمانیکه زنده بود ، راههای دیپلماتیکی برای حسن تفاهم پیدا میکرد . اگر در اواخر

مجبور بود، پنجه قدرتی نشان دهد، با دقت تمام همه چیز را حساب کرده بود، تا بالاخره بتواند، چنان نظمی ایجاد کند، که هر دو طرف از آن برخوردار باشند. نظر داریوش نسبت به روحانیون دلفی، نسبت به اتحاد ممالک آمفیکتئون، نسبت به ثسالیه، نسبت به آریستوکراسی آتن و بسیاری از شهرهای دیگر هلاس بوضوح و روشنی نشان میدهد، که شاید داریوش بهیچوجه فکر فتح و تسخیر خاک یونان را نداشته و بخصوص هرگز فکر از میان برداشتن اقوام هلنی را نکرده است.

اما خشه یارشا نه تنها عظمت روحی پدر را نداشت، بلکه مقدمات درك نقشه های بزرگ جهانی نیز در وی نبود. تا داریوش زنده بود، خشه یارشا در سایه پدر، که همه چیز را تنها در مغز خود آماده میکرد و تنها تصمیم باجراء آن میگرفت، آلت کار و کمک بسیار خوبی برای دولت بود. خشه یارشا بدون دست هدایت کننده، وقتی که خود رشته امور را بچنگ گرفت، استحکام و اعتماد بنفس نداشت. تکیه گاهی، که در زندگی لازم داشت، در مغ های دربار میجست. روح کوچک مذهبی او فقط با مغان سازش داشت. در صورتیکه داریوش با فکر خدا پرستی خاص خود و با تجربیاتی، که داشت، نسبت به فعالیت سیاسی روحانیون خود بسیار بدبین بود و آنها را همیشه با تدابیری از محیط سیاست دور میکرد.

وقتی داریوش یکم مرد و خشه یارشا بتخت نشست، مغ ها، که در این فاصله مذهب رسمی دولتی را با نهایت همت و پشتکار میپروردند و تشریفات مذهبی را اداره میکردند و حتی تربیت شاهزادگان جوان و نجبای دربار را نیز بعهده داشتند، موقع را برای خود مناسب یافتند. مغ ها، که شاه را در برابر آشوب ولایات حیران دیدند، به او چنان فهماندند، که همه اینها در اثر ارفاق و مساعدتهائی است، که نسبت به روحانیون بیگانه در سرزمین های بیگانه دولتی میشود و این سیاست داریوش یکم برای سلطنت اریائی ها، که موهبت اهوره مزدا بر روی زمین است، زیانبخش میباشد.

بدین ترتیب خشه یارشا پس از قلع و قمع طغیان بابل مجسمه خدای مردوك را

از بابل بیرون برد. عنوان سلطنت بابلی هخامنشی را ممنوع کرد و خود را پادشاه پارسی، ماد و سرزمین‌های دیگر « نامید. در اینجا نیز چنانکه در مصر کرده بود، در برابر خدای محلی نماز نگزارد. معبد آنها را خراب کرد و در آنجا فقط به نیایش اهوره مزدا پرداخت. آنچه داریوش در پرستش نگهدارنده و پشتیبانان روح و آوار اریائی گفته بود، و جز تجلی جهان‌بینی او چیز دیگری نبود، برای خشه‌یارشا از قالبی، که روحانیت سیاسی بر آن ساخته بود، جدائی پذیر نبود. تنها رابطه‌ئی، که هنوز خشه‌یارشا بهم‌نزدده بود - آنهم در نتیجهٔ اندرزهای همراهان و مشاورین پدر - این بود، که مناسبات با آپولون دلفی و خدایان مهم دیگر هلاس را حتی در لشکر - کشی به یونان حفظ میکرد. اما همینکه دشمنی هلاس را با ایران کشف کرد، معابد یونان را نیز منهدم ساخت. مجسمهٔ خدایان را دور انداخت و در میدانهای بزرگ برای خود و سربازان خود پرستش اهوره مزدا را بوسیلهٔ مغان برپا کرد.

لشکر کشی به یونان، که از پدر به میراث رسیده بود، بدون شك در نظر وی با موفقیت همراه بود. آتن، کانون آشوبهای غرب، که داریوش در اجرای مجازات آگاهانندهٔ آن میکوشید، پس از درهم شکستن مقاومت‌های ثرموپیل (Thermopylon (ترموپیل) و آرته‌میسئون Artemision بدست پارس‌ها افتاد. معبد آتنه Athena بر قلهٔ آکروپلیس Akropolis و همچنین خود شهر بنام « سمبل » مقاومت آتنی ویران گشتند.

خشه‌یارشا تصور میکرد، با این عمل در « پیش - میدان » دولت آسیائی خود دین خود را نسبت به پدر اداء کرده باشد. وی با نهایت دودلی در این راه قدم نهاده بود. زیرا آن درجهٔ دوربینی، تهور و زبردسی و دیپلوماتیکی، که برای انجام چنین تکلیفی لازم بود، در وی وجود نداشت. خشه‌یارشا فقط در پی آرامش بود و ساختن بناهای بزرگ. يك چنین اقدام نظامی را جز سختگیرهای سیاسی و مذهبی نمیدانست و در نتیجه واقعیات را نمیدید و حس نمیکرد.

هنگامی که نبرد دریائی سالامیس بر خلاف انتظارات وی با پیروزی دشمن

خاتمه یافت - در صورتیکه وی گمان میکرد، قدرت مقاومت هلنی بکلی نابود خواهد شد - و موقعیت ناوگان پارسی در آنجا متزلزل گردید، باز خشه یارشاه عملیات نظامی را تمام شده پنداشت و به آسیا مراجعت کرد. آرامش وضع «پیش - میدان» شمال غربی دولت در نظر خشه یارشاه حال يك امر محلی بود و به ساتراپ ناحیه مردونیوس، که ولایت سرحدی تراکیه تحت فرمان وی بود، مربوط میشد. اگر چه واحدهای صف اول سپاه حاضر خدمت دولتی، چنانکه در همه عملیات بزرگ رسم بود، در اختیار وی بودند، معذلك ساتراپ در ابتدا تصمیمی به تعقیب اقدامات خصمانه دریونان نداشت. مردونیوس پسر گو برووه نه تنها وضع و مناسبات مناطق سرحدی اروپا را خوب میشناخت - چه از زمان داریوش یکم در آنجا مأموریت داشت - بلکه تمام خصایل يك حاکم پارسی، یعنی نماینده شاه و سلطان ولایتی دوره داریوشی، در وی جمع بود. مردونیوس سردار بینظیری بود، رشید و دارای استعداد بزرگ استراتژی. مرد سیاسی دوربینی بود با مهارتهای دیپلماتیک. از آنجا که، آنطور که بعدها معلوم شد، موقعیت نظامی را خوب سنجیده بود، سعی کرد، بوسیله سلطان دست نشانده مقدونیه الکساندر روس، که با آتنی ها روابط بسیار نزدیک دوستانه ای داشت، با آتن وارد مذاکره شود. با آنکه شرایط صلح عمومی وی برای حریف بسیار مناسب بود، معذلك اسپارت و آتن، که حس میکردند، روز بزرگ سیاسی آنها فرا رسیده، پیشنهاد وی را رد کردند.

پس از این مذاکرات مردونیوس در چله تابستان ۴۷۹ اقدام به لشکرکشی کرد. آتن را اشغال نمود و پس از آنکه پیشنهاد دوم صلح او را رد کردند، شهر را آتش زد. سپس به جلگه پلاقی برگشت و منتظر حمله متقابل آتنی ها شد. مدت مدیدی دو حریف در برابر هم صف کشیده بودند و مردونیوس در این فاصله سعی میکرد، بنحوی در برابر سلاح جنگ صف به صف هلنی تدبیری اتخاذ کند. بالاخره مجبور به حمله شد و در این جلگه هلاس نبرد بزرگی میان کمان و نیزه در گرفت. پیاده نظام سنگین اسلحه هلنی برای همیشه بر کمانداران سوار و پیاده ایرانی

چیره گشت. مردونیوس با قلب سپاه خود مرکب از آزاده سواران ایرانی و مردان جنگی آنها پس از نبردهای خونین دلیرانه‌ئی کشته شد.

با آنکه ارته بازوس (Artabazos * اردواز) توانست، بوسیلهٔ پوششی، که با سواران سبک اسلحه تشکیل داده بود، قسمت بزرگ سپاه اعزامی را از نسالیه و تراکیه عبور دهد، معذک در آن روز دولت پارسی بدون شک فرمانروائی خود را از دست داد. در همه جا حکومتهائی، که طرفدار ایران بودند، معلق شدند. سرزمین تراکیه و شهرهای ساحلی آسیای صغیر از پادگان پارسی تصفیه شد. چنانکه بعضی از آنها پس از سالها دفاع جانانه و جنگ تا آخرین نفس و تا آخرین نفر بدست مهاجمین افتاد. مناطق غربی کنارهٔ آسیای صغیر و شهرهای هلنی قبرس از ایران منتزع شدند. جهازات هلنی در دریای سیاه، در دریای اژه و در شرق دریای روم تا ساحل فینیقی آزادانه بحرکت درآمدند.

خشه یارشا نتوانست، میراث پدر را، چنانکه شایسته بود، نگهداری کند. نفوذ پارسی در فضای یونانی، سواحل تراکیه و تنگهٔ داردانل از دست رفت. مصر کوس استقلال میکوفت و شکست پلاتی در بابل مایهٔ شورش جدیدی شده بود، که در نهایت خشونت سرکوبی گردید. غالب همراهان قدیمی داریوش و افسران جوان در میدانهای جنگ یونان کشته شدند یا از زندگی سیاسی کناره گرفتند. همینکه ملکه اتوسه نیز مرد، خشه یارشا آخرین تماس خود را نیز با ایده‌های پدر از دست داد و روز بروز بیشتر بصورت یک پادشاه خود رأی از خود راضی‌ئی درآمد، که میخواست، بر سرزمینهای پنهاور موروئی با آرامش تمام سلطنت کند، بی آنکه آن کوشش و رنجی، که لازمهٔ رهبر سیاسی قومی است، بر خود همراه سازد. بالاخره پس از آنکه در اثر درژیم استبدادی شدید خود دچار انقلابات داخلی شد، بدست هزاربد (صدراعظم) خود ارته بانوس (Artabanos * اردوان، نگهبان راه نیک) فرزند ارته سوراس - همان کسیکه با مجاهدات او بر تخت نشسته بود - کشته شد. (۱۰) از اینقرار پسری، که داریوش گمان میکرد، برای اداره مملکت آماده و

بزرگ کرده، در استبداد مطلق غرق شد. یعنی در یکی از دو انتهای افراطی، که شاه میخواست، بازماندگان خود را از شر آن محفوظ بدارد. از این زمان بعد این بلاد را مادور سردولت میچرخید. - اگرچه غالب سلاطین مانند ارته خشسه *Artaxsvassa* یکم (اردشیر، Artaxerxes، مادی: *Artaxsvatra*، دارای دولت نیک،) در عمل به اندرز داریوش و پیروی از سنت وی سعی داشتند. بزرگترین تخریب آثار و افکار داریوش در جهت استبدادی در دوره بیست ساله رژیمن خون و خفقان ملکه نیمه سامی هخامنشی پروساتیس *Parusatis* (پوروشتو *Purusvatlu*) زن پادشاه ضعیف و بی اراده داریوش دوم بود. در این دوره، که رفتار شاه و درباریان او کاملاً تحت نفوذ دنیای شرق قدیم باوج استبداد رسیده بود و مخاطره فتودالیزم از طرف دیگر بالا میگرفت، يك انحراف کلی از راهی، که داریوش بزرگ نشان داده بود، پیدا میشد. خانواده های بزرگ نجبائی، که در ولایات بودند، بمرور زمان صاحب اقطاعات و اراضی وسیعی شدند، چنانکه در ولایات خودشان بزرگترین وزنه سیاسی و اجتماعی بودند. اینك کم کم - يك قسمت از لجاجت در مقابل استبداد پادشاه و يك قسمت با استفاده از ضعف او - مانند دوره های قبل از داریوش و کورش خود را سلطان مستقل محل میدانستند. در این زمینه اولین نفوذ روحی «هلنیستی»، که در سرحدات مشترك ایران وهلاس تولید شده بود، ظاهر گردید. این نفوذ چه در نزد ایرانیها و چه در نزد یونانیها عبارت از پیدایش مردان قوی منفردی بود، که با قاطعیت و برش پیش میرفتند، چنانکه بعدها در دوره رنسانس در ایتالیا نیز دیده میشود. البته میان فتودالهای بزرگ نیز رقابت و نزاع بروز میکرد، چنانکه بالاخره در سلطنت ارته خشسه دوم در موقع طغیان بزرگ ساتراپها، مملکت داریوش یکم بطور عجیبی درهم و برهم شده بود.

اما میان دولت پارسی و ملوک الطوائفی های مطلق يك فرق کلی وجود داشت، که با همه لغزندگی ها و از هم پراکنندگیها باز این دولت را نگه میداشت: دستگاه کشوری، که داریوش یکم درست کرده بود، اگرچه در برخی مواد تغییر یافته

و ایده بزرگ اصلی را از دست داده بود، باز بنفع مملکت میچرخید و کار میکرد. بدون شك باز مردانی در این دستگاه وجود داشتند، که در حفظ میراث داریوش کوشا بودند و سعی میکردند، تا سنت آثار عظیم او را مرده ریگ آیندگان سازند. اصول سیاسی، اداره امور کشوری از مرکز ثابت و بزرگ دیوان سلطنتی، امکان استفاده از همه منابع اقتصادی دنیا، چنانکه داریوش برای ملت خود باقی گذاشته بود، حتی در بدترین روزها نجات دولت پارسى بودند. بدین ترتیب ارته خشسه دوم کمی پیش از شورش ساتراپها در «صلح شاهانه» ۳۸۶ نه تنها موجودیت و تمامیت «سلطنت آسیا» را تأمین کرد، بلکه موفق شد، با نفوذ سیاسی جدیدی در فضای هلنی رخنه کند. این نفوذ از زمان داریوش بزرگ بیحد دیگر وجود نداشت. نیروی ممالک هلنی، که پس از شکست های خشه یارشا دولت پارسى را جدأ تهدید میکرد، در جنگ پاپونیس یکدیگر را از میان بردند. دولت داریوش یکم با آنکه در نتیجه تطورات بد داخلی خسارات فراوانی دیده بود، هنوز نیروی حیات را از دست نداده بود و دوباره از سر پیروز میشد. (۱۱)

تنها چیزی، که لازم داشت، شخصیت توانائی بود، که بر تخت هخامنشی بنشیند، تا وصایای داریوش را بسنگ تمام اجراء کند. و درست در آن لمحۀ فی، که وحدت داخلی بیش از پیش در مخاطره افتاده بود، یعنی در اواخر سلطنت ارته خشسه دوم، که ساتراپها بر علیه قدرت مرکزی شوریده بودند، از خاندان هخامنشی - که از زمان کورش و داریوش مرد بزرگی بیار نیاورده بود - باز مردی پدید آمد، که توانست، از میراث داریوش نگهداری کند و آنرا بآیندگان بسمارد. اگر ارته خشسه دوم در زمان حیات خود بر سران فتودال فائق آمد، در نتیجه همت و مداخلات شاهزاده اخیس (Ochos) (Wahuka) * بود، که با اراده فی آهینهر مقاومتی، که در راه وحدت و مرکزیت دولت میدید، از میان برمیداشت. اخیس بنام ارته خشسه سوم بر تخت نشست و چیزی از سلطنت وی نگذشته بود، و دست وی در عملیات تازه باز شده بود، که به تقلید کارهای داریوش بزرگ کوشید، و او را در

همه جا سرمشق خود قرار داد. (۱۲)

قصر پارسه، نمایش عظیم دوره داریوشی، که نسلها بود، از آن مواظبتی بعمل نیامده بود، در دولت وی تعمیر شد و رونق یافت. در دیواره کوهی، که به شهر پارسه مشرف بود، مقبره‌ئی برای خود تراشید و در این پیکره تمام فورمهای، که از زمان داریوش بمعذر اموش شده بودند، در نظر گرفت و بکار برد. در خود ارگ پارسه ریختگی‌ها و ویرانی‌های کاخ داریوش را تعمیر کرد. چیزهایی بآن افزود و کتیبه‌ئی در جوار سنگ‌نوشته‌های داریوش و خشه یارشا نقر کرد. لباس قدیم پارسی را دوباره در تشریفات مرسوم ساخت، چه از زمان ارته‌خشسه یکم جامه‌های مادی متداول شده بودند (۱۳)

او خوس تنها به تجدید مراسم از میان رفته قدیمی اکتفا نکرد. وی اینها را فقط تجلی رنسانس آن روحی میدانست، که داریوش یکم در کشور و ملت خود دمیده بود. پس او خوس ابتدا همت خود را بر آن گماشت، تا شورشهایی، که در آغاز دولت اوزبانه میکشیدند، خاموش، و مرکزیت سلطنت مقتدر را با تجدید تشکیلات اداری مستحکم کند. پس از سرکوبی ساتراپهای باغی، بتقلید داریوش یکم اختیارات آنها را محدود و از نظر نظامی آنها را تابع دیوان مرکزی ساخت. سپس متوجه مصر شد، چه مدتی بود، که این ولایت مستقل و از دولت مرکزی جدا بسر میبرد. با آنکه حمله اول سرداران او موفقیت آمیز نبود، بعداً توانست، گذشته را جبران کند و علاوه بر این تمام سرزمین‌های جنوب غربی را با روابط اداری بدولت مرکزی زنجیر نماید. با تمام سختی و خشونت، که مجبور بود، برای جلوگیری از انحطاط و اضمحلال مملکت بکار برد، باز مانند داریوش یکم در نهایت بزرگ منشی و جانبداری از حقانیت عمل میکرد.

در شمال شرق در کناره استپهای آنجا حدود قدیمی را برقرار کرد و موفقیت‌های نظامی خود را مانند داریوش بزرگ با بناهای یادبودی جاویدان ساخت. او خوس با این اقدامات نه تنها وجهه سلطنت را، که تقریباً از میان رفته بود، تقویت کرد،

بلکه عملاً نیز نیروی عظیم دولت پارسی را بجهانیان نشان داد. برای تقویت تشکیلات داخلی بگواس (Bagoas) (Baga + ʔ) را، که بهترین سردار پارسی و سرفرمانده قوایی بود، که بمصر رفته بود، با تمام اختیارات - چنانکه در دوره داریوشی مرسوم بود - هزاربد قرار داد. منتور Mentor سردار نابغه پیادگان سنگین اسلحه یونانی را، که در میان دیگر سربازان حاضر خدمت اهمیت فوق العاده‌ای داشتند، چه تفوق خود را در برابر سلاحهای سبك صنوف مختلفه سربازان ایرانی نشان داده بودند، سر-فرمانده سپاه آسیای صغیر نامید. هر جا، کسی در برابر قدرت شاهی اظهار وجود میکرد، منتور وی را درهم میکوفت. منتور اقطاعاتی از اراضی خود گرفت و در طبقه فرمانروای پارسی وارد شد. رقابت او در آغاز کار با بگواس به دوستی تبدیل گردید و یکی از ارکان قدرت کشور بشمار میرفت. مالیه دولتی، که در اثر تقویتهائی که در دوره داریوشی دیده بود، توانسته بود، در لحظات بحرانی باریکی مملکت را نجات بخشد، مورد دقت شاه واقع شد و باز تصحیحات بزرگی در آن بعمل آمد. در این اثناء وضع در فضای هلنی بکلی تغییر یافته بود. قدرت شهرهای مستقل کم کم از میان میرفت و بجای آنها در شمال دولت مقدونی، که در رأس آن فیلیپ دوم (Philippos) (Phil + hippos، اسب دوست) قرار داشت، نضج میگرفت. فیلیپ دوم حریف اصلی ارته خشه سوم و دولت پارسی شد. فیلیپ مانند کورش دوم و داریوش یکم «پادشاه سپاهی» و فرمانده نجبای شمالی بود. دولت منظم و متشکلی ساخته بود و هدف وی وحدت فضای یونانی تحت سلطه مقدونی بود. فیلیپ با «شعار» کهنه دموکراتیک «پارسی دشمن خونی هلن» برضد نفوذ پارسی در یونان مبارزه میکرد. از آنجا که شهرهای هلنی در برابر فیلیپ ایستادگی میکردند، زیرا بحق برای سرنوشت و استقلال خود از قدرت مقدونی میترسیدند، ارته خشه علمتی نمیدید، که این تعادل قوا را برهم بزنند، بلکه با فیلیپ معاهده دوستی بست، تا متقابلاً سرحد مشترك را محترم بدارند.

در سال ۳۳۸ اردشیر سوم (ارته خشه) مرد و شایع بود، که بدستور هزاربد

خود بگواس مسموم شده . اردشیر سوم میراث داریوش را در يك «رنسانس» واقعاً بزرگی در دولت جهانی اریائی به عظمت خویش رسانید . وقتی که فیلیپ مقدونی در نبرد خیرونیه Chaironeia استقلال یونان را درهم نوردید و مقدمه دولت بزرگی را در اروپا شروع کرد ، چند ماهی از مرگ اردشیر گذشته بود . پس از ارته خشسه در فاصله کمی در آسیا داریوش سوم و در اروپا اسکندر Alexandros (دشمن - شکن) مقدونی بر تخت نشستند . فیلیپ را در همان فواصل متعصبین یونانی کشته بودند .

اینک برای بار دوم دوقدرت شمالی ، ایران وهلاس ، - دومی با بنیه جدیدی ، که تحت سلطه مقدونی ها یافته بود - بهم بر میخورند . زور آزمائی شروع شد ، نتیجه این نبرد با در نظر گرفتن پادشاهانی ، که این دو قوم را رهبری میکردند ، پیشاپیش معلوم بود . داریوش سوم مرد ضعیفی بود ، که نه در کشور داری و نه در کشور گشائی شباهتی با اسلاف بزرگ خود نداشت . اسکندر بعکس سردار و سیاستمدار نابغه ای بود . يك پادشاه سپاهی واقعی ، که از حدود میراث اجدادی خود بسیار دور تر می کوشید و اراده هدایت فصول تاریخ عالم را داشت . پس از لشکر کشی متهورانه بیمانندی این فاتح جسور دولت هخامنشی را بزانو در آورد . خود مقاومت رشیدانه و شکست ناپذیر نجبای اریائی بدون سرپرستی و هدایت درست در مقابل این نابغه میدان رزم ، که در رأس سپاه ملی و محلی خود می جنگید ، کاری از پیش نبرد . اسکندر در آغاز آسیای صغیر ، سوریه و مصر را تسخیر کرد و سپس خود به ایران حمله نمود . داریوش سوم پس از نبردی ، که در نزدیکی گوگاملا Gaugamela (Gau - Gamela ، چراگاه شتر) در ۳۳۱ واقع شد ، به مشرق گریخت . پایتخت او و وطن ملت پارسی بدون مقاومت صحیحی بدست دشمن افتاد . اسکندر بتخت هخامنشی جلوس کرد و خود را پادشاه دولت جهانی آنها خواند .

فاتح مقدونی پس از تصرف شوش به پارسه رفت . پادگان پارسه را با مهارت به میدان خارج ارگ کشید و بسهولت بر آنها مسلط شد . اسکندر پس از تصرف

ارگ داریوش یکم، چنانکه در شوش و همدان کرده بود، همه گنجینه‌های هخامنشی را بتاراج برد. درمستی - چنانکه میگویند - بدست خود و همراهان خود قصر پارسه را آتش زد و بدین ترتیب مشعل پیروزی اروپا را بر آسیا افروخت. اما بزودی از کار خود سخت پشیمان شد و سعی کرد این گناه را خود مرمت کند.

اسکندر برای آرامش منطقه شمال شرقی، که بقایای نجبای اریائی با از خود - گذشتگی بیمانندی در آنجا می‌جنگیدند، سه سال تمام وقت صرف کرد و بعد مانند داریوش بزرگ به هندوستان رفت و با ناوگان مخصوص از راههای دریائی این «قطعه» اطلاعات تازه‌ای بدست آورد. سپس به بابل، که از زمان اردشیر دوم مرکز دولت شده بود، مراجعت کرد. در اینجا برنامه تشکیلاتی و سازندگی وی، که از همه جهات تقلیدی از داریوش بود، شروع شد. خود در لشکر کشی شمال شرق بسوس (Besos) (شاید بیژن؟)، غاصبی، که داریوش سوم را کشته بود، به دادگاه نجبا سپرد و او را در هگمتانه بهمان نحوی، که داریوش بزرگ فروز تیش را مجازات کرده بود، بدار آویخت. مقبره کورش بزرگ را، که غارتگران چاپیده بودند، بنام مزار بانی دولت هخامنشی دوباره تعمیر و مورد احترام قرار داد.

همچنانکه داریوش بزرگ «دولت آسیائی» و اروپا را با روابط شخصی و خانوادگی مربوط می‌کرد، اسکندر نیز نجبای مقدونی را با طبقه فرمانروای پارسی وصلت میداد. یک جشن عروسی ده هزار نفری در شوش نجبای مملکت را برای تسلط بر دنیا در یک اتحاد ناگسستنی بهم نزدیک کرد. در حالیکه خود او، که قبلاً دختری از نجبای ایرانی را بزنی برده بود و پسر آنها وارث تخت و تاج میشد، اینک با خاندان هخامنشی وصلت می‌کرد.

اسکندر تمام تشکیلات دولتی داریوش یکم را با دیوان مرکزی، بامنصب هزاربد، که دریونانی موبو به خیلیارخوس (Chiliarchos + archos) ترجمه شد و با تمام جزئیات دیگری، که داریوش برای تسلط همیشه ملت خود اندیشیده بود، عیناً در دولت خود بکار برد. برای ساتراپی‌ها ترتیب جدیدی معین

کرد، که بوسیله آن بیشتر با مرکز بستگی پیدا میکردند. و از طرف دیگر قوای آنها متعادلتر میشد. در میان کارها و نقشه‌های دور و دراز خود اسکندر در ۳۲ سالگی در سال ۳۲۳ مرد و تکلیفی، که در تاریخ جهان بر عهده پذیرفته بود، نتوانست، کاملاً انجام دهد.

نبوغ اسکندر برای آخرین بار وصیت داریوش یکم را اجرا کرد. میدانیم، که اسکندر سنگنوشته مقبره‌های داریوش و کورش هر دو را دیده و ترجمه آنها را شنیده بود. با هماهنگی ساختن شرق و غرب اسکندر يك عصر جدید تاریخی را پایه گذاری کرد.

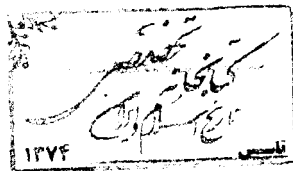
پس ایده داریوش یکم تا آخر دوره اریائی - هلنی، که اعتلاء خود رامدیون این مرد بزرگ بود، زنده و مؤثر ماند. با انقراض این دوره ایده عظیم داریوش نیز از بین رفت، چنانکه ملت‌هایی، که این ایده بتحرک در آورده بود، نیز از هم متلاشی شدند. اما آثار داریوش، شاهکارهای زندگانی او، ساختمان مستحکم کشوری او، در عصر جدیدتری، در میان اقوام و کشورهای جدیدی باقی ماند. چنانکه مؤسسات دوره داریوشی در دولت‌اشکانی و ساسانی هنوز هنوز وجود داشت. اگر چه اینها با تمام مساعی می، که بکار بردند، نتوانستند، آن میراث بزرگ را دوباره برقرار کنند. همچنین در ممالك هلنی نیز این آثار باقی ماندند و سازمان داخلی آنها از آثار داریوشی سرچشمه میگرفت. از طریق دولتهای جهانی ایران و یونان نفوذ آثار داریوش به روم جدید و بیزانس رسید و افکار تشکیلاتی او استخوان بندی این دولتها شد. (۱۴)

بدین ترتیب می بینیم، که سایه داریوش بزرگ بر تطور و تکامل يك عصر تاریخی جهانی فرمانروایی میکنند. داریوش، مرد بزرگ و پادشاه ملی و سپاهی نژاد شمالی، ملت خود را در محیط بیگانه‌ئی بانجام مأموریت تاریخی خود راهنمایی کرد و شخص خود را بصورت نمونه يك طبقه برگزینی به جهان تازه‌ئی نشان داد. به آیندگان ملت خود راهی نمود، که لایق اصل و نسب افتخار آمیز آنها بود. اگر چه دوقدرت خویشاوند اریائی و هلنی بعد از وی در جنگهای متقابل یکدیگر را خورد و نرم کردند، معذک

داریوش یکم

سرانجام در اتحادی درآمدند، که در عین حال آخرین روز هر دوی آنها بود و در آن روز میراث داریوش بزرگ یکبار دیگر درخشش گرفت. در عصر هلنیسمی، که تازه شروع میشد، تابش آن دوره‌هایی، که نژاد شمالی راه اعتلاء را آغاز کرده بود، خاموش شد و از آثار نبوغ فقط قطعات جداجدائی در عصر تاریخی جدیدتری باقیماند. اما، همانطور که از کولتوز این عصر جدید روح هلنی بیرون میدرخشد، بهمان قسم نیز، در تطورات سیاسی آن يك اصل رهبری کننده و نظم آفرین وجود دارد، متعلق باین نام :

داریوش، پسر گشتاسب، هخامنشی



علائم اختصاری

یادداشتها

فهرست عمومی (مطالب و اعلام)

علائم اختصاری

که در یادداشتها بکار رفته اند

AAA	Annals of Archaeology and Anthropology, Liverpool
AMI	Archäologische Mitteilungen aus Iran, hrsg. v. E. Herzfeld
AJSL	American Journal of Semitic Languages and Literatures
AO	Der Alte Orient, hrsg. v. d. Vorderas.-Ägypt. Gesellschaft
BAIIAA	Bulletin of the American Institute of Iranian Art and Archaeo- [logy, ed. b.A.U. Pope
CAH	Cambridge Ancient History
FGrHist	Fragmente der griechischen Historiker, hrsg. v. F. Jacoby
GdA	Ed. Meyer, Geschichte des Altertums, I – IV
GI	Germanen und Indogermanen, Festschrift Hirt, I – II, [Heidelberg 1936
GIPh	Grundriss der Iranischen Philologie, hrsg. v. Geiger – Kuhn
HbAltW	Handbuch der Altertumswissenschaft, begr. v. I. v. Müller, [hrsg. v. W. Otto
MMAp	Mémoires de la Mission archéologique en Perse, Paris
OA	Orient und Antike
OLZ	Orientalische Literaturzeitung
RE	Pauly – Wissowa, Realenzyklopaedie des klassischen Altertums, [hrsg. v. W. Kroll und K. Mittelhaus
SB	Sitzungsberichte
WZKM	Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes
ZA	Zeitschrift für Assyriologie
ZDMG	Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft

دوره های انتشارات زیر کلا مورد

استفاده بوده اند

Archiv für Religionswissenschaft

Eurasia Septentrionalis Antiqua, Helsinki

Journal of the American Oriental Society

Journal of Hellenic Studies

Kuhn's Zeitschrift

Mitteilungen der Vorderasiatisch-Ägyptischen Gesellschaft

Die Welt als Geschichte

Wiener Beiträge zur Kunst- und Kulturgeschichte Asiens

Zeitschrift für Rassenkunde, hrsg. v. E. v. Eickstedt

منابع یونانی و رومی عتیق

(فقط به نوشته‌هایی اشاره شده، که مورد نیاز بوده‌اند)

آریستوبول Aristobule (یو : Aristobulos ، لا : Aristobulus) ، متولد Kassandreia معاصر اسکندر : قطعات . fr.

استرابون Strabon (یو : Strabo ، لا : Strabo) ، متولد Amasia از شهرهای Pontos، ۱۹۰ — ۶۳ : تذکره تاریخی (قطعات . fr) — جغرافیا .

اشیل Eschyle (یو : Ais-chylos ، لا : Aeschylus) ، متولد Eleusis، ۴۵۶ — ۵۲۵ : تراژدی پارسها Persai .

ایزیدور Isidore (یو : Isidoros ، لا : Isidorus) ، اهل Charax (خرسونس) ، قرن سوم پیش از میلاد : شرح [ولایت] پارتیه (پرنوه) .

بروز Bérose (یو : Berossos ، لا : Berossus) اهل بابل ، در قرن چهارم پیش از میلاد : تاریخ کلدی و پارس (قطعات . fr) .

پلورتاخ Plutarque (یو : Plutarchos ، لا : Plutarchos) ، متولد خیرونیه Chaironaia، ۱۲۰ — ۶۷ ، از جمله نوشته‌های او، آنچه « قصص کوتاه Apophtegata » میگویند.

تروگ پومپه Trogue Pompée (لا : Trogus Pompeius) ، قرن اول میلادی ، معاصر سزار و اگوست : تاریخ فیلیپی Historicae Philippicae (تاریخ عمومی جهان) . یوستین Justin (ژوستن) در قرن دوم میلادی خلاصه آنرا در ۴ کتاب تنظیم کرده .

داریوش یکم

دیودور (Diodore (یو: Diodoros ، لا: Diodorus sicululus) ، یونانی اهل سسیل معاصر سزار و اگوست (قرن اول میلادی):

کتابخانه تاریخی Bibliotheke historike (لا : Bibliotheca historica)

کتسیاس Ctésias (یو: Ktesias ، لا : Ctesias) ، متولد Knidos ، در کاریه ، قرن پنجم پیش از میلاد : تاریخ آشور و پارس --- منتخبات تاریخ پارس ecl. Persika

کسنوفون Xénophon (یو : Xenophon ، لا : Xenophon) ، متولد آتیکا Attika ، در اواخر نیمه اول قرن پنجم پیش از میلاد : « لشکر کشی بخارج Anabasis » - « پرورش کورش Cyropaedie-Kyropaideia »

هردوت Héródote (یو: Herodotos ، لا: Herodotus) ، متولد هالیکارناسس ۴۲۵ - ۴۸۴ : تاریخ Historiai

یادداشت‌های مقدمه

(۱) درباره نام اریائی، که قبایل هند و ژرمنی شرقی بخود داده‌اند، رجوع کنید به فصل یکم یادداشت ۱۰.

(۲) متابعی، که در این مقدمه مورد استفاده بوده‌اند:

Meister der Politik, hrsg. v. E. Mareks und K. A. v. Müller, Bd I

در ص ۳۶-۱ این کتاب Ed. Meyer در فصل منفردی تاریخ زندگی و آثارداریوش را شرح میدهد.

Christensen, A. — (= HbAltW III, I, III, 3, 1)

Schaeder, H. H. — Das persische Weltreich, Breslau 1941

ترجمه این کتاب تحت عنوان **جهان‌داری پارسها** از طرف مترجم در دسترس فارسی زبانان گذاشته شده (= مجله دانش سال دوم ۷ و ۸ = روزنامه سومکا سال یکم ۱۹) (۱)

Spiegel, Fr. — Eranische Alrertumskunde, Leipzig 1869 78

Justi, F. — Geschichte des alten Persiens, Berlin 1879 89

Geschichte Irans (= GIPh II, I)

Rawlinson, G. — The seven great Monarchies of the East, New York [1874

Prásek, V. — Geschichte der Meder und Perser, Gotha 1906 09

— Dareios (= AO), Leipzig 1914

Swoboda, H. — “ Dareios ” (= RE)

Sykes, P. M. — History of Persia 2. ed., London 1921

Rogers, R. W. — A history of ancient Persia, New York 1929

Boulton, W. H. — Elam, Media and Persia, London 1933

یادداشت‌های فصل یکم

در این بخش سعی شده، دربارهٔ ورود عنصر شمالی به دنیای جنوب و برخورد آنها با یکدیگر یک نظر اجمالی به دوره‌های تاریخی شرق قدیم افکنده شود. منابع مهم ما عبارتند از:

Meissner, B. *Babylonien und Assyrien I—II*, Heidelberg
1920—25

Olmstead, A. T. E. *History of Assyria*, New York 1923

Gadd, C. J. *The fall of Niniveh*, London 1923

Weber, W. *Die Staatenwelt des Mittelmeeres in der Frühzeit
des Griechentums*, Stuttgart 1925

CAH I et III

Meyer, Ed. — (*GdA* II 2, 2)

Hall, H. R. *The ancient history of the Near East from the earliest
times to the battle of Salamis*, 8. ed.
[1932]

Götze, A. *Kleinasien* (= *HbAltW* III, I, III, 3, 7), München
[1933]

Hethiter, Churriten und Assyrer, Oslo 1936

Speiser, E. A. *Ethnic movements in the Near East in the 2. Mill.*
B. C. *Publ. Amer. Schools Or. Res.*,
[Baltimore 1933]

Contenau, G. *La civilisation des Hittites et des Mitanniens*, Paris
[1934]

Moortgat, A. *Die bildende Kunst des Alten Orients und die Berg-
[völker]*, Berlin 1932

---Bildwerk und Volkstum Vorderasiens zur Hethitenzeit,
[Leipzig 1934]

Cameron, G. G.—History of early Iran, Chicago 1936

Natser, P.—L'Asie Mineure et l'Assyrie aux VIII^e et VII^e siècle av.
J. - C. d'après les annales des rois assy-
[riens, Louvain 1938]

درمورد دخول اقوام شمالی در دنیای جنوب:

Meyer, Ed.—SB, Berlin 1925 (= Ak. XVIII)

Otto, W.—Hist. Zt. Bd. 117

Wüst, W.—WZKM XXXIV, 1937

Hrozný, B. —Die Länder Churri und Mitanni und die ältesten Inder
(= Archiv Orientalni I) L' Invasion des
Indo-Européens en Asie Mineure vers
[2000 av. J. - C.

Christian, V. Das erste Auftreten der Indogermanen in Kleinasien
[(= GI, II)]

Heine - Geldern, R. New light on the Aryan migration to India
[(= BAIIAA, V)]

Schmökel, H. Die ersten Arier im Alten Orient, Leipzig 1938

Wiesner, J.—Fahren und Reiten in Alt-Europa und im Alten Orient
(= AO 38), Leipzig 1938

Unger, Eckhard. Altorientalisches Kulturgut in Nordmesopo-
tamien (Tell Halaf), Leipzig 1938

Bossert, H. Th. Alt-Anatolien, Die Ältesten Kulturen des Mittel-
meerkreises II, Berlin 1942

۱) درمورد نسب داریوش هردوت 209 و معلومات اساسی بها میدهد ، از جمله
اینکه ، در زمانیکه کورش بر ضد ماساگت‌ها لشکر کشی میکرد ، ۵۲۹ ، داریوش در
حوالی ۲۰ سال داشت ، درباره پدران او کتیبه بیستون § ۲
۲) مسئله بشریت شمالی در مقابل بشریت جنوبی را

Spengler, O.—Der Untergang des Abendlandes, München
[1923]

در 144 ff I و 41 ff II، خوب روشن کرده است .

روابط حوزهٔ سند و بین‌النهرین را در کتاب

Stein, M. A. — Archaeological reconnaissances in North-Western
India and South-Eastern Iran, London
[1937

ملاحظه کنید .

۳) با تمام اقوام شمالی - هند و ژرمنی ، که بجنوب شرق مهاجرت کرده‌اند،
عنصر دیناری حوزهٔ دانوب نیز مخلوط شده است . درست همین اختلاط و استعداداتی،
که از دوطرف به اقوام هند و ژرمنی شرقی میراث میرسد ، دارای اهمیت زیادی است .
در مورد نژادشناسی هند و ژرمن‌های شرقی :

Günther, H. F. K. — Die nordische Rasse bei den Indogermanen
Asiens, München 1934

Dixon, B. B. — The racial History of Man, New York 1923

Kappers, C. U. A — An introduction to the Anthropology of the
Near East in ancient and recent times,
[Amsterdam 1934

Semper, M. — Zur Rassengeschichte der Indogermanen Irans (= GI,
[I, 341 ff)

Eickstedt, E. V. — Rassenkunde und Rassengeschichte der Menschheit

Reche, O. — Rasse und Heimat der Indogermanen, München 1936

عنصر دیناری، که تا کنون بآن توجهی نشده ، و برای آن بوده ، که نتوانسته بودند،
آنها را از تیپ آسیای قدیمی (ازمنوئید) تفکیک کنند ، در نقوش برجستهٔ پارسی بخوبی
دیده میشود ، همچنین که در میان بقایای اریائیمهای قدیم در مناطق کوهستانی هند و
ایران مشاهده میگردد :

Herrlich, A — Beitrag zur Rassen- und Stammeskunde der Hindu-
kusch-Kafiren (= Deutsche am
Hindukusch), Berlin 1937

۴) قدیمترین مهاجرت‌های اریائی، که آثار آنها بطرف ایران غربی وهند در دست
است ، اینک با اکتشافات ماقبل تاریخی تا حدی شناخته شده‌اند :

Schmidt, E. F. — Tepe Hissar, Philadelphia 1937

در این کاوشها تپه‌های فراوان دشت ترکمن بخصوص شاه‌تپه اهمیت زیادی یافته‌اند:

Arne, T. J. — La steppe Turkomane et ses antiquités (= Geogr. Ann.), Stockholm 1935

در مورد اسکلت‌های مهمی، که کشف شده :

Wulsin, F. R. — Excavations at Turney Tepe near Asteradad (BAHAA, II), 1932

در باره روابط با هند:

Heine-Geldern, R. v. — New light on the aryan migration to India (= BAHAA, V), 1937

۵) نخستین دولتهای شمالی در مشرق زمین تاحدی در تشکیلات آشور و آسیای صغیر مؤثر بودند. مقدمات نظم فتودال و آزاده‌سواری شمالی، که در آشور دیده میشود و بعدها در تشکیلات دولتی مادی و پارسی بروز میکند، مدیون اثرات خونی و فکری مهاجرت‌های اولی است :

Soden, Wolfram v. — Der Aufstieg des Assyrierreiches (= AO 37, [1-2]), 1937

۶) تحقیقات در باره اقوام بومی کوهستانی مشرق زمین هنوز چندان پیشرفت زیادی نکرده. بخصوص از نظر زبان‌شناسی مشکلات حل نشده زیاد هستند. علاوه بر کتابهایی، که فوقاً ذکر شده، کتب زیر در دسترس قرار دارند :

Hüsing, G. — Völkerschichten in Iran (= Mitteil. Anthropol. Ges. Wien XLVI), 1916

Herzfeld, E. — Archaeological history of Iran, London 1934

Ungnad, A. — Subartu, Berlin 1934

از تحقیقات باصطلاح « یافتنی » میتوانیم، با کمال راحتی صرف‌نظر کنیم.
۷) در باره ظهور و تأثیر کیمری‌ها در آسیای قدامی

Meyer, Ed. — GdA, III² p 72 ff

Minns, E. H. — CAH, III p 188 ff

در خصوص تردیدی، که مؤلف فوق نسبت به روابط موضوعی و زمانی دولت کیمری و دوات سکائی دارد، چنانکه هردوت I, 103 و II, 11 ذکر میکند، در این اواخر لوحی از آشور بانپیال XCVI در معبد ایشتر یافت شده، که مؤید آنست:

Thompson, R. C. and Mallowan, M. E. I. — AAA, XX, 1933

هنوز اصل و مبدأ این قوم (کیمری‌ها) روشن نیست. چنانکه از عبارت هردوت IV, 11 پیداست، باید از نواحی شرقی ترکستان آمده باشند :

Minns, E. H. — Scythians and Greeks, Cambridge, 1933

Rostovtzeff, M. I. — *Iranians and Greeks in South-Russia*, Oxford
[1922

و مهتر از همه اینها :

Gallus, S. und Horvath, Th. — *Un peuple cavalier préscythique
en Hongrie*, Leipzig 1939

۸) در جنوب منطقه هخامنشی پارس متعلق بدولت ماد بود و در شرق لااقل پرثوه
(خراسان) و گرگان (کتسیاس نزد دیودر 34 II) . صحیحاً معلوم نیست ، که
دولت مادی در شرق تا کجا بسط مییافته . بهر حال قسمت بلخ و نواحی شمال شرقی و
سرحدات هندوستان نباید ، به ماد تعلق داشته بوده باشند . درباره تعلق گرگان و خراسان
علاوه بر کتسیاس در سنگنوشته داریوش بیستون ۳۵§ نیز تأییدی شده است : این مناطق
شوریدند بنام و برای فرورتیش ، که میخواست ، سلطنت دیکوها را تجدید کند .
۹) روابط بومیان ایران با مناطق شمالی :

Hančar, Fr. — *Urgeschichte Kaukasiens*, Wien 1937

Alekperov, A. — *Kraschenaia Keramika Nakhichevanskogo Kraie
i Vanskoe Tsarstvo (= Sovetskaia Arkheologia 4, 1937, p 249 ff)*

در مورد کولتور لرستان ، که در آن کولتور قدیم و جدید تلاقی میکنند و ورود
اقوام ایرانی غربی دیده میشود :

Godard, A. — *Les bronzes du Luristan (= Ars Asiatica XXII)*, 1931

Rostovtzeff, M. I. — *Some remarks on the Luristan bronzes*, Ipek
[1931

Moortgat, A. — *Bronzegerät aus Luristan*, Berlin 1932

Przeworski, Sr. — *Die ethnischen Probleme von Luristan im 8.
Jahrh. v. Chr.*, Krakau Ak. 1938

Schmidt, E. F. — *The second Holmes expedition to Luristan (= BA-
HAA, V)*, 1938

درباره ارمنستان :

Lehmann-Haupt, C. F. — *Armenien einst und jetzt I*, Berlin 1910

درباره ایران شرقی - هندوستان :

Field, H. and Proston, E. — *Archaeological investigations in Cen-
tral Asia (= Ars Islamica V)* ,

[1938

در باره طبقات اجتماعی بخصوص چنانکه از اوستا بدست می‌آید و در آن خصوصیات ایران غربی ظاهر نیست :

Benveniste, E. — Les classes sociales dans la tradition avestique
(= Journal Asiatique, p 221), 1932

Geiger, A. — Die indoiranische Gesellschaftsordnung, Tübingen 1935

اقوام ایرانی با وجود تحولاتی، که در فضای استپ دیده بودند، هنوز به کشاورزی می‌پرداختند. این مطلب در هر دوت I, 125 و در ساثا تأیید می‌شود. در برابر هر دوت IV, 2، که سکاها (اسکوت‌ها، سیت‌ها) را گله دار میدانند، و نه کشاورز، هر دوت IV, 5 آلات مقدسه آنها را خیش، یوغ، کنگ، لاک شرح میدهد.

۱۰) مادها در « دوره تاریخی » هنوز خود را « اریائی » میخواندند (هر دوت VII, 62). اریائی بصورت نام عمومی قبایل ایرانی در سنگنوشته‌های هخامنشی و در اوستا دیده میشود. قبایل هندی نیز خود را با همین نام میخواندند. در نزد قبایل هند و ژرمنی شرقی در فضای استپ نیز این نام رایج بود.

۱۱) از نامگذاری‌های مخصوص مادی برای مشاغل دولتی (مثلاً « ساتراپ » خشره پاون رجوع شود به

(Christensen, A. — HbAltW III, I, III, 3, 1, p 267

استنباط میشود، که کورش در اداره دولت خود مادها را سرمشق قرار داده (باجگیری، موقعیت نجبا، قصرهای سلطنتی و غیره). چنانکه میتوان در دوره کورش فرم‌های مادی را کاملاً تشخیص داد. فقط در این دوره « تقلیدهای شرقی » عالماً عامداً طرد شده. در باره شهرهای قدیمی منطقه ماد :

Herzfeld, E. — Archaeological history of Iran, London 1936

در باره کوچاندن صنعتگران و استادان آشوری به ماد :

Smith, S. — CAH III, p 131

در مورد نفوذ مردم بومی پیش از اریائیها بخصوص در طبقه مغان :

Nyberg, S. H. — Die Religionen des Alten Iran, dtsh. v. H. H.

[Schaeder, Leipzig 1938

۱۲) یکی از دیکوها، فرورتیش، که در اوایل سلطنت داریوش ادعای تاج و تخت ماد را داشت، خود را هوخشره نامید (داریوش، بیستون § ۲۴)

۱۳) چنانکه هر دوت میگوید (I, 103) تفکیک صنوف نظامی را بر حسب سلاحهای مختلفه هوخشره برقرار کرده بود. همانطور که در آشور رسم بود :

Manitius, W. Das stehende Heer der Assyrikerkönige und seine Organisation, Marburg 1915

Hunger, J. Heerwesen und Kriegführung der Assyriker (=AO), [Leipzig 1910]

همین تقسیمات صنفی بعدها در دولت پارسی جاری گردید .
(۱۴) تمایل نجای مادی نسبت به « کورش باغی » - چنانکه از پذیرش مادها در دستگاه دولتی کورش پیداست - تا کنون از نظر تاریخی مورد توجه نبوده . این مطلب برای درک موفقیت کورش اهمیت زیادی دارد .

(۱۵) نخستین شاهی ، که برای تقسیم دو تیره خاندان سلطنتی هخامنشی داریم ، داریوش ، بیستون § ۱۰, ۱۲ § ۲ ff میباشند . درباره تیره کورش ، خبری است ، که از منابع آشوری راجع به کورش یکم در دست است :

Weidner, E. F. Die älteste Nachricht über das persische Königs-
haus (= Archiv für Orientforschung VII)
و همچنین :

Schaeder, H. H. OLZ XLI, 1938

Hinz, W. ZDMG 92, 1938

اگرچه در جزئیات بسیاری هنوز روشن نیست ، جای تردید نیست ، که تیره کورش در ائشان - پرسویش *Ansavan-Parsumasv* در قسمت شمال غربی فارس متمکن بوده . و همچنین مطمئناً میتوان قبول کرد ، که تیره اریه رمنه در پشت پارس میزیسته . کتیبه اریه رمنه *Herzfeld, - Altpersische Inschriften, Berlin 1938* سنگنوشتی است ، که بعدها بافتخار پدر این تیره در زمان خشه یارشا یا بعد از او نوشته شده . درباره صحت یا عدم صحت آن از

Schaeder, H. H. — SB Berlin Ak. 1931, 1935

Benveniste, E. — Grammaire du vieux-perse (Meillet-Benveniste)
2. ed., Paris 1931

چنین مستفاد میشود ، که این کتیبه قطعاً از اریه رمنه نیست ، بلکه در زمانی تهیه شده ، که آثار انحطاط در خط و زبان پارسی هخامنشی آغاز گردیده .

(۱۶) برای این وقعه تاریخی منبع اول « استوانه » نبونید است . و اینکه در این استوانه ذکر شده ، که کورش گنجینه های سلطنتی مادی را به ائشان منتقل کرده ، نمیتواند دلالت بر آن داشته باشد ، که هگمتانه را آتش زده و پایتخت را به فارس برده . کورش با سارگادی را ساخت ، ولی پایتخت مادی را مرکز دولت نگه میداشت . چنانکه اسناد

اجازه ساختمان معبد یهود در آرشو هگمتانه موجود است (عزرا VI,1)
 (۱۷) هر دوت 46, 56, 75 ff. همچنین استوانه نبونید و کتسیاس .

— اظهار کورش در باره یونانیها : هر دوت 1, 153

(۱۸) بر نه رجوع شود به کتسیاس ecl. Pers. 4

(۱۹) در زمانیکه کورش برضد ایشو و گو شورید ، بر سه تیره اصلی نجبای پارس پاسارگادها ، مارافی ها ، ماسپی ها حکومت داشت . داریوش یکم در نظم نوین خود یارس را با سه قبیله دیگر بهم منضم کرد . چون مقبره کورش بزرگ (کورش دوم) در پاسارگادی نباشد ، دلیل بر آن میتواند باشد ، که ارگ پاسارگادی را خود او بنا کرده . این ارگ در سبک هگمتانه ساخته شده :

Bissing, Fr. W. v. — Studien zur Kunst des Ostens (= Strzygowski zum 60. Geburtstag)

(۲۰) در مورد لشکر کشی به بلخ و سرزمین سکاها هر دوت 1, 153 . — اتحادیه

سکاهای هوم و رز کتسیاس ecl. Pers. 3, 7 و همچنین

Junge, P. J. — Saka-Studien (= Klio Bd. XLI), Leipzig 1939

(۲۱) لشکر کشی به بابل « روزنامه نبونید » و « استوانه کورش » در

Weissbach, — Keilschriften der Achämeniden, Leipzig 1911

تیول نبونید در کرمان Berossos fr. 53

(۲۲) کتسیاس ecl. Pers. 6f از لشکر کشی کورش بر علیه دریکی ها
 — Derbik. این کلمه نام توهینی است بمعنای « گداها ».

(۲۳) دشمنانی ، که کورش در آخرین نبرد خود در تعقیب آنها بوده ، در سرحد هندوستان نبودند ، بلکه در قسمت جنوب شرقی دریای خزر اقامت داشتند . از هر دوت I:201 ff پیداست و توافق آن با Berossos fr. 55 . — برای تعیین مکان جغرافیائی مقتل کورش :

Herrmann, A. — Alte Geographie des unteren Oxusgebietes, Berlin [1914]

(۲۴) اگرچه از لشکر کشی کمبوجیه به شمال شرق خبر نداریم ، ولی در سه سال اول سلطنت او قبل از حمله به مصر میتوانیم ، جنگهای شمال شرقی را جا بدهیم . چه در آغاز سلطنت داریوش این قسمت در حیطه تصرف او بود . Junge, Saka-Studien البته واضح است ، که اولین قدم کمبوجیه انتقام خون پدر و سرکوبی سکاها است .

(۲۵) در مورد برادر کشی کمبوجیه : داریوش ، بیستون § ۱۰ ، هر دوت III, 30 کتسیاس ecl. Pers. 10 .

(۲۶) درباره لشکر کشی به مصر هر دوت III, 1 ff با تمایلات کاملاً مصری نوشته شده . راجع به خیانت کاهن‌های مصری وضع خاص کاهن بزرگ Neith سائیس Sais و دریا سالار مصری اوزا هورسنت قابل مطالعه است :

Posener, G. -- *Première domination perse en Egypte*, Le Caire 1939

(۲۷) هر دوت 64 III, مینوسید ، که کمبوجیه در مراجعت بوطن مرده و با گزارش داریوش ، بیستون § ۱۰ مغایرت ندارد . آیا واقعاً حمات (درشام) آنجانیست ، که کمبوجیه در آنجا مرده ؟ - نمیدانیم . اینقدر واضح است ، که همدان محل مرگ او نبوده . و باز معلوم نیست ، که کمبوجیه چطور مرده . - خود کشی ؟ مراجعه شود به :

Schulze, W. - *Kl. Schriften*, 1933

(۲۸) در پرورش نجیب‌زادگان پارسی : هر دوت 136 I, ؛ کسنوفون 9, 3 Anab. و Kyrop. I, 2

هر دوت 209 I, میگوید ، که در موقع لشکر کشی کورش بطرف ماساگت‌ها داریوش در حدود بیست سال داشته و وارد خدمت سربازی نشده بوده . تصویر داریوش را غالباً در نقش‌های پارسه می‌بینیم ، ولی صورت او بکلی خراب شده . در تالار بارعام سلطنتی تصویر برجسته بسیار زیبایی است ، که از آن نیز تشابه زیادی با صورت واقعی او نباید انتظار داشت . برعکس در بقایای شکسته یکی از ستونهای کانال سوئز ، که در آن سرداریوش کامل مانده ، ولی نیمرخ او بخوبی نمودار است ، تصویری باشباهت کامل یافت میشود . همچنین در مسکوکات او با وجود کوچکی مقیاس صورت بسیار خوب شناخته میشود . پلور تاخ میگوید ، پارس‌ها بینی کشیده کج را زیبا میدانستند ، چه کورش دارای چنین بینی بوده است (1 Apophth. Cyr.) . در نقوش برجسته پارسی اقوام و ملل میبینیم ، که پارسها دارای بینی کشیده منحنی بوده‌اند و در این زمینه با مادی‌ها فرق داشتند . این بینی بینی مخلوط نژادی شمالی - دیناری است با کمی اثر خونی مدیترانه‌ای . همین نیمرخ را امروز در مناطق ژرمنی آلپ ، در باویر و در تیرل پیدا میکنیم .

(۳۰) بگفته هر دوت 139 III, داریوش در مصر « نیزه‌دار » کمبوجیه بوده .

در باره این منصب رجوع شود به 1940 Klio XXXIII, Junge, P. J. --

یادداشت‌های فصل دوم

نخستین منبع این فصل گزارش مفصل دولتی داریوش یکم است در بیستون

Weissbach, F. H. --- Keilinschriften der Achämeniden, Leipzig
[1911]

برای وقایع اولیه دوره سلطنت، مرک کمبوجیه و تسلط مغها، که در سنگنوشته مختصر بیان شده، ظاهراً هردو اخبار مستند و مطمئنی دارد. برای دوره شورش‌ها چیزی بجز گزارش بیستون در دست نیست. چه در هیچیک از منابع دیگر راجع بآن سخنی در میان نیست. چون داریوش بخصوص روی حقیقت گزارش خود تکیه میکند - و چنانکه میدانیم دروغ ناک بزرگی بین ایرانیان بوده (هر دوت 138 I) رکونستروکسیون reconstruction تاریخی میتواند، از گزارش بیستون آغاز شود. - اولین تدقیق مهم درباره این وقایع را

Marquart, J. --- Untersuchungen zur Geschichte von Eran II, = Philologus Suppl. X, 1), Leipzig 1905

کرده است. اشکال اصلی در مسئله زمان و تاریخ است، که فهم وقایع و ارزش گفته‌های داریوش با آن بستگی دارد. غالباً در حقیقت امر شک کرده‌اند، که همه این حوادث در یک سال تنها پیش آمده باشند. امروز با کارهای

Poebel, A. - AJSL LV, 1938 p 142 ff, 258 ff

Hinz, W. - ZDMG 92, 1938 p 392 ff

میتوان گفت اشکالات برطرف شده.

(۱) **گومانه‌مغ** بنام بر دیه در همه ولایات برسمیت شناخته شده بود. این مطلب از داریوش، بیستون § 11 f و هر دوت 67 III معلوم است. در مورد بابل مدرک مستقیمی (Strassmaier, ZA IV, 1899) در دست است، که در آن بر دیه « پادشاه بابل، پادشاه سرزمین‌ها » ذکر شده.

(۲) موقعیت مذهب زرتشت در دولت هخامنشی همانقدر که اهمیت دارد، بهمان اندازه نیز مورد بحث است. مغز مطلب اینجا است، که آیا زرتشت معاصر این وقایع و در نتیجه داریوش یکم پیرو او بوده یا نه. این « تز »، که ویشتاسپه پدر داریوش

داریوش یکم

یکم همان ویشتاسپه حامی زرتشت میباشد، مفصلتر از همه از طرف

Herzfeld, E. AML, p 76 ff

مطالعه و تقویت شده و نیز

Hertel, J. Die Zeit Zoroasters, Leipzig 1924

Lehmann-Haupt, C. F. — Wann lebte Zarathustra? (= Oriental studies in honour of Parvy), [Oxford 1934

در مقابل این « تز » قدمت زبان و روایتی، که در گائا وجود دارد، قرار گرفته:

Christensen, A. HbAltW III, I, III, 3, 1, p 213

Nyberg, H. S. — Die Religionen des Alten Iran, Leipzig 1938, [p27 ff

Meyer, Ed. Ursprung und Anfänge des Chritentums II, Stutt— [gart 1921, p 71

بهر حال واضح مزدیسن باید قدیمتر از داریوش یکم باشد.

۳) موقعیت مغ ها در تکامل مذهب زرتشت و اهمیت آنها را در ایران غربی در

کتاب Nyberg ملاحظه کنید.

۴) آریستوبول در (FGr Hist.) 51 fr ذکر میکنند، که کمبوجیه تولیت

مقبره کورش را، که از امکنه مقدسه ملی بوده، به مغ ها سپرده. سختگیریهای مذهبی کمبوجیه در مصر اثر نفوذ مجدد مغ ها است. چنانکه خشه یارشا نیز تکرار کرد.

هردوت 61, III مینویسد، که اوروستس مغ (این اسم در نزد هردوت بصورت Patizeithes ضبط شده، که در واقع شغل وی بوده. در این مورد رجوع شود به کلمه Patizeithes در RE) وقتیکه کمبوجیه به مصر میرفت، « سرپرست دربارشاهی » شد.

۵) مبدأ طغیان وطن هخامنشی بود، چنانکه از داریوش، بیستون ۱۱۵ دیده میشود: گوماته از پیشیوواده در پای کوه ارگردیش (پاسارگادی) برخاسته بود (همچنین هردوت 61, III). گوماته از آنجا به قلعه سیکیووتیش به مادر رفت، داریوش، بیستون ۳۱۵. موقع جغرافیائی این قلعه را

Herzfeld, E. — Archaeological history of Iran, London 1936 p 39

روشن کرده: همان سکوئند نزدیک هرسین است در جنوب شرقی بیستون در کوههای جنوبی فلات نیسیایه، سر راه خرم آباد. — هردوت 77, III خواجهگان حرم را « پرده دار سلطنتی » ذکر میکنند. — تصویر برجسته مغی از اطرافیان گوماته در مقبره او نقش شده.

۶) گوماته در آغاز حکومت خود خدمت سر بازی و وظیفه را، که فتودالسیم ایران غربی بر آن بنا شده بود، و همچنین باج دولتی را - برای مدت سه سال - حذف کرد (هردوت III, 67). در گزارش داریوش، بیستون § ۱۴ ذکر شده، که گوماته کاره *Karra* (سپاه)، یعنی نجمای شمشیر را از داشتن زمین و رعایای سرباز محروم کرد و *ایه‌دنه ayadana*، یعنی بناهای مقدس را خراب کرد. درباره‌ی *ایه‌دنه* :

Erdmann, K. — Das iranische Feuerheiligtum, Leipzig 1941, pp 6, 70

۷) اینکه هم پدر و هم پدر بزرگ داریوش هنگام جلوس وی به تخت زنده بودند: داریوش، شوش f

Scheil, — Inscriptions des Achéménides à Suse, Paris 1929

۸) نام هم‌قسمانی، که داریوش در بیستون § ۶۸ ذکر میکند، کاملاً با آنچه هردوت III, 70 میگوید، برهم منطبق‌اند. فقط یکی از آنها اردوومنش در هردوت Aspathines (*Aspacana* *) آمده (کماندار، آجودان اول). از نام او هم معلوم است، که مادی است. هرچند هردوت III, 70 تصریح میکند، که داریوش از پارس برخاسته و پدر او در آنجا حکومت میکرده، اما از داریوش، بیستون § ۳۵ معلوم میشود، که ویشناسپه در پرتوه بوده است.

۹) درباره‌ی اینکه «نایب السلطنه» اروپستس نزد گوماته بوده و رهبران کاهنهای مغ در آنجا، در قلعه‌ی سیکیووتیشی بوده‌اند، داریوش، بیستون § ۱۳: «دهم [ماه] باگه‌یادیش *Bavgayardisv* بود، که من با چند مرد آن گوماته مغ و مردانی، که نزدیکترین پیروان او بودند، کشتم.»

۱۰) درباره‌ی موقعیت اتوسه رجوع شود به

Aischylos, — Persai, 150ff, 704 f

و هردوت VII, 3 و «Atossa» در RE. و همچنین

Kornemann, E. — Grosse Frauen des Altertums, Leipzig 1942

درخصوص مقام بلند زن در نزد ایرانیان قدیم (چنانکه در *گاتا* نیز هوته‌اوشه *Hutaosva* زن گشتاسپ حامی زرتشت ذکر شده) دو ریشه دارد: یکی اینکه در نزد دهمه اقوام شمالی زن و مادر احترام فوق‌العاده‌ای داشته‌اند (زنها در «هنرهای تصویری» پارس قدیم نموده میشدند، بعکس تمام شرق، که هرگز زن را نمایش نمیدادند.) و دیگر اینکه «حقوق مادری»، که در سنت دولتهای قدیم بخصوص عیلام متداول بوده، در اینجا نیز نفوذ کرده:

König, F.W. -- Mutterrecht und Thronfolge im Alten Elam (= Festschr. Nationalbibliothek), Wien 1926

Koschaker, P. -- Fratriarchat, Hausgemeinschaft und Mutterrecht in Keilschriftrechten (= ZA, XLI), 1933

Kornemann, E. -- Die Stellung der Frau in der vorgriechischen Mittelmeerkultur (= OA 4), 1927

--- "Mutterrecht" (= RE Suppl. Bd VI)

Thiel, J. H. -- Zum vorgriechischen Mutterrecht (= Klio 24), [1931]

Bachofen, -- Geisteserbe und die Keltenfrage (= Schriften der Albertus-Universität Königsberg, Geisteswiss. Reihe Bd 35), 1943

(یونگه دیگر نتوانست ، از کتاب فوق استفاده کند)

۱) در مورد شخصیت دادرشش ساتراپ بلخ رجوع کنید به یادداشت ۱۷ همین فصل .

۱۲) مرتبه بالا اشاره ای ، که در داریوش ، بیستون § ۲۲ شده ، اهل فنگه Kuganaka درپارس است و از اینجهت از فتودالهای پارسی است . این شورش شورش خوزیهها نبوده .

۱۳) درباره شورش فرورتیش ، داریوش ، بیستون § ۱۴ چون بسیاری از انجباری درباری ماد بدوییوخته بودند ، نشانه آن است ، که در واقع از خاندان دیکو میباشند . هر دوت نام پادشاهمادی خوشتریت را فرائوروتس Phraortes (فرورتیش) ضبط کرده . یعنی منابع ایرانی او نیز فرورتیش را از دیکوها میدانسته اند .

در مورد سوریه : ائوره Atoura تاجندی بیش غالباً منطقه اسور Assur (آشور) تلقی میشد ، حال داریوش ، شوش f متن بابلی māṭ ebir nārī -- « زمین ماوراءالنهر » مطلقاً سوریه است .

۱۴) تلفات دشمن رادر متون بابلی و آرامی داریم . موقع سر زمین ایزاله را Marquart طور عبدین تعیین کرده ، در شمال شرقی سوریه .

۱۵) محل قطعی شهر ماروش Maurusu تولید اشکال میکنند (رجوع شود به Hinz, ZDMG 92, p 151) . بهر حال بعلت کمپنده باید در جلگه نیسایه جستجو شود . سرزمین Kampanda-Kambandene (Isidor Char., Mans. Parth. 5) بنام

سلسله کوه‌های کامپاندوس *Kampandus* شامل کوهستان غربی گنگاور می‌باشد .
 ۱۶) قلعه کاپش کانش برخلاف عقیده هر تسفلد (Herzfeld, AMI, I p 84) همان
Kapisa در قندهار است. — محل گندوتوه *Gandutawa* (قرائت کلمه مشکوک است!)
 معلوم نیست . بهر حال نمیتواند ، با گندوه *Gandawa* چنانکه هر تسفلد نظر میدهد ،
 یکی باشد .

۱۷) ساتراپ پارسی بلخ دادرشش از خاندان هخامنشی است ، چه این ناحیه
 همیشه با اعضاء خاندان سلطنتی اداره میشده . دادرشش ساتراپ بلخ نباید با سردار
 ارمنی بهمین نام اشتباه شود .

۱۸) هر کس منطقه « دروازه های کاسپی » را بشناسد — در اینجا حدود سد های
 پیش از اسلام بخوبی دیده میشوند — وجاده ماد — خراسان را دیده باشد ، شک نخواهد
 داشت ، که ویشناسپه در خوارنه *Choarene* (خوار!) در مشرق « دروازه های کاسپی »
 موضوع گرفته بوده . تعیین دقیقتر محل ویش پوزاتیش ممکن نیست .

۱۹) برای تعیین محل کندر — کندرش در نزدیکی قزوین رجوع کنید به

Justi, F. — GIPh II, p 429

۲۰) رگا چنانکه کاوشهای *E. F. Schmidt* نشان داده اند ، شهر قرون وسطائی ری
 نزدیک تهران نیست ، بلکه بیشتر در مشرق ، در جنوب ورامین ، شاید هم نزدیک
 ایوان کی باشد .

۲۰) مجازات بیرحمانه فرورتیش و بعد از او چیسن تخمه ، که هر دو ادعای تاج
 و تخت دیکوها را داشتند ، با اخلاق داریوش جور نمی‌آید و متعلق به قوانین مجازاتی
 پیش از اریائیها است . اگر داریوش در اجرای این مجازات مداخله نکرده ، برای آن
 بوده ، که خطر دیکوها برای خاندان هخامنشی در این موقع بینهایت بزرگ بوده .

۲۱) میدان این نبرد تا کنون بتحقیق معلوم نشده . *Justi, F., GIPh II, p 429*
 دو نقطه را در کنار دجله نام میبرد : جزیره ابن عمر و بتلیس ، که بدلایلی نمیتواند ،
 درست باشد . اگر فکر کنیم ، که میان نبرد کندرش و زوزو ۱۴ روز بیشتر فاصله
 نبوده ، پس دادرشش بایستی از طرف جنوب شرقی از راه تبریز به ارمستان حمله
 کرده باشد .

۲۲) نبردگاه رخیه بمقیده *Harzfeld, E., AMI, I, p 86* باید در نزدیکی
 بهبهان در سرحد فارس و خوزستان باشد . — از آنجا که گوماته از آنجائی ، که برخاسته
 یعنی پیشو واده ، باید ، پایتخت آنروزی پارس باشد ، پس با احتمال قوی این محل
 میبایست ، با پاسارگادی تطبیق کند .

(۲۳) دو نبردگاه اخیر بطور قطع تاکنون تعیین نشده‌اند. بهر حال دو سردار لشکر بعد از آن دیگر باهم تلاقی نکردند.

(۲۴) اسه‌گرته *Asagarta-Sagartoi*، چون پایتخت آن اریمل ذکر شده، میتواند فقط آن قسمت از آشور باشد، که به ماد ملحق گردیده.

(۲۵) هر تسفلد پتی‌گر بنه را در *AMI VII, p 30 ff* با بگیر *Bagir* در شمال گرگان (*Hyrkania*) یکی میدانند. با این استدلال، که آتش نبرد از ناحیه گرگان تجاوز نکرده، ظاهراً قابل قبول نیست.

(۲۶) در تعیین محل تاروه - طارم و پرگه - فرگ *Parga-Forg* رجوع شود به *Marquart و AMI Herzfeld*.

(۲۷) درباره تفکیک ناحیه شرقی از پارس، که در زمان کورش به پارس ملحق شده بود، و پایتخت آن بدون شک هوو دیچه بوده، رجوع شود به *Hinz* و در مقابل آن *Herzfeld*.

(۲۸) چنانکه، پلوتارخ *Apophth. Dar. 1* مینویسد، داریوش خود بزبان رانده، که در این نبردها و مخاطرات پرورش یافته. فکر يك چنین گزارشی، چنانکه داریوش ترتیب داده، برای دنیای جنوب بکلی بیگانه است. آنچه سلاطین شرق قدیم مینوشتند، جز تجلیل کارها و عظمت دربار خودشان چیز دیگری نبوده. سالنامه‌های پادشاهان ختی فقط با نوشته‌های معمولی شرق قدیم فرق دارند (طبقه فرمانروای ختی هند و ژرمنی بوده!)، ولی برای عموم ترتیب داده نشده‌اند. اعلامیه داریوش یکم فقط میتواند، با «فرمان شاهانه *res gestae*» قیصر روم اگوستوس (اگوست) مقایسه شود. از اینجهت میتوانیم، این فکر را فکر شمالی بدانیم.

(۲۹) در مورد محل نیسایه (= یو: *Nisaion Pedion*) به استرابون *XI, 13, f* و هرودت *VII, 40*؛ دیودر *XVII, 11* اریان (*Arrianos*؛ قرن دوم میلادی) *VII, 13*؛

Herzfeld: Am Tor von Asien, Berlin 1920, p 35

و همچنین *J. Marquart* مراجعه شود. — بگستانه *Bagastana* («خداستان») ، یو: *Bagistanon* (دیودر *II, 13*) امروز *Behistān* — *Behistun* «بیستون» در مشرق کرمانشاه واقع است.

(۳۰) مدتی به ناحق در این تردید میشد، که داریوش برای نخسین بار (داریوش، بیستون § ۷۰) نوشته‌هایی در خط و زبان اریائی ترتیب داده. استدلال مدعیان سنگنوشته‌های کوتاه کورش در پاسارگادی بودند. اگرچه اینها به کورش بزرگ مربوط‌اند

ولی امروز مسلم است، که بعد از کورش و با احتمال قوی در دوره داریوش نقر کرده‌اند. — در مورد رونوشت‌های متعددی، که در السنه دیگر از روی کتیبه بیستون تهیه شده، تا اقوام دولت جهانی همه به گزارش داریوش شاه آشنا شوند، رجوع کنید به

Meyer, Ed. — *Der Papyrusfund von Elephantine*, Leipzig 1912,

[p 99 ff

۳۱) پیکار با دروغ و گول، نمایش همه زشتی‌ها و بدیها، در نهاد اریائی وجود دارد، ولی تناقض میان خوب و بد، روشن و تاریک، که بر تصور جهانی اریائی مسلط است، قطعاً با تلاقی و شناخت سرزمین‌ها و مردم جنوبی بیشتر شده. تأیید این طرز فکر ایرانی را نه تنها در اوستا

Güntert, H. — *Der arische Weltkönig und Heiland*, Halle 1923

Lommel, H. — *Der Arische Kriegsgott*, Frankfurt 1939

و در کتاب Nyberg، که فوقاً اشاره شده، می‌بینیم، بلکه در مورد پارس‌ها هر دوت 138 I، نیز متذکر شده. — صحنه تبرک و واگذاری قدرت میان خدا و شاه را

Erdmann, Kurt. — *Forschung und Fortschritte* 18, 1942 Nr. 21

22 p 209—211

اگر چه برای دوره ساسانی تنظیم کرده، ولی برای ازمنه کهنه‌تری نیز معتبر است. ۳۲) باید روشن بود، که اصطلاحات مذهبی سنگنوشته‌های هخامنشی عموماً مطالب محسوس سیاسی هستند.

۳۳) در مورد اینکه در نزد ایرانیان شاهی موهبت خدائی است و داریوش بر این مطلب تکیه میکند، باید گفت، که از قدیم، حتی از دوره مادی، وجود داشته:

Schaeder, H. H. — *Das persische Weltreich*, Breslau 1941

(رجوع کنید به یادداشت ۲ مقدمه ؛) .

یادداشت‌های فصل سوم

منابع اصلی سالهای سازندگی سلطنت داریوش یکم عبارتند از :

Weissbach, F. H. — *Keilschriften der Achämeniden*, Leipzig 1911

Scheil, V. — *Inscriptions des Achéménides à Suse (= MMAP XXI)*,
Paris 1929

و همچنین MMAP, XXIV

Herzfeld, E. — *Altpersische Inschriften*, Berlin 1938

بقایای بناهای پارسه

Jacoby, F. — *RE Suppl. II "Herodotos"*

Pohlenz, M. — *Herodot*, Leipzig 1937

مهمتراز همه برای بناهای دولتی :

Meyer, Ed. — *GdA IV*², 1

و مکمل آن

Christensen, A. — *HbAltW III, I, III, 3, 1 p 252 ff*

Junge, P. J. — *Die Völker des altpersischen Weltreiches*

— *Hazaraptiś (= Klio XXXIII)*, 1940 p 13 ff

— *Satarapie und Natio I (= Klio XXXIV)*, 1941

۱) اینکه هگمتانه (همدان) در دوره کورش پایتخت بوده، از وجود آرشو سلطنتی

کورش در آنجا (عزرا 1, VI) معلوم است و همچنین هر دوت I, 153، که مینویسد،
کورش پس از جنگ با کریسوس به هگمتانه «مراجعت» کرد و کریسوس در دربار
شاهی ماند نزدیک همدان (کتسیاس 4, ecl Pers). کورش در وطن خود درباری در
پاسارگادی بنا کرد، ولی این بنا جای هگمتانه را نگرفت. — قبول این مطلب، که در
تمام سلطنت داریوش شوش پایتخت بوده، صحیح نیست. داریوش قصر شوش را در
اواخر زندگی خود ساخت. ما هیچگونه دلیلی در دست نداریم، که هخامنشی‌های قبل
از داریوش شوش را پایتخت قرار داده باشند. در استوانه نبونید مینویسد، که در موقع
تصرف هگمتانه گنجینه‌های شاهی را به ایشان بردند و نه به شوش. در حالیکه بابلی‌ها
شوش را بهتر میشناختند.

(۲) کورش در مورد نگهداری و تقویت خون‌پارسی : هر دوت 122، IX، عدم محدودیت مادها در سلطنت کورش از اینجا پیداست ، که هارپاگوس و مازارس از عملیات بزرگ نظامی سرپرستی میکنند (هر دوت 162 : 156، I، 80)؛ در صورتی که تنها پارسی‌ئی، که فرماندهی داشته ، آنهم در قلعه ساردس ، تابالوس بوده .

(۳) تفکیک ولایت کرمان دراویل سلطنت داریوش

Kiessling, M. — Zur Geschichte der ersten Regierungsjahre des Darius Hystaspes, Leipzig 1900 p 53 ff

بخوبی نشان داده . همچنین در سنگنوشته داریوش ، شوش f L. 35 برای اولین بار Karmanioi = *dahyavusa Karmavna* (کتسیاس) دیده میشود .

چنانکه نقوش اُپه‌دانه در پارسه نشان میدهند ، نجای پارسی ، مادی ، خوزی با هدایائی از قبیل اسب ، عرابه و لباس و غیره بدرگاه میروند، درحالیکه مادها و خوزیها علاوه بر این بصورت باج‌پرداز نیز ترسیم شده‌اند .

(۴) پارسه (پرسیه پولیس) را یونانیها در حمله اسکندر درست شناختند . و یکی از بزرگترین منابعی است ، که ما برای تاریخ داریوش یکم در دست داریم .

Sarre-Herzfeld, — Iranische Felsreliefs, Berlin 1915

Herzfeld, E. — AMI, I

مؤسسه شرقی شیکاگو Oriental Institute Chicago هنوز مطالعات خود را منتشر نکرده . — در مورد اینکه داریوش در جزئیات ساختمان قصر نظر داشته و رسیدگی میکرده : داریوش ، پرسپولیس f

(۵) برای مقایسه و تشخیص نام شهرها و ولایات ایران

Korneamann, E. — Alexandergeschichte und König Ptolemaios, Leipzig 1935

و همچنین Herzfeld, AMI, I, p 79 بخصوص درباره رخیج .

(۶) داستان اورویتس را هر دوت III، 120 ff نقل میکنند و چون موضوع شورشی در کار نبوده ، داریوش از آن ذکر نکرده ؛ و چون در منطقه‌ئی پیش چشم هر دوت اتفاق افتاده ، میتوانیم ، بخوبی باور داشته باشیم . بهر حال مسلم اینست ، که بمجرد اینکه سلطنت داریوش استوار گردید ، اورویتس کشته شد . اینکه شکستن یمین شاهانه از جرمهای بزرگ شناخته میشده ، از حس قوی عدالت پارسی دیده میشود (هر دوت 149، VII، 25، V، 137، I، و نیز داریوش ، نقش رستم b) . عکس این مطلب یعنی اگر شاه قولی ، که داده ، وفا نکنند ، موجب طغیان و جریحه‌دار شدن شرافت سائراپ

میشود: بگه بوخشه با ارته خشه (اردشیر) یکم برای « سر » ایناروس Inaros
میجنگید (کتسیاس 33 ff ecl. Pers.).

۷) دربارهٔ مناسبات ایران و هند قبل از داریوش و همچنین بعد از او ارتباطات
ماقبل تاریخی بسیار مهم اند. همچنین کتسیاس و مورخین اسکندر:

Breloer, B. — Alexanders Bund mit Poros. Indien von Dareios bis
Sandrokkotos, Leipzig 1941

۸) دربارهٔ اسکولاکسی: هر دوت 44, IV. اسکولاکس شخصاً نیز سفرنامه می

تنظیم کرده:

Müller, — Geogr. Graec. min. I, pXXXIV

Meyer, Ed. — GdA, IV², 1, p 93 f

۹) مناطق شرقی می، که داریوش در دست داشت از داریوش، بیستون § ۶
نمودار است: بلخ (باختریش)، هرات (هریوه)، رنج (هرویش)، مکران (مکه)،
قندهار (گنداره) و تنگوش. این نواحی را کورش جزء کشور خود کرده بود. ناحیه
هند (هندوش، سند)، که شامل تمام حوزه رود سند است و راههای آن از قندهار و
تنگ خیبر و از راه تنگ بولان با رنج مربوط است. هند اولین بار در سنگنوش
پارسه داریوش، پرسپولیس 9, 2 e ذکر شده. آیا داریوش شخصاً فرماندهی
لشکر کشی هند را دارا بود؟ — معلوم نیست.

۱۰) تاکنون تأثیر روح شمالی در بنای دولت پارسی، چنانکه باید مطالعه نشده:

Wüst, W. — Das Reich: Gedanke und Wirklichkeit bei den alten
Ariern, München Hochschulrede, 1937

— Indogermanisches Bnkenntnis (= Rektoratsrede),
München 1942

Galling, K. — Syrien in der Politik der Achämeniden (= AO, 36,
[H. 3/4

Schmökel, H. — Die ersten Arier im Alten Orient, Leipzig 1938

۱۱) دربارهٔ تشکیلات سخت دولتی پارسی و تکیهٔ آن بر سلسلهٔ مراتب اداری

Eilers, W. — Iranische Beamtennamen in Keilschriftlicher Über-
lieferung, Leipzig 1940

۱۲) نظیر این تجدید نظر در مالیات را دیو کلسیان (۲۸۴-۳۰۵)

بتقلید دولت پارسی معمول داشت و برای نیز او نظام مالیاتی مسئلهٔ اصلی تشکیلاتی دولتی
بود. رجوع شود به

Kornemann, E. — Röm. Gesch. II, Leipzig 1940, p 398 ff

۱۳) موقعیت خاص هم‌پیمانان داریوش در همه‌جا دیده می‌شود: «ویتانه»، «گوبرووه»، «بگه‌بوخشه»، «ویدرنه» — که پسر او اول فرمانده سپاه آسیای صغیر و بعد در هنگام لشکرکشی خشه‌یارشا به یونان هزاربد بود، نام او از اینجهت شاید، در نزد یونانیها تکرار نشده، که محل مأموریت او دور از یونان بوده. پادشاهان بعدی ارمنستان از اولاد او هستند (مراجعه شود به 30 p 1, GdA IV², Meyer, Ed.). تنها کسی که یونانیها اصلاً یاد نکرده‌اند، اردوخش است. شاید هم اردومش در شرق کشور ساکن بوده.

۱۴) جامعیت ادعای سلطنت داریوش — چنانکه کدورش نیز مانند شاهان آشور (استوانه کورش!) می‌کرد — همانطور که از سنگنوشته داریوش، شوش f, L 15 (Scheil 1) و داریوش، شوش ۸ (Scheil) «پادشاه همه خاک» و «پادشاه این زمین پهنور»، «پادشاه سرزمین‌ها و تیره‌ها» برمی‌آید، عملاً بمعنائی بوده، که یونانیها می‌گفتند: Basileia tes Asias «سلطنت آسیا». مناطق خارج از آسیا — باستثناء مصر، که جزء مشرق‌زمین محسوب می‌شده — در ردیف «پیش‌میدان» مملکت بشمار می‌رفتند. کلمه بومی *bumi* «زمین، بوم» بمعنای جغرافیائی نیامده، بلکه سرزمین مسکون و مزروع و فضای حیاتی بمعنای بسیط خود بوده. رجوع شود به

Wüst, W. — WZKM 47, p 135 f

بر طبق همین معنی خشه‌یارشا پس از شکستی، که در اروپا در سال ۴۸۰/۷۹ دید، در «فکر دولت» و «ماهیت ادعای سلطنت» وی تغییری حاصل نشد. چرا که «سلطنت آسیا» بجا مانده بود.

اسکندر اول کسی بود، که برای «فکر دولت» قالب بزرگ بسیطی ترتیب داد. در شرق قدیم «سلطنت جهانی» بجز غلو در خودستایی چیز دیگری نبوده. اما ادعای سلطنت پادشاهان هخامنشی از نهاد اریائی و موقعیت روحی و اخلاقی نژاد شمالی سرچشمه می‌گیرد (مراجعه شود به 145, 135 pp Wüst, W. — WZKM 47). که بیشتر از نظر زبانشناسی مطالعه شده.

۱۵) درباره لشکرکشی داریوش به شمال شرق:

Herrmann, A. — Die Saken und der Skythenzug des Dareios (= Festschr. Oppenheim 1934), p 157 ff

Poebel, A. — AJS L, 1938, p 293 ff

Hinz, W. — ZDMG 93, 1939, p 364 ff

Junge, P. J. — Saka-Studien, p 60 ff

Weissbach, F. H. — ZA, NF XII, p 53 ff

اسکونخه، چنانکه از تصویر برجسته او در بیستون پیداست، از سکاهای تیزخود می باشد. «ماساگت» تقریباً معادل همین معنی است. — درباره بنداسکندر، استحکامات دشتهای شمال شرقی او، که احتیاج بیک مطالعه دقیق و فوری دارد، رجوع کنید به

Thompson, L. S. — Geological evidence for ancient civilisation on the Gurgan plain (= BAHIAA, V), 1938

[p 193 ff

۱۶) از آنجا که فراده در مرو، که در همان آغاز شورش خود منکوب شد، طبق کنیه بیستون در اواخر کار با سارت درآمد و تصویر وی بعد از دیگران و مستقیماً پیش از اسکونخه نقش شده، میتوان چنین استنباط کرد، که اسکونخه نزد سکاهای گریخته بوده و در آنجا دستگیر شده. توجیه مقتولین و اسرای زیاد در جنگ با اسکونخه در همین مطلب گنجیده. مطالبی، که بعداً بر دیواره بیستون افزوده اند. — چون ترجمه بزبانهای دیگر ندارد. — در آنجا کشتگان و اسرای جنگهای مرو و سکائی را با هم جمع کرده اند: یعنی ۵۵۰۰۰ کشته و ۶۵۰۰ اسیر. این ارقام برای مرو تنها قابل قبول نیستند.

۱۷) موقعیت سکاهای تیزخود (تیگره خوده = ماساگت) بصورت اتباع دولت هخامنشی و سکاهای هوم ورز، بصورت متحد دولتی، از تصاویر قصرپارسه پیداست. مثال زنده برای مخاطرهائی، که داریوش از طرف سکاهای مشاهده میکرد و هم خود را مصروف آن قسمت میداشت، سیل هجومی است، که در سال ۱۳۰ پیش از مبداء تاریخ بر دولت اشکانی فرومیریزد.

۱۸) الواح ساختمان اهدانه (' تالار ستون دار ') پارسه و قصر جدید هگمتانه:

Herzfeld, E. — Altpersische Inschriften

۱۹) در باره ملاقات اوزاهورسنت در دربار داریوش رجوع کنید به کنیه

کاهن مصری

Posener — Première domination perse en Egypte, Le Caire 1936,

[p 22

در مورد بخششی، که داریوش برای آپیمس جدید کرده بود:

Polayain VII, 11, 7

۲۰) اهمیت مصر برای نقشه های تشکیلاتی داریوش از استفاده از افکار مصری

دیده میشود. مهمترین نکته تشکیلات مرکزی دیوانی است، که در عین حال خزانه دولتی و محل اداره مسئول آن است و « کاخ سفید » ممفیس سرمشق آن بوده. مطالعات و اطلاعات داریوش در این زمینه از کتیبه‌هایی معلوم میشود، که از اوزاهورسنت، مردی، که این اطلاعات را در دسترس وی گذاشته، باقیمانده. از سال سوم سلطنت داریوش تدوین قوانین مدنی مصر شروع شد و تا سال ۵۰۳ ادامه داشت:

Spilgelberg — Die sogenannte demotische Chronik von Paris, [1914]

Meyer, Ed. — Kl. Schriften II, p 49 ff

Olmstead — AJSL, LI, p 247 ff

در مورد سنن مصری درباره داریوش: Diodoros 1, 95. — در مورد درآمدهای

دریاچه مریسی: هر دوت 91, III

(۲۱) داریوش اقدامات نخبه دوم را خوب میشناخته. این مطلب از هیئت اکتشافی کشتیرانی، که خشه یارشاگردا گرد افریقا فرستاده بود، معلوم میشود. درباره ساختمان کانال رجوع شود به نوشته ستونی، که در کنار کانال کشف شده. متأسفانه از این سنگنوشته قطعاتی بیشتر مانده است. — اهمیت ناوگان فنیقی — و بعدها ناوگان کیلیکی، قبرسی مصری و یونانی — برای ملت او بخصوص از عدم تجربیات دریایی و دور از دریا ماندن ایرانیها مسلم بود:

Schultze, E. — Meeresscheue und Seetüchtige Völker, Stuttgart [1937, p 28 ff

Köster, A. — Das Antike Seewesen, Berlin 1923

Delattre, A. J. — Une flotte de Sanachérib sur le Golf Persique (= Revue des questions historiques 52, [1892, p 199)

Salonen, A. — Die Wasserfahrzeuge in Babylonien (Stud. Or. [8, 4, 1939)

درباره ناوگان اسکندر، که يك قسمت آن از راه خشکی، از فنیقیه بخلیج فارس

حمل شده، رجوع شود به Curtius X, 1, 19 و Aristobul fr. 40 f

Kornemann, E. — Die letzten Ziele der Politik Alexanders d. Gr. [(= Klio XVI, 1920, p 219 f)

داریوش یکم

۲۲) در مورد قصر تاؤ که : Strabon XV, 3, 3 و همچنین

Weissbach, F.H. -- RE II. R. 8, 2247 f

۲۳) توسعه پایه‌های ملی در سلطنت داریوش از مناصب بزرگی پیداست، که غیر پارس‌ها نیز اشغال می‌کردند، مانند اسپه‌چنه، که هردوت او را بغلط از هم‌قسمان داریوش دانسته، و بعدها آجودان اول (کماندار شاه) شده است و همچنین هزاربد (صدراعظم) سالهای آخر داریوش ارته‌سوره Artasyras.

یادداشت‌های فصل چهارم

بزرگترین منبع برای مناسبات داریوش با فضای هلنی و جزئیات و مقررات آن هردوت میباشد. جهت منابع این دوره از تاریخ یونان رجوع کنید به

Meyer, Ed.—GdA III², p 202 ff; IV² p 221 ff

از عملیات و اقدامات داریوش آثاری در نقوش سنگی، در داخله ساختمان‌ها و کتیبه‌ها باقی مانده، که از همه مهمتر سنگنوشته نقش رستم (NR) است. غالباً منابع یونانی با آن تطبیق میکنند. منابعی، که تا کنون در دسترس بوده، از چشم یونانی حوادث و وقایع خارجی را دیده‌اند. و قصد ما بعکس است. ما میخواهیم، داریوش و آثار او را از نظر خود او به بینیم. اشتباه است، اگر ما آریستو کراسی کم و بیش بین المللی آن زمان را «هلاس» بخوانیم. تنها پرداختن به این آریستو کراسی اهمیت روحی و ملی هلاس را تکافو نمیکند و حتی بجائی میکشاند، که از نظر یونانی ممکن است، دشنام تلقی شود. اما از نظر داریوش یونان همین آریستو کراسی است علاوه کاسبها و کاسب منشها تراکیه و سواحل آسیای صغیر، که مدتها بود بغلط در تاریخ بنام «ملت قهرمان» شناخته شده بودند.

(۱) هلن‌ها را در سالهای اول سلطنت داریوش در دربار ایران نمیشناختند، چنانکه از هردوت 140، III و 105، V پیداست. آشنائی داریوش با هلن‌ها را از تاریخ طیب یونانی ذموگنس Demokedes میتوان دید: هردوت III، 129 ff.

(۲) درباره موقعیت کیلیکیه در دولت پارسی

Erzen, A. — Kilikien bis zur Ende der Perserherrschaft, Leipzig
[1940]

(۳) در مورد حیابره یونانی: "Tyrannis" RE Suppl. VII Lenschau, Th.

(۴) جوینسندگان و خبرگیران پارسی در فضای هلنی: هردوت III، 134 ff.

همچنین داریوش در تراکیه کسانی برای کسب اطلاعات فرستاد، و این عمل از مقدمات لشکرکشی به نواحی اسکوت‌ها بود.

۵) رفتار داریوش با مناطقی، که تازه در نظر گاه خود کشف میکنند، نشان میدهد، که نظریه دولتی اوچه بوده: **تصرف** فقط در موردی انجام میگردد، که احتیاجات نظامی یا اقتصادی ایجاب کنند. والا - چنانکه در فضای یونانی یا قرطاجنه کرد - سعی میورزد، حدود خود را نگهدارد و با وسایل غیرمستقیم کاری کند، که برای نظم دولت جهانی او مفید باشد. پس از **کوروش فاتح داریوش نظام آفرین** موقعیت ملت خود را مستحکم کرد و به **قالبریزی مملکت پرداخت**.

۶) درباره موقعیت **ژئوپلیتیک ایران** و اثر آن در سیاست دولت :

Täubler, E. - Tyche, Leipzig 1932, p 97 ff

۷) از لشکر کشی بطرف اسکوثها خبر مستقیمی از منابع پارسی بمانرسیده. اما نتایج این لشکر کشی در اسامی ممالک، **داریوش**، **نقش رستم** § ۳، دیده میشود. کشورهایی، که به تبعیت دولت داریوش درآمده اند: ۱. **یونانکه** *Yannae takabara* (یونانیان سپربر، سپردار) = مناطق هلنی تراکیه، ۲. اسکودره *Skudra* - تراکیه، ۳. سکاها *سکاهای آنطرف دریا* = اسکوثها (سیتها). در نقوش برجسته صورت آنها دیده میشود و اسکوثها «متحد» دولت شناخته میشوند.

۸) سعی اسکوثها را در تشکیل يك اتحادیه ضد پارسی هردوت شرح میدهد:

هردوت IV, 102, 118 ff در مورد قلع و قمع گت ها و تیره های دیگر تراکیه **هردوت IV, 93**. لشکر کشی بطرف اسکوثها مانند لشکر کشی های شارل دوازدهم سوئد لشکر کشی رمانتیک نبوده و خود از تحدید زمان مراجعت به دو ماه پیداست (هردوت IV, 98).

۹) هردوت نام سردار داریوش را **مگابازوس Megabazos** ثبت کرده. از **هردوت IV, 143** چنین بر میآید، که یکی از شش نفر همقسمان داریوش مقصود است، که همان بگه بوخشه باشد.

۱۰) موقعیت خاص ارته فرنه در خاندان هخامنشی از هماهنگی است، که او با برادر خود داریوش داشته و مثال های دیگر بخوبی نشان میدهند، که برادران شاه بهیچوجه مناصب شامخی در دولت نداشته اند، اگرچه ساتراپی های بزرگی هم بآنها سپرده شده بوده. رجوع کنید به *Trogus (Justin) II, 10, 9 f*. **اوتانسی** (ویتانه) فرمانده سپاه آسیای صغیر پسر قاضی بی بنام **سیسامس Sisames** همان همقسم و پدر زن داریوش است و در واقع پسر **ثوخره Thuchra** میباشد. هردوت درباره پدر او اشتباه کرده. ۱۱) اینکه داریوش بایستی نقشه قبلی برای فتح یونان طرح کرده باشد، نمیتواند

با سیاست هلنی او تطبیق کند :

Wilcken, U. - Griechische Geschichte, München 1931, p 98

۱۲) در بررسی Persai اشیل Aischylos تعظیم داریوش و نجبای اریائی مکرراً
بنظر می‌رسد و حتی از « خواهران یونان و ایران » صحبت می‌شود (181 ff).
همچنین مراجعه شود به

Neuhardt, W. — Das Bild des Herrschers in der griechischen Dichtung, Berlin 1940

یادداشت‌های فصل پنجم

منابع این فصل، تا آنجا که بدوره زندگی داریوش رجوع میشود، سنگنوشته‌ها هستند، بخصوص شوش f و نقش رستم b — و همچنین نقوش برجسته همان دوره. از طرف یونان هر دوت منبع اصلی است. برای زمان بعد از داریوش، که در اینجا مجملات از آن یاد میکنیم، بعضی کتیبه‌ها بخصوص مسکوکات و آثار کوچک دیگری در اختیار داریم. و باز منابع یونانی بما کمک میکنند. بعلاوه کتبی، که در مقدمه این یادداشتها ذکر کرده‌ایم.

Breve, H. — Das Alexanderreich auf prosopographischer Grundlage, I- II, München 1926

(۱) در مورد مقبره داریوش از جمله در

Sarre-Herzfeld, — Iranische Felsreliefs, Berlin 1910

تصویر VI. این بنا قبل از شورش ایونی‌ها تمام شده بود، زیرا در نقش دومی، که بعداً کنده شده، برای اولین بار صورت یکی از مردم کاریه دیده میشود. در تصویر سوم همین کتاب مقبره‌ئی است، که از همه بهتر مانده است و کاملاً شبیه به مقبره داریوش میباشد. شاید «دخمه» خشه‌یارشا باشد.

(۲) از «مدارک» ساختمانی، که از داریوش پیدا شده، معلوم میشود، که هگمتانه نیز پایتخت بوده.

(۳) در داریوش، شوش e، داریوش از تعمیر استحکامات و بناهای قدیم سخن میگوید. در مورد کوچاندن اهالی میلت به آمپه Ampe در ساحل خلیج: هر دوت VI, 20 و در مورد کوچ ارتزریها Eretri در منطقه آرذریکا Arderikka در خوزستان، — که استخراج نفت در آنجا انحصار شاه بوده: هر دوت VI, 19.

مرک پدر و مادر داریوش: کتسیاس ecl. Pers. 15.
در مورد جاده‌های دولتی و چاه‌ها:

Meyer, Ed. — GdA, IV², 1, p 61 f

Kornemann, E. — RE, «Postwesen»

(۴) تأثیر و اهمیت ملکه اتوسه:

Kornemann, E. — Die Frauen des Altertums, Leipzig 1942, p 47 ff

خشه یارشا « زیبا ترین مرد آسیا » : هر دوت VII, 187

۵) اخبار یونانی بخوبی نشان میدهند، که داریوش تاجه حدی توانسته، با سرمشقی، که خود بوده است، به ملل جهان نشان دهد، که سلطنت حقیقی اریائی چیست.
۶) « سازمان متقارن » دولتی، که در آن مناصب پائین از روی مناصب بالا تنظیم شده اند :

Eilers, W. — Altiranische Beamtennamen in keilschriftlicher Überlieferung, Leipzig 1941, p 73

۷) کلنی های ایرانی درهمه ساتراپی ها وجود داشتند :

Meyer, Ed. — GdA, IV², 1, p 49

۸) شورای نجباء : هر دوت IV, 8, 53 ; عزرا 7, 28 .

Kyrop. VIII, 1, 6 ff در مورد حضور مرتب نجباء در دربار : کسنوفون

۹) راجع به نبرد ماراثون و اهمیت آن از نظر تاریخ نظامی :

Kromayer, Joh. — Antike Schlachtfelder IV, p 1ff

۱۰) شورشی، که ماسیستس شهریان بلخ و برادر خشه یارشا بر علیه خود کامگیهای

برادر آغاز کرد : هر دوت IX, 108 ff . شرح قابل قبول قتل خشه یارشا :

Trogus (Justin) III, 1

Meyer, Ed. — GdA IV², 1, p 551

۱۱) راجع به « صالح شاهانه » (صلح آنتالکیداس Antalkidas) : کسنوفون

Hell. V, 1, 6, 25 : 31

۱۲) شخصیت اردشیر سوم « اوخوس » تاکنون، چنانکه باید، شناخته نشده . مدارک باستانشناسی بخوبی نشان داده اند، که اردشیر سوم از همه اختلاف داریوش لایقتر بوده .

۱۳) تعویض لباس در زمان اردشیر یکم (هر دوت VII, 52 و I, 135) . پوشیدن لباس قدیم در زمان اردشیر سوم همانجا .

۱۴) در دولت اشکانی میراث زنده داریوش پیداست. بخصوص در نزد مهر داد یکم و اردوان سوم. چنانکه آخری یکی از پسران خود را نیز داریوش نامیده . در آغاز دولت ساسانی نظام اداری داریوش با نهایت وضوح در سنگنوشته های کعبه زرتشت و نقش رستم دیده میشود . در مورد تقلید یونانیها از مؤسسات دولتی مصری و ایرانی :

Rostovtzeff, M. I. — Foundation of social and economic life in Egypt in hellenistic times (= Journ. of Egypt.

یادداشت‌های فصل پنجم

Archaeology VI, 1920, p 191)

--- Social and econ. history of the hellenistic
World I---III, 1941

در مورد تأثیر تشکیلات در دولت رومی از جمله :

Kornemann, E. --- Römische Geschichte II, Leipzig 1940, p 424ff
بخصوص دیوکلسیان مستقیماً از بقایای تشکیلات دولت هخامنشی استفاده می‌کرده
(در کتاب فوق p 398 ff).

«... اگر تو بیندیشی ، زمینهای ، که داریوش شاه دارد
چقدر است ، پس به پیکره های بنگر ، که تخت را (بدوش)
میبرند ...»

داریوش سنگنوشته نقش رستم



مصری
لودی
بابلی

سکائی
عرب
هلندی آسیای صغیر



از هلنی های تراکیه



هندي



مادی



خوزی
(عیلامی)

فهرست عمومی

(مطالب و اعلام)

این فهرست برای متن کتاب است از یادداشتها فقط کلمات مهم اختیار شده اند

آرشیو سلطنتی : ۱۹۸	آپنین (کوه) : ۹
آرگوس : ۱۵۸	آبولون : ۱۶۴، ۱۵۶، ۱۳۸
آرواندس (ساتراپ مصر) : ۴۷، ۱۰۳، ۱۴۰، ۱۲۶	آپیس (گاو) : ۲۰۲، ۱۰۴، ۴۷
آریستاگوراس (یونانی) : ۱۲۴، ۱۲۹	آتارگوس (شهر) : ۳۹
تا ۱۳۴، ۱۳۱	آتشکده : ۱۴۰، ۱۸۱
آریستوکرآت (اسپارت) : ۳۱	آگن : ۱۲۸، ۲۹، ۲۶ تا ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳
آریستوکرآتها : ۱۳۶، ۲۰۵	۱۶۴، ۱۵۸ تا ۱۵۵ (نجیای) : ۱۲۸
آریستوکرآسی : ۱۳۵، ۱۲۷، ۳۰؛ (آتن) :	آگنی (مقاومت) : ۱۶۴؛ (ناوگان) : ۱۳۱؛
۱۶۳؛ (شمالی) : ۳۱؛ (واقعی) : ۱۵۱؛	لها : ۱۲۸ تا ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
(هلنی) : ۱۳۸	۱۶۵، ۱۵۷، ۱۵۶
آزادگان : ۹۷، ۱۳۷، ۱۵۲؛ اریائی :	آلیکا : ۱۵۷، ۱۵۶
۱۳۷؛ ایران (دولت) : ۵۳؛ ایرانی : ۴۱، ۵۳	آلک : ۱۶۴، ۱۴۹
آزادگی : ۷۷، ۵۱؛ (فضایل) : ۱۴۶	آئوس (دمغه) : ۱۵۸؛ (کوهپای) : ۱۳۶
آزاده سوار : ۷۱	آخوندها : ۱۲۵، ۱۰۴؛ - ی مغ : ۶۰
آزاده سواران : ۴۱، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۷۱، ۷۴، ۷۷	آخوندی (درات) : ۵۴
۷۷؛ (دولت) : ۷۲؛ اریائی : ۸۳، ۱۵۰؛	آدریا (دریا) : ۲۹
ایران : ۱۸، ۱۴۵؛ ایرانی : ۲۱، ۲۲، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۱۶۶؛ پارس : ۹۷؛ پارسی :	آد پاتیک (دریا) : ۱۹
۹۶، ۹۸، ۱۴۱؛ شمالی (پادشاه ملی) :	آذربایجان : ۶۷
۹۰؛ شمالی - اریائی : ۷۵؛ فتودال	آرال (دریاچه) : ۴۳
ایران : ۱۹؛ ماد : ۲۰، ۲۲، ۶۴؛ مادی :	آرامگاه (گورن) : ۵۷
	آرتمیسیون : ۱۶۴
	آردریکا : ۲۰۸

۵۹، ۱۹؛ میتانی : ۱۳؛ هند و ژرمنی : ۱۰
 آزاده سوارى : ۵۱، ۶، ۷۶، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۵۰
 (دولت) : ۵۳؛ (فرهنگ) : ۴۸؛
 (کشور) : ۱۴۷؛ اریائی : ۷۰، ۶۱، ۴۱؛
 ایرانی : ۹۰، ۴۸، ۲۲؛ پارسی و مادى :
 ۱۵۰؛ شمالی : ۱۸۵، ۷۶
 آزادى : ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴؛ انسان : ۲۹
 عمل : ۲۹
 آشور (آشور)
 آسیا : ۱۱۷، ۱۶۵، ۱۷۱؛ (اراضی) : ۱۳۲؛
 (پادشاهی) : ۱۳۲؛ (زیباترین مرد) :
 ۱۴۵؛ (سلطنت) : ۹۸، ۱۶۸، ۲۰۱؛
 (فضای حیاتی) : ۱۳۲؛ (ممالک) : ۲۴
 آسیای صغیر : ۹ تا ۱۱، ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۴۵،
 ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۸۴، ۱۱۱ تا ۱۱۳،
 ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۲،
 ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۷۱،
 ۱۸۵؛ (انجمن هلن های) : ۴۲؛ (بومیان) :
 ۱۱؛ (دولت های) : ۱۲، ۱۳؛ (ساتراپ) :
 ۱۱۵، ۱۱۸؛ (ساحل) : ۱۱۹، ۱۳۴؛
 (ساحل نشینان) : ۱۱۵؛ (ساحل هلنی) :
 ۱۳۱؛ (سپاه) : ۱۷۰؛ (سپاهیان) : ۱۱۹؛
 (سرزمین های یونانی نشین) : ۱۱۱؛
 (سرفرماندهی سپاهیان) : ۱۱۳؛
 (سواحل) : ۱۳۲؛ (سواحل یونانی) :
 ۱۲۰؛ (شهر با نه های) : ۱۲۳؛ (شهر های
 ساحلی) : ۱۶۶؛ (شهر های هلنی) : ۲۶،
 ۴۱، ۱۱۵، ۱۲۷؛ (شهر های یونانی) :
 ۲۶، ۳۰ تا ۳۳، ۳۵، ۴۲، ۱۳۰، ۱۳۵؛
 (فلات) : ۱۳۱؛ (کوهستان) : ۱۱؛

(کوهستان های شرقی) : ۱۳؛ (نواحی
 هلنی) : ۱۲۹؛ (هلن های) : ۴۲؛
 (یونانیان) : ۱۱۰؛ (یونانی های) : ۳۲؛
 آسیای قدیمی : ۵، ۴، ۲۴، ۲۷، ۳۴، ۳۶، ۷۲،
 ۷۴، ۱۱۰، ۱۸۴، ۱۸۵؛ (جلگه های) :
 ۱۷؛ (قویترین عامل سیاسى) : ۱۶؛
 (کوهستان های) : ۱۱؛ (نژاد) : ۱۱؛
 (هنر) : ۸۲
 آسیای مرکزی : ۴؛ (دشتهای) : ۹۹، ۹
 آسیای وسطی : ۹
 آسیائی (دولت) : ۱۷۲؛ (ساحل-مدیترانه) :
 ۱۰۷؛ (عالم) : ۱۱۶؛ (قدرت) : ۴۱؛
 آشور (آشور، اسور) : ۱۲، ۹ تا ۱۵،
 ۲۳، ۲۴، ۶۱، ۶۷، ۹۰، ۱۱۰، ۱۱۱،
 ۱۹۴؛ (افول دولت) : ۱۶؛ (پایتخت) :
 ۱۶؛ (تشکیلات) : ۱۸۵؛ (جنگ) : ۱۳؛
 (جنوب) : ۲۰؛ (دربار) : ۱۹؛ (دولت) :
 ۱۲، ۱۴ تا ۱۶، ۹۰؛ (سپاهیان) : ۱۴؛
 (سقوط) : ۱۹، ۲۳؛ (سلاطین) : ۱۹؛
 (قسمت شمالی) : ۱۶؛
 آشور بانیپال : ۱۸۵
 آشوری : ۹۰؛ (استادان و صنعتگران) :
 ۱۸۷؛ (بایگه) : ۳۱؛ (رنگ) : ۲۱؛
 - بابلی : ۷۴ - ها : ۱۴ تا ۱۶، ۱۸،
 ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۸۲
 آکروپلیس : ۱۶۴
 آلپ : ۱۹۰
 آلکساندروس (اسکندر) : ۱۲۳، ۱۶۵
 آلکمنئون : ۱۵۶
 آلکمنونس : ۱۲۸ تا ۳۰؛ (خاندان) :
 ۱۳۱

احتیاطی (نیروی): ۱۵۱	آلواتس: ۲۵ تا ۳۲، ۲۷
احساسات وطنی: ۱۲۸	آمازون ها: ۱۱
اخیس (اوخوس): ۱۶۹، ۱۶۸	آماسیس (فرعون): ۱۱۸، ۴۳، ۳۹، ۲۵، ۲۴
اراکل: ۱۳۸، ۳۴	آمپه: ۲۰۸
ارامی: ۷۸؛ (خط): ۱۵۲؛ (قبایل): ۱۴	آمفیکتوئن: ۱۵۸؛ (اتحاد ممالک): ۱۶۳؛
ارییل: ۱۹۶، ۶۹، ۶۷	- ما: ۱۳۸
اربره (ارییل): ۶۷	آمودریا: (جیهون، و خش): ۹۹
ارتقیا: ۱۵۶، ۱۳۲، ۱۳۱	آموناس: ۱۳۲
ارتقیاها: ۲۰۸	آناطولی: ۱۱۱، ۲۶؛ (بادگان): ۱۳۱؛
ارتوبازانس: ۱۶۱، ۱۵۹	(فلات): ۱۱۲، ۱۰
ارتوتس: ۸۵	ایبرادوش: ۱۴۴
ارته بازوس: ۱۶۶	ابن عمر (جزیره): ۱۹۵
ارته بانوس (اردوان): ۱۶۶	اپه دانه: ۱۹۹، ۱۴۴، ۱۱۷، ۱۰۲، ۹۹، ۹۶
ارته بانه: ۱۲۱	۲۰۲
ارته خشه (اردشیر): ۱۷۱؛ یکم: ۱۶۷	اتحاد [ایرانی - هلنی]: ۱۷۴؛ بابل و
۱۶۹، ۲۰۰؛ دوم: ۱۶۷، ۱۶۸؛ سوم:	ومصر واسپارت: ۳۲؛ محیط حیاتی:
۱۷۰، ۱۶۸	۱۳۲؛ ملی: ۲۹؛ مناطق کولتور جنوبی:
ارته سوراس (ارته سوره): ۱۶۱، ۱۵۹	۸۹؛ نظامی: ۱۲۲
۲۰۴، ۱۶۶	اتحادیه بزرگ ایران: ۴۰، ۳۶، ۳۵؛ پارسی؛
ارته فرنه: ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۰	۳۶؛ دولتی ایران: ۳۴؛
۲۰۶، ۱۵۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۱	اتحادیه جنگی: ۹۹؛ سکائی: ۵۹؛ دوازده
ارته وردیه: ۶۹، ۶۸، ۶۵	دولت: ۱۳۸؛ دولتی: ۱۰۱؛ سکائی
ارخه: ۷۲، ۷۱، ۶۹	ترکستان: ۵۹؛ شهرهای فینیقی: ۱۵۱؛
اردشیر (ارته خشه): ۱۶۷؛ یکم: ۲۰۰؛	ضد ایران: ۳۸؛ ممالک دوازده گانه:
دوم: ۱۷۲؛ سوم: ۱۷۰، ۱۷۱؛ سوم:	۱۵۸
(اوخوس، اخیس): ۲۰۹	اتوسه: ۱۱۶، ۵۷، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۶
اردواز: ۱۶۶، ۱۵۹	۲۰۸
اردوان: ۱۶۶، ۱۲۱؛ سوم: ۳۰۹	اثوره: ۱۹۴
اردوس: ۲۵	اثیوپ ها: ۴۶
اردومنش: ۲۰۱، ۵۵	اثیوپیه: ۱۴۲
ارشاده (دژ): ۶۴، ۶۳	اثیوپ ها: ۲۵
ارشامه: ۷۵، ۷۴، ۵۶، ۵۴، ۵۰، ۷	احترام پدر و مادر: ۹۲

۹۶؛ (عدالت) : ۹۳
 اریائی (فرمانروای) : ۷۹؛ (فرمانروایان) :
 ۱۴۸، ۱۲۷؛ (فرمانروائی جهانی) : ۱۵۲؛
 (قدرت) : ۷۷، ۸۱؛ (قوم) : ۷۴، ۹۰؛
 (قومیت) : ۷۷، ۷۴، ۱۰۹؛ (ماهیت) :
 ۷۳، ۷۵؛ (مرد) : ۵۰؛ (ملت) : ۱۴۸؛
 (مهاجرت) : ۱۸۴؛ (نام) : ۱۸۱؛ (نجبای) :
 ۴۹، ۱۲۷، ۱۷۱، ۱۷۲؛ (نژاد) : ۷۵، ۴۸؛
 ۷۶، ۹۱؛ ایرانی (دولت) : ۵۷؛ جهانگیر
 (دولت) : ۹۰؛ داریوش (دولت) : ۷۳-
 هلنی (دوره) : ۱۷۳
 اریائی ها : ۴، ۳۹، ۷۹، ۸۴، ۹۸، ۱۴۱، ۱۶۱؛
 (پیش از) : ۱۵، ۱۸۷؛ (تسلط) : ۹۲؛
 (مردم قبل از) : ۱۱؛ (هجوم) : ۸۶؛
 اریائیهای قدیم : ۱۸۴
 اریه رهنه : ۲۱، ۷۴، ۱۸۸
 اژه : ۲۸، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸،
 ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۶
 اسب : ۱۰
 اسپارت : ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۴۳، ۱۱۹، ۱۲۷،
 ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۵
 (اتحاد بابل و مصر و) : ۳۲؛ آریستو-
 کراتیک : ۳۱
 اسپارتی : (سپاهیان) : ۱۵۷؛ (نجبای) :
 ۱۳۶؛ (نژاد شمالی) : ۳۱- ها : ۱۳۰
 اسپدان (اصفهان) : ۶۶
 استاتر (بول) : ۱۲۵
 استالینگراد : ۱
 استبداد : ۹۶
 [استبداد] (حکومت مستبدانه) : ۲۰
 استبداد (رژیم) : ۱۶۶
 [استبداد] فرمانروایان شرقی : ۲۰

ارکدریش : ۳۶، ۴۴، ۵۷، ۷۹، ۸۰، ۸۲؛
 (کوه) : ۱۹۲
 ارگ شاهانه : ۸۰
 ارمنستان : ۱۶، ۱۷، ۶۰ تا ۶۶، ۶۹،
 ۷۱، ۱۰۹، ۱۴۱، ۱۸۴، ۲۰۱؛ (شورش) :
 ۶۴؛ (غربی) : ۶۲
 ارمنوئید [نژاد] : ۱۸۴
 ارمنی : ۶۷، ۶۸؛ (هند و ژرمنهای) : ۱۶؛
 (یاغیان) : ۷۲- ها : ۶۷، ۶۸
 اروپا : ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۲،
 ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۲؛ (فضای حیاتی) : ۱۳۲
 اروپای مرکزی : ۸
 اروپائی دولت داریوش (سرحدات) :
 ۱۲۲؛ (مناطق) : ۱۲۷
 اروپائی (نواحی) : ۱۲۳؛ (هلن های) : ۱۲۳
 اروتیس (اوروتیس) : ۵۴، ۸۴ تا ۸۶، ۱۰۳،
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸
 اریائی (آریائی) : ۴ تا ۱۸، ۷۳، ۷۴، ۷۷،
 ۹۹، ۱۰۸، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۷۳، ۱۸۴؛
 (آزادگان) : ۱۳۷، ۱۶۰؛ (آزاده
 سواران) : ۸۳، ۱۱۳، ۱۵۰؛ (آزاده
 سواری) : ۴۱، ۴۸، ۶۱، ۷۰، ۹۰؛ (اقوام
 استپ نشین) : ۳۶؛ (اقوام غیر) : ۴۱؛
 (اولین موج) : ۸۶؛ (ایمان) : ۹۳، ۹۶؛
 (تخمه) : ۱۴۱؛ (تسلط ملی) : ۱۵۵؛
 (تقواهای) : ۱۵۵؛ (جهان بینی) : ۹۳،
 ۹۶؛ (خط) : ۱۹۶؛ (خون) : ۲۲
 دولت : ۷۸، ۸۲، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۱؛
 (دولت جهانی) : ۱۷۱؛ (روح) : ۸۲،
 ۱۵۲، ۱۶۴؛ (زبان) : ۱۹۶؛ (سرشت) :
 ۸۳؛ (سلطنت) : ۱۴۷، ۱۶۳؛ (سلطنت
 حقیقی) : ۲۰۹؛ (سلطنت سپاهی) :

- استبداد (سیاست داخلی) : ۲۳ ؛ شرقی :
 ۹۶،۹۰،۲۱ ؛ مطلق : ۱۶۷
 استبدادی (طغیان ضدسلطنت) : ۲۲؛ مادها
 سیاست : ۲۲
 استپ (فضای) : ۱۱۰، ۱۱۸؛ نشین ایرانی
 قبایل : ۳۷
 استخراج فلزات : ۱۰۶ ؛ نفت : ۲۰۸
 استرابون : ۱۰۸
 استرومون (رود) : ۱۲۳، ۱۲۹
 استقلال قبایل : ۶۰
 اسرار و عزایم : ۵۱
 اسرای یهود : ۳۸
 اسکندر (الکساندروس) : ۱۷۲، ۱۲۳، ۵۴
 ۲۰۳، ۱۷۳ ؛ (بند) : ۲۰۲ ؛ مقدونی :
 ۱۷۱، ۱۳۲
 اسکوٹ (سیت) : ۱۵ ؛ نشین (سواحل) :
 ۲۰ ؛ - ها : ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۲۰ تا ۱۲۲،
 ۱۴۲
 اسکوٹنی (سواران) : ۱۲۲ ؛ (مواضع) :
 ۱۲۴
 اسکودره : ۱۳۵، ۱۴۲ ؛ - تراکیه : ۱۲۳
 اسکولاکیس : ۸۷، ۱۰۳، ۱۰۹، ۲۰۰
 اسکونخه : ۵۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۲۰۲
 اسه گرته (= کردستان) : ۱۹۶ ؛ (ناحیه) :
 ۱۶
 اسه گرته (= کرد) : ۳۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰
 «اشراف» : ۱۲۷ ؛ بین‌المللی : ۱۲۹
 اشرافیت (سیستم کهنه) : ۱۲۷ ؛ جنگی : ۳۱
 هلنی : ۱۳۷
 اشکانی (دولت) : ۱۷۳، ۲۰۹
 اشیل : ۱۳۸، ۱۶۰
 اشینه : ۵۸
 اصفهان (اسپه‌دانه) : ۶۶
 «اعلامیه» (سنگ‌نوشت) : ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۹۱
 ۹۲، ۹۶، ۹۹، ۱۰۸، ۱۰۲، ۱۵۵
 افریقا : ۲۴، ۴۵، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۶۲ (مناطق
 یونانی نشین) : ۱۲۶ ؛ - شمالی : ۹
 افریقائی هخامنشی (ولایات) : ۱۰۵
 افسوس (بندر) : ۱۳۱
 افغانستان : ۸۷
 اقتصادی (بلوک) : ۸۷
 اقتصادی (نظم نوین) : ۸۹ ؛ (واحد) : ۸۷
 هلنی (حیات) : ۱۱۷
 اقطاع (تیول) : ۱۰، ۵۳، ۹۳، ۱۱۴، ۱۲۳
 ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۷، ۱۷۰
 اقوام بومی مشرق زمین : ۱۸۵ ؛ شمالی :
 ۱۸۳
 اقیانوس جنوبی : ۸۷، ۸۸ ؛ - ها : ۱۱۷ ؛
 هند : ۸۸
 اکد : ۱۲ ؛ (سلاطین) : ۲۴
 اکدی (کولتور) : ۱۲
 اکتشافی : ۱۱۶
 آگوستوس (اگوست) : ۷۸، ۱۹۶
 آگیوس : ۱۱۴
 البرز : ۶۵
 المپیا : ۲۹
 الوند : ۱۴۳
 اماکن مقدس ملی : ۸۰
 امتیازات پارسی : ۷۱ ؛ پارسها : ۷۰
 امکنه مقدسه : ۱۴۸ ؛ ملی : ۱۹۲
 امنیت دولتی : ۱۲۲
 انتقال کالا : ۱۲۵
 انجمن‌های آسیای صغیر : ۴۲
 انحصار : ۱۲۶

(آزاده سواران فتودال) : ۱۹؛ (اتحادیه بزرگ) : ۴۰، ۳۶، ۳۵، ۳۴؛ (اتحادیه ضد) : ۳۸؛ (بومیان) : ۱۸۶؛ (پادشاه) : ۵۷؛ (پادشاهان) : ۱۳۴؛ (جنوب شرقی) : ۱۵۵؛ (جنوب غربی) : ۱۴؛ (داخل) : ۱۲۵؛ (دروازه های شرقی) : ۱۴؛ (دره های طویل کوهستانهای) : ۱۷؛ (دولت) : ۳۱، ۴۰، ۵۳، ۷۹، ۸۷؛ (دولت آزادگان) : ۵۳؛ (سپاهیان) : ۱۱۳، ۱۲۱؛ (سران قبایل) : ۱۴؛ (سرزمین) : ۱۷؛ (سلطه) : ۱۱۴؛ (شرق فلات) : ۱۶؛ (صحرائی مرکزی) : ۳۶؛ (فلات) : ۱۳، ۳۶، ۳۹، ۶۹، ۸۹، ۱۰۸، ۱۱۷؛ (قاعده قومی) : ۴؛ (قدرت نظامی) : ۳۱؛ (کوههای جنوب غربی) : ۹؛ (کوههای شرقی) : ۸۸؛ (مدنیت دولت جدید) : ۱۸؛ (مردم) : ۵۳؛ (مردم بومی فلات) : ۱۷؛ (مغرب فلات) : ۱۸، ۱۴؛ (ملت فرمانروا) : ۱۱۷؛ (ملکته) : ۵۷؛ (ناوگان جنگی) : ۱۵۱؛ (نجای شمشیر) : ۵۵؛ (نجیب زادگان) : ۴۷، ۴۸؛ (نواحی مرکزی) : ۵۴؛ (وحدت) : ۱۶۰؛ بزرگ : ۷۹؛ بزرگ (سلطنت) : ۵۷؛ شرقی : ۱۸، ۱۳، ۹، ۶۵، ۶۹، ۸۴، ۸۷، ۹۹؛ شرقی (ساتراپهای) : ۶۴؛ شرقی - هندوستان : ۱۸۶؛ شرقی (نجابی) : ۵۱، ۴۱

ایران شهر بزرگ : ۳۹؛ هخامنشی : ۹۴، ۴۱
ایران غربی : ۱۸۷، ۱۰۰، ۳۶
ایرانی : ۴۰، ۷۴، ۸۰، ۸۷، ۱۰۹، ۱۴۷؛ (آزادگان) : ۱۳۷، ۴۱؛ (آزاده سواران) : ۱۶۶، ۵۶، ۵۵، ۴۷، ۲۲، ۲۱؛

انحصارات : ۱۰۶
انسان : ۱۹۸، ۱۸۸، ۱۴۳، ۴۵، ۲۱، ۱۵
اندرزبدان سلطنتی : ۱۲۲
انضباط : ۹۳
انوبانی نی : ۷۳
اوبوا : ۱۵۶
اوتانیس : ۲۰۶
اوتیاره : ۶۸
اوخوس (اخش، اردشیر سوم) : ۲۰۹
اوراسیا (قاره) : ۸
اوررتو : ۱۲ تا ۱۴؛ (دولت) : ۱۳؛ (سرزمین) : ۱۵، ۱۳؛ قدیم : ۱۶
اوروپتیس (من) : ۴۵، ۵۰، ۵۲، ۱۹۲، ۱۹۳
اورونوتپتیس : ۹۱
اورویتس (= ارویتس)
اوزاهورسنت (کاهن مصری) : ۱۰۴ تا ۱۰۶
۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۳
اوستا : ۱۸۷
اگوستوس (اگوستوس، اگوست) : ۱۲۳
انوفیس : ۱۲۳
اویبارس : ۱۲۳
اهریمن : ۷۳
اهوره مزدا : ۷۵ تا ۷۸، ۹۶ تا ۹۸، ۹۸ تا ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۴
ایتالیا : ۱۶۷؛ (جنوب) : ۱۱۶؛ (سواحل جنوب) : ۴۲؛ جنوبی : ۱۱۶
ایران : ۴۷، ۴۵، ۴۰، ۳۷، ۳۶، ۲۵، ۱۹، ۵۴، ۴۹، ۱۰۰، ۹۸، ۸۸ تا ۸۶، ۷۲، ۶۲، ۵۴، ۴۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۴؛ (آزاده سواران) : ۱۴۸، ۱۸؛

- ایوان کی ، ۱۹۵
ایونیه : ۱۴۲، ۱۳۲، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۱۲
ایونی ها : ۲۸
ایه دانه (بناهای مقدس) : ۱۹۳
- بابل** : ۳۹، ۳۸، ۳۱، ۲۷، ۲۴، ۲۳، ۱۲، ۹
۶۴، ۶۲، ۶۱، ۵۸، ۵۰، ۴۷، ۴۶، ۴۴، ۴۳
۱۰۶ تا ۱۰۴، ۷۴ تا ۷۱، ۶۹، ۶۸، ۶۵
۱۰۸، ۱۱۰ تا ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۴۱
۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۲ تا ۱۶۴
۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۹، ۱۹۱؛ (پادشاه)
۱۶، ۲۳؛ (حصار) : ۳۹؛ (دولت) : ۲۳
(رستخیز) : ۱۴؛ (کهنه خدای ملی)
۲۴؛ و مصر و اسپارت (اتحاد) : ۳۲
بابلی : ۷۸، ۱۰۸؛ (فرمانروائی) : ۱۴۳
(کارگران) : ۱۴۴؛ (من) : ۱۲۵ - ها
۱۶، ۲۳، ۳۸، ۴۳، ۶۲، ۱۴۴
- باج** : ۲۱، ۹۷
باختر (= بلخ) : ۳۶
باختریش (= بلخ) : ۱۸، ۲۰۰
باسایوس : ۸۵
باسه یادیش (ماه) : ۱۹۳
بالکان : ۹
بانک هلاس : ۱۳۸
بانکی (معاملات) : ۱۲۵
بخت النصر : ۲۳
باویر : ۱۹۰
بتلمیس : ۱۹۵
بران خیدی : ۳۴
بربرها : ۲۹
بردیة : ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۲، ۵۳، ۶۰، ۱۹۱
دروغی : ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۶۳ تا ۷۰، ۶۵
- (آزاده سواری) : ۲۲؛ (اقوام) : ۲۲،
۸۰، ۸۷، ۹۹، ۱۸۶؛ (برادران) : ۴
(پیاده) : ۱۶۵؛ (تیره های) : ۵
(جنگجویان) : ۵۷؛ (حقوق) : ۴۵
(دولت ازیائی) : ۵۷؛ (دولت بزرک)
۶۱؛ (دختران نجبای) : ۵۷؛ (زنان)
۵۷؛ (سران قبایل) : ۵۴، ۶۰؛ (سربازان)
۸۴، ۱۲۱، ۱۷۰؛ (سرزمین) : ۷۶؛ (غیر)
۱۴۸؛ (فرهنگ) : ۱۱۴؛ (قبایل) : ۱۴،
۱۷، ۱۸، ۴۱؛ (قبایل استپ نشین) : ۳۷
(قبایل جنگجوی) : ۱۵۰؛ (قبایل
شرقی) : ۱۸، ۳۶؛ (مجازاته های) : ۶۷
(ملل) : ۱۶۰؛ (نجبای) : ۱۸، ۲۳
۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۴۸
۱۴۹، ۱۷۲؛ (نجبای شمیر) : ۴۲
(نجبای فتودال) : ۲۱، ۵۹؛ (نژاد)
۴۹، ۵۴؛ (نژاد شمالی) : ۴؛ (نیروی
شمیر) : ۲۰؛ (ولایات) : ۱۰۹
ایرانیان : ۴۴، ۸۸، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۴۸؛ (مهاجر)
۱۱
ایرانیّت (عالم) : ۱۲۷
ایرانی نشین : ۱۱۱
ایرانیها : ۱۸، ۸۶، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۶۰
۱۶۷؛ (قدرت نظامی) : ۳۳؛ غربی : ۱۳
ایرانی - هلنی (اتحاد) : ۱۷۴
ایزاله (طورعبدین) : ۱۹۴
ایشتر (معبد) : ۱۸۵
ایشتو و گو (آستیاز) : ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۷
۳۲، ۳۵
ایگینه : ۱۵۶
ایمان اریائی : ۹۳، ۹۶
ایناروس : ۲۰۰

۱۶۸؛ غاصب : ۵۴

برزن (= پولیس) : ۲۸

برکه : ۱۲۶

برکه الکرون (= مریس) : ۱۰۶

برنه : ۳۵

بسوس : ۹۷۲

بشریت جنوبی : ۱۸۳؛ شمالی : ۱۸۳

بغازکوی : ۳۲

بغستان (= بیستون) : ۱۰۳، ۱۰۲، ۷۸، ۷۳

بگستانه (= بیستون) : ۷۳، ۷۲

بگواس : ۱۷۱، ۱۷۰

بگه بوخشه : ۲۰۰، ۱۶۲، ۱۲۹، ۱۳۳، ۵۵

۲۰۶، ۲۰۱

بگیر : ۱۹۶

بلخ (= باختریش ، باختر) : ۳۷، ۳۶، ۱۸

۴۰، ۵۸، ۵۹، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۴۱

۱۴۴، ۱۴۹، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۰۰

(ساتراپ) : ۶۳؛ (شهربان) : ۶۷

بلوک اقتصادی : ۸۷

بناهای مادی : ۸۲؛ یادبود : ۱۶۹

بند اسکندر : ۲۰۲

بودروم (= هالیکارناس) : ۴۶

بورژوازی : ۳۰

بوزانتیون (= بیزانس) : ۱۲۰

بورسیه : ۳۸

بوسفور : ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳

۱۲۸

بولان (تنگ) : ۲۰۰

بومی (= زمین ، بوم) : ۲۰۱

یابانهای شرقی سند : ۸۸

بیاس : ۴۳، ۴۲

بیزانس (= بوزانتیون) : ۱۷۳، ۱۲۰

ییشون : ۱۷۲

بیستون (= بغستان ، بگستانه ، بهستان) :

۱۹۶، ۱۰۴، ۱۰۲، ۹۶، ۸۳، ۷۸، ۷۲

بین النهرین : ۹۰، ۷، ۴۱، ۳۹، ۶۲، ۶۷

۸۶، ۸۳، ۷۴ تا ۱۴۴، ۱۴۴ تا ۱۸۴؛ (تمدن) :

۱۱؛ (دولتهای) : ۱۲

بیوک میاندرد (= مآندر) : ۳۵

پادشاه [داریوش] : ۸۷، ۹۷، ۱۰۴

۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷؛ پارسی

[داریوش] : ۹۶، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۵۲

۱۶۴؛ [کورش] : ۴۴؛ دولت جهانی :

۱۷۱؛ ملی : ۹۶، ۱۷۳؛ ملی آزاده سواران

شمالی : ۹۰؛ ملی و سپاهی : ۹۲

پادشاهان لود : ۱۲۷؛ هخامنشی : ۴۴

پادشاهی (خزانه های) : ۱۲۵؛ آسیا : ۱۳۲

سپاهی : ۲۱، ۲۳، ۴۱، ۹۷، ۱۱۳، ۱۷۰

۱۷۱، ۱۷۳؛ هخامنشی : ۱۵

پارتی کولاریستی : ۶۷

پارتیکولاریسم : ۶۰

پارتیه (= پرتوه) : ۴۰

پارس : ۱۷، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۶۱، ۶۸ تا ۷۱

۷۹، ۸۰، ۹۶ تا ۱۰۶، ۱۰۸ تا ۱۲۳

۱۴۱، ۱۸۶؛ (آزاده سواران) : ۹۷

(پادشاه) : ۲۲؛ (پادشاه ملی) : ۷۹

(دولت جهانی) : ۴۶؛ (ساتراپی) :

۳۶؛ (سرزمین) : ۲۱، ۷۰، ۹۶، ۱۰۲

(نجای زبده) : ۷۱؛ (ولایات غربی) :

۵۸

پارسه (= پارسه پولیس) : ۶۳، ۶۴، ۷۵، ۷۹

تا ۸۱، ۸۷ تا ۱۰۸، ۱۴۰ تا ۱۵۹

۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۹۹، ۲۰۲

۳۶،۳۵؛ (قدرت) : ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳،
 ۱۶۰، ۱۳۶؛ (قوای) : ۱۳۱، ۱۶۲؛ (قوای
 امدادی) : ۶۴؛ (قوم) : ۹۲، ۷۹، ۱۶۲؛
 (کارد) : ۸۶؛ (کمانداران) : ۱۵۷؛
 (کنترل) : ۱۲۹؛ (لشکر) : ۹۷؛ (لباس) :
 ۱۶۹، ۵۳؛ (لهجه) : ۷۴؛ (مداخله نظامی) :
 ۱۵۵؛ (ملت) : ۱۶۲، ۱۷۱؛ (موطن) : ۸۲؛
 (ناوگان) : ۱۳۴، ۱۶۵؛ (ناوگان جنگی) :
 ۱۰۷؛ (نجبای) : ۴۵، ۲۲، ۵۰، ۵۵، ۵۶،
 ۷۰، ۷۴، ۷۷، ۸۰، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۶؛
 (نجبای اصیل) : ۷۷، ۷۳، ۷۰؛ (نجبای
 شمشیر) : ۱۰۹، ۹۵؛ (نجیبزاده) : ۶۵،
 ۹۲؛ (نفوذ) : ۱۲۸؛ (نواحی قبایل) :
 ۲۱؛ (نیروی دریائی) : ۱۰۷؛ (واحد
 های) : ۱۳۴؛ (وطن) : ۷۳، ۷۹، ۱۴۲

پارسیان : ۸۵

پارسی ها : ۹۲، ۶۴

پاساگارد : ۷۱

پاسارگادها : ۱۸۹

پاسارگادی : ۴۴، ۳۶، ۵۷، ۷۹، ۸۸، ۹۶،

۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۵

پافلاگونیة : ۱۱۵، ۱۱۲، ۳۵

پاکتوئیس (لودی) : ۳۴

پامفولیة : ۱۱۲

پامیر-تی نشان : ۴۳

پان ایونیون : ۴۲

پایتخت کورش : ۲۲؛ قدیم ماد : ۷۹؛ ماد : ۶۳

پتربیا : ۳۲

پتیسخور : ۷۱

پتی گر بنه : ۱۹۶، ۶۹

پختو (= پشتو) : ۸۸

پدرشاهی : ۱۸

(تالار شور نجبای) : ۱۵۹؛ (دیوان) :

۱۱۶؛ (کاخ) : ۱۱۷، ۱۴۴

پارسیها : (پارسیان، پارسی ها) ۱۳ تا ۱۵

۳۶، ۳۷، ۴۳، ۴۶، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۷۱،

۸۰، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸،

۱۳۳، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۴

(امتیازات) : ۷۰؛ (غذای) : ۵۷؛

پارسیهای سبک اسلحه : ۱۵۷

پارسه کرته : ۸۲

پارسی : ۶۵، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۱،

۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۰؛ (آزاده

سواران) : ۹۲، ۹۶، ۹۸، ۱۵۰؛ (آزاده

سواری) : ۱۵۰؛ (اتحادیة بزرگ) :

۳۶؛ (افق) : ۱۴۲؛ (امتیازات) : ۷۱؛

(پادشاه) : پادشاه پارسی [داربوش]

(پادشاهان) : ۱۶؛ (پادگان) : ۱۶۶؛

(تشکیلات) : ۱۰۶؛ (تیره های) : ۵۸

(تیغ های) : ۵۶؛ (حاکم) : ۱۶۵؛ (خون) :

۱۹۹؛ (دایرة فرمانروائی) : ۱۳۲؛

(دربار) : ۴۵؛ (درفش) : ۸۲؛ (دولت) :

۳۵، ۴۳، ۴۹، ۵۳، ۵۸، ۸۴، ۹۹، ۱۰۱،

۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰،

۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳،

۱۶۶ تا ۱۷۰؛ (دولت جهانی) : ۴۴،

۹۰۷، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۶۲؛ (رسم

قبایل) : ۴۴؛ (سپاه) : ۹۲، ۹۷، ۹۸،

۱۲۰، ۱۳۳، ۱۵۷؛ (سپاهیان) : ۶۲،

۱۰۱، ۱۳۰؛ (سلطنت) : ۱۰۴، ۱۲۳،

۱۴۱، ۱۶۱؛ (سلطنت ملی قبیله) : ۹۶؛

(سلطه) : ۱۱۲؛ (سواران) : ۹۲، ۹۳؛

(سه طایفه اصیل) : ۷۱؛ (طبقه فرمانروای)

۱۷۰، ۱۷۲؛ (عدالت) : ۱۹۹؛ (قبایل) :

۱۱۸،۱۱۱،۸۵	پرتوه (بارتیه، خراسان): ۴۰، ۴۳، ۵۴،
پولیس: ۲۸	۱۴۱، ۱۰۹، ۱۰۰، ۶۷، ۶۴، ۶۱، ۵۹
پهلوانی (مسابقات): ۱۳۷	۱۸۶
پیادگان سنگین اسلحه یونانی: ۱۷۰	پرده دارسلطنتی: ۱۹۲
پیاده ایرانی: ۱۶۵	پرستشگاههای ملی: ۵۵، ۵۳
پیش (قبل) ازاریائی: ۸۶؛ - ها: ۷۳، ۱۵؛	پرسومش: ۱۸۸
(بومیان): ۵۱؛ (قبایل): ۱۵۵؛ (نفوذ):	پرسه پولیس: ۸۲
۱۸۷؛	پرکسپس: ۴۵
پیش بینی سیاسی: ۸۰	پرگه (= فرک): ۱۹۶
پیشگویان هلنی: ۳۴	پروپامیسوس (= ققازهند): ۴۰
پی شیو واده: ۱۹۵، ۱۹۲، ۸۰	پرورش چشم: ۱۸
پیمان وفا: ۱۵۰	پروساتیس: ۱۶۷
تابالوس: ۳۴	پرینثوس: ۱۲۳
تاجگذاری: ۱۰۸، ۱۰۵، ۱۰۴، ۸۱، ۷۹	پرینه: ۴۲، ۳۵
تاروه (= طارم): ۱۹۶، ۷۰	پسامتیخ سوم: ۴۶
تالنت (پول): ۱۰۴	پست (قاصدهای): ۱۴۵
تأمینات نظامی: ۱۱۷	پسیستراتوس ها: ۱۲۸
تائوکه (قصر): ۲۰۴، ۱۰۸	پشتوها = بختو
تجارت: ۱۲۹، ۱۰۲؛ جهانی: ۱۲۴؛ هلن ها:	پلاتی: ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۵۷
۱۱۲؛ هلنی: ۴۲؛ هلنی (شهرهای): ۱۱۵،	پلوار (حوزه): ۱۵
۱۲۵	پلوپونس: ۱۶۸، ۱۵۸؛ (اتحادیه): ۱۲۷
تجارتی (شهرهای): ۱۱۳؛ (ناوگان): ۱۰۷	پلوسیوم (قلعه): ۴۶
تجار یونانی: ۲۵	پلیسی (قوة): ۹۵
تجسم خدایانه ماهیت اریائی: ۷۳؛ نژاد	پنجاب: ۱۸
اریائی: ۷۶	پوتایا (= لیوها): ۴۶
تخت جمشید (پارسه، پرسه پولیس): ۱۰۸	پوتایه ها (= لیوها): ۱۴۲
تخم سپاده: ۸۶	پوروشتو (= پروساتیس، ملکه)
تخمه اریائی: ۱۴۱	پوسانیاس: ۱۳۶
ترعه (= کانال): ۱۰۸، ۱۰۵، ۱۰۳؛ نیل:	پول (ارزش): ۱۲۹؛ (قدرت): ۱۲۹؛ جدید:
	۱۲۷؛ طلای داریوشی: ۱۲۶؛ واحد:
	۱۲۵
	پولو کراتس (= پلو کراتس): ۸۴، ۴۶

۱۰۶

تراکیه (= تراکیه)

ترکستان : ۴۳، ۴۴، ۵۸، ۷۷، ۱۱۸، ۱۲۲،

۱۵۵، ۱۸۵؛ (دشتهای) : ۸۴، ۹۹؛

(دشتهای جنوبی) : ۱۰۰؛ (سکاهای) :

۵۹؛ (صحراها و استپهای) : ۳۶؛ شرقی

۳۷؛ غربی : ۹؛ غربی و شرقی : ۳۷

ترموپیل (ترموپولن) : ۱۶۴

تسالیه (= تسالیه)

تسلط (قدرت) : ۹۴؛ اریائیها : ۹۲؛ اعراب :

۱۵۲؛ پارسها : ۱۰۹؛ پارسی : ۱۱۲،

۱۱۵، ۱۳۴؛ جهانی : ۱۰۹؛ دریائی :

۱۱۷؛ سکائی : ۱۹؛ ملی اریائی : ۱۵۵؛

مخامنشی : ۱۱۱

تشریفات : ۱۶۹

تشکیلات دولت پارسی : ۲۰۰

تعادل دولتهای بزرگ ۱۲

تعویض کالا : ۱۲۵

تمدن : ۱۷؛ بینالنهرین : ۱۱؛ سفالهای

نواری : ۸؛ مراکز قدیم : ۱۸

تمرکز قوای دولتی : ۹۴

تمیستوکلس (= تمیستوکلس)

توثرانیه : ۱۵۶

تورانس (= تیران، جابر) : ۳۰

تهامه : ۲۴

تیرل : ۱۹۰

تیگره خوده (= تیزخود) : ۲۰۲

تیگره (دژ) : ۶۸

تیول (= اقطاع) : ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۶،

۱۴۸، ۱۵۶؛ (صاحبان) : ۱۰؛ شاهنشاهی :

۱۱۳؛ واقعات : ۱۰، ۵۳، ۹۳، ۱۳۵،

۱۴۷

ثبن (تب) : ۱۵۸

تنگوش : ۴۰، ۶۱، ۶۳، ۱۴۱، ۱۵۵، ۲۰۰

تراکی (قبایل) : ۱۲۲؛ (مواضع) : ۱۲۴

تراکیه (= تراکیه، تراس) : ۲۸، ۳۰، ۱۱۶،

۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴ تا

۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۶۵، ۱۶۶ (اسکو-

دره) : ۱۲۳

ترموپولن (= ترموپیل)

تسالیه (= تسالیه) : ۳۰، ۱۳۸، ۱۵۸، ۱۶۳،

۱۶۶

تمیستوکلس (= تمیستوکلس) : ۱۳۶

توخره : ۲۰۶

توموریس : ۴۳

جادو : ۵۱، ۵۴

جادههای تجارتی : ۱۷

جامه شهر یاری ایران : ۵۷

جامههای مادی : ۱۶۹

جانشینی سلطنت : ۱۶۱

جباریه (= تورانس) : ۱۲۷ تا ۱۳۰، ۱۳۴،

۲۰۵؛ (حکومت) : ۱۲۷؛ آسیائی : ۱۳۰؛

شهرهای هلنی : ۱۵۱؛ یونانی : ۱۱۵،

۱۲۰ تا ۱۲۲، ۱۳۵

جزیره العرب : ۸۸، ۱۰۶

جنگههای سند : ۸۸

جنگ دولتی : ۱۵۸؛ ملی : ۱۱۹

جنگنده منفرد : ۱۰

جنگی (نجبای) : ۱۱۳

جنوب : ۳، ۸، ۱۷، ۷۵؛ (استحکامات) : ۱۳؛

خالکدود : ۱۲۰

ختی (هتیت) : ۱۲، ۱۹۶؛ - ها : ۸۲؛ - های
قدیم : ۱۱

خدای آشور : ۷۵؛ اریائیه : ۷۵؛ مادری
و باروری : ۱۱؛ محلی : ۱۶۴؛ ملی

بابل (کهنه) : ۲۴

خدائی (سبل) : ۷۵

خدمت سر بازی : ۱۹۳، ۳۷

خراج (= باج) : ۹۴

خراسان (= پرنه) : ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۶۰
: ۱۸۶، ۱۰۹، ۱۰۰، ۶۶، ۶۵

۱۰۰

خرده فروش [داریوش] : ۱۲۶

خرسونس : ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۵۶

خرم آباد : ۱۹۲

خزانه دولتی : ۹۴، ۹۵؛ شاهانه : ۹۴، ۹۵

- های پادشاهی : ۱۲۵

خشکسالی : ۹۷

خشره پاون (= شهر بان، ساتراپ) : ۱۸۷

خشریته : ۱۸، ۱۹، ۶۰، ۱۹۴

خشه یارشا : ۵۷، ۱۲۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۸

۱۵۹، ۱۶۱ تا ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۹۲، ۲۰۱

۲۰۳؛ (دخمه) : ۲۰۸

خط (اصل) : ۷۳؛ اریائی : ۱۹۶؛ حروفی

ارامی : ۱۵۲؛ میخی : ۷۴؛ و زبان

ارامی : ۹۱

خلیج فارس (پارس) : ۹، ۲۴، ۴۰، ۸۷، ۱۰۶

۱۰۷؛ عمان : ۱۵۵

خوار : ۱۹۵

خوارزم : ۱۴۱، ۱۴۴

خوارنه (= خوار)

(بلوک) : ۹؛ (جهان بینی) : ۵۱؛ (دنیای) :

۹، ۱۰، ۱۲، ۷۵؛ (دنیای قدیم) : ۵؛ (دنیای

کهنه) : ۱۹، ۱۰۹؛ (سرزمینهای) : ۱۳؛

۵۳، ۹۴؛ (عالم قدیم) : ۵؛ (قوای) : ۴؛

روسیه : ۱۲۲

جنوبی (اقوام) : ۱۸، ۱۵۲؛ (بشریت) : ۱۸۳؛

(سرزمینهای) : ۱۴۸؛ (مناطق کولتور) :

۸۹؛ روسیه (قبایل) : ۱۲۱

جوهر (= گومر) : ۱۴

جهان بینی اریائی : ۹۳، ۹۶؛ سیاسی : ۴؛

مردم شمالی : ۷۶

جهان شمالی (روح) : ۸۲؛ هخامنشی : ۱۰۷

جیحون (= وخت، آمودریا) : ۹۹

چخره ورتین (چرخ قدرت) : ۷۳

۷۵

چش پش : ۱۵، ۲۱، ۷۴

چشم شاه : ۱۴۷

چیرنایکا (کورنایکا، سیرنایک) : ۴۶، ۱۲۶

چسین تخمه : ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۱۹۵

چین : ۲۴

حران : ۲۰، ۲۲ تا ۲۴، ۲۷، ۳۱

حرم شاهي : ۵۷

حق قانونی سلطنت : ۵۷

حقوق : ۹۳، ۱۰۶؛ ایرانی : ۴۵؛ سلطنت :

۵۷؛ مادری : ۱۹۳؛ محلی : ۹۳، ۱۰۶

مدنی : ۹۳، ۱۰۵، ۱۰۶

حقوقی : ۹۳؛ (قوانین) : ۱۵۱

حکومت (نظام) : ۱۵۱؛ پارسی : ۱۰۵، ۱۳۰

مرکزی : ۵۹

حمات (شام) : ۱۹۰

خود مختاری : ۹۵	(دولت) : ۸۸، ۷۲، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۳؛
خوزستان : ۷۱، ۷۰، ۶۵، ۵۸، ۱۰۹، ۱۰۲	(ساختمان) : ۸۲؛ (سیاست) : ۱۲۶؛
۱۵۶، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۱	۱۳۶؛ (مقبره) : ۲۰۸؛ (میراث) : ۱۷۱؛
خوزی (نجای) : ۱۵۰؛ - ها : ۱۰۲، ۶۸، ۵۸	(نسب) : ۱۸۳؛
۱۴۴، ۱۴۳	داریوش دوم : ۱۶۷؛
خون : ۱۱، ۷۱، ۸۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۸۵؛ اریامی	داریوش سوم : ۱۷۲، ۱۷۱؛
۱۴۱، ۲۲؛ پارسی : ۱۹۹؛ دیناری : ۹؛	داریوشی (آثار) : ۱۷۳؛
شمالی : ۱۰، ۵۷، ۱۲۸، ۱۵۰، ۱۶۰؛ قومی :	داریه وهوش (= داریوش) : ۷؛
۷۹؛ مدیترانه‌ئی : ۱۹۰؛ و ملیت : ۴؛	داسکولیون (داسکولیون) : ۸۴، ۳۵،
و نژاد : ۱۶۰، ۴؛	۱۳۵، ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۱۲، ۱۱۱؛
خونی (میراث) : ۹۲؛ (نسبت) : ۱۵۰؛	دانوب : ۹، ۱۲۰؛ (پل) : ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴؛
خوی : ۶۸؛	(حوزه) : ۱۸۴؛
خویشاوند شاه : ۷۱، ۹۲، ۹۸، ۱۴۴	داور : ۱۵۲؛
خویشاوندی نژادی : ۱۴۹؛	داوران شاهی : ۱۵۲؛
خیبر (تنگ) : ۲۰۰؛	داوری (دیوان) : ۱۵۲؛
خیرونیه (= شرونه) : ۱۷۱؛	دایره فرمانروائی : ۱۳۲؛ فرهنگی : ۹۸؛
خیلیارخوس (منصب سربازی یونانی) :	دجله : ۷۴، ۱۹۵؛ (دهانه) : ۱۳۴؛
۱۷۲	دختران نجای ایرانی : ۵۷؛
خیوس (جزیره سقر) : ۳۴؛	دخمه خشه یارشا : ۲۰۸؛
داتیس : ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹؛	دربار : ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹؛ آشور : ۱۹؛
دادریش : ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۱۰۰، ۱۹۳،	پارسه : ۱۳۸؛ پارسی : ۱۱۵، ۱۱۶؛ سلطنتی :
۱۹۵	۱۱۹، ۱۲۷؛ شاه : ۱۱۶؛ شاهانه : ۹۷؛
داردائل : ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۸،	ماد : ۱۹، ۴۵، ۵۱؛ هخامنشی : ۵۲، ۱۳۴؛
۱۶۶	درباری : ۱۴۳؛
داریکوس : ۱۲۵، ۱۲۶؛	دریکی ها : ۱۸۹؛
داریکه : ۱۲۵؛	درفش پارسی : ۸۲؛
داریوش (- بزرگ ، - شاه ، - یکم) :	دروازه زاگرس : ۷۳؛ - های کاسپی : ۶۵؛
۴۷، ۷۶، ۱ تا ۵۴، ۵۵ تا ۱۳۰، ۱۲۲؛	تا ۶۷، ۱۹۵؛
۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷ تا ۱۴۵، ۱۴۳ تا ۱۵۱،	دروغ : ۹۷؛
۱۵۹، ۱۵۰، ۱۶۱ تا ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷ تا	دره سند : ۸۸؛
۱۶۹، ۱۷۲ تا ۱۷۴، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۰۶؛	دریانوردان هلنی : ۲۹؛
	دریانوردی : ۸۷، ۱۰۳، ۱۰۷؛ (نقشه) :

آزاده سواران اریائی : ۷۲ : آزاده
سواری : ۵۳ : آسیائی : ۱۷۲ : آشور :
۹۰ : اریائی : ۱۶۱، ۱۵۰، ۱۴۱، ۸۲، ۷۸ :
اریائی ایرانی : ۵۷ : اریائی جهانگیر :
۹۰ : اریائی داریوش : ۷۳ : ایران : ۷۹
۸۷ : بزرگ ایران : ۶۱ : پارسی : ۵۸، ۴۳
۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۰۶، ۱۰۱، ۹۹، ۸۴
۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۳۹
۱۶۸ تا ۱۶۶، ۱۴۳
دولت جهانی : ۸۷، ۷۸، ۹۶، ۹۰، ۱۰۶، ۱۲۴
۱۳۲، ۱۵۱ : (پادشاه) : ۱۷۱ : اریائی :
۱۷۱ : پارس : ۴۶ : پارسی : ۴۴، ۱۰۷
۱۲۴، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۶۲ : (عظیم) : ۹۲
دولت داریوش : ۷۲، ۸۸، ۱۳۳ : روم : ۱۳۲
کوروش : ۴۹، ۵۰، ۶۱، ۸۹ : کیمری : ۱۸۵
ماد : ۶۰ : مادی : ۱۸۶ : مرکزی : ۹۵
۱۶۹، ۹۷ : هخامنشی : ۵۹، ۱۰۱، ۱۰۹
۱۲۴ تا ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۹۱ : های جهانی :
۱۱۸، ۱۶۲، ۱۷۳ : های شهری : ۲۹
دولتی (جنگ) : ۱۵۸ : (خزانة) : ۹۴، ۹۵
(شورای) : ۱۵۰ : (لشکر کشی) : ۴۳
۱۵۸ : (مالیه) : ۱۷۰ : (ناوگان) : ۱۵۱
(نظام) : ۱۵۱ : (نظم) : ۱۵۱ : (نقدینه) :
۱۲۴ : (یونانی) : ۱۶۲
دهاها : ۱۰۱
دهائی : ۱۵۵
دیکو : ۱۴، ۱۸، ۲۲، ۶۷ : (خاندان) : ۶۴
دیکوها : ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۱، ۴۷، ۶۰، ۶۷
۶۸، ۱۶۱، ۱۸۷، ۱۹۴ : (خاندان) : ۲۰
(سلطنت) : ۱۸۶
دیپلوماتهای مشرق زمین : ۲۵
دیپلوماسی (شبکه شرقی) : ۲۰

۱۱۶
دریاهای جهانی : ۱۱۷
دریای جنوب : ۱۰۷ : جنوبی : ۱۰۲ : خزر :
۴۳، ۹۹، ۱۰۰ : خزر (دشتهای شمال) : ۱۷
دریای روم (مدیترانه) : ۵۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۷
۱۱۸، ۱۶۶ : (مناطق جنوبی) : ۸
دریای سرخ : ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶
دریای سند : ۸۶
دریای سیاه : ۲۶، ۴۲، ۱۱۸، ۱۲۰ : (دشتهای
شمال) : ۱۷ : (فضای سواحل شمالی) :
۱۲۰
دستورهای قضائی : ۹۳
دشت ترکمن : ۱۸۴
دشت مرغاب : ۳۶
دشتهای آسیای مرکزی : ۹۹ : ترکستان :
۹۹ : جنوبی ترکستان : ۱۰۰
دگماتیسیم : ۵۱
دلنا [دانوب] : ۱۲۰
دلفی : ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۳، ۱۶۴ : (روحانیون) :
۱۵۸
دماوند : ۵۱
دموکراتیک (قیام) : ۱۲۹
دموکراسی : ۱۲۹
دنایای جنوب : ۷۵، ۱۸۲، ۱۸۳ : شمال : ۷۵
قدیم : ۱۲۱ : قدیم مدیترانه : ۱۲ : کهنه
جنوب : ۱۰۹
دوره داریوشی : ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳
دورپسی : ۱۳۳
دوریها : ۲۸
دولت (ایدۀ) : ۱۴۶ : (فکر) : ۷۰ : (مفهوم) :
۲۸ : (نظام) : ۱۲۸ : آتن : ۱۳۳ :
آخوندی : ۵۴ : آزادگان ایران : ۵۳

- دیناری (خون): ۹، ۱۶۰؛ (عنصر): ۱۸۴؛
 (نژاد): ۸؛ شمالی (نژاد): ۴۹؛
 دیوان: ۱۶، ۱۴۹؛ (موسسه): ۹۱؛ پارسه:
 ۱۱۶، ۹۴؛ داریوش: ۹۱؛ داورى دولتی:
 ۱۵۲؛ سلطنتی: ۱۶۸؛ شاهانه: ۹۵،
 ۱۴۳؛ شاهى: ۱۱۰، ۱۰۹، ۹۷؛ مرکزی:
 ۱۷۲، ۱۶۹
 دیو کلسیان (دیو کلسیانوس): ۲۱۰، ۲۰۰
 ذاسکولیون (= داسکولیون)
 ذلوس: ۱۵۶
 ذماراتوس: ۱۵۶، ۱۳۶
 ذمو کذس: ۲۰۵، ۱۱۶
 راههای تجارتی: ۱۲۱؛ دریائی: ۱۰۲،
 ۱۷۲
 رختج (= هرووتیش): ۶۰، ۴۰، ۶۳، ۶۴،
 ۲۰۰، ۱۴۱، ۱۰۹، ۸۷، ۶۶
 رخه: ۱۹۵، ۶۸
 رژیم استبداد: ۱۶۶؛ فتودال: ۱۰
 رستاخیز ملی: ۱۲۹
 رسوم (= مراسم): ۱۰۶
 رگا (= ری): ۱۹۵، ۶۹، ۶۶، ۵۱، ۱۹
 رنسانس: ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۷
 روابط تجارتی: ۱۲۵
 روح آزاده سوارى ایرانی: ۲۲؛ آزادگى:
 ۷۶؛ آزاده سوارى اریائی: ۱۵۱، ۸۲،
 ۱۶۴، ۱۵۲
 روحانیت سیاسى: ۱۶۴
 روحانیون: ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۳۸، ۱۰۴، ۹۳
 ۱۶۳؛ دلفی: ۱۵۸؛ مصر: ۱۰۴
 روح شمالی: ۲۰۰؛ فرمانروای شمالی:
- ۱۵۲؛ ملت: ۸۲
 روزنامه سلطنتی: ۹۱
 روساس: ۱۴
 روسیه (جنوب): ۱۱، ۹، ۱۵۵، ۴۲؛ جنوبی:
 ۱۱۶، ۸
 روم (رم، دولت): ۱۳۲؛ جدید: ۱۳۷، ۴،
 ۱۵۱
 رهبر: ۱۵۱
 رهبرى سیاسى: ۱۶۶، ۱۴۹
 ری (رگا): ۱۹۵، ۶۹، ۵۱، ۱۹
 زازانو: ۶۲
 زاگرس: ۶۲؛ (دروازه): ۷۳؛ (مادی): ۷۲
 زبان ارامى: ۹۱؛ اریائی: ۱۹۶، ۷۸؛ پارسها:
 ۱۵۲
 زراعت: ۱۸
 زرتشت: ۱۹۳، ۱۹۲، ۵۰؛ (آیین): ۵۱؛
 (مذهب): ۱۹۲، ۱۹۱
 زرتوشتره (= زرتشت): ۵۰
 زرنج: ۱۴۱
 زن (مقام): ۱۹۳
 زنان ایرانی: ۵۷
 زندگى اقتصادى: ۱۲۴؛ ملی: ۱۰۶
 زوزو: ۱۹۵، ۶۷
 ژرمنى: ۴
 ژئوپلیتیک: ۲۰۶
 ساقراپ: ۱۸۷، ۶۳، ۵۴؛ آسیای صغیر:
 ۱۱۸؛ بابل: ۶۹؛ بلخ: ۶۳؛ ساردس:
 ۱۲۴
 ساتراپها: ۱۶۹؛ ی آسیای صغیر: ۱۱۵
 بزرگ ایران شرقی: ۶۴

سرحد بشریت : ۱۰۱؛ شمال شرقی ایران :
۱۰۰

سرزمین پارس : ۹۶، ۷۰، ۱۰۲؛ سند : ۹۷؛
فراعت : ۴۳؛ - های جنوب : ۹۶

سرفوشت ملی : ۷۲

سرود مذهبی : ۵۱

سریانها : ۱۴۴

سفیدیان : ۱۴۴، ۱۴۱، ۱۰۲، ۳۷

سفال نقاشی شده (تمدن) : ۱۱

سفالهای نواری (تمدن) : ۸

سکاه : ۴۰، ۳۷، ۳۶، ۲۶، ۲۰، ۱۹، ۱۶، ۱۵

۴۳، ۴۴، ۵۹، ۱۰۰، ۱۳۶، ۱۵۰؛ ترکستان :

۵۹؛ - ی ترکستان (اتحادیه) : ۵۹؛

تیزخود : ۴۳، ۱۴۱؛ شرقی : ۳۷، ۵۹،

۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۴۱؛ شرقی (کشور

پادشاهی) : ۳۷؛ شمالی : ۱۱۶؛ غربی : ۱۵

۱۱۸ تا ۱۲۱، ۱۴۲، ۱۸۷؛ هومورز : ۳۷،

۱۸۹

سکائی : ۱۶، ۳۷، ۹۹، ۱۰۰؛ (اتحادیه جنگی) :

۵۹؛ (تسلط) : ۱۹؛ (جنگجویان) : ۱۵؛

(سلطه) : ۲۰

سکوند (= سی کیو و تیش) : ۱۹۲، ۵۳

سکه طلا : ۱۲۶

سکه ها : ۱۳۸

سلاحهای سبک : ۱۷۰

سلاطین شرق قدیم : ۱۹؛ هخامنشی : ۱۳۲

سلطنت (جانشینی) : ۱۵۱؛ (حقوق قانونی) :

۵۷؛ (قدرت) : ۹۷؛ آسیا : ۹۸، ۱۶۸،

۲۰۱؛ آریائی : ۱۴۷، ۱۶۳؛ استبدادی :

۲۲؛ ایران بزرگ : ۵۷؛ پارسی : ۱۰۴،

۱۲۳، ۱۴۱؛ تام الاختیار : ۹۰؛ جهانی :

۲۰۱، ۹۸؛ حقیقی آریائی : ۲۰۹؛ سپاهی

ساتراپی : ۳۵؛ پارس : ۳۶

ساتراپیها : ۱۷۲

ساحل آسیائی مدیترانه : ۱۰۷

ساردس (سارد، سپرده) : ۳۳، ۲۶، ۱۵ تا

۱۳۲، ۱۳۱، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۲، ۸۵، ۳۵

۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۶؛ (شهربان،

ساتراپ) : ۱۲۴، ۱۲۸

ساسانی (دولت) : ۱۷۳

سالامیس : ۱۳۳؛ (نبرد دریائی) : ۱۶۴

ساموس : ۱۱۸، ۱۱۱، ۸۴ تا ۱۳۵، ۱۲۰

سامی : ۱۶۷

سائیس : ۱۰۸، ۱۰۴

سپاه : ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۴۸، ۱۵۷؛ آسیای صغیر :

۱۷۰؛ پارسی : ۹۸، ۹۷، ۹۲، ۱۲۰، ۱۳۳

۱۵۷؛ حاضر خدمت دولتی : ۱۶۵؛

کمجویه : ۵۴؛ کورش : ۲۲؛ ملی : ۱۷۱

سپاهی (شهربار) : ۱۴۱؛ (قدرت) : ۱۰۰؛

آریائی (سلطنت) : ۹۶

سپاهیان آسیای صغیر : ۱۱۹؛ (سر-

فرماندهی) : ۱۱۳

سپاهیان آشور : ۱۴؛ امدادی یونانی : ۳۳

ایرانی : ۱۲۱، ۱۱۳؛ پارسی : ۱۰۱، ۶۲

۱۳۰؛ داریوش : ۶۷

سپاه یونانی : ۱۳۷، ۱۵۷

سپرده (اسپرده، ساردس) : ۱۵

ستاسپس : ۱۶۲

سدواتس : ۲۵

سران قبایل ایرانی : ۶۰

سربازان اجیریونانی : ۲۵؛ ایرانی : ۱۲۱؛

هلنی : ۱۳۱

سربازی (خدمت) : ۱۸؛ وظیفه : ۵۳

سرحدات اروپائی دولت داریوش : ۱۲۲

۱۵۲؛ هلنی: ۱۳۹
 سیت‌ها (اسکوٹ‌ها): ۱۱۶
 سیحون (سیردریا): ۳۷
 سیراکوز: ۱۵۸
 سیراکوسی (= سیراکوز)
 سیردریا (سیحون): ۳۷
 سیرنایک (چیرنایکا، کورنایکا): ۴۶
 سیسیل (= صقلیه): ۱۵۸، ۲۹
 سیکووتیش (= سکوند): ۱۹۲، ۵۶، ۵۳
 ۱۹۳
 سیگیون: ۱۲۸
 سینائی: ۴۶
 شام: ۵۰
 شاه [داربوش]: ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲
 ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲؛
 (همراهان): ۱۲۴
 شاهان ولایتی: ۵۹
 شاهانه (اراضی): ۱۱۴؛ (ارگ): ۸۰؛
 (خزانه): ۹۴، ۹۵؛ (صلح): ۱۶۸؛
 (عدالت): ۹۳
 شاه پارسها [داربوش]: ۱۱۳؛ [کورش]:
 ۲۱
 شاه تپه: ۱۸۴
 شاه سرزمین‌ها: ۱۹؛ شاهان: ۱۹
 شاهنشاهان هخامنشی: ۱۳۲، ۱۳۳
 شاهنشاه هخامنشی [داربوش]: ۸۱،
 ۸۳ تا ۸۷، ۸۹ تا ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۲
 شاهنشاهی اریائی: ۷۴؛ ایران: ۷۴
 شاهی: ۶، ۱۹۷؛ (حرم): ۵۷؛ (داوران):
 ۱۵۲؛ (دیوان): ۹۷، ۱۰۹، ۱۱۰؛

اریائی: ۹۶؛ سپاهی پارسی: ۱۴۷؛
 ماد: ۲۱، ۲۰، ۶۰؛ مادها: ۹۹؛ مصر:
 ۱۰۴؛ ملی: ۹۶، ۹۸؛ ملی قبیله پارسی:
 ۹۶ - های خانوادگی: ۵۴ - های
 خصوصی: ۶۰
 سلطنتی (قلاع): ۱۱۲؛ (ناوگان): ۱۱۴
 سلطهٔ ایرانی: ۱۱۴؛ پارسی: ۱۱۲؛ سکاتی:
 ۲۰؛ مقدونی: ۱۷۰، ۱۷۱
 سمبل خدائی: ۷۵
 سنت: ۹۴، ۱۰۳، ۱۴۳، ۱۴۶؛ وفا: ۱۴۹
 سند: ۴۰، ۸۶، ۲۰۰؛ (بیابانهای شرقی):
 ۸۸؛ (جلگه‌های): ۸۸؛ (دره): ۳۹،
 ۸۸؛ (حوزه): ۷، ۱۸۴؛ (رود): ۹،
 ۸۶؛ (سرزمین): ۱۱، ۹۷
 سنگین اسلحه: ۱۶۵
 سنگین زره (پیادگان): ۱۵۷
 سواران اسکوئی: ۱۲۲؛ پارسی: ۹۲، ۹۳
 سبک اسلحه: ۱۲۱
 سواحل اسکوٹ‌نشین: ۱۲۰
 سوبرتو: ۱۸
 سوداگران یونانی: ۴۲
 سودان: ۱۰۲
 سوریه: ۱۰، ۱۵، ۲۰، ۲۲، ۳۹، ۴۱، ۴۷، ۶۲
 ۶۷، ۶۹، ۱۰۵، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۷۱، ۱۹۴؛
 (دروازه‌های): ۲۳؛ ساتراپی: ۱۱۵؛
 (فضای): ۲۳
 سولوسن: ۱۱۸
 سومر (= شعار): ۹
 سوئز (کانال): ۱۹۰
 سوئسیس: ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۱۱۲
 سیاست: ۱۵۲؛ تجاری: ۱۱۷؛ دولتی:

۱۶۰؛ (دشتهای) : ۱۳، ۱۱؛ (دولت) :
 ۲۰، ۱۶؛ (دولتهای) : ۱۸۵؛ (روح) : ۲۸؛
 ۵۴، ۲۰۰؛ (روح فرمانروای) : ۱۵۲؛
 (طبقه) : ۳۰، ۱۲۷؛ (عنصر) : ۹؛
 (فاتحین) : ۱۱؛ (فکر) : ۱۹۶؛ (قدرت) :
 ۱۷۱، ۱۳۲؛ (قوای) : ۴؛ (کولتور) : ۱۹؛
 (مردان) : ۸۳؛ (مردم) : ۲۷، ۹۴؛
 (مناطق) : ۸؛ (مهاجرین) : ۱۲۸؛
 (نجبای) : ۱۷۰؛ (نژاد) : ۴ تا ۸، ۲۸؛
 ۵۳، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۷۳
 ۱۷۴

شمالی - اریائی (آزادگان) : ۷۵

شمالی - اسپارتی (نژاد) : ۳۱

شمالی - دیناری : ۱۹۰؛ (نژاد) : ۴۹

شمالی ها : ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷؛ (سبک) : ۱۰

شمالی - هندوژرمنی (اقوام) : ۱۸۴

شمس [طلا] : ۱۲۵

شنعار (= سومر) : ۹

شورای دولتی : ۱۵۰؛ نجبا : ۱۰، ۱۵۰

شورش ارمنستان : ۶۴؛ هلنی : ۱۴۴

شورنجبا : ۱۵۹

شوش : ۱۵، ۲۱، ۵۰، ۵۸، ۱۴۱، ۱۴۳ تا ۱۴۶

۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۸

شهربان (= ساتراپ) : ۳۵، ۵۴، ۹۴، ۱۴۷؛

بلخ : ۶۷

شهربانها : ۱۱۳؛ - ی آسیای صغیر : ۱۲۳

شهربارسه : ۸۲

شهرهای آسیای صغیر (سلاطین یونانی) :

۱۲۴

شهرهای تجارتی : ۱۱۳؛ هلنی : ۱۱۵،

۱۲۵

شهرهای ثابت : ۱۳، ۱۷؛ ساحلی آسیای

(قاصدهای پست) : ۱۴۵؛ (گنجینهها) : ۱۹۸
 شبکه اقتصادی فضای شمالی یونان : ۱۲۴
 جادهها : ۱۴۵

شرق : ۱۳، ۱۷، ۱۷۳؛ (دنیای) : ۱۰، ۵۴

(نیروهای) : ۲۷؛ [هندوستان] : ۱۱۶؛

دور : ۸؛ فلات [ایران] : ۸۹؛ قدیم :

۱۸، ۹۴، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۶۷، ۲۰۱؛ قدیم

(دنیای) : ۱۲، ۱۳، ۸۳؛ قدیم (سلاطین) :

۱۹؛ قدیم (عالم) : ۷؛ نزدیک : ۷، ۳۹،

شرقی (استبداد) : ۲۱، ۹۰، ۹۶؛ (اقوام)

۵۷؛ (عدالت) : ۹۳؛ (فرمهای) : ۱۳۷؛

(فضای) : ۱۷، ۴۱؛ (قوای) : ۱۳۷؛ هند

و ژرمنهای : ۹؛ (هندوژرمنی) : ۱۶۰

شرقیان قدیم : ۸۲

شقل بابلی : ۱۲۵

شمال : ۸۳؛ (جهان بینی) : ۵۱؛ (دنیای) :

۷۵؛ (عالم) : ۴؛ (عصر تسلط) : ۱۳؛

(قوای) : ۴

شمال شرق [کشور هخامنشی] : ۵۸، ۹۹،

۱۰۲، ۱۱۸، ۱۶۹

شمال شرقی (دشتهای) : ۱۱؛ [کشور

هخامنشی] : ۵۸، ۱۰۱، ۱۰۲؛ (منطقه) :

۱۷۲

شمال غربی [کشور داریوش] : ۱۱۳، ۱۱۴

شمالی (آریستو کراسی) : ۳۱؛ (آزاده

سواران) : ۹۰؛ (آزاده سواری) : ۷۶؛

۱۸۵؛ (اقوام) : ۹، ۱۰، ۹۶؛ (انسان) :

۱۷؛ (بشریت) : ۱۸۳؛ (پادشاه ملی

آزاده سواران) : ۹۰؛ (پدران ایرانیان) :

۱۷؛ (تیره های) : ۳؛ (جهان بینی) :

۸۳؛ (جهان بینی مردم) : ۷۶؛ (خصایص) :

۱۹؛ (خون) : ۱۰، ۱۷، ۵۷، ۱۲۸، ۱۵۰،

- صغیر : ۱۶۶؛ فینیقی : ۱۱۵؛ کلنی یونان
 ۳۰؛ هلنی : ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۱۵؛ هلنسی
 (جبارۀ) : ۱۵۱؛ هلنی آسیای صغیر :
 ۴۱، ۲۶، ۱۱۵، ۱۲۷؛ یونانی آسیای
 صغیر : ۲۶، ۳۰ تا ۳۵، ۳۳، ۴۲، ۱۳۰،
 ۱۳۵
 شهریار سپاهی : ۱۴۱
 شیلات : ۱۰۶
 صدراعظم (= هزار بد) : ۱۶۱، ۹۱
 ۱۶۶
 صقلیه (= سیسیل) : ۱۵۸، ۲۹
 صلح آمیز (روابط) : ۱۴۶
 صلح آنتالکیداس : ۲۰۹؛ شاهانه : ۱۶۸،
 ۲۰۹
 طارم (= تاروه) : ۱۹۶، ۷۰
 طالس : ۳۲
 طبقۀ فرمانروا : ۱۰۹؛ پارسی : ۱۳۶،
 ۱۷۲، ۱۷۰
 طغیان ملی : ۳۹
 طور عبدین (= ایزاله) : ۱۹۴، ۶۸، ۶۳
 طومار : ۷۸
 عالم آسیائی : ۱۱۶؛ ایرانیت : ۱۲۷؛
 دریای مدیترانه : ۳۳؛ کولتور : ۱۱۷
 عامل سیاسی مدیترانه (قویترین) : ۱۶
 عدالت : ۱۵۱، ۱۴۶، ۱۳۷، ۱۰۶، ۹۳، ۸۴
 ۱۵۲؛ اریائی : ۹۳؛ پارسی : ۱۹۹؛
 عدالت شاهانه : ۹۳؛ شرقی : ۹۳
 عرابه های جنگی : ۱۰
 عرب : ۱۵۵؛ (قبایل) : ۴۶
 عربستان : ۱۰۵ تا ۱۰۷، ۱۴۱؛ (صحرای) : ۲۴
 عصر قدیم : ۵
 علوم یونانی : ۱۱۶
 عمان (خلیج) : ۱۵۵
 عنصر دیناری : ۱۸۴؛ شمالی : ۹، ۱۸۲
 عیلام : ۹، ۱۴، ۱۸، ۲۲، ۱۴۳؛ (خاک اصلی) :
 ۱۵؛ (دولت) : ۱۵، ۱۹۳؛ (سلطنت) :
 ۵۸؛ (کوهستان) : ۱۵؛ قدیم : ۱۶
 عیلامی : ۷۵، ۷۸، ۹۱، ۱۰۸
 غاصب [گوماته] : ۵۴
 غذای پارسها : ۵۷
 غرب [مغربزمین] : ۱۷۳، ۱۷
 غربی (هند و ژرمن های) : ۱۰، ۹
 غریزه سیاسی : ۹۴
 غیبتگوئی : ۵۱
 غیرایرانی : ۱۴۸
 غیرپارسها : ۲۰۸
 فارس (= پارس) : ۱۸۸، ۸۱
 فانس : ۴۵
 فدراتیف : ۲۹
 فرات : ۷۴، ۶۲
 فراده (مروی) : ۵۸، ۵۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۲۰۲
 فراغنه : ۱۵، ۹۰؛ (سرزمین) : ۴۳
 فراوروتس (= فرورتیش) : ۱۹۴
 [فرزند بسیار] : ۱۳۷، ۹۲
 فرعون : ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷
 فرگ (برگه، کوه) : ۱۹۶
 فرمان شاهانه : ۱۹۶
 فرمانروای اریائی : ۷۹
 فرمانروایان اریائی : ۱۴۸
 فرمانروائی بابلی : ۱۴۳؛ جهان اریائی :

۱۵۲

فرم‌های شرقی : ۱۳۷

فرورتیشی (= فرائورتس) : ۶۳، ۶۰ تا

۱۹۵، ۱۹۴، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۷۲، ۷۰، ۶۷

فروگمی (= فریژی، قبایل) : ۱۴ (ناوگان) :

۱۳۳

فروگمیه (= فریژی) : ۱۲۳، ۱۳

فروگمی‌ها : ۲۵، ۱۹

فرهنگ آزاده‌سواران : ۴۸؛ ایرانی : ۱۱۴؛

مذهبی مصر : ۴۷؛ هلنی : ۱۱۴

فرهنگی (دایره) : ۹۸

فضاهای حیاتی : ۹۸، ۳۶، ۲۹

فضای استپ : ۱۸۷، ۱۱۸، ۱۰۱

فضای حیاتی : ۲۰۱، ۱۳۲، ۱۱۶، ۱۱۲، ۹۹

آسیا : ۱۳۲؛ اروپا : ۱۳۲؛ یونان : ۳۰

فضای زندگی : ۴۳، ۱۳۰؛ سواحل شمالی

دریای سیاه : ۱۲۰؛ شمال غربی [کشور

هخامنشی] : ۱۱۵؛ شمالی یونان (شبه

اقتصادی) : ۱۲۴؛ مدیترانه : ۱۴۲؛

هلنی : ۴۱، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۵

۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۰۵؛ یونانی :

۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۶۶

فکردولت : ۲۰۱، ۷۰

فلات (مغرب) [ایران] : ۱۴، ۱۸؛ آسیای

صغیر : ۱۳۱؛ آناطولی : ۱۰، ۱۱۲؛ ایران

۱۳، ۳۶، ۳۹، ۶۹، ۸۹، ۱۰۸؛ ایران

(مردم بومی) : ۱۷

فوکشی : ۱۲۵

فیلیپ دوم : ۱۷۰؛ مقدونی : ۱۷۱

فینیقی : ۱۰۶؛ (اتحادیه شهرهای) : ۱۵۱؛

(جلوخان) : ۲۳؛ (ساحل) : ۲۴، ۱۶۶؛

(شهرهای) : ۱۱۵؛ (عناصر) : ۱۱۷؛

(کشتی‌های) : ۱۱۶، ۴۶، ۱۳۱، ۱۳۳،

۱۳۴ (ناوگان) : ۱۳۴

فینیقیه : ۱۰۷

فینیقیها : ۱۱۲، ۱۰۱

فتودال : ۹۰؛ (سران) : ۱۶۸؛ (نظم) :

۱۸۵؛ ایران (آزاده‌سواران) : ۱۹؛

ایرانی (نجبای) : ۵۹، ۲۱؛ -ها : ۱۶۷

فتودالیسم : ۱۶۷، ۱۹۳

فتون‌ها : ۱۲۳

قاصدهای پستی برق آسا : ۱۴۵

قانونگذار : ۱۰۶

قبایل بومی : ۵۸؛ پارسی : ۳۵، ۳۶، ۱۶۲

پارسی (رسم) : ۴۴؛ جنگجوی دیگر

ایران : ۱۵۰؛ کوه‌نشین هندی : ۸۸؛

ماد : ۱۳، ۱۴

قبرس (= جزیره مس) : ۱۳۱؛ (پادشاه) :

۴۶؛ (شهرهای هلنی) : ۱۶۶

قبرسی (کشتی‌های) : ۱۳۴؛ وهلنی (قوای) :

۱۳۱

قبل (پیش) از اریائیها (ملت) : ۱۸

قبیله (= سپاه) : ۹۷

قدرت اداری مرکزی : ۸۹؛ پارسی : ۱۲۷

۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶؛ پول : ۱۲۹؛ تسلط :

۹۴؛ سپاهی : ۱۰۰؛ سلطنت : ۹۷؛

شمالی : ۱۳۲؛ قاره‌ی : ۱۱۱؛ کهنه :

۱۰۸؛ مرکزی : ۹۰، ۱۰۴، ۱۱۳؛ ملی :

۹۹

قرابت نژادی : ۹۲

قربانی : ۵۱، ۷۷

قرطاجنه (= کارتاژ) : ۴۶، ۱۵۸

قزل ایرماق (هالوس، هالیس) : ۱۶

- قروین : ۶۷ تا ۶۵
- قضائی (دستورهای) : ۹۳؛ (قوانین) : ۹۳
- قفقاز : ۱۳ تا ۱۲۱، ۱۶؛ (کوههای) : ۱۱۸، ۹۰
- (مردم کوهستان جنوبی) : ۱۲؛ (ممالک)
- ۱۹؛ هند : ۴۰
- قلاع سلطنتی : ۱۱۲
- قندهار : ۲۰۰، ۱۴۴، ۱۴۱، ۸۸، ۶۳، ۴۰
- قندهاریها : ۱۵۰، ۸۸، ۴۰
- قوانین حقوقی : ۱۵۱؛ قضائی : ۹۳
- قوای امدادی پارسی : ۶۴؛ پارسی : ۶۲،
- ۱۳۱؛ دریائی : ۱۱۷؛ زمینی یونانی :
- ۱۳۱؛ شرقی : ۱۳۷؛ متحد قبرسی و
- هلنی : ۱۳۱؛ یونانی : ۱۳۱
- قوم اریائی : ۹۰؛ پارسی : ۹۲، ۷۹؛ واحد
- و متحد اریائی : ۷۴
- قومی : ۱۰۹
- قومیت اریائی : ۱۰۹، ۹۳، ۷۷، ۴۱
- قوة پلیسی : ۹۵
- قهرمان ملت [کوروش] : ۸۰
- قیام دموکراتیک : ۱۲۹
- کابل (دره) : ۴۰، ۱۸
- کاپش کانش : ۱۹۵، ۶۳
- کاخ پارسه (= تخت جمشید) : ۱۴۴
- کاخ سفید (مفیس) : ۲۰۳، ۱۰۵
- کارانوس : ۱۱۳
- کارتاز (= قرطاجنه) : ۱۵۸، ۴۶
- کارتازن (= کارتاها) : ۱۵۸
- کارگران بابلی : ۱۴۴
- کاروستوس : ۱۵۶
- کارون (حوزه) : ۱۵
- کارونده : ۸۷
- کاره (= سپاه) : ۱۹۳
- کاری (اجیران) : ۴۶
- کاریه : ۴۶، ۸۷، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۴۲،
- ۲۰۸
- کاریها : ۱۴۵، ۱۴۴
- کاسپار تورس : ۸۸
- کاسپی (دروازههای) : ۱۹۵، ۶۷، ۶۶، ۶۵
- کاست جنگجویان : ۲۵
- کمپاندوس : ۱۹۵
- کانال (مصر) : ۱۰۵ تا ۱۱۷، ۱۰۹؛ (یونان)
- ۱۵۸؛ سوئز : ۲۰۳، ۱۹۰
- کاهن بزرگ [اوزهورسنت] : ۱۰۴
- کاهنهای ماد : ۱۹؛ مذهبی : ۵۶
- کپدوکیه (= کاپادوسی) : ۲۶، ۱۷، ۱۶
- ۲۷، ۳۵، ۴۱، ۵۴، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۳۱،
- ۱۴۱، ۱۴۸
- کرت (جزیره) : ۹
- کردستان : ۱۶
- کردها (= اسه گرته) : ۳۶
- کرکوک : ۶۷
- کرکهها (= کاریها) : ۳۵
- کرمان : ۳۹، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۱۰۹، ۱۴۴، ۱۹۹؛
- قبایل چادر نشین : ۳۶
- کرمانشاه : ۱۹۶
- کرناسپس : ۸۴
- کرمن (ارنست) : ۱
- کریسوس : ۲۵ تا ۲۷، ۳۱، ۳۳ تا ۳۵، ۴۲،
- ۱۹۸
- کشاورز جنگی : ۲۷، ۸
- کشاورزی : ۱۸۷
- کشتیهای فینیقی : ۴۶، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۳۳،
- ۱۳۴؛ کیلیکی : ۱۳۴

داريوش يكم

کوش‌ها : ۱۴۶	کشور آزاده سوارى : ۱۴۷؛ جهانى : ۱۱۳؛
کوشيا : ۴۶	هخامنشى : ۱۰۷
کوشنگه : ۱۹۴	کلنى‌ها : ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۲۷
کولتور : ۱۷، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۱۱۱، ۱۱۷،	کلنى يونان (شهرهاى) : ۳۰
۱۷۴؛ اکد : ۱۲؛ جنوبى (حوزه) : ۳۹؛	کلیس ثنس : ۱۲۹
جنوبى (مناطق) : ۸۹؛ شمالى : ۱۹؛	کاشو منس : ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۵۶
يونانى : ۲۵	کمان : ۱۶۵
کولونيزاسيون : ۱۱۴	کمانداران : ۱۶۵؛ پارسى : ۱۵۷
کوپر : ۶۵، ۶۶	کمبوجيه (کبوجيه، کبوژيه، کمبوژيه) :
کوتس : ۱۲۴	۲۱، ۴۴ تا ۵۰، ۵۲، ۵۹، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۴
کهانت : ۱۴۳	۸۹، ۱۰۳ تا ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۰
کهنه : ۱۰۴؛ (قدرت) : ۱۰۸؛ بابل : ۷۴؛	۱۶۱، ۱۸۹، ۱۹۲؛ (برادر کشى) : ۱۹۰؛
خدای ملی بابل : ۲۴؛ مردوک : ۳۸؛	(سپاه) : ۵۴؛ یکم : ۲۱
مصرى : ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۵؛ مصرى	کمبوژيه (کمبوجيه) : ۲۱
(خيانت) : ۴۶	کمپنده (دشت) : ۶۳، ۱۹۴
کيليكى : ۱۵۱، (کشتى‌هاى) : ۱۳۴	کندر (= کندرش) : ۶۶، ۶۷، ۱۹۵
کيليكيه : ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۱۱۲، ۱۳۳، ۱۵۶	کنگاور : ۱۹۵
کيمرها : ۱۴، ۱۵، ۲۵؛ (سرزمين) : ۱۱۸	کورس ختا : ۳۷
کيمرى (دولت) : ۱۸۵	کوروش : ۷، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۱ تا ۴۸؛
کيمريها : ۱۸۵	۵۱ تا ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۷۰، ۷۲ تا ۷۹
گاڭا : ۱۸۷، ۱۹۲	۸۰، ۸۷، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵
گارد شخصى [داريوش] : ۱۱۴؛ مخصوص :	۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۵
۱۴۰	۱۴۷، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۵۸، ۱۵۱
گاوا آپيس : ۱۰۴	۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۷ تا ۱۸۹
گت‌ها : ۲۰۶، ۱۲۱؛ - ي ماهيخوار : ۴۳	۱۹۶؛ (برادر ارشد) : ۲۱؛ (بايتخت) :
گرگان : ۳۷، ۶۰، ۶۶، ۱۰۰، ۱۸۶، ۱۹۶	۲۲؛ (پسران) : ۵۲؛ (دخمه) : ۴۴؛
گشتاسپ (= ويشتاسپه) : ۱۷۴	(دولت) : ۴۹، ۵۰، ۶۱، ۸۹؛ (سپاه) :
گلا : ۱۵۸	۲۲؛ (مقبره) : ۵۷، ۸۱، ۱۷۲، ۱۹۲؛
گلون‌ها : ۱۵۸	(مقتل) : ۱۸۹؛ (مکتب) : ۵۶، ۷۱؛
گناه مذهبي : ۱۰۴	فاتح : ۲۰۶
گنج (گنجگه) : ۱۱۳	کورنايکا (چيرنايکا، سيرانائيک) : ۴۶، ۱۲۶
	کورنه : ۱۲۶

گنجک (خزانة): ۱۱۲

گنجینه‌های شاهي: ۱۹۸

گنداره (= قندهار): ۲۰۰، ۸۸

گندوتوه: ۱۹۵، ۶۴

گندوه: ۱۹۵

گوبرواس: ۳۹، ۳۸

گوبرووه (گوبروه، گوبرواس، گوبرياس):

۱۳۵، ۱۲۲، ۱۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۵۵، ۳۸

۲۰۱، ۱۶۵، ۱۴۵

گوساملا (= چراگاه شتر): ۱۷۱

گوسو: ۲۵، ۱۵

گوماته: ۷۳، ۷۱، ۵۸، ۵۶، ۵۳، ۵۲، ۵۰، ۴۷

۱۹۲، ۱۹۱، ۱۰۳، ۹۰، ۸۰، ۷۹، ۷۶

۱۹۳

لااله (جزیره): ۱۳۴

لاريا: ۱۳۸

لباس پارسي: ۱۶۹، ۵۳

لبنان: ۱۴۴

لرستان (کولتور): ۱۸۶

لشکر پارسي: ۹۷

لشکرکشي دولتي: ۱۵۸، ۴۳

لود (پادشاهان): ۱۲۷؛ (دولت): ۲۵-ها:

۱۴۴، ۱۱۵، ۴۱، ۱۵

لودی (دولت): ۱۳۷؛ (نجيا): ۲۶؛

(واحدها): ۱۳۱

لوديه: ۴۱، ۳۴ تا ۳۰، ۲۷، ۲۶، ۲۳، ۱۵

۱۴۲، ۱۳۴، ۱۲۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۳

(پادشاه): ۱۵؛ (پادشاهان): ۱۱۵

(دولت): ۲۵، ۱۴

لوساندرروس: ۱۳۶

لوکيه: ۱۱۲

لوکيا: ۳۵

لولو: ۷۳

لهجه پارسي: ۷۴

ليبو (= پوتايه): ۱۰۳-ها: ۱۴۲، ۴۶

مآندروس (مياندره، بيوك مياندر):

۱۲۰، ۱۱۹، ۳۵

مآندريوس: ۱۱۸

ماد: ۶۹، ۶۷ تا ۶۴، ۶۰، ۵۶، ۵۱، ۳۴، ۱۶

۷۳، ۷۸، ۷۱، ۶۴، ۱۸۶، ۱۹۲ (آزاده

سواران): ۲۰، ۲۲، ۶۴؛ (پادشاه):

۱۹، ۱۶، ۲۰، ۲۲؛ (پادشاهان): ۱۹

۲۰؛ (پادشاهي): ۱۹؛ (دربار): ۱۹

۵۱؛ (دولت): ۱۵ تا ۱۹، ۱۷ تا ۲۱، ۲۶

۲۷، ۳۹، ۶۰؛ (سلاطين): ۳۸؛ (سلاطين

اوليه): ۲۱؛ (سلطنت): ۲۰، ۲۱، ۶۰

(قبایل): ۱۳، ۱۴؛ (کاهن‌های): ۱۹

(مملکت): ۱۹؛ (نجيا): ۵۲؛ (نجياي

شمشير): ۲۰؛ (ولايت): ۶۰؛ شمالي: ۶۷

مادري (تشکيلات): ۱۱

مادواس: ۱۵

مادها: ۵۰، ۳۶، ۲۷، ۲۶، ۱۸، ۱۶، ۱۴، ۱۳

۶۵، ۶۶، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۸، ۱۰۰، ۱۴۴

۱۴۸، ۱۵۰، ۱۸۷؛ (سياست استبدادي):

۲۲؛ (قدرت): ۱۶؛ (قوم برادر): ۱۵

مادی: ۶۶، ۶۷، ۱۰۰، ۱۵۰؛ (آزاده سواران):

۱۹، ۵۹؛ (آزاده سواری): ۱۵۰

(بناها): ۸۲؛ (پادگان): ۲۷؛ (پايگاه)

۲۳؛ (تسلط): ۱۸؛ (جامه ها): ۱۶۹

(دربار): ۴۵؛ (دولت): ۱۸۶؛ (زاگرس):

۷۲؛ (قواي): ۲۲؛ (نجيا): ۲۲، ۵۰

۸۰، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۸۸؛ (نجياي شمشير):

- ۶۰: (نجیب زادگان): ۱۵۰: (نیروی شمشیر): ۲۰: (یاغیان): ۶۲: - هما: ۶۵، ۶۲
- ماراثون (ماراتون، نبرد): ۲۰۹، ۱۵۷: ۷۱: - ها: ۱۸۹
- مازارس: ۱۹۹، ۳۵، ۳۴
- ماساگت ها: ۹۹، ۵۹، ۴۸، ۴۴، ۴۳ تا ۱۰۱: ۲۰۲، ۱۸۳، ۱۴۱
- ماسپی ها: ۱۸۹
- مسیستس (شهربان بلخ): ۲۰۹
- مالیات: ۹۶، ۹۴: (سرزمین آزاد از): ۱۴۴
- مالیاتی (منطقه): ۹۴: (نظم): ۲۰۰
- مالیه دولتی: ۱۷۰
- مأموریت آزادده سواران اریائی: ۷۰: تاریخی: ۱۸، ۱۹، ۵۴، ۷۶، ۷۷، ۸۹، ۱۷۳: جهانی: ۹۰: [خدائی]: ۹۹: سیاسی: ۸۹: ملی: ۲۶: نژادی: ۹۰
- ماوراءالنهر: ۵۸: (= سوریه): ۱۹۴
- ماهیت وجود اریائی: ۷۵
- مترپل یونانی: ۱۳۰
- متیوخوس: ۱۳۶
- مجازات: ۷۰ تا ۶۸، ۵۸: ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۳۴: ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۹۵
- مجازاتهای ایرانی: ۶۷
- مجلس نجبا: ۱۴۹: مشاوره عمومی: ۱۳۵
- مجمع عمومی ملت: ۱۳۰
- محیط حیاتی (اتحاد): ۱۳۲
- مدیترانه (= دریای روم): ۲۵، ۲۹، ۱۱۷: (دنیای قدیم): ۱۲: (ساحل): ۲۳: ساحل آسیائی: ۱۰۷: (عالم دریای): ۳۳: (فضای): ۱۴۲: (فضای هلنی):
- ۱۱۸: (عامل سیاسی): ۱۶: (شرق): ۱۱۸: (ممالک شرق): ۱۲۵، ۷: (نژاد): ۲۷: (خون): ۱۹۰
- مذاهب: ۹۳
- مذهب: ۹۳، ۱۵۲، ۱۶۳: زرتشت: ۱۹۱
- ۱۹۲: ملی: ۵۱
- مذهبی (سرود): ۵۱: (کاهن های): ۵۶: (گناه): ۱۰۴: مصر (فرهنگ): ۴۷
- مراسم (= رسوم): ۱۰۴
- مرتبه: ۶۸، ۶۰
- مردانگی: ۱۳۷، ۹۲
- مردم بومی: ۷۰، ۵۸: (میراث): ۵۳
- مردم شمالی: ۹۴: (بناهای): ۸۲
- مردوک: ۱۶۳، ۷۴، ۲۴: (کهنه): ۳۸
- مردونیوس: ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۵
- مردونیه: ۱۳۵
- مرگوش (= مرو): ۵۸
- مرو (= مرگوش): ۳۷، ۵۸، ۵۹، ۱۰۰، ۲۰۲
- ماروش: ۱۹۴، ۶۳
- مریس (دریاچه): ۱۰۶
- مزد: ۳۴
- مزده داته: ۳۴
- مزدیسن: ۱۹۲
- مسابقات پهلوانی: ۱۳۷
- مستعمرات: ۲۸
- مستملکات: ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۸: (اروپائی): ۱۳۵: (هخامنشی): ۱۲۵: مسکوک طلا: ۱۲۶، ۱۲۵: مسکوک نقره: ۱۴۷: مسئولیت:

مشاوره (مجلس) : ۱۳۵

مشرق (مردم کوهستانی) : ۱۲

مشرق زمین : ۸۹، ۸۶، ۶۶، ۲۴، ۱۲، ۹، ۸، ۶

۸۹، ۱۳۲، ۱۱۸، ۹۱ : (اقوام بومی) :

۱۸۵ : (تاریخ) : ۱۳ : (دیپلومات‌های) :

۲۵ : (صحف سیاست) : ۱۶ : (ممالک) :

۱۳ :

مشرق مدیترانه (ممالک) : ۷

مصر : ۳۰، ۲۷، ۲۵ تا ۲۳، ۱۵، ۱۲، ۹، ۷

۸۳، ۶۱، ۵۲، ۴۷، ۴۶، ۴۴، ۴۳، ۳۹، ۳۱

۱۰۶ تا ۱۰۳، ۹۹، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۴

۱۱، ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۲۶، ۱۱۸، ۱۱۲

۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۴۴، ۱۴۱

۱۶۹، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۰ : (دولت) : ۲۳ :

(ساتراپ) : ۱۲۶ : (فرهنگ مذهبی) :

۴۷ : (کمال) : ۱۱۷ : (مردم) : ۱۲۶ :

اسپارت (اتحاد بابل و) : ۳۲ : بالا : ۱۰۹ :

یاقین : ۱۰۹ : سفلی : ۱۰۵ : (شورش) :

۱۶۰ : (علیا) : ۱۰۵

مصری : ۱۵۱، ۱۰۸ : (خیانت کهنه) : ۴۶ :

(سپاهیان) : ۴۶ : (عناصر) : ۱۱۷ :

(کشتی‌ها) : ۱۳۴ : (کهنه) : ۹۳، ۲۵

۱۰۵، ۱۰۴

مصریان (= ها) : ۴۷، ۱۰۳، ۱۰۴

۱۲۶، ۱۲۶، ۱۴۴ : طغیان : ۱۲۶

معابد : ۱۴۸

معاملات بانکی : ۱۲۵

معبد ایشتر : ۱۸۵ : هرا : ۱۲۰ : یهود : ۱۸۹

مغ : ۷۶، ۵۰، ۴۷، ۴۵ : (آخوندهای) : ۵۲ :

غاصب : ۷۶

مغان (= منها) : ۵۱، ۱۹ تا ۵۴، ۵۶، ۵۹

۱۹۲، ۱۸۷، ۱۶۴، ۱۶۳، ۹۳، ۸۱، ۷۷

(غائله) : ۵۶

مغنسیا : ۳۵

مقبره (= آرامگاه، دخمه) [داریوش] :

۲۰۸، ۱۷۳، ۱۶۰، ۱۵۵، ۱۵۲، ۱۴۰

اردشیر سوم : ۱۶۹ : کورش : ۱۷۲، ۸۱

۱۷۳

مقدونی (دولت) : ۱۷۱، ۱۷۰ : (فاتح) :

۱۷۱ : (نجبای) : ۱۷۲ : - ها : ۱۲۳

مقدونیه (۱۳۶) : (پادشاه) : ۱۲۳

مکتب (کوروش) : ۷۱، ۵۶

مکران (= مکه) : ۲۰۰، ۱۵۵، ۱۴۲، ۴۰

مکه (= مکران)

مگاباقوس : ۱۲۴

مگابازوس : ۲۰۶

ملت (انبوه) : ۳۰ : (مجمع عمومی) : ۱۳۰

اریائی : ۱۴۸ : بابل : ۱۴۳ : پارسی :

۱۴۲، ۱۶۲، ۱۷۱ : فرمانروا : ۱۰۵

قبل از اریائیها : ۱۸

ملکه ایران : ۵۷

ملی (اتحاد) : ۲۹ : (اماکن مقدس) : ۸۰ :

(ایده) : ۹۰ : (پادشاه) : ۹۲ :

پرستشگاهها : ۵۵ : (جنگ) : ۱۱۹ :

(رستاخیز) : ۱۲۹ : (زندگی) : ۱۰۶ :

(سپاه) : ۱۷۱ : (سرنوشت) : ۷۲ :

(سلطنت) : ۹۸، ۹۶ : (طغیان) : ۳۹ :

(قدرت) : ۹۹ : (مأموریت) : ۲۶ : (مذهب)

۵۱ : (وحدت) : ۱۲۹ : اریائی (تسلط) :

۱۵۵

ملیت : ۱۷ : (خون و) : ۴

ملوک الطوائفی : ۱۶۷، ۹۶، ۹۵، ۹۳

ممالک شرق : ۷۳، ۱۰۷، ۱۰۹ : (هلنی) :

۱۶۸

نوفیس : ۲۰۳، ۱۰۵، ۴۶
 من بابلی : ۱۲۵
 مناطق استوانی : ۱۰۲؛ هلنی : ۱۳۸
 منتور : ۱۷۰
 منطقه پارس : ۱۴۳
 موتیلنه (= میتیلن) : ۱۲۴
 مورکینوس : ۱۳۴، ۱۲۹، ۱۲۴
 مؤسسه دیوان : ۹۱
 موسیه : ۱۳۴
 موصل : ۶۷
 مولاسا : ۱۳۴
 مهاجرین شمالی : ۱۲۸
 مهرداد یکم : ۲۰۹
 میتانی : ۱۰؛ (آزاده سواران) : ۱۲؛ (دولت)
 ۱۷ - ها : ۸۲
 میترو باتس : ۱۱۱، ۸۵، ۸۴
 میشره : ۱۵۰
 میراث خونی : ۹۲؛ مردم بومی : ۵۳
 میل : ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۲، ۳۴، ۳۲، ۲۶
 ۱۳۴ (پادشاه) : ۱۲۴
 میلیتادس : ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۲۶، ۱۲۰
 ناکسوس : ۱۵۶
 ناوگان آتن : ۳۱؛ پارس : ۱۳۴، ۱۶۵
 تجارتی : ۱۰۷؛ جنگی : ۱۰۷، ۱۲۰
 ۱۵۸؛ جنگی ایران : ۱۵۱؛ جنگی پارس :
 ۱۰۷؛ دولتی : ۱۵۱؛ سلطنتی : ۱۱۴
 فروگی : ۱۳۳؛ فینیقی : ۱۳۴؛ یونانی : ۱۲۱
 نایب پادشاه : ۱۴۷
 نبرد دریائی سالامیس : ۱۶۴
 نبوپولسر : ۱۶
 نبوکدنصر : ۲۷، ۴۳، ۵۸، ۶۹؛ دوم : ۲۳

نوفید : ۲۲ تا ۲۷، ۳۱، ۳۸، ۵۸، ۶۹، ۷۴
 ۱۹۲
 نجابت : ۹۹
 نجبا : ۵۳، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۷۲؛ (شورای) :
 ۱۰، ۱۵۰؛ (مجلس) : ۱۴۹؛ (وحدت) :
 ۱۲۹؛ آتن : ۱۲۸؛ اریائی : ۱۲۷، ۴۹
 ۱۷۱، ۱۷۲؛ اسپارتی : ۱۳۶؛ اصل پارس :
 ۷۰، ۷۳، ۷۷؛ ایران : ۲۳، ۵۳، ۵۷؛ ایران
 غربی : ۴۱، ۵۱؛ ایرانی : ۱۸، ۲۳، ۵۶
 ۵۹، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۲؛
 ایرانی (دختران) : ۵۷؛ پارس : ۵۰،
 ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۷۰، ۷۴، ۷۷، ۸۰، ۱۱۴
 ۱۱۹، ۱۳۶؛ جنگی : ۱۱۳؛ خدمت و کار :
 ۹۶؛ خوزی : ۱۵۰؛ دربار : ۹۶، ۱۲۱؛
 زبده پارس : ۷۱؛ شمالی : ۱۷۰؛ شمشیر
 ۱۰، ۱۹، ۲۱، ۵۱، ۷۰، ۷۴، ۹۶، ۱۳۷
 ۱۴۷، ۱۹۳؛ شمشیر ایران : ۵۵؛ شمشیر
 ایرانی : ۴۲؛ شمشیر پارس : ۹۵، ۱۰۹
 شمشیر مادی : ۶۰؛ فتودال ایرانی : ۲۱،
 ۵۹؛ لودی : ۲۶؛ مادی : ۲۲، ۵۰، ۸۰
 ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۸۸؛ هلنی : ۱۲۸، ۱۳۶ تا
 ۱۳۸؛ یونانی : ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۳۵
 نجیب زادگان : ۱۴۵؛ ایران : ۴۷، ۴۸؛
 مادی : ۱۵۰
 نجیب زاده پارس : ۶۵، ۹۲
 نخو (فرعون مصر) : ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷
 ۲۰۳
 نژاد : ۸۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۴۱، ۱۴۸؛ (خون و)
 ۴، ۱۶۰؛ آسیای قدیمی : ۱۱؛ اریائی :
 ۴۸، ۷۵، ۷۶، ۹۱؛ ایرانی : ۴۹، ۵۴؛
 خالص : ۷۱؛ شمالی : ۴ تا ۲۸، ۵۳

نیزه‌دار : ۱۹۰،۵۰ : شاه (= آجودان) : ۴۹

نیسایه : ۱۹۴،۱۹۲،۷۲،۶۳،۵۳ : نیل (رود) : ۱۰۸،۱۰۵،۱۰۳،۴۶ : (ترعه) ۱۰۶ : (دره) : ۴۵،۲۴ : ۱۰۶،۹۰ : نینوا (= نینوی) : ۱۶ :

واحد اقتصادی : ۸۷ : زندگی : ۲۸ : های

یونانی : ۱۲۱ :

وحدت ملی : ۱۲۹ : نجبا : ۱۲۹ :

وخش (= جیحون، آمودریا) : ۹۹ :

ورامین : ۱۹۵ :

ورزش : ۴۹،۴۸ :

ورگانه (= گرگان) : ۶۰ :

وصلت‌های تبادل : ۲۰ :

وطن پارسی : ۱۴۹،۷۹،۷۳ :

وفا : ۱۴۸،۱۴۶،۱۱۹،۹۲،۸۴ : (پیمان) :

۱۵۰ : (سنت) : ۱۴۹ :

وفاداری : ۹۱،۱۰ :

ولایات ایرانی : ۱۰۹ : افریقائی هخامنشی :

۱۰۵ : هخامنشی : ۹۳ :

وهومیسه : ۶۸،۶۷،۶۳،۶۲ :

وهیزداته : ۸۰،۷۰ تا ۶۸،۶۴،۶۳،۶۰ :

ویتانه (= اوتانس) : ۱۱۴،۱۱۳،۱۰۳ :

۲۰۶،۲۰۱،۱۴۵،۱۳۴،۱۲۴،۱۲۳ :

ویدرنه (= هیدرنس) : ۶۶،۶۳،۶۲،۵۵ :

۲۰۱،۱۱۴،۱۰۳ :

ویستانه : ۷۱،۶۹ :

ویستاسبه (= گشتاسب) : ۵۴،۵۰،۴۷،۷ :

۱۵۵،۱۴۱،۷۵،۷۴،۶۹،۶۷ تا ۶۴،۵۶ :

۱۹۵،۱۹۲،۱۹۱ :

ویشپوزاتیش : ۱۹۵،۶۵ :

۱۷۳،۱۴۳،۱۲۸،۹۳،۹۲،۹۰،۸۹ :

۱۷۴ : شمالی (اصالت) : ۱۲۸ : شمالی

ایرانی : ۴ : شمالی - دیناری : ۴۹ :

شناسی : ۵ : مدیترانه : ۲۷ : هندوژرمنی : ۳ :

نژادی : ۱۰۹،۹۸ : (خواص) : ۶ : (خویشاوندی)

۱۴۹ : (ساختمان) : ۳ : (قرابت) : ۹۲ :

۱۴۸ : (مأموریت) : ۹۰ :

نسب : ۹۹ :

نسبت خونی : ۱۵۰ :

نظام حکومت : ۱۵۱ : دولت : ۱۲۸ : دولتی :

۱۵۱ :

نظامی (اتحاد) : ۱۲۲ : (صنوف) : ۱۸۷ :

ایران (قدرت) : ۳۱ :

نظم : ۱۰۶ : دولتی : ۹۱ : فتودال : ۱۸۵ :

مالیاتی : ۲۰۰ : نوین : ۷۰،۷۱،۹۴ :

۱۱۲،۱۱۳،۱۳۳،۱۳۵،۱۶۲،۱۸۹ :

نوین اقتصادی : ۸۹ :

نفت (استخراج) : ۲۰۸ :

نقدینه دولتی : ۱۲۴ :

نقش رستم : ۱۶۰،۱۵۵،۱۵۲،۱۴۰ :

نقشه جغرافیایی : ۱۳۰ :

نماز : ۹۲ :

نمایش قدرت : ۶۸ :

نماینده شاه : ۹۵ :

نواحی قبایل پارسی : ۲۱ :

نوبه : ۱۰۲ :

نوبی : ۱۹۳،۴۶ :

نیش : ۱۰۹،۱۰۸،۱۰۴ :

نیدین توبل : ۶۲،۶۱،۵۹،۵۸ :

نیروی احتیاطی : ۱۵۱ : دریایی پارسی :

۱۰۷ : دریایی شهرهای هلنی : ۱۳۴ :

نیزه : ۱۶۵ :

هزاربد (= صدراعظم) : ۹۵،۹۱ : ۱۴۱
۲۰۱،۱۷۲،۱۶۶،۱۴۹

هزره پتیش (= هزار بد) : ۹۱

هزینه لشکری : ۹۵

هکاتایوس : ۱۳۱،۱۳۰

هگمتانه (= همدان) : ۲۳ : ۳۶،۳۴،۴۲

۷۱،۶۸،۶۶،۶۳،۶۰،۵۸،۵۶،۵۳،۴۷

۱۸۹،۱۸۸،۱۷۲،۱۴۳،۱۰۲،۷۹،۷۲

۲۰۸،۲۰۲،۱۹۸

هلاس : ۲۶،۴ : ۳۰،۲۷،۳۰،۴۳ : ۱۳۸

۱۶۷،۱۶۵ تا ۱۶۲،۱۵۶،۱۵۵،۱۳۹

۱۷۱،۲۰۵ : (آریستو کراسی) : ۱۳۶

(بانک) : ۱۳۸ : (دروازه های) : ۱۲۴

(فضای) : ۱۲۴ : (قدرت دریائی) : ۱۱۷

۱۲۷،۱۲۶،۱۲۲ : (مسئله) : ۱۳۳

هلنس پونتوس : ۱۳۳

هلن : ۱۷۰

هلن ها : ۴۱،۳۲،۳۱،۲۹،۲۸ تا ۴۳،۴۸

۱۳۱ تا ۱۳۷،۱۲۲،۱۲۱،۱۱۵،۱۱۲

(تجارت) : ۱۱۲ : (ناوگان) : ۱۲۰

آسیای صغیر (انجمن) : ۴۲ : اروپائی :

۱۳۲ : خشکی : ۱۴۲

هلنی : ۱۷۳ : (آبهای) : ۱۱۶ : (آریستو -

کراسی) : ۱۳۸ : (اجیران) : ۴۶

(اشرافیت) : ۱۳۷ : (اقوام) : ۱۲۷

۱۶۳ : (پیادگان سنگین زره) : ۱۵۷

(تجارت) : ۴۲ : (جبابره شهرهای) :

۱۵۱ : (جهان) : ۲۷ : (حیات اقتصادی) :

۱۱۷ : (دانشمندان) : ۲۶ : (دریانوردان) :

۲۹ : (دنیا) : ۳۱ : (روح) : ۱۷۴

(سربازان) : ۱۳۱ : (سلاح) : ۱۶۵

(سیاست) : ۱۳۹ : (شورش) : ۱۴۴

وینده فرنه (= اینتافرنس) : ۷۱، ۵۵ : ۱۱۵، ۱۱۴

ویوانه : ۸۷،۶۶،۶۴،۶۳

هارپاگس : ۱۹۹،۳۵،۲۲

هالوس (= قزل ایرماق) : ۲۷، ۱۶

هالیسارنه : ۱۵۶

هالیکارناسس : ۴۵

هخامنشی : ۹۶،۹۴،۵۲، ۴۸،۴۷،۴۳،۴۱

۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۴، ۱۴۴، ۱۴۱، ۱۰۱

۱۸۶، ۱۷۴ : (بانسی دولت) : ۱۷۲

پادشاهان : ۴۴ : (پادشاهی) : ۱۵

(پرستشگاههای ملی) : ۵۳ : (تاجگذاری)

۵۲ : (تخت) : ۱۷۱ : (تسلط) : ۱۱۱

(خاندان) : ۵۹، ۵۶، ۵۵، ۲۲، ۲۱، ۱۸، ۱۶، ۷

۶۰، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۱۷۲، ۱۸۸ : (دربار) :

۱۳۴، ۵۲ : (دودمان) : ۷۵ : (دولت) :

۱۲۴، ۱۰۹، ۱۰۱، ۵۹، ۴۵، ۳۷، ۳۶

۱۲۶، ۱۲۱، ۱۷۱، ۱۹۱ : (سلاطین) :

۱۳۲ : کشور : ۱۰۷ : (کنجینه) : ۱۷۲

(ولایات) : ۹۳ : (ولایات افریقائی) :

۱۰۵ - ها : ۸۱، ۷۶، ۷۱، ۵۳، ۵۲، ۵۰

۱۴۳، ۹۱

هرا (معبد) : ۱۲۰

هرات (= مریوه) : ۲۰۰، ۱۴۱، ۱۰۹، ۴۰

هراکلیدس : ۱۳۳

هردوت : ۱۳۸، ۱۳۲

هرسین : ۱۹۲، ۵۳

هرمز : ۷۰

هرووتیش (= رنج) : ۶۰، ۴۰

هری (= هرات) : ۴۰

هریوه (= هرات) : ۲۰۰، ۴۰

هندی : ۱۸، ۴۰، ۸۷؛ (اقوام) : ۴۰؛ (قبایل) :
 ۳۹، ۴۰؛ (قبایل کوه نشین) : ۸۸ - ها :
 ۱۸، ۳۷، ۸۶
 هوتانه (= اوتانس) : ۵۵
 هوته اوشه (= اتوسه) : ۱۹۳
 هوژه (= خوز) : ۵۸، ۶۰، ۶۵
 هوادیچییه : ۷۰، ۱۹۶
 هووخستره : ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۱۸۷
 هوویوا (دژ) : ۶۸
 هیپاس : ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۶
 هیستیوس : ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴
 هیئت اعزامی : ۱۶۲
 یافشی (تحقیقات) : ۱۸۵
 یاوتیه (= یوتیه) : ۳۶، ۷۰
 یونانکه برا (= یونانیان سپردار) : ۲۰۶
 یونان : ۲۷، ۲۸، ۴۲، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۸،
 ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۴ تا
 ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳؛ (سواحل) : ۱۱۶
 (شبه جزیره) : ۴، ۹؛ (شهرهای کلنی) :
 ۳۰، ۱۱۷؛ (فضای حیاتی) : ۳۰، ۱۱۷؛
 (فضای شمالی) : ۱۲۴؛ (کانال) :
 ۱۵۸؛ (متروپل) : ۱۳۶
 یونانی : ۸۷، ۱۰۳؛ (جزایر) : ۱۱۸؛
 (جهان) : ۳۱؛ (دولت) : ۱۶۲؛ (سپاه) :
 ۱۳۷، ۱۵۷؛ (سپاهیان امدادی) : ۳۳؛
 (سربازان) : ۲۵؛ (سوداگران) : ۴۲
 (طبقه فرمانروای) : ۱۲۸؛ (طیب :
 ذموکدس) : ۱۱۶؛ (علماء) : ۴۲؛
 (علوم) : ۱۱۶؛ (فضای) : ۱۱۹، ۱۲۷،
 ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۶۶؛ (قوای) :
 ۱۳۱؛ (قوای زمینی) : ۱۳۱؛ (کولتور) :

(شهرهای) : ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۷۰؛
 (شهرهای تجارتی) : ۱۱۵، ۱۲۵؛
 (عناصر) : ۱۱۳؛ (فرهنگ) : ۱۱۴؛
 (فضای) : ۲۸، ۲۹، ۴۱، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۹؛
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۸، ۱۷۰؛ (قبایل) :
 ۹، ۲۷، ۲۸، ۱۲۲؛ (قوای متحدقبرسی و)
 ۱۳۱؛ (کوچ نشین های) : ۱۲۴؛ (مردم) :
 ۱۱۵؛ (ممالك) : ۱۲۷، ۱۶۸، ۱۷۳؛
 (مناطق) : ۱۳۸؛ (موطن) : ۱۱۶؛
 (نجای) : ۱۲۸، ۱۳۶ تا ۱۳۸؛ آسیای
 صغیر (ساحل) : ۱۳۱؛ آسیای صغیر (نواحی)
 ۱۲۹؛ اریائی (دوره) : ۱۷۳
 هلنسیم : ۱۷۴
 هلیوپولیس : ۴۶
 همخون : ۱۰۹، ۱۲۷
 همدان (= هگمتانه) : ۲۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶،
 ۶۳، ۷۳، ۱۰۲، ۱۷۲، ۱۹۸
 همشزاد : ۱۲۷
 هند : ۴۰، ۴۱، ۸۷ تا ۸۹، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۸۴،
 ۲۰۰؛ (قفقاز) : ۴۰؛ (قدیمی) : ۱۳۲
 هند و اروپائی : ۳
 هند و ژرمن شرقی (آزاده سواران) : ۱۰
 هند و ژرمن ها : ۹؛ ارمنی : ۱۶؛ شرقی : ۴
 ۱۸۴؛ غربی : ۹، ۱۰
 هند و ژرمنی : ۱۹۶؛ (فاتحین) : ۱۱؛
 (نژاد) : ۳؛ شرقی : ۱۶۰، ۱۸۷؛ شرقی
 (قبایل) : ۱۳، ۱۸۱، ۱۸۴
 هندوستان : ۶۹، ۸۴، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳،
 ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۸۹؛
 (جلگه ها) : ۹
 هندوش (= سند) : ۸۶، ۲۰۰

یونانیان: ۱۳۵، ۱۲۷، ۲۶؛ آسیای صغیر: ۱۱۰	۲۵؛ (متروپل): ۱۳۰؛ (متعصبین):
یونانی نشین (مناطق): ۱۲۶؛ آسیای صغیر (شهرهای): ۱۱۱	۱۷۱؛ (ناوگان): ۱۲۱؛ (نجبای):
یونانیها: ۱۳۲، ۱۱۸، ۱۱۳، ۸۷، ۳۱، ۲۵	۱۰۹، ۱۲۸، ۱۳۵؛ (واحد‌های): ۱۲۱؛
۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۰؛ آسیای صغیر: ۳۲	(وطن): ۴۱؛ (هنرمندان): ۱۱۲؛ آسیای
یوویا (= جوی، کانال): ۱۰۸	صغیر (سلاطین شهرهای): ۱۲۴؛ آسیای
یهود (اسرای): ۳۸؛ (معبد): ۱۸۹	صغیر (سواحل): ۱۲۰؛ آسیای صغیر
یهودیان: ۳۹	(شهرهای): ۲۶، ۳۰ تا ۳۳، ۳۵، ۴۲، ۱۳۰
	۱۳۵

Abiravdusv ۱۴۴

Achemenes ۱۵, ۲۱

Adria ۲۶

✱*Ahura-davta* ۵۴

Ahura-Mazdav ۵۰

Ahura-pavsta ۴۵

Aigaios ۲۸, ۱۱۴

Aigina ۱۵۶

Aischylos ۱۳۷

Aithiop- ۲۵

Akkad ۱۲

Akropolis ۱۴۶

Alexandros ۱۲۳, ۱۷۱

Alkmaionos ۱۲۸

Alyattes ۲۵

Amasis ۲۴

Amazone ۱۱

Ampe ۲۰۸

Amphiktyon ۱۳۹

Amyntas, ۱۲۳

Annubanini ۷۳

Ansvavn ۱۵

Antalkidas ۲۰۹

✱*Aoyabara*: ۱۲۳

Apadavna ۹۶

Apis ۴۷, ۱۰۴

Appolo(n) ۱۵۶

Arachosia ۴۰

Arakadrisv ۳۶

Araxa ۶۹

Arbaira (= **Arbela**) ۶۷

Arderikka ۲۰۸

Ardumanisv ۵۵

Ardus ۲۵

Areia ۴۰

Argos ۱۵۸

Ariaramnes ۲۱

Aristagoras ۱۲۴, ۱۲۹

Ariyaramna ۲۱

Arsvavda ۶۳

Arsvavma = **Arsames** ۷

Artabavna ۱۶۶

Artabanos ۱۶۱, ۱۶۶

Artabazos ۱۶۶

✱*Artabavzu* ۱۵۹, ۱۶۶

Artafarna ۱۱۴

Artasura ۱۵۹

Artasyras ۱۵۹, ۲۰۴

✱*Artawant* ۸۵

Artawardiya ۶۵

Artaxsvassa ۱۶۷

Artemision ۱۶۴

Artobazanes ۱۵۹

Artontes ۸۵

Arvandasp-pavta ۹۱

Arya-, ۴

Aryandes ۴۷

Asagarta ۱۶, ۱۹۶

Asvina ۵۸

Aspacana ۱۹۳

Aspadavna ۶۶

Aspathines ۱۹۳

Assur ۱۹۴

Astyages ۲۰

Atarneus ۳۴

Athena ۲۹, ۱۶۴

Athos ۱۳۶

Atossa ۵۷

Attika ۱۵۶

Atoura ۱۹۴

Auguste (= **Augustus**) ۷۸

✱*Autiyavru* ۶۸

Ayadana ۱۹۳

Baga +? ۱۷۰

Bagabursva ۵۵

Bagaios ۸۵

**Bagapavta* ۱۲۴

Bagastavna ۷۲, ۱۹۶

Bavgayavdisv ۱۹۳

Bagir ۱۹۶

Bagistanon ۷۲

Bagoas ۱۷۰

Baktra ۱۸

Baktria ۱۸

Bardiya ۴۴

Barene ۳۵

Barka ۱۲۶

Basileia tes Asias ۲۰۱

Bauxtrisu ۱۸

Behistavn (= *Behistun*) ۱۹۶

Besos ۱۷۲

Bias ۴۲

Borsippa ۳۸

Branchidai ۳۴

Bumi ۲۰۱

Byzantion ۱۲۰

Cartagena ۱۵۸

Carthago ۴

Caxrawartin ۷۳

Chaironeia ۱۷۱

Chalkedon ۱۲۰

Chersonnes ۱۲۰

Chiliarchos (= *Chilioi* + *archos*) ۱۷۲

Chios ۳۴

Cilicia ۲۶

Cisvapisv ۱۵

Cyrenaika ۱۲۶

Cyrus ۲۱

Davdarsvisv ۵۹

Dah-, ۱۰۱

Dahav ۱۰۱, ۱۵۵

Dahae ۱۵۵

Davrayaka ۱۲۵

Davrayawahusv ۷

?-*davta* ۱۵۶

Dareikos ۱۲۵

Dareios (= *Darius*) ۷

Daskyleion ۳۵, ۸۴

Datis ۱۵۶

Daurises ۱۳۳

Deiokes ۱۴

Delos ۱۵۶

Delphi ۱۳۸

Demaratos ۱۳۶

Demokedes ۱۱۶

Derbik-, ۱۸۹

Dinar-, ۸

Diocletian [= *Diocletianus*] ۲۰۰

Dori-, ۲۸

Droysen, J.G. ۳

Ekbatana ۲۳

Ephesos ۱۳۱

Eretri-, ۲۰۸

Eretria ۱۳۱

Euboia ۱۵۶

Forg ۱۹۶

Fravda ۵۸, ۱۰۰

Fravartisu ۶۰

Gandavra ۸۸

Gandawa ۱۹۵

Gandutawa ۶۴, ۱۹۵

Ganjaka ۱۱۳
Gaubruwa ۳۸, ۵۵
Gaugamela ۱۷۱
Gaumavta ۴۷
Gazaka ۱۱۳
Gela ۱۵۸
Getai ۱۲۱
Gobryas ۳۸, ۵۵
Gomer ۱۴
Gugu (= **Gyges**) ۱۵

Hagmatawna ۲۳
Halikarnassos ۴۶
Halisarna ۱۵۶
Halys ۱۶
Haraiwa ۴۰
Harauwatisv ۴۰
Harpagos ۲۲
Haxavmanisv ۱۵, ۲۱
Hazarapatissv ۹۱
Hekataios ۱۳۰
Heliopolis ۴۶
Hellespontos ۱۳۳
Hera ۱۲۰
Heraklides ۱۳۳
Horodotos ۱۳۲
Hethit-, ۱۰
Hindusv ۸۶
Hippias ۱۲۸
Histaioi ۱۲۲
Hutavna ۵۵
Hutaosva ۱۹۳
Hutaossa ۵۷
Huwavdaicaya ۷۰
Huwxsvatora ۱۵

Huyawav ۶۸
Huzva ۵۸
Hydarnes ۵۵
Hyrkania ۶۰, ۱۹۶
Hystaspes ۷

Iaxartes ۳۷
Inaros ۲۰۰
Intaphernes ۵۵
Io(n)- ۲۸
Ionian ۱۱۲
Isotuwegu ۲۰

Kambandene ۱۹۴
Kambujiya (= **Kambyases**) ۲۱
Kampanda ۶۳, ۱۹۴
Kampandus ۱۹۵
Kapisa ۶۳
Kapisukavnisv ۶۳
Kappadokia ۱۶
Kar-, ۳۵
Kavra ۱۱۳, ۱۹۳
Karavnavspa ۸۴
Karanos ۱۱۳
Karchedon ۴۶
Karia ۱۱۲
Karmavna (*dahyavusv*) ۱۹۹
Karmanioi ۱۹۹
Karnaspes ۸۴
Karyanda ۸۷
Karystos ۱۵۶
Katpatuka ۱۶
Kaspatyros ۸۸
Kaspi ۶۵
Kilikia ۲۶, ۱۱۲
Kimmer-, ۱۴

Kleisthenes ۱۲۹
 Kleomenes ۱۱۹
 Koes ۱۲۴
 Kornemann, E. ۱
Krka ۳۰
 Kroisos ۲۰
Kuganaka ۱۹۴
Kunduruv ۶۶
Kurusu ۲۱
Kusviyav ۴۶
 Kyaxares ۱۰
 Kypros ۴۶
 Kyrenaika ۴۶, ۱۲۶
 Kyrene ۱۲۶
 Kyres-chata ۳۷
 Kyros ۲۱
Labanavna ۱۴۴
 Lade ۱۳۴
 Larisa ۱۳۷
 Liby-, ۴۶
Lullu ۷۳
 Lydia ۱۴
 Lyk-, ۳۰
 Lykia ۱۱۲
 Lysandros ۱۳۶
Mavda ۳۴
 Madyas ۱۰
 Mageia ۵۶
 Magnesia ۳۰
Magusu ۵۱
 Maiandrios ۱۱۸
Maka ۱۰۰
 Makedonia ۱۲۳
 Mandrokles ۱۲۰
 Maraphi ۷۱

Marathon ۱۰۷
 ✧*Mardawan* (= Mardonios) ۱۳۰
Marduk ۳۸
Mardunia ۱۳۰
Margiana (= Margusu) ۵۸
Martiya ۶۰, ۶۸
Mavrusu ۶۳, ۱۹۴
Massaget-, ۴۳
Mat ebir nari ۱۹۴
 Mazares ۳۴
 ✧*Mazda* - *davta* ۳۴
Mazda ۳۴
 Meandros ۳۰
 Megabates ۱۲۴
 Megabazos ۲۰۶
 Megabyzos ۵۰
 Memphis ۴۶, ۱۰۰
Menderes ۳۰
 Mentor ۱۷۰
 Metiochos ۱۳۶
 Milet [= Miletos] ۲۶, ۱۲۲
 Miltiades ۱۲۰
Mitanni ۱۰
Mitvra ۱۰۰
 Mitrobates (= ✧*Mitvrapavda*) ۸۴
 Moeris (= Moiris) ۱۰۶
 Musia ۱۳۴
 Mylasa ۱۳۴
 Myrkinos ۱۲۴
 Mytilene ۱۲۴
Nabonid ۲۲
Nabopolassar ۱۶
Nabukadnassar (= Nebkadnezar) ۲۳
 Naxos ۱۰۶

Necho ۱۰۳
Neith ۱۰۴
Niäintu-Bel ۵۸, ۶۱
Nisavya ۵۳
Nisaion Pedion ۱۹۴
Nubi-, ۴۶
Ochos ۱۶۸
Oibares ۱۲۳
Onaphernes ۱۲۳
Onophas ۱۲۳
Oraculum ۳۴
Oroites ۵۴
Orontopatas ۹۱
Oropastes ۴۵
Ostanes ۶۹
Otanes ۵۵
Oxus ۹۹
Pakty-, ۸۸
Paktyes ۳۴
Pamphylia ۱۱۲
Panionion ۴۲
Paphlagonia ۳۵
Parga: ۶۹, ۱۹۶
Paropamisos ۴۰
Pavrsakarta ۸۲
Pavrsa ۶۱
Partvawa (= Parthia) ۴۰
Particularismus ۶۰
Parusatis ۱۶۷
Pasargad ۷۱
Pasargadai ۳۶
Patigrabana ۶۹
Patischor ۷۱
Patizeithes ۱۹۲
Pausanias ۱۳۶
Pelusium ۴۶

Perinthos ۱۲۳
Pesistratos ۱۲۸
Persepolis ۸۲
Phaion-, ۱۲۳
Phanes ۴۵
Philippos (Phil + hippos) ۱۷۰
Phokai ۱۲۵
Phraorotes ۱۹۴
Phrygia ۱۳
Piravva ۱۰۸
Pisviyauwawda ۸۰
Platai ۱۵۷
Polis ۲۸
Polykrates ۴۶, ۸۴
Prexaspes ۴۵
Priene ۳۵
Prskavspa ۴۵
Psammetich III ۴۶
Pteria ۳۲
Punt ۴۶
Purusvattu ۱۶۷
Putavyav ۴۶

Ragav ۱۹
Raxa ۶۸
res gestae ۱۹۶
Rhages ۱۹
Rusas ۱۴
Sadyattes ۲۵
Sagartioi ۱۶, ۱۹۶
Sais ۱۰۴
Sakav ۱۵
Sakav haumawargav ۳۷
Sakav tigraxaudav ۴۳
Salamis ۱۳۳
Samos ۴۶, ۸۴, ۱۳۵
Satavspa (= Sataspes) ۱۶۲

Satrapes ۳۵
 Sattagyd-, ۴۰
 Sigeion ۱۲۸
 Sikiauwalisu ۵۳, ۵۶
 Skudra ۱۲۳, ۱۳۵
 Skunxa ۵۹
 Skylax ۸۷
 Skythes ۱۵
 Smerdis ۴۴
 Sparda ۱۵
 Sparta ۲۹
 Stater ۱۲۵
 Strabo ۱۰۸
 Strymon ۱۲۳
 Subartu ۱۸
 Syennesis ۲۶
 Syloson ۱۱۸
 Syrakousai ۱۵۸

 Tabalos ۳۴
 Talanton ۱۰۴
 Taoke ۱۰۸
 Tavrāwa ۷۰
 Tvatagus ۴۰
 Taxmspavda ۶۸
 Teispes ۱۵
 Teuthrania ۱۵۶
 Thales ۳۲
 Theben ۱۵۸
 Themistokles ۱۳۶
 Thermopylon ۱۶۴
 Thessalia ۳۰, ۱۳۷

Thomyris ۴۳
 Thrake ۲۸, ۳۰
 Thuchra ۲۰۶
 Tigra ۶۸
 Tritantaimēs ۶۷
 Tyrannos ۳۰

 Urartu ۱۲
 Uti-, ۷۰
 Uzahorresenet ۱۰۴
 ✱ Wahuka ۱۶۸
 Wahumisa ۶۲
 Wahyazdavta ۶۰
 ✱ Wanatfarna ۱۲۳
 Warkavna ۶۰
 Weissbach, F. H. ۱
 Widarna ۵۵
 Windafarna ۵۵
 Wisvpauszartisu ۶۵
 Wistavna ۶۹
 Wisvtavspa ۷
 Wiwavna ۶۳

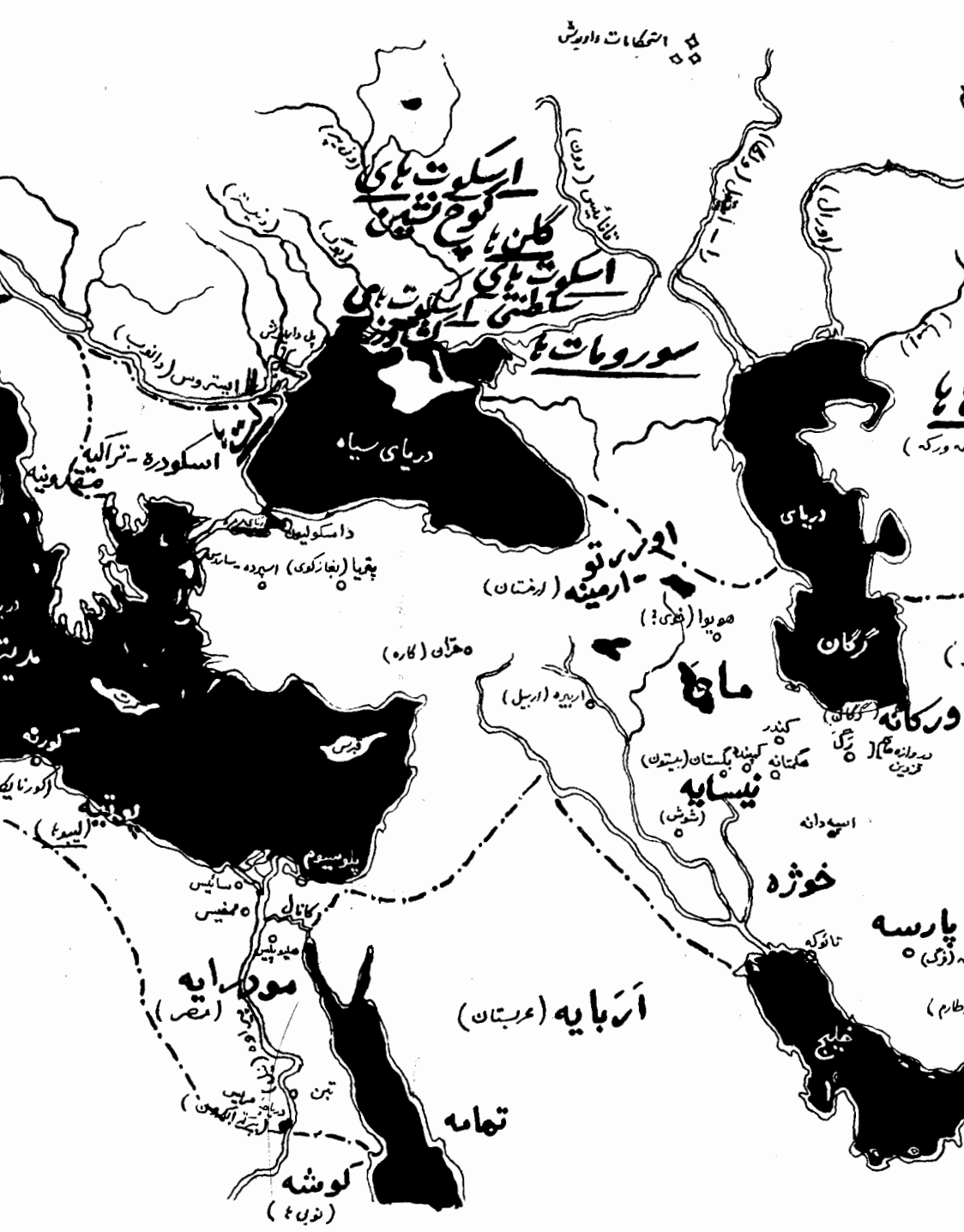
 Xerxes ۵۷
 Xsvatorapavwan : ۳۵
 Xsvatorita ۱۸, ۶۰
 Xsvayavrsva ۵۷

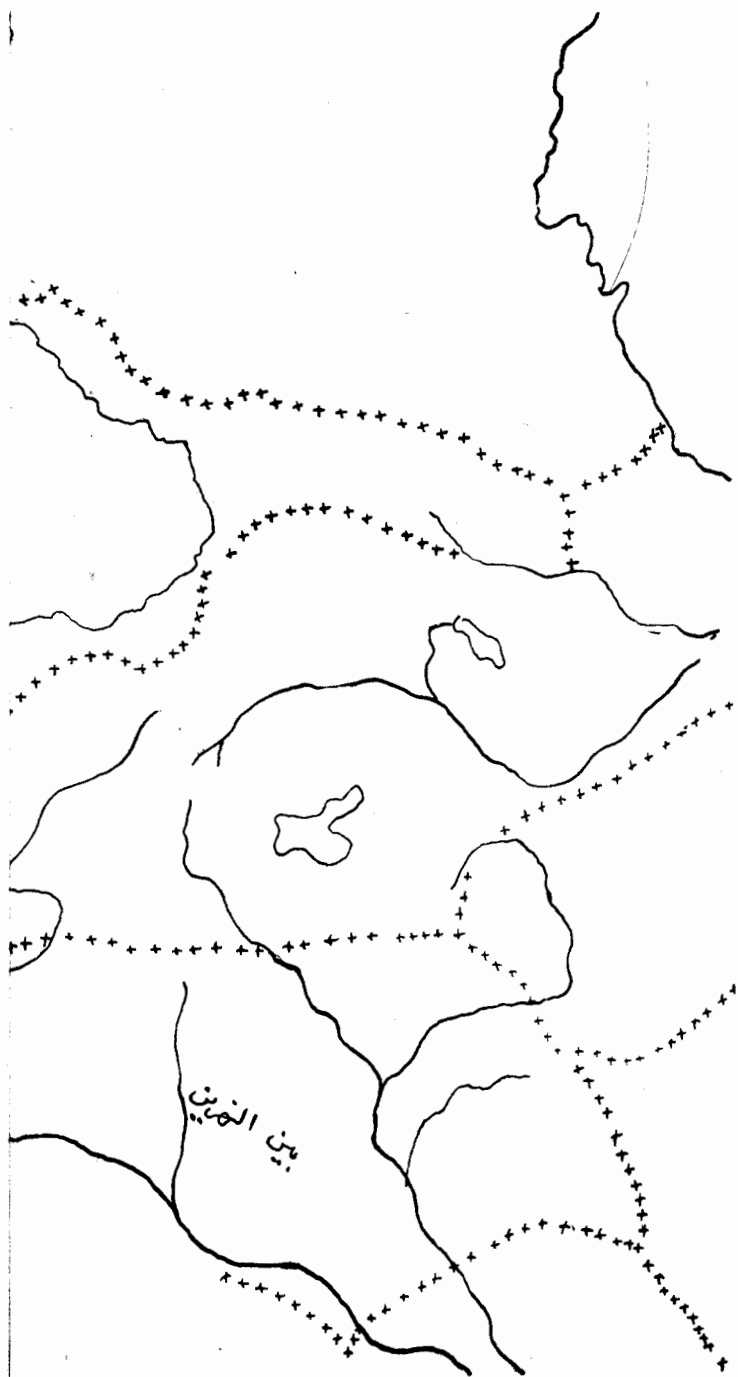
 Yaunav takabarav: ۲۰۶
 Yautiya ۳۶, ۷۰
 Yaunwiyav ۱۰۸

 Zaratusutra ۵۰
 Zazannu ۶۲
 Zuzu ۶۷

وړيا ي باله نش

ماشاگشت
سوغوده
فوش
مساگوش
پرتوه
هرویوه
زرنکه
یوتیه
مکه
ایران





آسیای صغیر
و ملنی های یونانی آن

بین النهرین

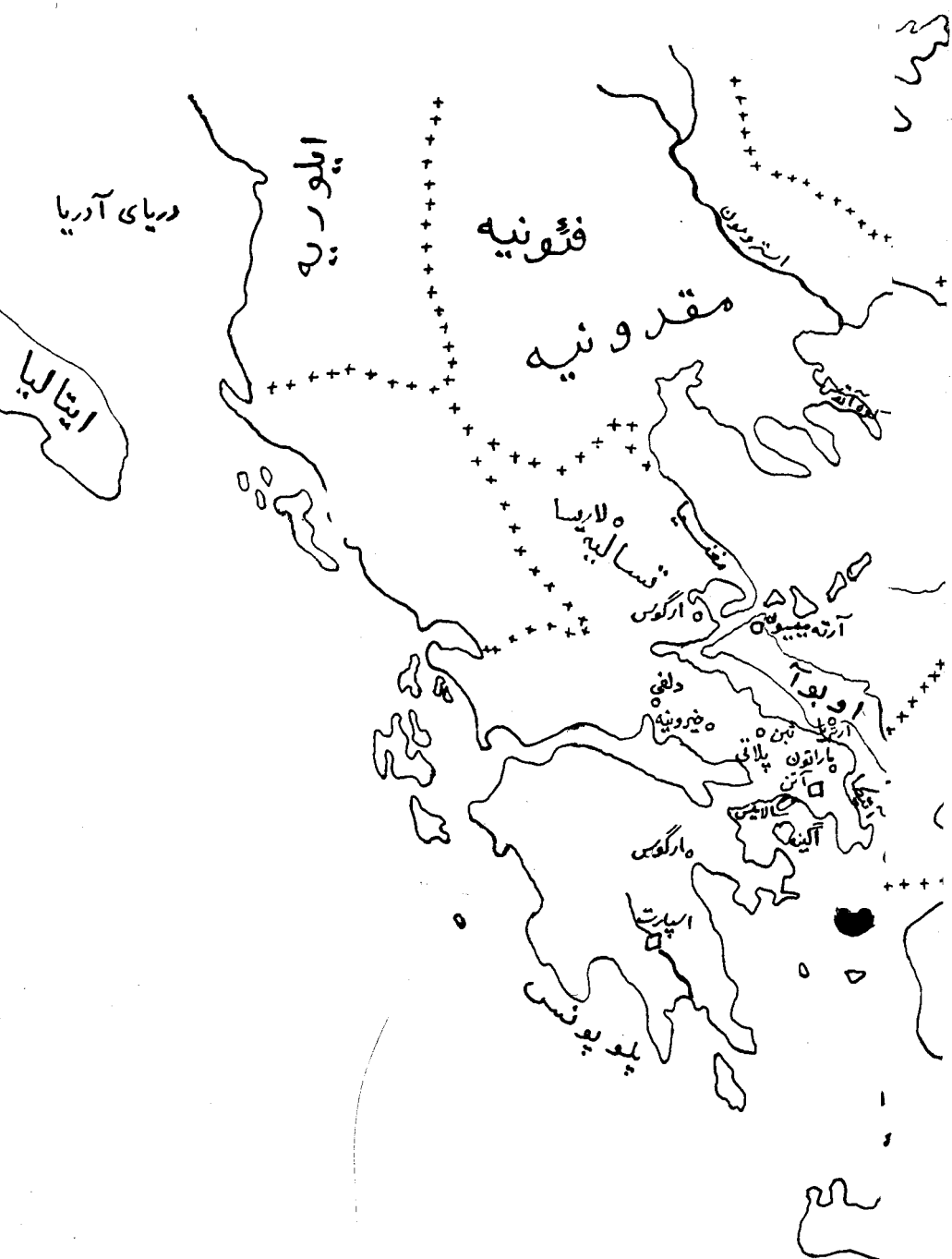


تراکیہ



بہان ہلنی

طايفه
بران خيدي



انتشارات دانشگاه تهران

- ۱ - وراثت (۱)
- ۲ - A Strain Theory of Matter
- ۳ - آراء فلاسفه درباره عادت
- ۴ - کالبدشناسی هنری
- ۵ - تاریخ بیهقی جلد دوم
- ۶ - بیماریهای دندان
- ۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها
- ۸ - حماسه سرائی در ایران
- ۹ - مز دیسناو تأثیر آن در ادبیات پارسی
- ۱۰ - نقشه برداری جلد دوم
- ۱۱ - گیاه شناسی
- ۱۲ - اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی
- ۱۳ - تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول
- ۱۴ - روش تجزیه
- ۱۵ - تاریخ افضل - بدایع الزمان فی وقایع کرمان
- ۱۶ - حقوق اساسی
- ۱۷ - فقه و تجارت
- ۱۸ - راهنمای دانشگاه
- ۱۹ - مقررات دانشگاه
- ۲۰ - درختان جنگلی ایران
- ۲۱ - راهنمای دانشگاه بانگلیسی
- ۲۲ - راهنمای دانشگاه بفرانسه
- ۲۳ - Les Espaces Normaux
- ۲۴ - موسیقی دوره ساسانی
- ۲۵ - حماسه ملی ایران
- ۲۶ - زیست شناسی (۳) بحث در نظریه لامارک
- ۲۷ - هندسه تحلیلی
- ۲۸ - اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول
- ۲۹ - اصول گداز و استخراج فلزات « دوم
- ۳۰ - اصول گداز و استخراج فلزات « سوم
- ۳۱ - ریاضیات در شیمی
- ۳۲ - جنگل شناسی جلد اول
- ۳۳ - اصول آموزش و پرورش
- ۳۴ - فیزیولوژی گیاهی جلد اول
- تألیف دکتر عزت الله خبیری
- « « محمود حسابی
- ترجمه « برزو سپهری
- تألیف « نعمت الله کیهانی
- بتصحیح سعید نفیسی
- تألیف دکتر محمود سیاسی
- « « سرهنگ شمس
- « « ذبیح الله صفا
- « « محمد معین
- « مهندس حسن شمسی
- « حسین گل کلاب
- بتصحیح مدرس رضوی
- تألیف دکتر حسن ستوده تهرانی
- « « علی اکبر پریمن
- فراهم آورده دکتر مهدی بیانی
- تألیف دکتر قاسم زاده
- « زین العابدین ذوالمجدین
-
-
- « مهندس حبیب الله ثابتی
-
-
- تألیف دکتر هشترودی
- « مهدی برکشلی
- ترجمه بزرگ علوی
- تألیف دکتر عزت الله خبیری
- « « علینقی وحدتی
- تألیف دکتر یکانه حایری
- « « «
- « « «
- « « هورفر
- « مرحوم مهندس کریم ساعی
- نگارش دکتر محمد باقر هوشیار
- « « اسمعیل زاهدی

- ۳۵- جبر و آنالیز
 ۳۶- گزارش سفر هند
 ۳۷- تحقیق انتقادی در عروض فارسی
 ۳۸- تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین
 ۳۹- واژه نامه طبری
 ۴۰- تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی
 ۴۱- تاریخ اسلام
 ۴۲- جانورشناسی عمومی
 ۴۳- Les Connexions Normales
 ۴۴- کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان شناسی
- دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس - دکتر نائینی
 نگارش دکتر مهدی جلایی
 « « آ. وارتانی
 « « زین العابدین ذوالعجین
 « « دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
 « « ناصر انصاری
 « « افضلی پور
 « « احمد بیرشک
 « « دکتر محمدی
 « « آزر
 « « نجم آبادی
 « « صفوی گلپایگانی
 « « آهی
 « « زاهدی
 « « دکتر فتح الله امیر هوشمند
 « « علی اکبر پریم
 « « مهندس سعیدی
 ترجمه مرحوم غلامحسین زیرک زاده
 تألیف دکتر محمود کیهانی
 « « مهندس گوهریان
 « « مهندس میردامادی
 « « دکتر آرمین
 « « کمال جناب
- تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم -
 دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
 تألیف دکتر عطائی
 « « «
 « « مهندس حبیب الله ثابتی
 « « دکتر گامگی
- ۴۵- روان شناسی کودک
 ۴۶- اصول شیمی پزشکی
 ۴۷- ترجمه و شرح تبصرة علامه جلد اول
 ۴۸- اکوستیک « صوت » (۱) ارتعاشات - سرعت
 ۴۹- انگل شناسی
 ۵۰- نظریه توابع متغیر مختلط
 ۵۱- هندسه تریسمی و هندسه رقومی
 ۵۲- درس اللغة والادب (۱)
 ۵۳- جانور شناسی سیستماتیک
 ۵۴- پزشکی عملی
 ۵۵- روش تهیه مواد آلی
 ۵۶- مامائی
 ۵۷- فیزیولوژی گیاهی جلد دوم
 ۵۸- فلسفه آموزش و پرورش
 ۵۹- شیمی تجزیه
 ۶۰- شیمی عمومی
 ۶۱- امیل
 ۶۲- اصول علم اقتصاد
 ۶۳- مقاومت مصالح
 ۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر
 ۶۵- آسیب شناسی
 ۶۶- مکانیک فیزیکی
 ۶۷- کالبد شناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی
- ۶۸- درمان شناسی جلد اول
 ۶۹- درمان شناسی « دوم
 ۷۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات
 ۷۱- شیمی آنالیتیک

۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص

۱۱۴- اراض حلق و بینی و حنجره

۱۱۵- آنالیز ریاضی

۱۱۶- هندسه تحلیلی

۱۱۷- شکسته بندی جلد دوم

۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی

۱۱۹- اساس التوحید

۱۲۰- فیزیک پزشکی

۱۲۱- اکوستیک « صوت » (۲) مشخصات صوت - لوله - تار

۱۲۲- جراحی فوری اطفال

۱۲۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)

۱۲۴- چشم پزشکی جلد اول

۱۲۵- شیمی فیزیک

۱۲۶- بیماریهای گیاه

۱۲۷- بحث در مسائل پرورش اخلاقی

۱۲۸- اصول عقاید و کرائم اخلاق

۱۲۹- تاریخ کشاورزی

۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن

۱۳۱- امراض واگیر دام

۱۳۲- درس اللغة و الادب (۲)

۱۳۳- واژه نامه گرجانی

۱۳۴- تک یاخته شناسی

۱۳۵- حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)

۱۳۶- عضله و زیبایی پلاستیک

۱۳۷- طیف جذبی و اشعه ایکس

۱۳۸- مصنفات افضل الدین کاشانی

۱۳۹- روان شناسی (از لحاظ تربیت)

۱۴۰- ترمودینامیک (۱)

۱۴۱- بهداشت روستائی

۱۴۲- زمین شناسی

۱۴۳- مکانیک عمومی

۱۴۴- فیزیولوژی جلد اول

۱۴۵- کالبدشناسی و فیزیولوژی

۱۴۶- تاریخ تمدن ساسانی جلد اول

۱۴۷- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول

سلسله اعصاب محیطی

۱۴۸- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم

سلسله اعصاب مرکزی

۱۴۹- کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه

۱۵۰- هندسه عالی (گروه و هندسه)

۱۵۱- اندام شناس گیاهان

نگارش مهدی قمشه

« دکتر علیم مروستی

« « منوچهر وصال

« « احمد عقیلی

« « امیر کیا

« « مهندس شبانی

« « مهدی آشتیانی

« « دکتر فرهاد

« « اسمعیل بیگی

« « مرعشی

« « علینقی منزوی تهرانی

« « دکتر ضرابی

« « بازرگان

« « خیبری

« « سپهری

« « زین العابدین ذوالمجدین

« « دکتر تقی بهرامی

« « حکیم و دکتر گنج بخش

« « رستگار

« « محمدی

« « صادق کیا

« « عزیز رفیعی

« « قاسم زاده

« « کیهانی

« « فاضل زندی

« « مینوی ویجی مهدی

« « علی اکبر سیاسی

« « مهندس بازرگان

نگارش دکتر زوین

« « بدالله سعابی

« « مجتبی ریاضی

« « کاتوزیان

« « نصرالله نیک نفس

« « سعید نفیسی

« « دکتر امیراعلم - دکتر حکیم

دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس

» » » »

» » » »

تألیف دکتر اسدالله آل بویه

« « « «

نگارش دکتر ضرابی

» اعتمادیان

» بازار گادی

» دکتر شیخ

» » آرمین

» » ذبیح الله صفا

» توضیح علی اصغر حکمت

تألیف جلال افشار

» دکتر محمد حسین میمندی نواد

» » صادق صبا

» » حسین رحمتیان

» » مهدوی اردبیلی

» » محمد مظفری زنگنه

» » محمد علی هدایتی

» » علی اصغر پوزهایون

» » روشن

» علینقی منزوی

» » محمد تقی دانشپژوه

» محمود شهابی

» نصر الله فلسفی

» » توضیح سعید نفیسی

» » »

تألیف احمد بهمنش

» دکتر آرمین

» مرحوم زبیرك زاده

نگارش دکتر مصباح

» » زندگی

» احمد بهمنش

» دکتر صدیق اعلم

» » محمد تقی دانش پژوه

» دکتر محسن صبا

» » رحیمی

» » محمود سیاسی

» محمد سنگلجی

» دکتر آرمین

فراهم آورده آقای ایرج افشار

تألیف دکتر میر بابائی

» » مستوفی

» » غلامعلی ینشور

» مهندس خلیلی

چشم پزشکی (۲)

۱۵۳- بهداشت شهری

۱۵۴- انشاء انگلیسی

۱۵۵- شیمی آلی (ارگانیک) (۲)

۱۵۶- آسیب شناسی (گانگلیوت استر)

۱۵۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی

۱۵۸- تفسیر خواجه عبدالله انصاری

۱۵۹- حشره شناسی

۱۶۰- نشانه شناسی (علم العلامات) جلد اول

۱۶۱- نشانه شناسی بیماریهای اعصاب

۱۶۲- آسیب شناسی عملی

۱۶۳- احتمالات و آمار

۱۶۴- الکترونیک صنعتی

۱۶۵- آئین دادرسی کیفری

۱۶۶- اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده)

۱۶۷- فیزیک (تابش)

۱۶۸- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد دوم)

۱۶۹- » » » » (جلد سوم- قسمت اول) » محمد تقی دانشپژوه

۱۷۰- رساله بود و نمود

۱۷۱- زندگانی شاه عباس اول

۱۷۲- تاریخ بیهقی (جلد سوم)

۱۷۳- فهرست نشریات ابو علی سینا بزبان فرانسه

۱۷۴- تاریخ مصر (جلد اول)

۱۷۵- آسیب شناسی آزر دگی سیستم رتیکولو آندوتلیال

۱۷۶- نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانیک

۱۷۷- فیزیولوژی (طب عمومی)

۱۷۸- خطوط لبه های جذبی (اشعه ایکس)

۱۷۹- تاریخ مصر (جلد دوم)

۱۸۰- سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین

۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم- قسمت دوم) » محمد تقی دانش پژوه

۱۸۲- اصول فن کتابداری

۱۸۳- رادیو الکترونیک

۱۸۴- پیوره

۱۸۵- چهار رساله

۱۸۶- آسیب شناسی (جلد دوم)

۱۸۷- یادداشت های مرحوم قزوینی

۱۸۸- استخوان شناسی مقایسه ای (جلد دوم)

۱۸۹- جغرافیای عمومی (جلد اول)

۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلد اول)

۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول)

نگارش دکتر مجتهدی
ترجمه آقای محمودشهابی
تألیف > سعید نفیسی
> > > >
> دکتر پرفسور شمس
> > توسلی
> > شیبانی
> > مقدم
> > میمنندی نژاد
> > نعمت‌اله کیهانی
> > محمود سیاسی
> > علی اکبر سیاسی
> آقای محمودشهابی
> دکتر علی اکبرینا
> > مهدوی
تصحیح و ترجمه دکتر پرویز ناتل خانلری
از ابن سینا - چاپ عکسی
تألیف دکتر مافی
> آقایان دکتر سهراب -
دکتر میردامادی
> مهندس عباس دواجی
> دکتر محمد منجمی
> > سیدحسن امامی
نگارش آقای فروزانفر
> پرفسور فاطمی
> مهندس بازرگان
> دکتر یحیی پوبا
> > روشن
> > میرسیاسی
> > میمنندی نژاد
ترجمه > چهارزی
تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم
دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
تألیف دکتر مهدوی
> فاضل تونی
> مهندس ریاضی
تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
> > آرمین
> > علی اکبرشهابی
تألیف دکتر علی کنی

۱۹۳- حساب جامع و فاضل
۱۹۳- ترجمه مبده و معاد
۱۹۴- تاریخ ادبیات روسی
۱۹۵- تاریخ تمدن ایران ساسانی
۱۹۶- درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون
۱۹۷- شیمی و فیزیک (جلد اول)
۱۹۸- فیزیولوژی عمومی
۱۹۹- داروسازی جالینوسی
۲۰۰- علم‌العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)
۲۰۱- استخوان شناسی (جلد اول)
۲۰۲- پیوره (جلد دوم)
۲۰۳- علم النفس ابن سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید
۲۰۴- قواعد فقه
۲۰۵- تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران
۲۰۶- فهرست مصنفات ابن سینا
۲۰۷- مخارج الحروف
۲۰۸- عیون الحکمه
۲۰۹- شیمی بیولوژی
۲۱۰- میکروشناسی (جلد دوم)
۲۱۱- حشرات زیان آور ایران
۲۱۱- هواشناسی
۲۱۲- حقوق مدنی
۲۱۴- مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی
۲۱۵- مکانیک استدلالی
۲۱۶- ترمودینامیک (جلد دوم)
۲۱۷- گروه بندی و انتقال خون
۲۱۸- فیزیک ، ترمودینامیک (جلد اول)
۲۱۹- روان پزشکی (جلد سوم)
۲۲۰- بیماریهای درونی (جلد اول)
۲۲۱- حالات عصبانی یا نورز
۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷)
(دستگاه گوارش)
۲۲۳- علم الاجتماع
۲۲۴- الهیات
۲۲۵- هیدرولیک عمومی
۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلد اول)
۲۲۷- آسیب شناسی آزردهای سوزناک « غده فوق کلیوی »
۲۲۸- اصول الصرف
۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران

۲۳۰- فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم)

۲۳۱- راهنمای دانشگاه

۲۳۲- مجموعه اصطلاحات علمی

۲۳۳- بهداشت غذایی بهداشت نسل

۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران

۲۳۵- ترجمه‌النهایه باتصحیح و مقدمه (۱)

۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)

۲۳۷- اصول تشریح چوب

۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلد اول)

۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی

۲۴۰- شیمی تجزیه

۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا

۲۴۲- پانزده گفتار

۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)

۲۴۴- اقتصاد کشاورزی

۲۴۵- علم‌العلامات (جلد سوم)

۲۴۶- بتن آرمه (۲)

۲۴۷- هندسه دیفرانسیل

۲۴۸- فیزیولوژی گل‌ورده بندی تک‌لپه‌ایها

۲۴۹- تاریخ‌زندیه

۲۵۰- ترجمه‌النهایه باتصحیح و مقدمه (۲)

۲۵۱- حقوق مدنی (۲)

۲۵۲- دفتر دانش و ادب (جزء دوم)

۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)

۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا

۲۵۵- تیره‌شناسی (جلد اول)

۲۵۶- کالبدشناسی توصیفی (۸)

دستگاه ادرار و تناسل - پرده صفاق

۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی

۲۵۸- کالبدشناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل‌شناسی مقایسه‌ای)

۲۵۹- اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق

۲۶۰- بیماریهای خون و لنف (بررسی بالینی و آسیب‌شناسی)

۲۶۱- سرطان‌شناسی (جلد اول)

۲۶۲- شکسته‌بندی (جلد سوم)

۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلد دوم)

۲۶۴- انگل‌شناسی (بندپایان)

۲۶۵- بیماریهای درونی (جلد دوم)

۲۶۶- دامپرووری عمومی (جلد اول)

۲۶۷- فیزیولوژی (جلد دوم)

نگارش دکتر روشن

—

• —

نگارش دکتر فضل‌الله صدیق

» دکتر تقی بهرامی

» آقای سیدمحمدسبزواری

» دکتر مهدوی اردبیلی

» مهندس رضا حجازی

» دکتر رحمتیان دکتر شمس

» » بهمنش

» » شیروانی

» » ضیاءالدین اسمعیل بیکی

» آقای مجتبی مینوی

» دکتر یحیی بویا

» » احمد هومن

» » میمندی نژاد

» آقای مهندس خلیلی

» دکتر بهروز

» » زاهدی

» » هادی هدایتی

» آقای سبزواری

نگارش دکتر امامی

» ایرج افشار

» دکتر خانبا با بیانی

» » احمد پارسا

تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی

دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیک نفس

نگارش دکتر علی‌نقی وحدتی

» » میربابائی

» مهندس احمد رضوی

» دکتر رحمتیان

» » آرمین

» » امیر کیا

» » بینش‌ور

» » عزیز رفیعی

» » میمندی نژاد

» » بهرامی

» » علی کاتوزیان

- ۲۶۹- فن انگشت نگاری (جلد اول و دوم)
- ۲۷۰- منطق التلویحات
- ۲۷۱- حقوق جنائی
- ۲۷۲- سمیولوژی اعصاب
- ۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹)
(دستگاه تولید صوت و تنفس)
- ۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی
- ۲۷۵- گزارش کنفرانس اتمی ژنو
- ۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب
- ۲۷۷- مدخل منطق صورت
- ۲۷۸- ویروسها
- ۲۷۹- تابعیتها (آلکها)
- ۲۸۰- گیاه شناسی سیستماتیک
- ۲۸۱- تیره شناسی (جلد دوم)
- ۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیر الدین طوسی
- ۲۸۳- احادیث مثنوی
- ۲۸۴- قواعد النحو
- ۲۸۵- آزمایشهای فیزیک
- ۲۸۶- پند نامه اهوازی یا آئین پزشکی
- ۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)
- ۲۸۸- جنین شناسی (رویان) جلد اول
- ۲۸۹- مکانیک فیزیک (اندازه گیری مکانیک نقطه
مادی و فرضیه نسبیتی) (چاپ دوم)
- ۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)
- ۲۹۱- اکوستیک (صوت) تجدید چاپ
- ۲۹۲- چهار مقاله
- نگارش ناصر قلی وادسر
- » دکتر فیاض
- » » عبدالحسین علی آبادی
- » » چهرازی
- تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی
دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
- نگارش دکتر محسن صبا
- » » جناب دکتر بازرگان
- نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میمنده نژاد
- نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
- » » فرج الله شفا
- » » عزت الله خبیری
- » » محمد درویش
- » » پارسا
- » » مدرس رضوی
- » » آقای فروزانفر
- » » قاسم تویرسانی
- » » دکتر محمد باقر محمودیان
- » » محمود نجم آبادی
- » » یحیی پویا
- » » احمد شفائی
- » » کمال الدین جناب
- » » محمد تقی قوامیان
- » » ضیاء الدین اسماعیل بیگی
- بتصحیح محمد معین

